کاوش‌های باستان‌شناسی

رودبار گیلان

(۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷)

نوشتهٔ زنده‌یاد علی حاکمی | به کوشش شاهین آریامنش

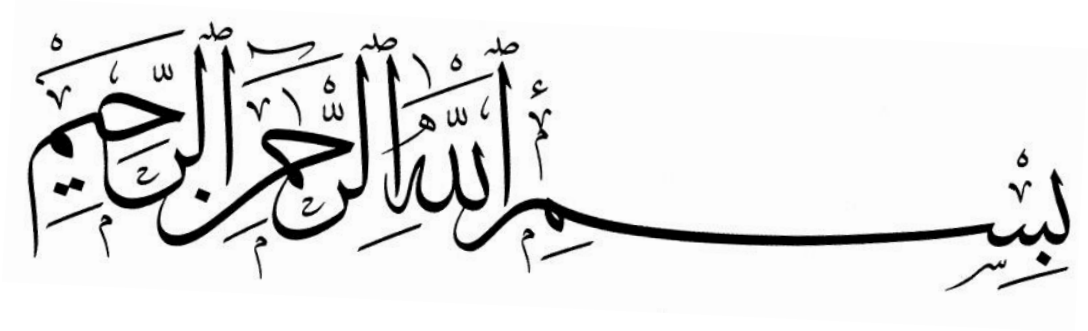
بسم الله الرحمن الرحيم

کاوش‌های باستان‌شناسی رودبار گیلان

۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷

هجری خورشیدی

نوشتهٔ

زنده‌یاد علی حاکمی

به کوشش

شاهین آریامنش

۱۳۹۶

سرشناسه	:	حاکمی، علی، ۱۲۹۳ – ۱۳۷۵.
عنوان و نام پدیدآور	:	کاوش‌های باستان‌شناسی رودبار گیلان ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ / نوشته علی حاکمی؛ به کوشش شاهین آریامنش.
مشخصات نشر	:	تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	:	ع، ۲۶۱ ص.: مصور (بخشی رنگی)، نقشه، جدول.
شابک	:	978-600-8412-23-6
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	ص.ع. به انگلیسی: Ali Hakemi. Archaeological excavations in Roodbar of Gilan, Iran.
موضوع	:	حفاری‌ها (باستان‌شناسی) -- ایران -- رودبار
موضوع	:	Excavations (Archaeology) -- Iran -- Rudbar
شناسه افزوده	:	آریامنش، شاهین، ۱۳۶۳ – گردآورنده
شناسه افزوده	:	پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری
رده‌بندی کنگره	:	DSR۵۵/۸۶ ۱۳۹۵ ۲ح
رده‌بندی دیویی	:	۹۵۵/۲۳۳۷۰۴۳
شماره کتاب‌شناسی ملی	:	۴۴۸۷۴۶۴

کاوش‌های باستان‌شناسی رودبار گیلان

۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ هجری خورشیدی

نوشتهٔ زنده‌یاد علی حاکمی

به کوشش: شاهین آریامنش

طرح جلد: آرشاک ایروانیان

طرح و اجرا: آرشاک ایروانیان

عکس: محمد جمالی

چاپ و صحافی: آنلاین

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ دوم: ۱۳۹۶

شابک: ۶–۲۳–۸۴۱۲–۶۰۰–۹۷۸ ISBN: 978-600-8412-23-6

قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

ناشر: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری با همکاری موزه ملی ایران

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشانی: تهران، خیابان امام خمینی (ره) ابتدای خیابان سی‌تیر، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

تلفن: ۶۰–۶۶۷۳۶۲۵۲ – ۰۲۱ دورنگار: ۰۲۱–۶۶۷۳۶۷۸۸

تارنما: www.richt.ir رایانامه: publish@richt.ir

فروشگاه الکترونیکی کتاب: www.richtbook.ir

فهرست

سخن ناشر خ

پیشگفتار | دکتر حسنعلی حاکمی ذ

درآمد | شاهین آریامنش ز

فصل اول

جغرافیا و تاریخ گیلان، از آغاز تا اسلام ۱

فصل دوم

کاوش‌های کلورز ۳۱

کلورز به روایت تصویر ۵۹

اشیاء زرین کلورز ۷۱

پیکرک‌های پیش‌ازتاریخی کلورز ۹۱

سفال‌های پیش‌ازتاریخی کلورز ۹۹

سفال‌های تاریخی کلورز ۱۳۷

پیکرک‌های مفرغی پیش‌ازتاریخی کلورز ۱۴۵

اشیاء فلزی کلورز ۱۴۹

نمونه طرح‌های اشیاء یافت‌شده از کلورز ۱۶۵

سخنرانی‌ها ۱۸۵
کاوش‌های سال ۱۳۴۷ در کلورز ۱۸۷
اشیاء مکشوفه در کلورز گیلان ۱۹۳
عقاید مذهبی در گیلان و مازندران ۲۰۳

فصل سوم
کاوش‌های جوبن و نسفی ۲۰۹
کاوش در جوبن ۲۱۵
یافته‌های پیش‌ازتاریخی جوبن ۲۲۹
ظروف مربوط به دورهٔ اشکانی در جوبن ۲۴۱
اشیاء پیش‌ازتاریخی نسفی ۲۴۷

برآیند کاوش در رودبار ۲۵۷

پیوست تصویرهای رنگی ۲۶۳

سخن ناشر

فرهنگ ایرانی، فرهنگی مانا و پایدار است و سبب این ماندگاری، سه ویژگی انعطاف‌پذیری، تعامل فرهنگی و در نهایت هویت ملی است که علی‌رغم تنوع و تکثر موجود در جامعه‌ی امروزی به انسجام ملی کمک نموده است. شناخت فرهنگ گستردهٔ این سرزمین کهنسال، تنها راه شناخت هویت ملی است و آن نیز عزت ملی را به همراه می‌آورد. عزت ملی از گسیختگی فرهنگی ممانعت نموده و سرانجام انسجام و قدرت ملی را فراهم می‌سازد.

در ارتباط با موارد مذکور فعالیت هر پژوهشکده‌ی پژوهشگاه میراث فرهنگی بر بخشی از فرهنگ گستردهٔ ایرانی حسب تکلیف تعیین‌شده بر آن، متمرکز است. عظمت این گستردگی فرهنگ و تمدن به گونه‌ای است که برای شناخت دقیق آن باید در فرهنگ کشورهای مستقل کنونی استقرار یافته در منطقه نیز تامل نمود.

با نگرشی سریع بر اهداف تشکیل پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری و در راستای تحقق آن و فراهم‌ساختن بستری مناسب برای ارتقای کیفی فعالیت‌های پژوهشی مرتبط و قدرت‌بخشیدن و پر رنگ‌ساختن حلقه‌های فرهنگی فراموش‌شده و احیای هنرهای ازیادرفته‌ی این مرز و بوم و همچنین در راستای انجام ششمین وظیفه‌ی برشمرده برای پژوهشگاه، گام مصمم این است که گزیدهٔ تحقیقات معمول‌شده در هر یک از پژوهشکده‌ها به‌ویژه آثاری که حاصل تتبعات مشترک پژوهشگاه و موسسات تحقیقاتی و آموزشی هم‌طراز بین‌المللی به صور ممکن به نشر درآمد که ماحصل آن طریقه‌ای است برای کاربردی کردن دانش به منظور رفع نیاز جامعه و تحقق اهداف برنامه‌ی راهبردی پژوهشگاه در راستای سند چشم‌انداز ۲۰ ساله‌ی جمهوری اسلامی ایران.

از سوی دیگر اذعان می‌نماییم پژوهش عامل و مبنای پیشرفت و توسعهٔ مستمر و پایدار در جامعهٔ امروزی و به بیان ساده اصل حاکم بر جوامع قرن بیست و یکم است؛ لذا برای ایجاد برآیند حاصل از نتایج و تحلیل یافته‌های مرتبط با آن، تدوین و انتشار یافته‌ها و دانش مرتبط با آن و مستندات مربوطه می‌تواند عامل مؤثری برای شناخت وضعیت حاضر و ابزاری برای بهینه‌ساختن برنامه‌های در دست انجام و نیز راهنمایی برای نسل آینده در راستای شناسایی و معرفی و هویت‌بخشی ایران باشد.

به علت گستردگی حوزهٔ فرهنگ و تعدد عوامل تاثیرگذار بر آن حرکت در جهت معرفی و شناسایی فرهنگ ملی و میراث مرتبط با آن می‌تواند اولین گام باشد. لذا پژوهشگاه بر آن است با همکاری پژوهشگران و استادان این رسالت را به انجام رساند و امید دارد با حرکت در این مسیر دست همیاری و همراهی شما را در دست گرفته تا بتواند گام موثری در این راستا بردارد.

پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

پیشگفتار

پدرم از همان اوان جوانی با تحصیل در رشتهٔ تاریخ و هنر در دانشسرای عالی، به تاریخ و فرهنگ پربار این سرزمین بیش از پیش علاقه‌مند شده بود و این علاقه به گونه‌ای بود که پس از آن تحصیل در مقطع کارشناسی ارشد رشتهٔ باستان‌شناسی را آغاز کرد و سپس دانش‌آموختهٔ این رشته شد و به فعالیت در موزهٔ ایران باستان پرداخت.

پدرم افزون بر فعالیت در موزهٔ ایران باستان، ذوق و شوق کاویدن در هزارتوی تاریخ ایران، او را به کاوش‌های باستان‌شناسی سوق داد و در جای‌جای این سرزمین به بررسی و کاوش باستان‌شناسی پرداخت. از محوطهٔ حسنلو در آذربایجان تا چهل ستون اصفهان و از کوار فارس تا خورههٔ محلات. در بین این بررسی‌ها و کاوش‌ها، کاوش در محوطهٔ شهداد کرمان و نیز بررسی و کاوش در رودبار گیلان بسیار مهم جلوه می‌کنند.

اگرچه پدرم مقاله‌های کوتاه و سخنرانی‌های چندی دربارهٔ این دو محوطهٔ بسیار مهم ایران نوشته و انجام داده بودند، در تلاش بودند تا گزارش کاملی از این کاوش‌ها هر چه زودتر در قالب کتاب به زبان فارسی و انگلیسی منتشر شوند تا همگان دستاوردهای ارزندهٔ این دو محوطه را ببینند و بخوانند. با این هدف گزارش کاوش‌های شهداد کرمان نخست به زبان انگلیسی به کوشش دکتر سیدمنصور سیدسجادی منتشر شد و پس از سالیانی چند به کوشش زنده‌یاد سیدمحمود موسوی نسخهٔ فارسی.

دریغا و درد که پدرم پس از چاپ نسخهٔ انگلیسی کتاب شهداد، رخت از جهان بربست و نتوانست کتاب کاوش‌های رودبار گیلان را منتشر کند. با این حال، انبوهی از کتاب‌های پدرم و نیز دست‌نوشته‌های ایشان را به مرکز اسناد میراث فرهنگی اهدا کردیم تا همگان از این کتاب‌ها و دست‌نوشته‌ها استفاده کنند و همچنین مرکز اسناد همتی کند و دست‌نوشته‌های گیلان را به صورت کتاب منتشر کند. علاقهٔ مادرم، من و برادر و خواهرانم به چاپ کتاب کاوش‌های رودبار گیلان باعث شد که پیگیر چاپ این گزارش شویم بنابراین این کتاب به کوشش آقای آریامنش پس از دسته‌بندی و بررسی دست‌نوشته‌ها به چاپ می‌رسد که امید است این کتاب پرتوی بر تاریکی‌های باستان‌شناسی گیلان بیفکند و برای همگان به‌ویژه باستان‌شناسان سودمند باشد. از آقای شاهین آریامنش برای تدوین این کتاب و از مدیر محترم انتشارات و مرکز اسناد میراث فرهنگی سرکار خانم ملیحه مهدی‌آبادی سپاسگزاریم که فرایند چاپ کتاب را سرعت بخشیدند. همچنین از جناب آقای دکتر عبدالرسول وطن‌دوست و سرکار خانم فهیمه رجبی به جهت همکاری‌هایشان بسیار سپاسگزاریم.

دکتر حسنعلی حاکمی
میلان، ایتالیا
۲۶ آبان ۱۳۹۵ خورشیدی
برابر با ۱۶ نوامبر ۲۰۱۶ میلادی

درآمد

علی حاکمی در سال ۱۲۹۴ خورشیدی در خانواده‌ای قدیمی و سرشناس در شهر رشت دیده به جهان گشود. او تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود به پایان رسانید. سپس به تهران آمد و در دانشسرای عالی به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۱۷ دانشنامهٔ کارشناسی خود را در رشتهٔ تاریخ و هنر دریافت کرد. وی سپس در سال ۱۳۱۹ دانش‌آموختهٔ رشته باستان‌شناسی در مقطع کارشناسی ارشد از دانشگاه تهران شد. او سپس‌تر در سال ۱۹۶۲ در رشتهٔ معماری دانشنامهٔ کارشناسی دریافت کرد.

حاکمی از سال ۱۳۱۸ خورشیدی در موزه ایران باستان به کار مشغول شد و از همان آغاز تا سال ۱۳۲۱ موزه‌دار بخش اسلامی بود. سپس از سال ۱۳۲۱ تا سال ۱۳۳۴ به عنوان موزه‌دار در بخش تاریخی به فعالیت مشغول شد. حاکمی در سال ۱۳۳۴ به سمت رییس موزهٔ ایران باستان منسوب شد و تا سال ۱۳۳۹ در این سمت به فعالیت پرداخت و پس از چند سال وقفه دوباره از سال ۱۳۴۷ تا سال ۱۳۴۸ ریاست موزهٔ ایران باستان را به دوش گرفت. وی همچنین عضو شورای عالی باستان‌شناسی و شورای مرمت آثار باستانی و بناها بود که سرانجام در سال ۱۳۵۵ بازنشسته شد.

علی حاکمی همراه با محمود راد جز نخستین کسانی بود که در محوطهٔ حسنلو در نقده آذربایجان به کاوش باستان‌شناختی پرداخت. در سال ۱۳۳۹ هیئتی به سرپرستی دکتر محسن مقدم برای تهیهٔ نقشهٔ باستان‌شناسی ایران راهی استان گیلان شد. در این هیئت علی حاکمی به عنوان معاون هیئت به کار مشغول بود که کار این هیئت تا سال ۱۳۴۰ ادامه پیدا کرد. سپس‌تر از سال ۱۳۴۳ تا سال ۱۳۴۷ علی حاکمی سرپرستی مطالعات باستان‌شناسی رودبار و دیلمان را بر دوش داشت و در این مدت در محوطه‌هایی چون کلورز، جوبن، نسفی و شماری محوطهٔ دیگر کاوش کرد.

حاکمی به دعوت مؤسسهٔ جغرافیایی دانشگاه تهران و با همداستانی وزارت فرهنگ و هنر وقت همراه با هیئت ایرانی–فرانسوی به لوت رفت و محوطهٔ شهداد را یافت و سرپرستی کاوش‌های شهداد را بر دوش گرفت که دستاوردهای کاوش در شهداد به کوشش دکتر سیدمنصور سیدسجادی را مؤسسهٔ ایزمئو ایتالیا در سال ۱۹۹۷ به انگلیسی چاپ کرد و سپس نسخهٔ فارسی آن را پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری به کوشش زنده‌یاد محمود موسوی در سال ۱۳۸۵ به زبان فارسی منتشر کرد. حاکمی سرانجام در ۱۶ تیرماه ۱۳۷۶ در ۸۲ سالگی در رم ایتالیا دیده از جهان فروبست.

مطالعات باستان‌شناسی رودبار و دیلمان که به سرپرستی علی حاکمی و همراهی یحیی کوثری و زنده‌یادان سعید گنجوی، محمود کردوانی و عبدالحسین شهیدزاده در منطقهٔ رودبار گیلان انجام شده بود دستاوردهای ارزنده‌ای از دوره‌های آهن، هخامنشی، اشکانی و ساسانی دربرداشت. حاکمی پس از کاوش‌های گیلان راهی کرمان شد و کاوش در شهداد را آغاز کرد بنابراین دستاوردهای کاوش‌های انجام‌شده در گیلان منتشر نشد جز چند مقالهٔ کوتاه درباره کاوش‌های گیلان و نیز سخنرانی دربارهٔ آن‌ها. با این حال دست‌نوشته‌های مربوط به کاوش‌های گیلان همراه با عکس‌های اشیاء یافت‌شده از محوطه‌های کاوش‌شده اگرچه نه کامل در بایگانی وی محفوظ بود تا روزی منتشر شود. شوربختانه مرگ به حاکمی فرصت نداد تا کتاب کاوش‌های رودبار گیلان را منتشر کند بنابراین خانوادهٔ ایشان بسیاری از دست‌نوشته‌ها و عکس‌های مربوط به فعالیت‌های انجام شدهٔ حاکمی را همراه با کتابخانهٔ وی به مرکز اسناد میراث فرهنگی اهدا کردند تا هم گزند روزگار آن‌ها را سوده و فرسوده نکند و هم در قالب کتاب منتشر شود تا همگان از آن بهره‌مند شوند. باری نگارنده با دستیابی به اندک دست‌نوشته‌هایی که نزد خانوادهٔ حاکمی بود و نیز دستیابی به دست‌نوشته‌ها، عکس‌ها و اسلایدهایی که در مرکز اسناد میراث فرهنگی است به مطالعه و بررسی اسناد یادشده پرداخت و تلاش کرد تا با دسته‌بندی و مرتب کردن

دست‌نوشته‌ها و نیز عکس‌های مربوط به اشیاء یافت شده که قابلیت انتشار دارند، کتاب کاوش‌های باستان‌شناسی رودبار گیلان از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ را پس از حدود ۵۰ سال تهیه کند. روشن است بررسی بسیاری از دست‌نوشته‌ها و انطباق متن با عکس اشیاء یافت شده کاری بس طاقت‌فرسا و در پاره‌ای از موارد ناممکن بود و نیاز به دسترسی به آثار یافت‌شده از کاوش‌های رودبار بود که هم‌اکنون در موزهٔ ملی ایران نگهداری می‌شوند. بنابراین نگارنده درخواستی مبنی بر دستیابی به این آثار برای عکس‌برداری، طراحی و چیزهایی از این دست به جناب آقای دکتر جبرییل نوکنده رئیس محترم موزهٔ ملی ایران تقدیم کرد که استقبال ایشان را در پی داشت و دستور همکاری در این زمینه به جناب آقای یوسف حسن‌زاده مسئول محترم انتشارات موزه صادر شد. با وجود همکاری و استقبال مدیر موزه و نیز مسئول انتشارات، نگارنده با همکاری نه چندان دلگرم‌کنندهٔ دیگران، نه به همهٔ آثار بلکه صرفاً به معدودی شی و نیز عکس‌های محدودی دست یافت که گاه کیفیتشان از عکس‌های زنده‌یاد حاکمی که ۵۰ سال پیش از اشیاء گرفته بود، پایین‌تر بود بنابراین ترجیح داده شد عکس‌های گرفته شده از اشیاء در ۵۰ سال پیش در این کتاب استفاده شود مگر در مواردی معدود که عکسی از شی‌ای وجود نداشت یا عکس بسیار بی‌کیفیت بود. گفتنی است زیر عکس‌های یادشده به موزهٔ ملی ایران اشاره شده است. بنابراین این کتاب صرفاً بر اساس هرآنچه زنده‌یاد حاکمی به صورت نوشته، عکس، اسلاید و طرح از خود به جا گذاشته بود تدوین شده است و روشن است اگر دسترسی به آثار ممکن می‌شد کتاب از گونه‌ای دیگر می‌شد.

این کتاب شامل سه فصل است. فصل نخست جغرافیا و تاریخ گیلان از آغاز تا صدر اسلام نام دارد که زنده‌یاد حاکمی آن را نگاشته بود که بنا به پیشنهاد دکتر حسنعلی حاکمی، پسر ایشان بهتر دیده شد در این کتاب چاپ شود. فصل دوم گزارش کاوش‌های کلورز است که در پایان آن سخنرانی‌های حاکمی در ارتباط با کلورز آورده شده است. در پایان، فصل سوم، گزارش کاوش در جوبن و نسفی است.

این درآمد را با سپاسگزاری از خانوادهٔ زنده‌یاد علی حاکمی سرکار خانم فرشته حاکمی، آقای دکتر حسنعلی حاکمی، سرکار خانم فرح حاکمی، سرکار خانم سپیده حاکمی و آقای حسینعلی حاکمی و نیز آقای دکتر عبدالرسول وطن‌دوست، آقای مهندس سیدمحمد بهشتی رئیس محترم پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، آقای سیداحمد محیط طباطبایی مشاور محترم رئیس پژوهشگاه، آقای دکتر محمد مرتضایی معاون محترم پژوهشی پژوهشگاه، سرکار خانم دکتر ملیحه مهدی‌آبادی رئیس محترم پیشین مرکز اسناد و انتشارات پژوهشگاه، سرکار خانم عظیم‌پور رئیس محترم انتشارات پژوهشگاه، سرکار خانم فهیمه رجبی، جناب آقای جمشید کیانفر و دیگر همونداان شورای محترم کتاب پژوهشگاه میراث فرهنگی، آقای دکتر جبرییل نوکنده رئیس محترم موزهٔ ملی ایران، آقای یوسف حسن‌زاده مدیر محترم انتشارات موزه ملی ایران، آقای محمد جمالی عکاس، سرکار خانم باهر و سرکار خانم زهتاب، اکبری و گزوانی به پایان می‌برم.

شاهین آریامنش

کاوش‌ها

محوطهٔ خوروین کرج ۱۳۲۸	کاوش‌های گیلان شامل جوبن، کلورز ۱۳۴۴
محوطهٔ حسنلو ارومیه ۱۳۲۹	کاوش‌های گیلان شامل ناوه، سیاه‌دره، لیلی‌جان، سیاه‌دشت بن ۱۳۴۵
محوطهٔ گامیش‌گلی میاندوآب ۱۳۳۲	کاوش‌های گیلان شامل کلورز، رودبار ۱۳۴۶–۱۳۴۷
محوطهٔ خورههٔ محلات ۱۳۳۴	محوطهٔ شهداد کرمان ۱۳۴۷–۱۳۵۲
محوطهٔ فرمشکان کوار فارس ۱۳۳۶	محوطهٔ تپه پری ملایر همدان ۱۳۵۲
محوطهٔ تپه میل ری ۱۳۳۷	محوطهٔ شهداد کرمان ۱۳۵۵
محوطهٔ بیستون کرمانشاه ۱۳۳۸	محوطهٔ تخت جمشید

محوطهٔ اسماعیل‌آباد کرج ۱۳۳۷-۱۳۳۸	محوطهٔ پاسارگاد و مشهد مرغاب
کاوش‌های گیلان شامل امام، غیاث‌آباد، پیرکوه، نیاول ۱۳۴۲	محوطهٔ باغ قدیمی چهل ستون ۱۳۵۶
کاوش‌های گیلان شامل نسفی، رستم‌آباد، رودبار ۱۳۴۳	

مقاله و کتاب

الف) فارسی

- آب تخت جمشید در زمان هخامنشیان، نشریه بررسی‌های تاریخی، جلد ۵، شماره ۲، ۱۳۴۹.
- آشنایی با یک مجسمه و نقش یک مهر، نشریه پژوهش‌های باستان‌شناسی، ۱۳۵۴.
- اشیا ء فلزی مکشوفه در کلورز گیلان، یادنامه پنجمین کنگره باستان‌شناسی ۱۳۵۵.
- بررسی‌های باستان‌شناسی حاشیه دشت لوت، باستان‌شناسی و هنر ایران، جلد اول شماره ۲، ۱۳۴۸.
- بشقاب نقره منحصربه‌فرد ساسانی (مکشوفه در حوالی ساری)، نشریه گزارش‌های باستان‌شناسی، جلد ۳، ۱۳۳۴.
- چگونگی کاوش‌های مختصر گنج تپه و تپه‌های اطراف خوروین و آجین دوجین، گزارش‌های باستان شناسی، جلد اول.
- حفاری در تپه موشلان (ساوجبلاغ)، سالنامه کشور ایران، شماره ۱۴.
- روابط بومیان سرزمین‌هایی که بعدها نام ایران و هند گرفت، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، شماره ۲۰، فروردین ۱۳۵۸.
- سنگ‌نبشتهٔ مربوط به زمان مردوک آپال ایدین مکشوف در سر پل ذهاب، نشریه باستان‌شناسی و هنر ایران، شماره ۱، ۱۳۴۷.
- شرح و نتیجه کاوش‌های علمی حسنلو (سلدوز)، با همکاری محمود راد، گزارش‌های باستان‌شناسی ۱۳۵۱.
- طاق بستان، نشریه بررسی‌های تاریخی، شماره ۴.
- قدیمی‌ترین مهر انگشتری داریوش بزرگ، نشریه گزارش‌های باستانی.۱۳۳۴.
- کاوش‌های حاشیه دشت لوت (خبیص / شهداد)، نشریه هنر و مردم، شماره ۱۲۶، ۱۳۵۲.
- کاوش‌های رودبار گیلان شامل: نسفی، جوبن، کلورز و نیز سیاه دره و ناوه در عمارلو.
- کتیبه بزرگ نهاوند، نشریه باستان‌شناسی، اداره کل باستان‌شناسی کشور. شماره ۱/۲، ۱۳۳۸.
- کشف یک بنای دوره ساسانی (نزدیک ری)، گزارش یونسکو جلد ۸، شماره ۲/۱.
- کلورز، نشریه وحید، شماره ۶، ۱۳۴۸.
- مجسمه هرکول در بیستون، نشریه باستان‌شناسی و هنر ایران، شماره ۴/۳، ۱۳۳۸.
- کتاب گزارش هشت فصل بررسی و کاوش در شهداد (دشت لوت)، به کوشش محمود موسوی، ۱۳۸۵، پژوهشگاه میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.

ب) غیرفارسی

- کاوش خورهه محلات، در مجله ESMEO East & West ۱۹۹۰.

Shahdad. Archaeological Excavations of a Bronze Age Center in Iran. Reports and Memoirs. S Ali, Hakemi, Ed. M S Sajjadi; Vol. XXVII. ISIAO, 1997, 721 pages.

Ali Hakemi, "Kerman: The Original Place of Production of Chlorite Stone Objects in the 3rd Millenium B.C., East & West IsIAO Jurnal, Vol. 47 - Nos. 1-4, Page 11-40 (1997)

علی حاکمی در جلوی موزهٔ ایران باستان

علی حاکمی

علی حاکمی نفر اول از سمت راست، محسن مقدم نفر سوم از سمت راست

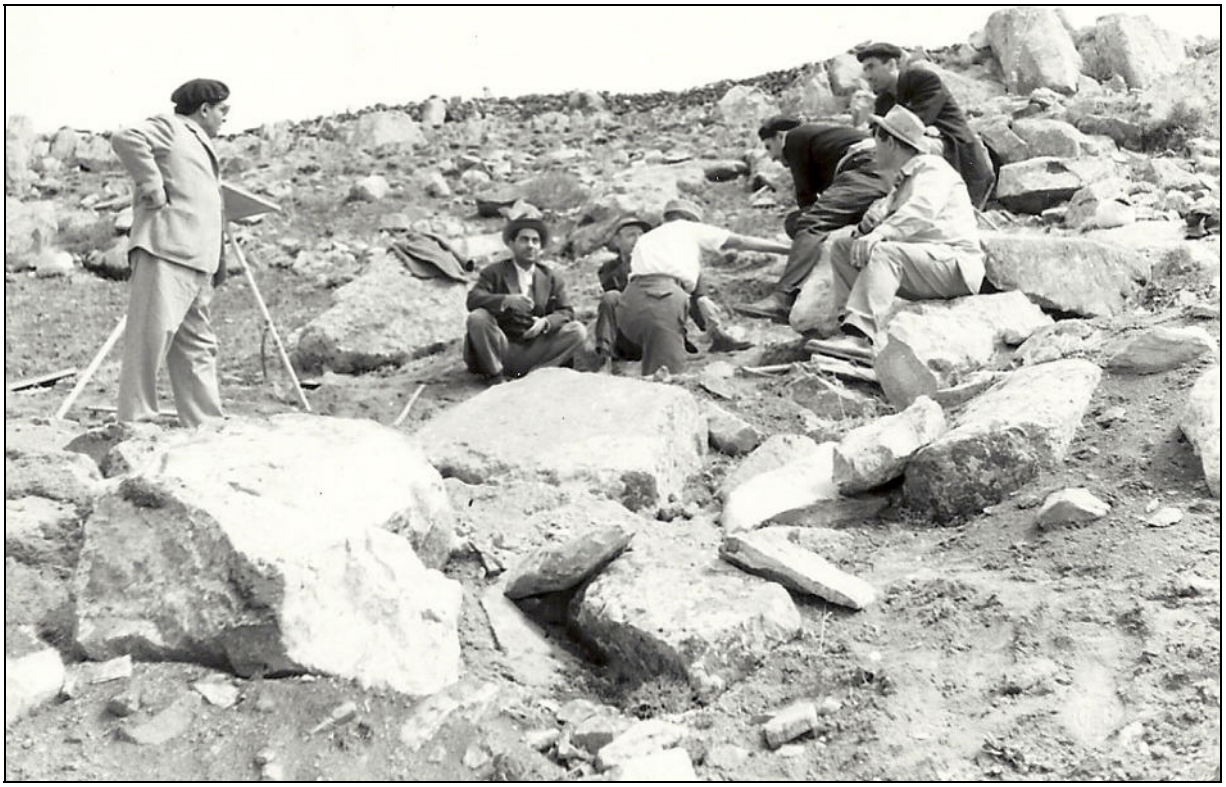

علی حاکمی در بررسی‌های گیلان

محسن مقدم و علی حاکمی در بررسی‌های گیلان

علی حاکمی و سعید گنجوی در محل کاوش

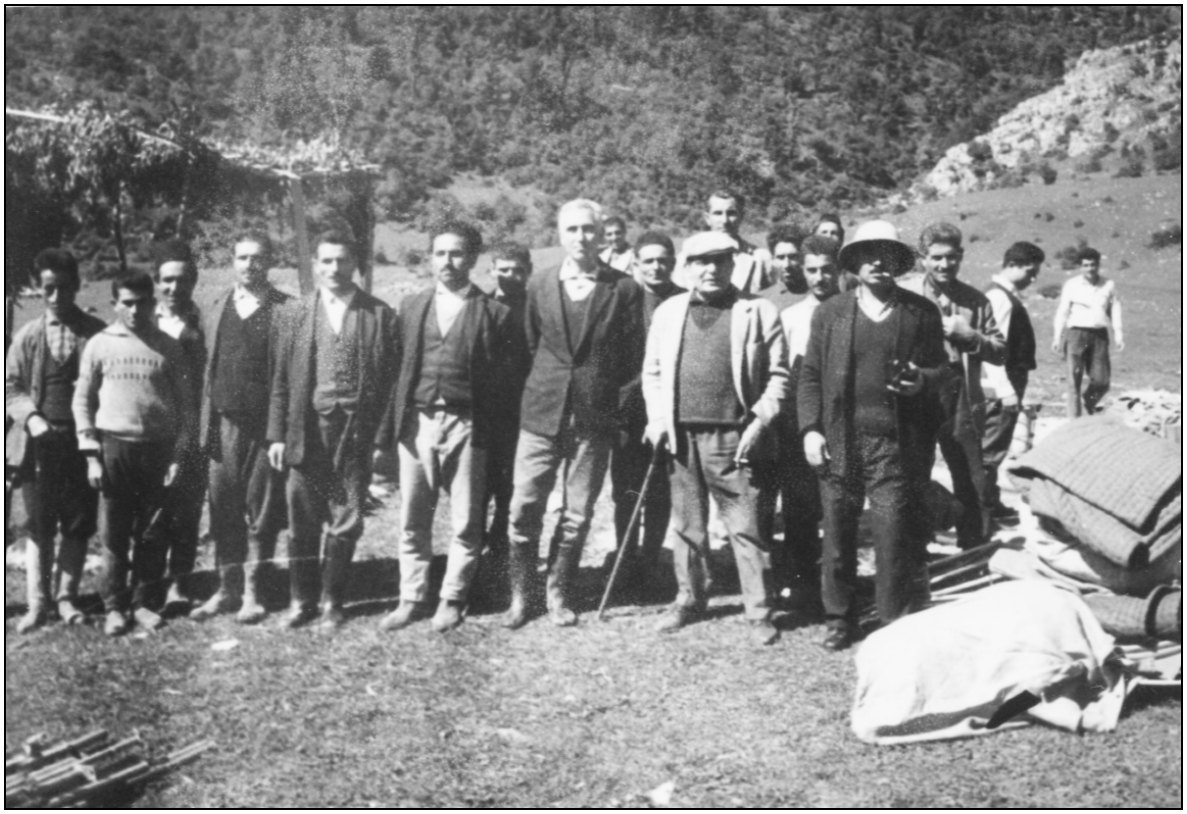

علی حاکمی سرپرست مطالعات باستان‌شناسی گیلان

کاوش‌های باستان‌شناسی گیلان

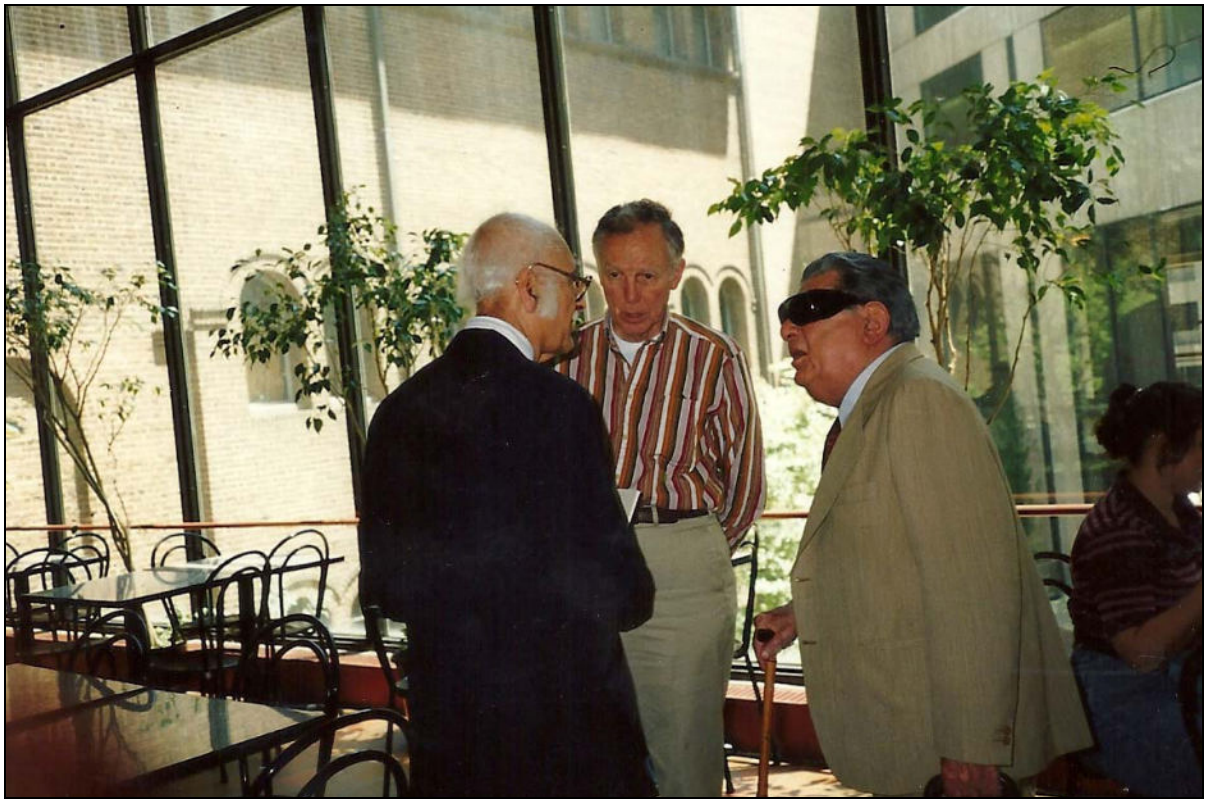

علی حاکمی، رابرت دایسون و عزت‌الله نگهبان، فیلادلفیا امریکا ۱۹۹۵

سخنرانی در برلین آلمان سال ۱۹۹۱

عضو هیئت علمی در سخنرانی دربارهٔ شهداد، هلنسینکی فنلاند ۱۹۹۳

همایش دانشگاه کمبریج انگلستان ۱۹۹۵

فصل اول
جغرفیا و تاریخ گیلان، از آغاز تا اسلام

«اینجا سرزمین پیله و پشم است. میوه‌هایش را به همه سو می‌برند؛ کارگرانش مهارت دارند؛ پارچه‌هایش در مصر و عراق نامبردار است. بارانش فراوان، نرخ‌ها مناسب، شهرهایش پاکیزه، رفتار مردم پسندیده است. بزرگان را گرامی و بر کوچکتران رحم دارند. در فقه سرآمدند و بر حدیث زبردست و در کارزار مردند. جملگی بی‌آلایش و پاکدامن، ماهی‌ها پروار، آبادی‌ها ثروتمند، فراورده‌ها گوناگون. برنج فراوان است. میوه‌های گوارا، انجیر، زیتون، اترنج، خرنوب، عناب بسیار، انگور خوب دارد. روستاها فراخ، شهرها زیبا، خیش‌ها شگفت‌انگیز، نامش پرآوازه، آب فراوان، درآمد بسیار، پارچه‌های خوب دارد.»

احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم

جغرافیا و تاریخ گیلان

سرزمین‌ها و شهرها و آبادی‌ها به مانند آنها هستند؛ برخی شاد و خرم و پر ثمر و خوشبخت و برخی دیگر افسرده و بی‌ثمر و خشک و فقیر، با نشانه‌ها و آثاری از فقر و نکبت. آنها نیز تولدی و سرنوشتی دارند و دوران زندگی را با تمام حوادث و اتفاقات نیک و بد می‌گذرانند. زمانی به دنیا می‌آیند و هنگامی نیز به کام نیستی فرو می‌روند. بنا و آبادانیِ آنها آغاز زندگی یا تولد است و ویرانی و زوالشان از مرگ و نیستی خبر می‌دهد.

سرزمین شاداب و خوشبخت گیلان نیز ناچار تولدی داشته و پس از تولد، زندگانی را به اتمام ماجراهای آن آغاز کرده است. می‌خواهیم زمان آن را مشخص کنیم؛ کتاب‌های تاریخ را ورق می‌زنیم؛ ماجرای تولد او در تاریخ نیست؛ چه عمر او از تاریخ بسی طولانی‌تر است؛ به ماقبل تاریخ می‌رویم؛ در افسانه‌ها و اساطیر جستجو می‌کنیم؛ آنچه می‌یابیم گنگ و تاریک و آمیخته با اغراق است. برای باور کردن آنها، انسان باید از نظر سادگیِ ضمیر و شناخت و آگاهی بر امور هستی، همچون نیاکان خویش در دوره‌های باستانی باشد. این بار از باستان‌شناسان یاری می‌جوییم و حاصل کاوش‌های آنان را بررسی می‌کنیم. آنها با کمک آثار و علائم و نشانه‌هایی که از دل خاک بیرون کشیده‌اند، ما را به هزارها سال پیش باز می‌گردانند؛ گرچه یافته‌های باستان‌شناسان به‌سان مشعلی فروزان راه‌های طولانی و تاریک تاریخ را تا اعماق چند هزار سال روشن می‌سازد، اما این راه هرگز به پایان نمی‌رسد و ناچار این حقیقت را باید بپذیریم که برای تولد گیلان تاریخی نمی‌توان معین کرد.

پیدایش گیلان در نهایت به زمانی بازمی‌گردد که دریاها پدید آمدند، زمانی که آب‌های باران، دره‌های عمیق را تبدیل به دریاها کردند و در رطوبت آب دریاها، درخت‌ها و گیاهان و جنگل‌ها با شادابی و خرمی پای به عرصهٔ وجود گذاشتند و سپس انسان در سواحل پر نعمت دریاها و رودخانه‌ها و اطراف چشمه‌سارها زندگی پر ماجرای خود را بنیان نهاد.

در آن زمان مرزی که گیلان را از سایر نقاط سواحل جنوبی دریای خزر جدا می‌سازد، وجود نداشت. هزاران سال بعد، هنگامی که کناره‌های خزر به کوشش اقوام و گروه‌های مختلف معمور و آباد شد، هر قسمت نامی مخصوص به خود یافت، اما سرزمینی که امروزه گیلان نامیده می‌شود تا قرن‌ها بعد با نقاط دیگر سواحل خزر از جمله تپورستان یا طبرستان[1]، به سرزمین آماردها، رویان و

---

۱. طبرستان معرب تپورستان است به معنی «سرزمین قوم تپور.» تپورها در سرزمین کوهستانی این ناحیه و قوم امرد (Amard) در اراضی جلگه‌های آن سکنی داشتند. فرهاد اول، پادشاه اشکانی که از سال ۱۸۱ تا ۱۷۴ قبل از میلاد سلطنت می‌کرد، قوم اَمرد را به ناحیهٔ خوار کوچ داد و تپورها، سرزمین آنان را نیز اشغال کردند و از آن پس تمام ولایت به نام ایشان یعنی تپورستان نامیده شد. تا عهد سلجوقیان نامی جز تپورستان و طبرستان برای این ولایت ذکر نشده است. معدودی از محققان از جمله مجتبی مینوی معتقدند نام مازندران که در شاهنامهٔ فردوسی آمده از اوستا گرفته شده و مربوط به سرزمینی در جهت مغرب (شاید مصر) بوده است و استفاده از این کلمه به جای طبرستان بعد از شاهنامه معمول شده است، اما درستی نظر آنان سخت مورد تردید است، زیرا توصیفی که فردوسی از مازندران کرده

رستمدار[۲] زندگی مشترک داشته است، به طوری که نمی‌توان خصوصیات زندگی و تمدن و آداب و رسوم ساکنان این نقاط را در زمان‌های بسیار دور از یکدیگر مشخص کرد. در طول زمان برخی از اسامی به کلی فراموش شدند یا حدود و وسعت خود را از دست داده، روی بخش یا روستای کوچکی قرار گرفتند، چنانکه تمام منطقه به دو استان گیلان و مازندران محدود شد.

موقعیت جغرافیایی گیلان

رشته کوه‌های البرز به پهنای ۳۶۰ کیلومتر چون هلالی، دشت‌های جنوبی دریای خزر را دربر می‌گیرد پس از عبور از خراسان و افغانستان به کوه‌های هندوکش و هیمالیا می‌پیوندد. رشته کوه‌های مزبور هیچ‌گاه با دریا فاصلهٔ ثابتی ندارند، بلکه در بعضی نقاط مانند رامسر کاملاً به دره نزدیک شده ولی در رشت، لاهیجان و آمل تا چندین کیلومتر از دریا فاصله می‌گیرد. این تغییر فاصلهٔ کوهستان مزبور از دریا که کم و بیش در مناطق نامبرده به چشم می‌خورد طی سالیان دراز از لایه‌های رودهای سیلابی سفیدرود و هراز به وجود آمده‌اند.

جغرافیانویسان یونانی آن قسمت از کوه‌های البرز را که در کرانهٔ جنوبی دریای خزر واقع شده و از آستارا تا منتهی‌الیه خاک گرگان ادامه می‌یابد به نام کوه‌های کاسپی[۳] یاد می‌کنند و دریای خزر را دریای کاسپی[۴] نوشته‌اند خصوصاً استرابن کوه‌های کاسپی را به نیم دایره‌ای تشبیه می‌کند که قسمت جنوبی دریا را دربر می‌گیرد.

کوه البرز چون دیواری عظیم در کرانهٔ دریا گسترش یافته و در هیچ جا قطع نمی‌شود. چون از دامنه‌های خشک جنوبی و قلل پر برف آن بگذریم در دامنهٔ شمالی به جنگل‌ها و بیشه‌زارهای انبوه و مراتع سرسبز می‌رسیم که سراسر جلگه و دامنه را تا ارتفاع ۲۰۰۰ متر می‌پوشاند و نیز نوار زرد رنگ ساحلی آن را از دریا جدا می‌سازد.

سرزمین گیلان کنونی شکل زاویهٔ بازی دارد که در گوشهٔ جنوب غربی دریای خزر واقع شده است و ابتدای آن از آستارا شروع شده و تا رامسر ادامه دارد. طول آن ۲۲۲ کیلومتر است که از شمال به طرف جنوب سپس به طرف شرق منحرف می‌شود رودخانه در شمال این منطقه را از خاک شوروی جدا می‌سازد. فاصلهٔ جلگهٔ گیلان که از لایه‌های سپیدرود به وجود آمده از کنار دریا تا دامنهٔ جنوبی کوهستان، بیش از ۵۰ کیلومتر است و شهرهای هومن، رشت، لاهیجان و لنگرود در این جلگه قرار دارند. بلندترین رشتهٔ کوهستانیِ شمالی البرز این منطقه را در بر می‌گیرد. از میان جنگل‌های انبوه کوهستانِ جنوبی واقع در بخش‌های انارلو و اشکور دو قلهٔ بلند به نام دالفک و سُمام مشرف به جلگه سرسبز گیلان سربرآورده و قله‌های زرد رنگ آنها با گردنی افراشته به دریای نیلگون خزر می‌نگرند. در ارتفاع ۲۰۰۰ متری، قله‌ها با حلقه‌ای از درختان جنگلی محصور شده که از دور جلوهٔ خاصی به آنها بخشیده است. علاوه بر قله‌های مرتفعِ نامبرده، قله‌های دیگری در شرق درهٔ سپیدرود وجود دارند که در اینجا از ذکر نام آنها خودداری می‌شود.

استان گیلان بین طول و عرض جغرافیایی (۴۸/۳۰ و ۵۰/۳۰) و (۲۷/۱۲– ۳۸/۱۶) واقع شده است. چهار مرز آن از شمال به دریای خزر و تالش روس و از شرق به شهسوار [تنکابن] و دریای خزر از جنوب به قزوین و زنجان و بالاخره از غرب به خلخال اردبیل محدود می‌شود. مساحت این استان ۱۱۰۱۲ کیلومتر مربع و از دو قسمت جلگه‌های پست و کوهستانی حاصلخیز تشکیل شده است.

با همین خطه از کشور ما تطبیق می‌کند و با وضع سرزمین‌هایی نظیر مصر اختلاف فاحش دارد:

که مازندران شهر ما یاد باد — همیشه برو بومش آباد باد
که در بوستانش همیشه گل است — به کوه اندرون لاه و سنبل است
هوا خوشگوار و زمین پر نگار — نه گرم و نه سرد و همیشه بهار
دی و بهمن و آذر و فروردین — همیشه پر از لاله بینی زمین ...

۲ رویان ولایت وسیعی از کوه‌های طبرستان در بخش غربی مازندران بود. به طوری که از کتاب‌های *مالک الملوک* و *حدود العالم* برمی‌آید، رویان ناحیه‌ای شامل کوه و دشت در مغرب خاک طبرستان و شامل شهر و بخش‌های کنونی چالوس، کلدر، سعیدآباد، کجور و ناتل رستاق موجود است. کوهستان رویان به اعتبار لقب «گاوبارگان پادوسپانی» آن که ابتدا «اسپهبد» و سپس «استندار» نامیده می‌شدند ناحیهٔ استندار خوانده می‌شد. طبق نظر برخی از نویسندگان از قرن هفتم به بعد از رویان به نام استمدار یاد شده که همان استندار است.

۳ Caspie

۴ Caspienne

چون سطح دریای خزر ۲۶ متر از سطح اقیانوس‌ها پایین‌تر است به همین نسبت جلگهٔ گیلان و سایر دشت‌های ساحلی جنوب دریای خزر از سطح دریای آزاد پایین‌تر است. به احتمال قوی جلگهٔ گیلان از دیرباز تا هزاره اول قبل از میلاد هنوز از مرداب‌ها و جزایر غیر مسکونی پوشیده شده بود ولی به تدریج در اثر ته‌نشست لایه‌های مداوم سپیدرود و سایر رودخانه‌ها که از ارتفاعات البرز سرچشمه می‌گیرند گوراب‌ها و زمین‌های پست از لایه‌های تدریجی انباشته شده و زمین‌های حاصلخیز کنونی را به وجود آورده است.

سپیدرود و ۳۸ رودخانه با طول بستر متفاوت از آستارا تا رودسر به طرف دریا جریان دارند و کشتزارهای این منطقه را سیراب می‌کنند. سپید رود در منجیل از پیوستن رودخانهٔ شاهرود و قزل‌اوزن تشکیل می‌شود و جلگهٔ گیلان را به دو ناحیهٔ شرقی و غربی تقسیم می‌کند. از این رود، رودک‌های زیادی به منظور آبیاری برنجزارهای جلگهٔ گیلان جدا می‌شود. این رود پس از تأمین آب اراضی زراعتی در بندر کیاشهر به دریای خزر می‌ریزد. سایر رودخانه‌ها هم کم و بیش پس از مشروب‌کردن کشتزارهای مسیر خود مستقیماً به دریای خزر یا مرداب پهلوی [انزلی] می‌رسند.

سپیدرود از منجیل تا رستم‌آباد از بستر تنگ و عمیقی عبور می‌کند، سپس از ابتدای رستم‌آباد به سمت باز شدن دره، پهنای آن تا یک کیلومتر می‌رسد. تا چند سال پیش تمام بستر رودخانه از شن و ماسه انباشته شده بود که به اصطلاح محلی آن را «لات» می‌گویند ولی امروزه احداث کانال آبرسانی، بیشتر زمین‌های بایر بستر رودخانه به برنجزارهای زیادی تبدیل شده است. پس از رستم‌آباد بستر سفیدرود تنگ شده تا امامزاده هاشم ادامه می‌یابد که از آنجا هم وارد جلگهٔ گیلان می‌شود و وسعت به علت تقسیم آب بسیار زیاد است.

آب و هوای گیلان رطوبتی و بارانی است. کوه‌های بلند جنوبی چون سدی مانع نفوذ ابرهای باران‌زا به قسمت فلات می‌شوند. بنابراین تراکم ابرها و بخار آب دریا باعث ریزش باران‌های فراوان در استان گیلان می‌شود و گاهی باران‌های ریز مداومی نازل می‌شود که بارش چند روزه‌ای را تدارک می‌بینند. ارتفاع حد متوسط بارندگی در سال به ۱۲۶ سانتی‌متر می‌رسد. در نتیجه از برکت باران‌های فراوان، جنگل‌ها و چمن‌زارها و شالی‌زارها سیراب شده و گاهی شدت بارندگی به طغیان رودخانه‌ها و جریان سیل ختم می‌شود. از طرفی خرمی و حاصلخیزی سرزمین گیلان مدیون همان رودخانه‌های متعددی است که در سطح جلگه گسترده شده و کشتزارهای متعدد آن را سیراب می‌کند.

مدارک و شواهد و آثار به دست آمده از کاوش‌های باستان‌شناسی در سواحل دریای خزر نشان می‌دهد که چندین هزار سال قبل در نقاط شمالی ایران زندگی و حیات وجود داشته است. محققان و باستان‌شناسان اروپایی و آمریکایی از جمله ژاک دمرگان، کارلتون کون و دکتر اریک اشمیت در حفاری‌های نقاط مختلف کناره‌های خزر، آثاری از دوره‌های ماقبل تاریخ مربوط به عصر «مزولیتیک» و «نئولیتیک»[۵] پیدا کرده‌اند.

دمردگان در کتاب *تمدن‌های اولیه* از پیداشدن دندان کرسی فیلی که ده‌ها هزار سال از انقراض نژاد آن می‌گذرد گفت‌وگو می‌کند. این امر نشان می‌دهد که ده‌ها هزار سال قبل در کناره‌های خزر حیات وجود داشته است. از همه مهم‌تر کشفیات هیئت علمی دانشگاه فیلادلفیا به ریاست دکتر کارلتون کون در سال ۱۳۳۰ شمسی در غارهای مازندران است.

کشفیات بعدی نیز در گرگان و رحمت‌آباد گیلان نشان داد که کرانه‌های دریای خزر در مسیر گیلان، مازندران و گرگان در دوره‌های ماقبل تاریخ محل سکونت انسان‌هایی بود که احتمالاً نیاکان انسان امروزی بوده‌اند. هیئت علمی دانشگاه فیلادلفیا طی چهار هفته کاوش در طبقات مختلف غارهای هوتو و کمربند ابتدا به آثاری از تمدن‌های عصر آهن خام و برنز برخورد و در عمق پایین‌تر

---

۵. دوران ماقبل تاریخ به دوره‌های مختلف تقسیم شده است که نخستین دوره را Paleolithique یا کهن‌سنگی نام نهاده‌اند که از یک میلیون یا هشتصد و پنجاه هزار سال قبل از میلاد شروع شده و به ده هزار سال قبل از میلاد پایان می‌یابد. فسیل‌های به دست آمده نشان می‌دهد که انسان های اولیه با آغاز این دوره پیدا شده‌اند. پس از این دوره، دوره Mesolithique یا میان‌سنگی است که از ده یا هشت هزار و پانصد سال قبل از میلاد آغاز شده و تا پنج هزار سال قبل از میلاد خاتمه پیدا کرده است. بعد از این دوره به دورهٔ Neolithique یا نوسنگی می‌رسیم. آغاز دورهٔ نوسنگی پنج هزار سال قبل از میلاد و پایان آن دو هزار و پانصد سال قبل از میلاد است که مصادف با عصر فلز است.

به عصر مس و پایین‌تر از آن به دوران سفال و سنگ تراشیده دست پیدا کرد. در این قسمت آثاری دیده شد که تحول زندگی انسان را از مرحلهٔ شکار حیوانات به دوران شبانی و رام‌کردن حیوانات اهلی و آغاز کار کشاورزی نشان می‌دهد. لویی واندنبرگ استاد دانشگاه بروکسل وان در کتاب *باستان‌شناسی ایران باستان* نوشته است: «آقای کارلتون کون پس از این که تحقیقات متخصصان مختلف را دقیقاً بازرسی کرد، به این نتیجه رسید که در دورهٔ مزولیتیک جدید ساکنان غار کمربند زندگی خود را با شکار، خصوصاً با شکار آهو یا بز کوهی و گوسفند و بز وحشی می‌گذرانیده‌اند. این دو حیوان اخیر را در همان زمان تدریجاً اهلی کردند و در خدمت خود قرار دادند. در دورهٔ نئولیتیک قدیم ساکنان غار مزبور اوقات خود را مصرف تربیت حیوانات اهلی می‌نمودند و گله‌های بز و گوسفند خود را به چراگاه می‌بردند. در دوران نئولیتیک جدید غارنشینان مزبور به کار زراعت پرداختند. در همان زمان نیز مردم نامبرده با هنر بافتنی و کوزه‌گری آشنایی پیدا کردند. از آن پس پشم و شیر بز، مورد استفادهٔ آنها قرار گرفت، کمی بعد خوک و بز کوهی نیز اهلی شدند؛ بنابراین زراعت و اهلی شدن حیوانات در این ناحیه را می‌توان در آغاز هزارهٔ چهارم پیش از میلاد قرار داد ... آثاری که از غارهای کمربند و هوتو پیدا شده همه مکمل یکدیگرند و به ما اجازه می‌دهند که در ناحیهٔ مازندران تحول وجود انسان‌های دوران‌های یخبندان تا عصر حاضر مشخص نمایید.»[۶]

با توجه به تحقیقات دانشمندان و شرایط آب و هوا نباید فراموش کرد که در این زمینه مازندران، گیلان و گرگان دارای وجوه مشترک هستند. برخی از محققان اروپایی خاطرنشان ساخته‌اند که ساکنان اولیهٔ ایران در گیلان و طبرستان یا مازندران زندگی می‌کردند. اگر به خاطر آوریم که دانشمندان فاصلهٔ آخرین یخبندان را با زمان ما پنجاه هزار تا یک صد و پنجاه هزار سال تخمین زده‌اند، باید قبول کنیم که در پنجاه یا یک صد و پنجاه هزار سال پیش بخش وسیعی از سواحل بحر خزر از جمله گیلان مناطقی معمور و آباد و محل سکونت افراد و اقوام مختلف بوده است. تحقیقات زمین‌شناسی در سال‌های اخیر نشان داده است در زمانی که قسمت اعظم اروپا از توده‌های یخ پوشیده بود، بخش وسیعی از سرزمین ایران دورهٔ باران‌زا را که طی آن حتی دوره‌های مرتفع در زیر آب قرار داشتند، پشت سر نهاده بود.

کشف آثاری در سرزمین‌های ساحلی خزر منسوب به دوره‌های پیش از آخرین یخبندان به فرضیهٔ انتقال تمدن آغازین بشر از شمال و کرانه‌های خزر به غرب و جنوب، ارزش و اهمیت بیشتری بخشیده است. دکتر ج.کریستی ویلسون در کتاب پر ارزش *تاریخ صنایع ایران* می‌نویسد: «محلی که بشر اولیه شروع به زراعت و کشت گندم و جو نموده به طور دقیق معلوم نیست ولی بالاخره ممکن است ثابت شود که این نقطه در ایران یا اقلاً در این طرف دنیا بوده است. استعمال فلز نیز در ایران به زمان‌های خیلی قدیم منتهی می‌شود. خانه و آثار زندگی اجتماعی که به دست آمده تعلق به چهار الی پنج هزار سال قبل از میلاد دارد. اما مردمان در آن زمان به این درجه از تمدن نمی‌توانستند برسند مگر آن که مدارج اولیه آن را طی نموده باشند. بنابراین دلایلی موجود است بر این که این تمدن خیلی قدیمی‌تر بوده و مراحل تکاملی داشته که در زندگانی بدوی آن را نمی‌توان یافت.»[۷]

مسلماً در زمان‌های دور، بشر، مناطقی را برای سکونت انتخاب می‌کرد که از نظر فراوانی آب و حاصلخیزی زمین و شرایط دفاعی و ایمنی، مناسب باشد. نواحی جنوبی بحر خزر که گیلان و مازندران را نیز شامل می‌شود، چنین شرایطی را به حد کمال واجد بوده است.

در کتاب ارزنده و پر محتوای *صنایع ایران* دو تن از محققان نامی جهان سرآرتور کیث و دکتر ارنست هرتسفلد مقاله‌ای تحت عنوان «ایران، سرزمین و مرکز ماقبل تاریخ» منتشر ساخته و از روی برخی اسناد و مدارک و آثار مکشوفه اظهار نظر کرده‌اند که تمدن و کشاورزی در ایران شروع شده است.

اگر کشاورزی از ایران شروع شده باشد به احتمال زیاد از گیلان و نواحی ساحلی دریای خزر آغاز شده است، زیرا از یک‌سو دریا و رودها و چشمه سارها و مراتع حاصلخیز و از سوی دیگر کوه‌ها و جنگل‌های انبوه کلیه امکانات و نیازهای آن زمان را برای کار کشاورزی و تشکیل واحدهای اجتماعی در این منطقه فراهم ساخته بود.

۶ همان کتاب صفحه ۴ و ۵

۷. تاریخ صنایع ایران، دکتر ج.کریستی ویلسون، ترجمهٔ عبدالله فریار، انتشارات فرهنگسرا، صفحه ۴۰

بدین جهت می‌توان احتمال داد که ساکنان اولیهٔ ایران در این منطقه به سر می‌برده‌اند و با مرور زمان به نقاط دیگر ایران رفته یا کوچ کرده‌اند.

تحقیقات ارزندهٔ آرنولد ویلسون نویسندهٔ کتاب *خصائل ملی و نژادی ایران* مؤید این ادعاست. وی معتقد است که ساکنان اولیهٔ ایران در گیلان و سواحل بحر خزر زندگی می‌کردند. هنری فیلد مؤلف کتاب *مردم‌شناسی ایران* با نقل نظرات او این ادعا را تأیید می‌کند.[۸]

مورخان یونانی نوشته‌اند که در زمان زرتشت یعنی حدود دوهزار و ششصد سال پیش شهرت و اعتبار گیلان و مازندران زبانزد عامه بوده است. داستان‌هایی از تشکیلات اجتماعی و سازمان‌های دولتی و تجارب جنگی و استعداد مردم این نواحی از قرن‌ها پیش به یادگار مانده بود به طوری که در تهیهٔ اوستا و احیاء نام قهرمانان آریایی مورد استفادهٔ زرتشت قرار گرفت. از سوی دیگر وجود دین و پیشوایان دینی در ناحیهٔ «ورن» و «مازن» یا گیلان و مازندران دلیل دیگری است بر این که ساکنان سواحل جنوبی خزر هنگام مقابله با آریایی‌ها از لحاظ همبستگی اجتماعی و رشد فکری به مقامی رسیده بودند که وجود قوانین و احکام را برای بقای جامعهٔ خود لازم می‌شمردند و می‌توانستند نظم و اطلاعات را که محصول رشد عقلانی و احترام به حقوق و حدود است، بین خود جاری سازند و در مقابل قوم دلیر و تازه نفس آریایی مقاومت نشان دهند.

هنوز به طور قطع و یقین معلوم نشده که کدام نقطه از جهان گهوارهٔ تمدن بشری بوده است، اما از روی آثار باستانی مکشوفه برخی از محققان اظهارنظر کرده‌اند که تمدن از سرزمین سومر به سایر نقاط ازجمله شمال راه یافته و بعضی دیگر معتقدند که سواحل بحر خزر مهد تمدن بشری بوده و برای نخستین بار تمدن از این نقطه به رأس خلیج فارس رفته است.

دربارهٔ سومری‌ها و این که از کجا آمده و تمدن خود را از کجا آورده‌اند، عقاید مختلفی وجود دارد. برخی معتقدند که سواحل خلیج فارس قدیم‌ترین مرکز تمدن سومری بوده است؛ برخی از محققان با توجه به اشیایی که در کاوش‌های باستان‌شناسی پیدا شده، می‌گویند سومری‌ها از شمال ایران و کناره‌های خزر به سواحل خلیج فارس رفته و تمدن را از آنجا با خود برده‌اند. حسن پیرنیا مشیرالدوله در اثر ارزندهٔ خود *ایران باستان* می‌نویسد:

«در حفریاتی که در نزدیکی عشق‌آباد به توسط پومپلی آمریکایی به عمل آمد، در گورکان آنو، بعضی اشیاء یافتند که شباهت به اشیاء سومری و عیلامی داشتند، بنابراین حدس می‌زنند که شاید سومری‌ها و عیلامی‌ها در کوهستان‌های شمال ایران بوده‌اند و بعد به واسطه مهاجرت مردمانی به ایران یا از جهت دیگر، از این جاها به طرف مغرب و کنار فرات مهاجرت کرده اند...»[۹]

مؤلف فاضل ایران باستان در جای دیگر همین موضوع را مورد تأیید قرار داده می‌نویسد:

«مقارن این زمان (۱۹۰۷) در حوالی حدود ایران حفریاتی در مرو و عشق‌آباد به توسط مؤسسهٔ کارنه‌جی آمریکایی به دستیاری پومپلی به عمل آمد و اشیاء زیادی پیدا شد که جلب توجه کرد. از جمله از این حیث که به اشیاء منکشفه سومر شباهت داشت بنابراین بعضی علما حدس زدند که بین تمدن سومر و ماوراء بحر خزر ارتباطی بوده و شاید سومری‌های از طرف شمال به سواحل خلیج فارس رفته‌اند.»[۱۰]

در کتاب *مردم‌شناسی ایران* تألیف محقق دانشمند هنری فیلد به این نظریه اشاره شده که در گذشته برخی از پژوهشگران به این نتیجه رسیده بودند که سومری‌ها مظاهر تمدن خود را از ناحیهٔ جنوب شرقی دریای خزر که در آنجا گنجینه‌ای از اشکال و سفال سومری کشف شده با خود به جلگهٔ بین‌النهرین آورده‌اند، زیرا آثار فرهنگ و تمدن آنان شامل بقایا و آثار تمدن عصر برنز بود. پس از آن مدارکی به دست آمد مبنی بر اینکه قبل از پایان هزارهٔ سوم سومری‌ها دارای رسوم و میراث قوی بودند و در اوائل عصر تاریخی بابل را در ید قدرت خود داشتند، پس باید مهد تمدن را در بابل جستجو کرد[۱۱] اما هنری فیلد در چند صفحه بعد امکان سکونت سومری‌ها را در گیلان و مازندران مورد تأیید قرار داده می‌نویسد: «از

۸. مردم‌شناسی ایران، هنری فیلد، ترجمهٔ دکتر عبدالله فریار، انتشارات ابن سینا، صفحه ۱۷۶

۹. ایران باستان، حسن پیرنیا (مشیرالدوله)،از انتشارات دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲، جلد اول، صفحه ۳۳

۱۰. همان کتاب، صفحه ۵۷

۱۱. مردم‌شناسی ایران، هنری فیلد، ترجمهٔ دکتر عبدالله فریار، انتشارات ابن سیناف صفحه ۱۵۳

طرف دیگر امکان دارد که افراد نژاد سومری در مازندران و گیلان سکونت داشته باشند.»[۱۲]

باستان‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که جلگهٔ بین النهرین که فاقد کوهستان‌ها و دریاهای عمیق است، وطن اصلی سومری‌ها نبوده و آنان از نقطه‌ای دیگر به این سرزمین کوچ کرده‌اند زیرا آثار صنعتی و فرهنگی مکشوفه در سومر مربوط به عصر مفرغ نشان می‌دهد که تمدن سومری‌ها به زمان‌های خیلی دورتر از عصر مفرغ می‌رسد و با آثار مربوط به آن دوران هنوز در جلگهٔ بین‌النهرین به دست نیامده است. آثار مربوط به دوره‌های قبل از مفرغ که در شمال و جنوب ایران پیدا شده باستان‌شناسان را معتقد ساخته است که تمدن سومری در شمال و جنوب ایران منتشر بوده است.

تورات در فصل یازدهم از کتاب آفرینش به موضوع کوچ گروهی از مشرق به سرزمین شنعار یا شینعار (سومر) اشاره کرده می‌گوید:

«واقع شد که هنگام مسافرت کردنشان از خاور در سرزمین شینعار دره‌ای یافتند و آنجا مسکن گزیدند.»[۱۳] با توجه به این که ایران در مشرق سومر قرار دارد کوچ‌کنندگان می‌باید ظاهراً از ایران رفته باشند و چون ساکنان اولیه ایران در کناره‌های خزر و گیلان سکونت داشتند پس مبدأ حرکت آنها شمال ایران بوده است.

استرابُن جغرافیانویس عهد کهن نیز می‌نویسد، کاسی‌ها مهاجرانی هستند که از جانب دریای خزر آمده‌اند. به عقیدهٔ وی وطن اصلی کاسی‌ها کناره‌های دریای خزر است. وی راه حرکت کاسی‌ها را از دریاکناران تا غرب زاگرس یا بین‌النهرین نشان می‌دهد و می‌گوید آنها از کوه‌های کوسی (ماردی، مردی) و اوکسی گذشتند و به زاگرس رسیدند.

همان طور که اشاره کردیم قبلاً اظهار نظر می‌شد که تمدن از سرزمین سومر به شمال راه یافته است ولی در زمان ما برخی از محققان با این نظریه به مخالفت برخاسته و گفته‌اند آثار و شواهد متعدد نشان می‌دهد که تمدن از حوالی دریای خزر به رأس خلیج فارس رفته است زیرا بشر اولیه غالباً کوهستان‌ها را تکیه‌گاه خود قرار می‌داد، اما در حاشیهٔ رودها و چشمه‌سارها و در جوار غارها زندگی می‌کرد. بیشتر اقوام و دولت‌ها که آثاری از آنان در جلگه‌ها و فلات‌ها کشف شده نیز مردمانی بوده‌اند که از دامن کوهستان‌ها سرازیر شده بودند بدین جهت منطقی‌تر آن است که تصور کنیم تمدن از کوهستان‌های جنوبی و جنوب شرقی دریای خزر به فلات‌ها و جلگه‌ها رفته است.

طبق نظر دکتر کارلتون کون و هیئت باستان‌شناسی دانشگاه پنسیلوانیا و گروهی دیگر از محققان و باستان‌شناسان، بشر، نخستین بار کار کشت و زرع را در کناره‌های خزر و بخش‌هایی از گیلان و مازندران آغاز کرد و بالطبع پایه‌های تمدن اولیه را در این منطقه استوار کرد. بر مبنای نظرات مزبور و آثار و شواهد دیگر، تمدن از این نقطه به هدایت خط ساحلی خزر از جهت شرقی تا حد آمودریا یا جیحون پیش رفته و در امتدادِ آن سوی شرق جریان یافته است. همچنین در جهت غرب و شمال غربی نیز به هدایت خط ساحلی تا آراکس و سواحل رود «کر» و از آنجا به دره‌های رشته کوه‌های غربی و آن سوی البرز نفوذ کرده است. می‌توان گفت تمدن بشری توسط تیره‌ای از ساکنان کناره‌های دریای کاسپین یا خزر از عمق دره‌های البرز و حاشیهٔ رودهایی مانند سفیدرود به فلات ایران یا کوهستان زاگرس و از آن پس به جلگهٔ بین‌النهرین و رأس خلیج فارس رسیده و هر قبیله‌ای نام خود را به سرزمین‌های متصرفی داده یا از آن سرزمین‌ها نام گرفته است.

بر مبنای این تحقیقات باید قبول کرد که بساط این تمدن از این طریق در مناطقی مانند سیلک کاشان گسترده شده و یا به دره‌های حاصلخیز زاگرس راه یافته آثار تمدن مفرغی را به یادگار گذاشته است، همان طور که قبلاً به جلگهٔ بین‌النهرین کشیده شده در امتداد دجله و فرات پیش رفته جامعه و حکومتی با نام سومر تشکیل داده است.[۱۴] با توجه به آنچه گفته شد تردیدی نمی‌توان داشت که قرن‌ها پیش از ورود آریایی‌ها به ایران مردمی که در سرزمین‌های بین دریای خزر و خلیج فارس می‌زیستند به مراحل والایی از تمدن بشری رسیده بودند.

---

۱۲. همان کتاب (حاشیه صفحه ۱۷۵)

۱۳ کتاب مقدس تورات، ترجمهٔ ماشاءالله رحمان‌پورداود و موسی رزگری، انتشارات انجمن فرهنگی اوتصه هتورا، جلد اول: آفرینش، ص ۱۴

۱۴ جهانگیر سرتیپ‌پور مؤلف فاضل کتاب *نشانی‌هایی از گذشته دور گیلان و مازندران* در این زمینه به تفصیل در کتاب خود بحث کرده است.

دکتر ج.کریستی ویلسن مؤلف کتاب ارزندهٔ *تاریخ صنایع ایران* نیز با این نظر موافق است که تمدن از ایران به جلگهٔ بین‌النهرین و مغرب رفته است. وی می‌نویسد: «تا چندی پیش علما و متبحرین را عقیده بر این بود که قسمت عمدهٔ صنایع اولیه ایران را تمدن ملل جلگهٔ بین‌النهرین اخذ و کسب گردیده است ولی اکتشافات سال‌های اخیر عقیدهٔ فوق را نقض کرده و تصور قوی می‌رود که تمدن از فلات ایران رو به مغرب و جلگهٔ بین‌النهرین قدم نهاده است.»[۱۵]

پروفسور لئونارد وولی یکی از معروف‌ترین باستان‌شناسان معاصر عراق در کتاب خود تحت عنوان *اورکلده* می‌نویسد: «سومری ها عقیده داشتند که قبل از آن که به جلگهٔ عراق بیایند، خود دارای تمدن بوده و از کشاورزی و ساختمان و تغییر شکل فلزات و خط بهره داشتند و این اطلاعات را با خود به عراق آورده اند.»

بر طبق روایات افسانه‌ای مردم ورن (گیلان) و مازن (مازندران) پیش از ورود آریایی‌ها، یعنی در حدود چهار هزار سال قبل با هفت اسم خط آشنا بوده‌اند. تحقیقات علمی و آثار به دست آمده در کاوش‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد که بارقه‌هایی از حقیقت در روایات افسانه‌ای نهفته است، از جمله یک قطعه مهر استوانه‌ای با خط «کاسی» عیان می‌سازد که بعضی از اقوام گذشتهٔ دور گیلان و مازندران مانند کاسی‌ها پیش از ورود آریاییان با خط آشنایی داشته‌اند. روی این مهر که در موزهٔ آرمیتاژ لنینگراد حفظ می‌شود، نوشته‌ای در چهار سطر به چشم می‌خورد. دیاکونوف نویسندهٔ تاریخ ماد خطی را ارائه می‌کند که منتسب به کاسی‌ها در اواخر هزارهٔ چهارم قبل از میلاد است.

محققان و مورخان بنامی چون ارنست هرتسفلد، سر آرتور کیث، هنری فیلد، گیرشمن و دیاکونوف به استناد دلایل و شواهد گوناگون معتقدند حدود پنج هزار سال پیش در گیلان و مازندران تمدنی پیشرفته‌تر از سایر نقاط وجود داشته است. برخی از آنان وجود تمدن پیشرفتهٔ گیلان را به هفت هزار سال قبل می‌رسانند.

به‌رغم تحقیقات و پژوهش‌های ارزنده‌ای که انجام شده، هنوز بسیاری از مسائل مربوط به تاریخ زندگی و تمدن انسان مبهم و نامعلوم است. طبق نظر برخی از دانشمندان، بشر اولیه حدود نیم میلیون سال پیش احتمالاً در آفریقا پای به عرصه وجود گذاشته و هوموساپینس[۱۶] یا انسان عاقل در سی تا چهل هزار سال و شاید اندکی پیشتر زندگی می‌کرده است.[۱۷]

یکی از دانشمندان انگلیسی به نام لیکی اخیراً پس از انجام یک سلسله تحقیقات در نواحی دریاچه‌های آفریقای شرقی اظهار نظر کرده است که ما با بشر اولیه حدود یک میلیون سال فاصله داریم.

آثار و اشیاء باستانی سخن می‌گویند

با توجه به این واقعیت که اشیاء و وسایل به دست آمده در کاوش‌های باستان‌شناسی نمی‌توانند تصاویری حتی مبهمی از زندگی بشر را در دوران دورتر از هفت هزار سال پیش برای ما به تماشا بگذارند، چگونه می‌توان با قاطعیت در این گونه مسائل و مخصوصاً مهد تمدن بشری و چگونگی تحول فرهنگ و تمدن انسان اظهار نظر کرد؟

آنچه مسلم است، اشیاء و آثار باستانی مکشوفه در دل خاک‌های رحمت آباد، طالش، رودبار، املش، پیرکوه، دیلم و سایر نقاط گیلان نیز آن را تأیید می‌کند، وجود تمدن عظیم چند هزار ساله در گیلان و قسمت‌های وسیعی از کناره‌های خزر از جمله مازندران و گرگان است.

در کاوش‌های علمی نقاط مزبور آثار زیادی از ظروف سفالین به رنگ‌های مختلف و ظروف سنگی و مفرغی، ابزار و وسایل خانه، انواع و اقسام وسایل زینتی و حتی اشیاء بسیار ظریفی مانند سوزن کشف شد که در تعلق برخی از آنها به دو هزار سال قبل از میلاد مسیح یعنی چهار هزار سال قبل تردید نمی‌توان داشت. یک قرن پیش ژاک دمورگان در کاوش‌های باستان‌شناسی طالش و مناطق مجاور آن از قبیل اقااولر، قلعه گبر؟ (گئور قلعه‌سی)، شاهگل دره، نمین امیر تومان، حسن زمینی، کلات قلعه و لنکران، آثار و اسباب و وسایل زیادی از ظروف سفالین به رنگ‌های خاکستری، قرمز و سیاه و همچنین ظرف‌های سنگی و مفرغی و سلاح‌های مختلف نظیر کارد و خنجر و گرز و پیکان و اشیاء زینتی مانند دستبند و گوشواره پیدا

---

۱۵ تاریخ صنایع ایران، دکتر ج.کریستی ، انتشارات فرهنگ سرا، چاپ دوم ۱۳۶۶، صفحه ۴

۱۶. Homo Sapiens

۱۷ تمدن‌های اولیه، گلین دانیل، ترجمهٔ هایده معیری، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۳، صفحه ۹

کرد. برخی از این آثار شباهت زیادی با آثار مکشوفه در لرستان و آسیای صغیر داشت که مربوط به دوران برنز یعنی ۲۱۰۰ قبل از میلاد مسیح است. بین برخی از این آثار و نیز اشیایی که در حفریات بعدی باستان‌شناسان به دست آمده با اشیاء کشف شده در سومر شباهت‌های آشکاری وجود دارد. چون تاریخ تمدن سومری‌ها به پنج هزار سال قبل از میلاد مسیح یعنی هفت هزار سال پیش می‌رسد، بنابراین قدمت تمدن در گیلان و مازندران و گرگان به قیاس با سومر مربوط به هفت هزار سال پیش است.

قبل از کاوش‌ها و حفریات باستان‌شناسی در نواحی یادشده، اطلاعات و آگاهی‌های ما از سوابق تاریخی گیلان بیشتر به آثار مورخان یونانی و برخی از محققان و مورخان ایرانی و غرب مربوط می‌شود. این آگاهی‌ها و مطالبی که جسته گریخته در آثار مورخان و سفرنامه‌های سیاحان ملاحظه می‌شد، سطحی و مختصر به نظر می‌رسید و بر پایهٔ اصول صحیح تحقیقات علمی استوار نبود و بدین جهت اعتبار و اطمینانی نسبت به آنها وجود نداشت. به علاوه تاریخ رویدادها و اخبار مذکور در آثار محققان و مورخان راجع به گیلان از دو هزار و پانصد تا دوهزار و هفتصد سال دورتر نمی‌رفت. پس از حفریات علمی در طالش و رودبار باستان‌شناسان و کاوشگران به آثار و اشیاء کم‌نظیری دست یافتند که به عنوان مدارک معتبر و زنده بر سابقهٔ چند هزار ساله گیلان و وجود تمدنی عظیم و درخشان در این سرزمین گواهی می‌دهند. در کاوش‌های مارلیک قبوری پیدا شد که مربوط به سلسله‌ای از سلاطین و پادشاهان بوده است و بررسی‌های علمی، تعلق آنها را به سه هزار سال قبل و شاید چند قرن دورتر ثابت می‌کند. طبعاً اشیاء زیبا و کم‌نظیر داخل گورها و مقابر نیز مربوط به همان دوران بوده‌اند. همچنین از آثار مکشوفه آشکار شد که ساکنان این نواحی مردمی آشنا به خط و علوم و فنون و هنرهای زیبا و صنایع مختلف بوده و در این زمینه تسلط و تبحری فراوان داشته‌اند.

مطالبی که ویلیام کالیکان خاورشناس بنام استرالیایی در کتاب *مادی‌ها و پارسی‌ها* می‌نویسد، نظریهٔ سایر محققان را در این زمینه که گیلان و برخی از نواحی ساحلی دریای خزر در سه هزار سال پیش دارای تمدنی عظیم و درخشان و سلسلهٔ پادشاهی بوده و مردمی آشنا به دقایق فرهنگ و هنر داشته تأیید می‌کند. کالیکان می‌نویسد:

«... از این نواحی، یکی تپهٔ مارلیک در گیلان در درهٔ گوهررود شمال غربی رشت است ... در دل تپه چند مقبره اطاق‌مانند ساخته شده که در آنها استخوان‌های پراکندهٔ مردگان با ظروف فلزی پر قیمتی به دست آمده است. از این دخمه‌ها یا اطاق‌های کم‌عمق اما بزرگ به اندازهٔ ۱۰×۱۶/۵ پا که در میان سنگ صخره‌های طبیعیِ کنده، ساخته شده چنین استنباط می‌گردد که این قبور سرکردگان قبائل یا افراد خانواده سلطنتی بوده‌اند. در میان این نفائس، پراهمیت‌تر از همه، تعدادی ظروف نقره و طلا و تکمه‌های زینتی و اسلحه است. بیشتر این اشیاء .... در اطراف دو دهکده در گیلان به نام‌های املش و دیلمان ... یافته شد که نتیجهٔ حفاری و کاوش جاهلانهٔ دهاتی‌های محلی بوده است و آنچه نصیب موزه‌ها یا آنتیک‌فروشان معتبر شده هماهنگی فوق‌العاده با غنائمی که از تپه مارلیک به دست آمده دارد و چنین استنباط می‌شود که همه متعلق به یک دوره و محصول فرهنگی واحد در حدود ۹۰۰ سال ق.م است، یعنی همزمان با وقتی که دامنه‌های شمال و غربی جبال البرز مقر قومی با سلیقه و پیشرفته و عالی مقام، صاحب ذوق هنریِ مختص و مشخص به خود و دور از نفوذ اثر بین‌النهرین بوده‌اند. قدرت خلاقهٔ این قوم در سبک آزاد آنها به بهترین وجهی در ظروف قرمز جگری رنگ صیقلی شده که روی آن شکل گاومیش‌های اهلی یا گوزن سرخ‌رنگ نقش‌شده دیده می‌شود ... این اشیاء شاهکار استادان فن ظروف‌سازی و کوزه‌گران بوده ... در واقع طرز عمل این هنرمندان در خور تقلید بهترین مجسمه‌سازان و صورتگران عصر حاضر و قرون اخیر است که از جمله برانکوزی، هیپ‌ورث و مور را می توان نام برد.»[۱۸]

این نویسنده پس از ذکر شواهدی که وجود ارتباط نزدیک بین سنت لرستانی و سواحل خزر را مدلل می‌سازد، اضافه می‌کند: «جام‌های طلا که مخروطی شکل و باریک و بلند ساخته شده و برآمدگی دندانه‌ای شکل و افقی دارند در املش و مارلیک به دست آمده عیناً مانند ظروفی است که در زولوآب در لرستان کشف شده است ... ولی بطور کلی کار صنعتگران مناطق شمالی از آنچه در

۱۸ مادی‌ها و پارسی‌ها، ویلیام کالیکان، ترجمهٔ گودرز اسعد بختیار، از انتشارات شورای مرکزی .... ۱۳۵۰ صفحه ۲۵، ۲۷.

لرستان یافت شده دقیق‌تر و زیباتر بوده است و چنین بنظر می‌رسد که این نوع هنر از شمال به جنوب رفته نه بالعکس.»[۱۹]

هنر صنعتگران مناطق شمالی خصوصاً گیلان در سه هزار سال قبل نه تنها بر هنر سایر نقاط برتری داشته بلکه چنان دقیق و زیباست که موجبات اعجاب هنرمندان معاصر ما را نیز فراهم می‌سازد.

استاد گیرشمن یکی از باستان‌شناسان نامدار معاصر که در شناساندن تاریخ و فرهنگ ایران کوشش‌های ارزنده و گرانبهایی به کار برده است در همین زمینه می‌نویسد: «هنر املش، که ما تصور می‌کنیم متعلق به قرون نهم و هشتم پیش از میلاد است، فقط از سه یا چهار سال پیش شناخته شده. اطلاعاتی که از این دوران آغاز تمدن ایرانی به ما رسیده نتیجهٔ کشفیات اتفاقی دهقانان در ناحیهٔ کوهستانی جنوب غربی دریای خزر است و عبارت است از اشیایی که همراه مردگان در قبرها قرار داده شده بودند. این قبرها متعلق به دوران مگالیتیک[۲۰] اند. املش یکی از مراکزی است که تحت تأثیر جریان‌های هنری زمان خود قرار گرفته ولی در عین حال شخصیت بخصوصی داردکه نشانهٔ درجه هنری آن است. کوزه‌گر و پیکرساز، ابتکارات بدیعی از خود نشان داده‌اند و اندام انسانی و شکل حیوانات را به بهترین وجهی مجسم نموده‌اند و خصوصاً گاو کوهانداری که از خود به یادگار گذاشته‌اند حتی انسان قرن بیستم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. وی در ضمن این ترکیب اشکال ایده‌آل خود را در این شاهکار سه هزار سال پیش به آسانی می‌یابد. در میان این جمعیت زارع و چوپان ایرانی، که با همسایگان خود روابطی داشتند، کوزه‌گر که در عین حال مجسمه‌ساز نیز هست، روح ابتکار و اختراعی از خود نشان داده که موجب حیرت می‌گردد...»[۲۱]

دکتر گیرشمن به تمدن پیش از تاریخ ایران «تمدن املش» نام داده است. طبق نوشتهٔ وی در قبرهای مکشوفهٔ املش دو چشم‌بند برنزی مربوط به زین و یراق اسب کشف شده که روی آنها کتیبه‌ای به خط میخی کنده شده است، یکی به نام شاه منوآ و دیگری به نام شاه ارگیشتی.

پروفسور آندره گدار دانشمند بزرگ ایران‌شناس تزئینات اشیاء مکشوفه در گورستان‌های دیلم را برابر هنر یونان قدیم قرار داده می‌نویسد: «... در قبرستان‌های نواحی املش، پیرکوه، دیلم و غیره اشیایی کشف شد که بیشتر قطعاتی از سفال سرخ رنگ هستند. در قبرستان‌های دیلم سفال منقوش وجود ندارد یا اگر داشته باشد به دست نیاورده‌اند اما عدهٔ زیادی اشیاء طلا و نقره در آنجا کشف شده که تزئیناتشان گاهی با هنر یونان یا هنر اتروسک خویشی پیدا می‌کند...»[۲۲]

گیلان و گیلانیان

نام گیلان مأخوذ از کلمهٔ گیل است. در وجه تسمیهٔ گیلان اختلاف نظر وجود دارد. برخی از محققان اظهار نظر کرده‌اند که چون این سرزمین محل سکونت قوم گلای یا گل بوده بدین جهت گیلان نام گرفته است. با توجه به این نظر کلمهٔ گیلان مرکب از دو جزء «گیل» و «ان» است به معنی مکان گیل‌هاست، زیرا «ان» در زبان فارسی به صورت پسوند مکان آمده است. بعضی از مورخان یونانی از گل‌های ساکن کرانه‌های خزر نام برده و محل استقرار آنها را همان مناطقی معرفی کرده‌اند که هم اکنون در اختیار گیلانی‌هاست. عده‌ای از مورخان نیز این قوم را با نام «کادوسی» می‌شناسند. پلین نویسندهٔ قرن اول میلادی خاطرنشان ساخته است که «گلها همان کادوسیانند.» ژ.دو سنت کروآ نیز که در اثر خود تحت عنوان *تحقیقات تاریخی و جغرافیایی درباره سرزمین ماد* دربارهٔ کادوسیان اطلاعات با ارزشی جمع‌آوری کرده می‌نویسد: «دنیس اوپی پریژت» از اقوام کادوسی با نام گل سخن گفته است. واسیلی ولادیمیر بارتولد مشرق‌شناس بزرگ روس در اثر گرانبهای خود *جغرافیای تاریخی ایران* می‌نویسد:

«در عهد قدیم سکنهٔ گیلان را کادوسیان تشکیل می‌دادند که در قید اطاعت دولت هخامنشی نبودند. همین قوم و یا

---

۱۹ همان کتاب، صفحه ۲۸ و ۲۹

۲۰ منسوب به مگالیت یعنی ساختمان‌های ما قبل تاریخ که از یک یا تعداد زیادی بلوک سنگی تشکیل شده است.

۲۱ هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی، رمان گیرشمن، ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ۱۳۴۶، از صفحه ۳۱ تا ۳۸

۲۲ هنر ایران، پروفسور آندره گدار، ترجمهٔ دکتر بهروز حبیبی، دانشگاه ملی ایران، تهران ۱۳۴۵، صفحه ۸۹

قسمتی از آن را گیل ... هم می‌نامیدند و ولایت گیلان نام کنونی خود را از اسم قوم مزبور دارد. بعد در مشرق این سامان ماردان یا اماردان سکونت داشتند و رود سفیدرود به نام آنها آمارد نامیده شده است ...»[۲۳]

عدهٔ دیگری از مورخان و محققان گفته‌اند نام این ایالت از کلمهٔ گِل گرفته شده که به لهجهٔ محلی گیل تلفظ می‌شود. الکساندر خودرکو می‌نویسد: «نام این ایالت از ساکنانش گاهی آن را گیل، زمانی گیلان و گاهی گیلانات می‌نامند در واقع معرف سرزمینی باتلاقی است. در لهجهٔ محلی مردم این سرزمین گیل به معنای گِل به کار برده می‌شود و گیلان و گیلانات هر دو صورت جمع این اسم هستند. در واقع در این بخش از کرانه‌های دریای خزر، زمین از سایر نواحی پست‌تر است. تعداد بی‌شماری رودهای سیلابی که از شکاف کوه‌های خزر سرچشمه می‌گیرند این سرزمین را که شیب ناچیز آن مانع از تخلیه سریع آب است، مشروب ساخته و فضای آن را مدام از رطوبت آکنده می‌دارند.»[۲۴]

از قرن ششم میلادی به بعد دیگر نامی از گل‌های کادوسی در تاریخ دیده نمی‌شود ولی در عوض جای آنها را گل‌های دیلمی می‌گیرند که از قبایل بومی بوده‌اند. دیلمیان در گذشته، حملهٔ آماردها را به حوزهٔ اقتدار خود خنثی کرده و آنان را به عقب رانده بودند. در قرن ششم میلادی دیلمیان بر سراسر گیلان تسلط داشته و با استقلال کامل در این سرزمین زندگی می‌کردند.

همان طور که قبلاً اشاره کردیم سرآرنولد ویلسون در کتاب *خصائل ملی و نژادی ایران* می‌نویسد: «اقوام گلدی و کادوس از ساکنان اولیهٔ ایران بودند و اولاد آنها هنوز در گیلان و مازندران دیده می شوند.»[۲۵]

دربارهٔ ساکنان اولیهٔ گیلان از کاسی‌ها نیز یاد شده است: «کاس با پسوند پی، کاسپی و پسوند سی، کاسسی از قدیم‌ترین اقوام ماقبل آریایی هستند که در سواحل دریای خزر می‌زیستند. سرزمین آنها در نقشهٔ مشرق قدیم کنارهٔ غربی دریای خزر از ملتقای رود ارس و کر تا جنوب‌غربی و جنوب دریای مذکور نشان داده شده است.»[۲۶]

استرابُن جغرافیادان عهد قدیم نیز نوشته است کاسی‌ها مهاجرانی هستند که از جانب دریای خزر آمده‌اند. پلین نیز ضمن گفتگو از کاسپی‌ها، مناطق واقع در جنوب دریای خزر را محل سکونت آنان معرفی کرده است. کاسپی‌ها در برخورد با موانع و مشکلات مختلف، بعدها به نقاط دیگر مهاجرت کردند. به احتمال زیاد نام دریای خزر یعنی کاسپین، که هم‌اکنون در زبان‌های اروپایی رایج است از کلمهٔ کاسپی گرفته شده است.

ارنست هرتسفلد و سرآرتور کیث مؤلفان کتاب *بررسی صنایع ایران* معتقدند که کاسپی‌ها در هزارهٔ چهارم و پنجم قبل از میلاد، کشاورز بوده و دانش کشاورزی را در دریاکناران و اطراف سند و سیحون و جیحون و دجله و فرات منتشر کرده‌اند. هنری فیلد مؤلف کتاب *مردم‌شناسی ایران* نیز با عقیدهٔ هرتسفلد و کیث موافق است. دکتر گیرشمن مؤلف کتاب *ایران از آغاز تا اسلام* می‌نویسد: «قدیم‌ترین مراجعی که در آنها ذکر کاسیان به عمل آمده متون مربوط به قرن بیست و چهارم قبل از میلاد است که متعلق به عهد پوزورو-اینشوشیناک است.»[۲۷]

بسیاری از مورخان یونان در عهد باستان، کادوسی‌ها را از بومیان ایران می‌دانند که قبل از آمدن آریایی‌ها به این سرزمین آمده در گیلان و ناحیهٔ شمال شرقی آذربایجان سکنی گزیدند. مشیرالدوله پیرنیا در کتاب معتبر *ایران باستان* از قول مورخان یونانی در همین زمینه می‌نویسد: «کادوسیان مردمی بودند که در گیلانات سکنی داشتند. بعضی تصور می‌کنند که اینها نیاکان طالشی‌های کنونی بوده‌اند و کادوس مصحف یا یونانی شده تالوش است که در قرن بعد تالش یا طالش شده. مدرکی عجالتاً برای تأیید این حدس نداریم. کاوسیان را چنان که در بالاتر گذشت، بعضی محققین از بومی‌های ایران قبل از آمدن

---

۲۳ جغرافیای تاریخ ایران، واسیلی ولادیمیر بارتولد، ترجمهٔ حمزه سردادور، انتشارات طوس، چاپ دوم ۱۳۵۸، صفحه ۲۳۳

۲۴ سرزمین گیلان، الکساندر خودزکر، ترجمهٔ دکتر سیروس سهامی، انتشارات پیام چاپ اول، تهران ۱۳۵۴، صفحه ۷.

۲۵ خصائل ملی و نژادی ایران، سرآرنولد ویلسون

۲۶ نشانی‌هایی از گذشتهٔ دورگیلان و مازندران، جهانگیر سرتیپ‌پور، تهران ۱۳۵۶، صفحه ۶۸.

۲۷ ایران از اغاز تا اسلام، ر.گیرشمن، ترجمهٔ دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ چهارم، تهران ۱۳۵۵، صفحه ۵۵.

آریایی‌ها به این سرزمین می‌دانند و اینها در گیلان و قسمت شمال شرقی آذربایجان سکنی داشتند.»[۲۸]

در اوایل هزارهٔ دوم قبل از میلاد که کاسی‌ها و دیگر ساکنان سواحل خزر به خاطر دست یافتن به اراضی وسیع‌تر و حاصلخیزتر از تنگنای کوه البرز خارج شده و به اطراف می‌رفتند، اقوام و قبایلی که در مناطق شمالی سکنی داشتند، به سبب تغییر هوا و افزایشِ سرمای قطبی و نیز احتیاج به چراگاه‌های مناسب از مواضع خود حرکت کرده به سواحل دریای خزر رسیدند. از میان این قبایل باید آریایی‌ها را نام برد که یک گروه بزرگ نژادی بودند. این مهاجرت‌ها موجب ادغام گروه‌های قومی مختلف در یکدیگر شد و در کناره‌های خزر اقوام و قبایل متعددی به وجود آمدند که از میان آنها، دو قوم اکثریت داشته و دارای اهمیت بیشتری بودند؛ یکی قوم و تیرهٔ گیل و دیگری دیلم. گیل‌ها در کرانه‌های دریای خزر و نقاطی که بعدها به صورت شهر رشت و شهر لاهیجان درآمد سکنی داشتند و دیلمان یا تیرهٔ دیلم در کوهسارهای جنوبی آن ولایت اقامت کرده بودند. این هر دو تیره از یک ریشه و نژاد بودند و بطلمیوس دانشمند معروف یونانی آنها را از تیرهٔ مادیا منسوبان آنها می‌داند. در آن دوران چون دیلمیان اکثریت داشتند سرزمین‌های سکونت این دو تیره را دیلمان، دیلمستان یا دیلم می‌نامیدند و نام گیل به ندرت شنیده می‌شد، اما چون قرن بعد اندک اندک گیلان شهرت بیشتری یافت و سراسر ولایت به این نام مشهور شد.

گروهی از مورخان قدیم از جمله صاحب *بستان‌السیاحه*، *اخبار الاول و تحفه الادب* نام گیلان را مأخوذ از جیل دانسته و نوشته‌اند: این سرزمین را جیل بن ماسل از اعقاب نوح پیغمبر بنا کرده و نام خویش بر آن نهاده است. مؤلف *بستان‌السیاحه* می‌نویسد: «ذکر جیلان: آن را گیلان نیز گویند، ولایتی است معروف و به کثرت آب و خضرت زمین و رطوبت هوا موصوف است و مشتمل است بر بلد و معموره و قصبات مشهوره و جبال پر درخت و مسالک بسیار سخت؛ گویند آن ولایت را جیلان نام و به روایتی جیل بن ماسل بن آشور بن سام بن نوح ساخته و نام خویش را بر وی انداخته است.»[۲۹]

عقیدهٔ مورخان قدیم ایران مبنی بر وجود رابطه بین گیلان و جیل بن آشور صحیح به نظر نمی‌رسد. به احتمال زیاد همان طور که گفته شد کلمهٔ گیلان مرکب از دو جزء «گیل» و «ان» است.

آزادی و استقلال

آثار و شواهد و مدارکی که تاکنون پیدا شده، همچنین تحقیقات مورخان و پژوهشگران، عموماً نشان می‌دهد که ساکنان گیلان در دوره‌های باستانی علاوه بر دارا بودن تمدن درخشان و آشنایی وسیع با علوم و فنون و هنرهای زیبا، از استقلال و آزادی نیز برخوردار بوده‌اند.

گیلان در دوره‌های مختلف پادشاهی‌های قبل از اسلام، یعنی زمان ماد، هخامنشی، سلوکی، اشکانی و ساسانی کم و بیش دارای استقلال بوده و بعد از اسلام نیز چنان که خواهیم دید تا مدت‌های مدید استقلال خود را حفظ کرده است.

تئودور نولدکه محقق و مورخ عالیقدر، که تحقیقات با ارزش او دربارهٔ تاریخ یونان و ایران باستان جزو مدارک و مآخذ معتبر شناخته شده است، به استقلال گیلان در دوره‌های مختلف قبل از اسلام اعتقاد راسخ دارد و می‌نویسد: «... این معنی مسلم است که مردم دیلم (گیلان) در حقیقت مطیع پادشاهان ایران نبوده‌اند.»[۳۰]

این نوشته در اعتراض به مطلبی است که صاحب مجمل‌التواریخ از پیروزنامه نقل کرده و نوشته است دیلمان بر بهرام پادشاه بشوریدند و او ایشان را اسیر کرد و سپس آنها را خلعت داده به ولایتشان بازگردانید. نولدکه می‌نویسد پیروزنامه کتاب افسانه است و مطالب آن قابل اعتماد نیست زیرا مردم دیلم هیچ گاه از پادشاهان ایران اطاعت نکرده‌اند.

دیاکونوف مؤلف تاریخ ماد از قول کتیاس می‌نویسد: «کادوسیان از قدیم با مادی‌ها دشمن بودند و

---

۲۸ ایران باستان، حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، انتشارات دنیای کتاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۲، جلد دوم، صفحه ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹.

۲۹ بستان‌السیاحه،حاج زین‌العابدین شیروانی، انتشارات سنایی، صفحه ۲۰۷ و ۲۰۸.

۳۰. تاریخ ایران و عرب‌ها در زمان ساسانیان، تئودور نولدکه، ترجمهٔ عباس زریاب، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۸، ص ۷۳۲

برای نخستین بار فقط سر به اطاعت کوروش گذاردند.»[۳۱] اما مدارک دیگر تاریخی نشان می‌دهد که آنها در زمان کوروش نیز استقلال خود را حفظ کرده و فقط متحد کوروش بودند. به طوری که مورخان عهد باستان نقل کرده‌اند در عهد سلطنت ارتدیس یکی از پادشاهان سلسلهٔ ماد، جنگ بزرگی بین مادها و کادوسی‌ها اتفاق افتاد که منشأ دشمنی و خصومتی طولانی بین آنها شد. دیودور سیسیلی جریان واقعه را از قول کتیاس چنین نقل می‌کند: «در سلطنت این شاه (آرتدیس یکی از پادشاهان ماد) جنگی بزرگ میان مادی‌ها و کادوسی ها پیش آمد و منشأ این واقعه چنین است: پارسد نام پارسی که از حیث دلاوری، شجاعت و عزم و جزم معروف بود نفوذی در دربار ماد یافت. بعد چون از حکم شاه دربارهٔ خود رنجید با سه هزار پیاده و هزار سوار نزد کادوسی‌ها رفته، خواهرش را به یکی از متنفذین این مردم داد و مورد توجه قرار گرفت. پس از آن، او مردم کادوسی را تحریک کرد که بر ماد شوریده، مستقل شوند و چون شنید شاه قشونی به قصد او فرستاده با دویست هزار نفر تنگی تنگی را اشغال کرد. خود شاه به قصد او با قشونی مرکب از هشتصد هزار نفر بیرون رفت و در جنگ شکست خورد. توضیح آنکه پنجاه هزار نفر کشته شد و مابقی را پارسی مزبور از ولایت کادوسی‌ها براند. پس از آن کادوسی‌ها او را شاه کردند و او همواره به ممالک ماد تجاوز کرده به تاخت و تاز و غارت می پرداخت. از این راه او یک شخص نامی گردید و در آخر عمر جانشین خود را مجبور کرد سوگند یاد کند که همواره آتش کینهٔ کادوسی‌ها را نسبت به مادی‌ها مشتعل خواهد داشت و لعنت کرد به هم‌نژادان خود و کادوسی‌هایی که از در صلح با مادی‌ها درآیند. بدین سبب کادوسی‌ها هیچ گاه مطیع اوامر شاهان نگشته در این حال تا زمان کوروش، که دولت ماد را منقرض کرد، باقی ماندند.»[۳۲]

گروهی از محققان در صحت مطالب نقل شده از قول کتزیاس تردید کرده و بعضی از آنها را مطابق با واقع نمی‌دانند، از جمله آماری که از تعداد جنگجویان طرفین مخاصمه در نبرد بین مادها و کادوسی‌ها داده است. باید دانست که کتزیاس پزشک دربار هخامنشی بوده و مدت هفده سال در دربار هخامنشی روزگار گذرانده است. او با مطالعهٔ مدارک دولتی و دفاتر شاهی، کتاب‌هایی به رشتهٔ نگارش کشید که بیشتر آنها مفقود شد و فقط قسمت‌های کمی از آنها، که در آثار سایر نویسندگان و مورخان نقل شده به دست ما رسیده است. گرچه نمی‌توان به تمام مطالب نقل‌شده از او اعتماد کرد ولی از آنجا که وی شخصاً شاهد وقایع تاریخی در دربار ایران بوده یا دوران زندگی او با زمان وقوع حوادث فاصله زیادی نداشته و از همه مهم‌تر آن که بسیاری از مطالب او مأخوذ از دفاتر روزگار پادشاهان هخامنشی است لذا تا حدودی باید برای نوشته‌های او ارزش و اهمیت قائل شد. مشیرالدوله پیرنیا با اشاره به همین نکته می‌نویسد: «کتزیاس هم چیزهایی راجع به ماد نوشته، لازم است مضامین آن را نیز ذکر کنیم زیرا اگر هم در بعضی موارد موافق حقیقت نباشد از کلیات آن می‌توان راجع به مادی‌ها، دولت ماد و مناسبات آن با آشور و سایر ملل استنباط‌هایی کرد....»[۳۳]

آماری که کتزیاس از سپاهیان ماد و کادوسی‌ها می‌دهد اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد اما در اختلاف این دو وقوع جنگ بین آنها، چنان که خواهد آمد، تردیدی نمی‌توان داشت. سایر مورخان از جمله گزنفون و دیودور نیز تأیید کرده‌اند که در اوایل قرن هفتم و اوایل قرن ششم قبل از میلاد، سرحد خاک ماد از مصب رود امردوس یا سفیدرود می‌گذشت اما کادوسیان یعنی ساکنان گیلان و قسمت‌هایی از کناره‌های خزر سر به اطاعت ماد نگذاشته بودند.

از آنچه دیاکونوف مورخ معاصر شوروی در کتاب ماد نوشته است، چنین بر می‌آید که کادوسیان در دوران ماد و پس از آن با استقلال زندگی می‌کردند؛ یا اگر استقلال کامل نداشته و موطنشان یک سرزمین یا کشور کاملاً مستقل شناخته نشده بود، حداقل در ادارهٔ امور مربوط به خویش از آزادی و استقلال کامل برخوردار بودند. وی دربارهٔ کادوسیان می‌نویسد: «پادشاهی ماد از عهدهٔ مطیع ساختن ایشان برنیامد و نخستین بار، سر به اطاعت کورش نهادند (شاید در زمانی که وی هنوز سردار ایشتوویگو-آستیاگ- بود)[۳۴] در فهرست ساتراپ‌نشین‌های هرودوت ذکری از

۳۱. تاریخ ماد، ا.م.دیاکونوف، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۷، چاپ دوم، صفحه ۶۰۸ (حواشی)

۳۲. ایران باستان، حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲، صفحه ۲۱۲ و ۲۱۳.

۳۳ همان کتاب، صفحه ۲۰۸.

۳۴ جملهٔ داخل پرانتز مربوط به خود دیاکونوف است.

ایشان دیده نمی‌شود ولی ظاهراً جزو ساتراپ‌نشین یازدهم بوده‌اند. هیچ یک از کتیبه‌های رسمی پادشاهان پارس (ایران) سرزمین کادوسیان و کاسپیان را جزو اراضی تابع ایشان نمی‌شمارد. به نظر می‌رسد که قبایل مزبور، در آغاز امر از قلمرو شاهنشاهی پارس جدا شدند.

در روزگاری که کتزیاس در دربار پارس اقامت داشته است، اردشیر دوم علیه کادوسیان لشکر کشید ولی چندان موفقیتی کسب نکرد؛ ... به روایت تروگو پومپه، اردشیر سوم مجدداً علیه کادوسیان لشکر کشید و کودومان که بعدها به نام داریوش سوم به سلطنت رسید، در نبرد تن به تن علیه پهلوان کادوسی هنرنمایی کرد، ولی مع‌هذا کادوسیان بعد از آن لشکرکشی هم کاملاً مطیع امپراتوری پارس (ایران) نبوده و فقط متح مادی‌ها و آتروپات – ساتراپ ایشان– هستند .... داریوش سوم پس از آن که تمام لشکریانش معدوم گشته یا وی را ترک گفتند، آخرین امید خویش را به کادوسیان بسته بود. گرچه کادوسیان از یاری با دستگاه استبدادی فروریختهٔ هخامنشیان سر باز زدند، ولی همین چشمداشت کمک از کادوسیان و این که ایشان را لشکریان نیرومند و قابل اعتماد شمرده بود، خود جالب توجه بود ... .»[۳۵]

دیاکونوف دربارهٔ ابتدای کار کورش می‌نویسد:

«بنا به گفتهٔ کتزیاس، کورش در زمانی که از طرف ایشتوویگو (آستیاگ) به سفارت نزد پیشوای کادوسیان رفته بود، با ایبار[۳۶] مهتر، که پیش از آن بردهٔ مردی مادی بود، برخورد کرد. صاحب ایبار وی را به خاطر خطایی، سخت زده بود و ایبار، کورش را برانگیخت که توطئه‌ای بچیند و قدرت را از دست مادی‌ها بیرون آورد و به پارسیان بسپارد.»[۳۷]

ریچارد فرای نویسندهٔ *میراث باستانی ایران*، همین مطلب را از قول کتزیاس در قالب دیگری نقل کرده، می‌نویسد: «... کورش به خدمتی به دربار ماد راه می‌جوید و از آنجا کارش بالا می‌گیرد. وی خوابی دیده است که پایگاه او بلند خواهد شد و هنگامی که آستیاک را به سفارت نزد کادوسیان می‌فرستد، با مردی ایرانی به نام ابارس[۳۸] برخورد می‌کند و با او طرح شورش بر آستیاک را می افکند ...»[۳۹]

ریچارد فرای در اثر ارزندهٔ خود، *میراث باستانی ایران*، به استقلال ساکنان گیلان در دوره‌های باستانی اشاره کرده است. در فصل سوم کتاب ضمن بحث از ایران و سرزمین‌های مغرب آن می‌نویسد:

«در شمال ارس که مرز ماد بود، کاسپی‌ها و کادوسیان می‌زیستند که گویا جزو قلمرو ماد نبودند.»[۴۰]

تحقیقات ریچارد فرای نشان می‌دهد که در دوره‌های بعد از ماد نیز سرزمین گیلان و قسمت‌های وسیعی از کناره‌های دریای خزر دارای استقلال بوده‌اند. تحقیقات تئودور نولدکه نیز صحت این نظریه را تأیید می‌کند. وی که *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان* را به رشتهٔ نگارش کشیده است، در همین اثر ارزنده، اشاره‌ای به وضع دیلمیان در دوران پادشاهان هخامنشی دارد و می‌نویسد:

«ساکنان ناآرام دیلم، که در قسمت غربی کوهستان‌های جنوبی بحر خزر زندگی می‌کردند، به همان اندازه از ساسانیان سرپیچی می‌کردند که کادوسیان ساکن آن ناحیه در زمان هخامنشیان از این خاندان نافرمانی داشتند. اما برعکس به هنگام جنگ داوطلبانه به سپاه ایران می پیوستند ... به گفتهٔ بلادزی، خسرو دوم، چهار هزار مستحفظ دیلمی داشت. رؤسای این دیلمان، که سپاه مزدور بودند، بعدها خود امرا و پادشاه شدند ... حتی گیل‌ها، که سرزمین امروزی گیلان به نام ایشان نامیده شده است و در سواحل دریا زندگی می کردند ... بر شاپور دوم پادشاه مقتدر ساسانی پیروز شدند.»[۴۱]

همان طور که گفته شد، برخی مورخان عهد باستان، سرزمین کادوسیان را جزء اراضی تابع ایران به شمار نمی‌آوردند و در فهرست ساتراپ‌نشین‌های آنان، نامی از کادوسیان دیده نمی‌شود، اما تعدادی از مورخان، این خطه را یکی از ساتراپ‌نشین‌های پادشاهان باستانی معرفی

---

۳۵ تاریخ ماد، ا.م.دیاکونوف، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۷، چاپ دوم، صفحه ۴۱۱ و ۴۱۲.

۳۶ ایبار به ضم الف بر وزن مردار

۳۷ تاریخ ماد، ا.م.دیاکونوف، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۷، چاپ دوم، صفحه ۳۸۷

۳۸. Oibaras-Eubares، همان ایبار است.

۳۹. میراث باستانی ایران، ریچارد فرای، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۴، صفحه ۱۳۰.

۴۰. همان کتاب، صفحه ۱۲۰

۴۱. تاریخ ایران و عرب‌ها در زمان ساسانیان، تئودور نولدکه، ترجمهٔ عباس زریاب، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۸، صفحهٔ ۷۳۲ (ضمائم).

کرده‌اند. موضوع قابل توجه آن است که این مورخان نیز برای سرزمین کادوسیان یا گیلان ارزش و اهمیت خاصی قائل شده‌اند و به امتیازات و استقلال آن اشاره کرده‌اند.

گزنفون مورخ یونانی می‌نویسد که کورش فرزند خود بردیا یا تانائوکسار را به ساتراپی ارمنستان و سرزمین کادوسیان منصوب کرد اما کادوسیان باج و خراج کمی می‌پرداختند و نفوذ ساتراپ مزبور در سرزمین ایشان ظاهری بوده است.

کریم کشاورز مؤلف کتاب گیلان به نقل از کرستومانی مؤلف متون باستانی می‌نویسد: «نام کادوسیان یا گلان یا امردان در فهرست قبایلی که به داریوش اول مالیات و یا خراج می‌داده‌اند، نیامده است و فقط از کاسپیان و مردم قفقاز یاد شده است. در کتیبهٔ داریوش اول در نقش رستم هم، که کامل‌ترین فهرست اسامی سرزمین‌های تابع داریوش در قرن پنجم قبل از میلاد است نامی از کادوسیان و گلان یا امردان یا ساکنان شمال کوه البرز وجود ندارد.»[۴۲]

مؤلف کتاب *ایران در عهد باستان* می‌نویسد: «قبل از انوشیروان ایران را مرزبانان اداره می‌کردند و از میان ایشان چهار مرزبان خیلی اهمیت داشتند: ۱. ارمنستان ۲. خوارزم ۳. حدود روم ۴. خزرها و آرانی‌ها. به مرزبان‌ها تخت نقره می‌دادند به استثنای مرزبان حدود خزر که تختی از زر داشت ... در زمان انوشیروان، ایران دارای چهار پاذگی (قسمت) بود که آنها را به جهات چهارگانه آورده بودند. قسمت اول مغرب ایران (خوروان). قسمت دوم نیمروز یا ولایات جنوبی. قسمت سوم باختر یا شمال. قسمت چهارم خراسان یا ولایات شرقی. گیلان جزو قسمت سوم بود.»[۴۳]

از آنچه دکتر گیرشمن، محقّقِ معاصر نیز نوشته می‌توان استنباط کرد که سرزمین کادوسیان از ساتراپ‌نشین‌ها بوده است، ولی می‌نویسد: «اردشیر با ثباتِ بسیار، اغتشاش کادوسیان و عصیان شهربانان را سرکوب کرد.»[۴۴] از نوشهٔ وی در جای دیگر چنین بر می‌آید که کادوسیان غالباً با قدرت‌های پادشاهی مقابله می‌کردند: «داریوش دوم هرگز پایتخت‌های خود را برای فرماندهی سپاهیان خویش در جنگ‌ها ترک نگفت و فقط نزدیک آخر عمر سفر جنگی ضد کادوسیان را رهبری کرد و اندکی بعد در گذشت.»[۴۵]

نوشتهٔ دکتر گیرشمن در این باره که «اردشیر با ثباتِ بسیار، اغتشاش کادوسیان را سرکوب کرد.» کاملاً با واقعیت تطبیق نمی‌کند، زیرا اردشیر دوم در مرحلهٔ اول به قهر بر کادوسیان دست یافت ولی ارتش عظیم او به علت برخورد با مشکلات فراوانی از قبیل عدم دسترسی به آذوقه از هم پاشید و او ناچار تن به صلح داد که در صفحات بعد از آن گفتگو خواهیم کرد.

الکساندر خودزکو محقق دانشمند که در تحقیقات عمیق خود دربارهٔ گیلان، تمام منابع و مآخذ معتبر را مطالعه کرده است، ضمن بحث از استقلال گیلان به همین مطلب اشاره کرده می‌نویسد:

«در آغاز سدهٔ ششم قبل از میلاد، گل‌ها در سرزمین خود همچنان با استقلال زندگی می‌کنند و چون از اطاعت پادشاهان ماد سر باز می‌زنند کورش اتحاد با آنان را طلب می‌کند و گل‌ها لشکری متشکل از بیست هزار مرد پیاده و چهار هزار سوار به کمک او می‌فرستند تا به هنگام محاصرهٔ بابل وی را یاری کنند، خشایارشا در جلب اتحاد آنان با توفیق کمتری روبه‌روست. گل‌ها به هنگام لشکرکشی بدفرجام این پادشاه به یونان از مساعدت به او دریغ می‌ورزند. یکی از جانشینان خشایارشا موسوم به اردشیر سرانجام موفق می‌شود به قهر بر این قوم دست یابد. او به کمک ارتشی مرکب از سیصد هزار مرد جنگی و قریب به ده هزار سوار، گیلان را مسخر می‌کند ... این ارتش به زودی از هم می‌پاشد و به احتضار می‌افتد ... سپاه اردشیر دستخوش اضمحلال کامل بوده است که یکی از افسران وی موسوم به تیرباز موفق می‌شود بر یکی از دو امیر کادوسیان دست یابد و صلح را میسر کند. گیلان در این هنگام دارای دو پادشاه بوده است که در دو اردوگاه جداگانه به سر می‌برده‌اند. گل‌های کادوسی حتی تا زمان سلطنت شاهپور اول نیز از استقلال کامل برخوردار بوده‌اند. این پادشاه با امیر کادوسیان بالروس یا بلنوس از در صلح و

۴۲. گیلان، کریم کشاورز، انتشارات شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۶، صفحه ۱۷.

۴۳. ایران در عهد باستان، دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات اشرفی، چاپ چهارم، تهران ۱۳۶۳، صفحه ۱۷.

۴۴. ایران از آغاز تا اسلام، ر.گیرشمن، ترجمهٔ دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۵۳، صفحه ۲۲۷.

۴۵. همان کتاب، صفحه ۲۲۲.

اتحاد درمی‌آید و پس از دستگیر ساختن امپراطور والرین، گروهی از کادوسیان را در سپاه خویش می‌پذیرد.»[۴۶]

دربارهٔ کمک کادوسیان به کورش در نبرد با بابلی‌ها لازم به یادآوری است که طبق برخی از مدارکِ تاریخی، کادوسی‌ها پس از غلبه بر آرته‌لیس پادشاه ماد و کسب استقلال کامل، از مرزهای خویش خارج شده متوجه غرب شدند و به مرزهای آشور رسیدند؛ به طوری که در زمان ظهور کورش بزرگ یعنی ۵۵۰ قبل از میلاد در همسایگی بابلی‌ها بودند. گزنفون می‌نویسد که کورش بزرگ با گئوبریاس رییس هیرکانیان مشورت کرد و پرسید در نبرد علیه آشوری‌ها از یاری چه کسانی می‌شود سود جست؟ وی جواب داد از کادوسی‌ها و سکاها که مورد ظلم و ستم آشوری‌ها قرار گرفته‌اند. گزنفون سپس به مجمعی اشاره می‌کند که برای مقابله با آشوری‌ها از رؤسای کادوسی‌ها، سکاها و باختری‌ها تشکیل شده بود. در آن مجمع کادوسی‌ها متعهد شدند بیست هزار پیاده و چهار هزار سوار به جبههٔ جنگ اعزام دارند در صورتی که سکاها و باختری‌ها بسیج تعداد کمتری را تعهد کردند و این خود قدرت و توانایی کادوسیان را در آن عهد نشان می‌دهد.

برخی از مدارک تاریخی، ساکنان گیلان و قسمت‌هایی از سواحل دریای خزر را در زمان هخامنشیان و دوره‌های بعد دارای استقلال کامل می‌دانند و برخی دیگر از جمله تاریخ ماد، آنها را نیمه‌مستقل به شمار می‌آورند. دیاکونوف مؤلف تاریخ ماد می‌نویسد: در جنگی که روز اول اکتبر سال ۳۳۱ قبل از میلاد در مشرق دجله نزدیک شهر پیشین آشوری آربل بین اسکندر مقدونی و داریوش سوم در گرفت، آتروپات فرماندهٔ مادی‌ها بود و کادوسیان، آلبانیان و سکسنیان که نیمه‌مستقل بودند به اتفاق مادی‌ها جنگ می‌کردند.[۴۷] دیاکونوف ضمن حواشی کتاب تأکید می‌کند که کادوسیان همدست مادی‌ها بودند نه شاهنشاهی پارس و در همین قسمت یادآوری می‌کند که در جنگ مزبور کادوسیان جناح چپ و مادی‌ها جناح راست را اشغال کرده بودند.[۴۸]

ابراهیم فخرایی نیز که تحقیقات وسیعی دربارهٔ تاریخ گیلان انجام داده و آثار متعددی در این زمینه به رشتهٔ نگارش کشیده است می‌نویسد:

«گیل‌ها و اماردها که در ازمنهٔ قدیم کادوزی نامیده می‌شدند، قرن‌ها پیش از میلاد مسیح استقلال داشته و تسلط سلاطین همجوار را به خود نمی‌پذیرفتند، همچنان که با مادها جنگیده و مدی را غارت کردند. کورش کبیر برای فتح بابل از گیل‌ها کمک خواست و اینان به روایت گزفنون به یاریش شتافته سلطنت مدی را منقرض نمودند ... خودمختاری کادوزی‌ها نه تنها در عهد هخامنشی بلکه در زمان ساسانیان نیز ادامه داشت. در عهد شاپور اول، کادوسی‌ها دعوت شدند که در معیت پادشاه ساسانی در جنگ با والرین امپراطور روم شرکت کنند. گیل‌ها دعوتش را پذیرفتند و نتیجهٔ این همکاری غلبه بر امپراطور روم و دستگیری والرین شد.»[۴۹]

استقلال و آزادی گیلان را برخی از مورخان و محققان مربوط به وضع طبیعی و آب و هوای منطقه می‌دانند چنان که الکساندر خودزکو در تاریخ گیلان می‌نویسد:

«هوای ناسالم یعنی فضایی که به سلسله جبال البرز محدود می‌شود و محوطه‌ای به طول صد و نه فرسنگ، گیلان و مازندران و استرآباد را دربرمی‌گیرد همچون یک گرمخانه است که وقتی به این هوا، وضع سخت کوه و باران را، که در هر سال، هفت ماه دوام دارد و زمین‌ها را با تلاقی می‌سازد، اضافه کنیم آن وقت به خوبی درک می‌شود که چگونه ساکنان نواحی مذکور در اثر موقعیت محلی توانسته‌اند استقلال خویش را در مدت چند قرن حفظ کنند.»[۵۰]

شکی نیست که موقعیت خاص گیلان و قرار گرفتن آن در میان سلسله کوه‌های البرز و دریای خزر و آب و هوای آن، مردم این خطه را در حفظ استقلال و آزادی سرزمین خود کمک کرده بود، ولی موقعیت جغرافیایی و طبیعی گیلان را نباید تنها عامل بقای استقلال این سرزمین دانست.

---

۴۶. سرزمین گیلان، الکساندر خودزکو، ترجمهٔ دکتر سیروس تهامی، انتشارات پیام، چاپ اول، تهران ۱۳۵۴، صفحه ۱۸ و ۱۹.

۴۷. تاریخ ماد، دیاکونوف، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات پیام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۷، صفحه ۴۰۷ و ۴۰۸.

۴۸. همان کتاب، صفحهٔ ۶۲۱ (حواشی)

۴۹. گیلان در گذر زمان، ابراهیم فخرایی، انتشارات جاویدان، تهران، مهرماه ۱۳۵۴، صفحه ۲۱۱ و ۲۱۲.

۵۰. تاریخ گیلان، الکساندرخودزکو.

گیلان سرزمین شجاعان

استقلال و آزادی گیلان در دوره‌های قبل تا حدود زیادی مرهون شجاعت و دلاوری مردان جسور آن است. گیلان سرسبزترین و شاداب‌ترین استان‌های ایران در طول تاریخ، سرزمین دلیران و آزادمردان بوده است. در دامنه کوه‌های تا قله پوشیده از درختان و رودهای پر آب و خروشانِ آن، مردمی شجاع و جسور زندگی می‌کردند که در فن رزم مهارتی شگفت‌انگیز داشتند. آنها در پناه جنگل‌ها و کوهستان‌های خود، آزاد و مستقل زندگی می‌کردند. دیاکونوف مؤلف تاریخ ماد می‌نویسد: در جنگ آربل میان لشکریان ایران و اسکندر مقدونی، کادوسیان، که نیمه‌مستقل و متحد مادی‌ها بودند، به داریوش سوم یاری نرساندند؛ در حالی که امید داریوش سوم به مساعدت ایشان بود، زیرا ایشان جنگیان نیرومندی به شمار می‌رفتند. آتروپات سردار ماد نیز به آنها متکی بود و کادوسیان بعدها وی را در کسب استقلال و مقابله با نفوذ مقدونی‌ها یاری کردند.

تمام کسانی که دربارهٔ گیلان به تحقیق پرداخته‌اند، اعم از مورخان و محققان عهد باستان، صدر اسلام و دوره‌های مختلف بعد از اسلام، تا امروز تأیید کرده‌اند که کادوسیان و گلان یعنی دیلمیان و گیلانیان مردمی جسور و دلیر و آزاده و مستقل بوده‌اند که هرگز در برابر بیگانگان سر خم نکردند.

در *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه* در همین زمینه آمده است: «دیلمیان که موطنشان ناحیهٔ کوهستانی شمال قزوین بوده، سنتی دیرینه در کارآیی نظامی داشتند که به دوره‌های پیش از میلاد مسیح برمی‌گردد و از حملهٔ لشکرکشی‌های ساسانیان به گرجستان، متحد آنها بودند. همچنین آنها مانند ترکان به عنوان سربازان مزدور در دورهٔ پیش از ظهور آل بویه نقش مهمی ایفا کرده بودند و در ایران، بین‌النهرین و حتی نواحی غربی‌تر فعالیت داشتند ... شیوه‌های جنگی، راهبرد سپاه و تجهیزات و البسهٔ نظامی دیلمیان همواره یکسان بود. چون قومی کشتکار بودند چارپایان اهلی نیز نگه می‌داشتند اما اسب پرورش نمی‌دادند، از این رو در جنگ پیاده نبرد می‌کردند. هر نفر در جنگ سپر و شمشیر و سه نیزه برمی‌داشت و چنان که منابع اسلامی می‌گویند، چون آنها، تنگ هم پیشروی می‌کردند، می‌توانستند با سپرهای بلند خود دیواری نفوذناپذیر در برابر دشمن تشکیل دهند. مهارت آنها در پرتاب نیزه‌های مشتعل که بر آن جامهٔ ژندهٔ آغشته به نفت می‌زدند، زبانزد بود. منابع اسلامی در سرسختی دیلمان تأکید می‌ورزند و دلیری آنها ضرب‌المثل بود. بارها پیش آمد که با آن که شمار آنها از تعداد نیروی دشمن به مراتب کمتر بود، با این همه توانستند پیروزی را از آن خود کنند.»[۵۱]

قدیمی‌ترین متن فارسی کتاب جغرافیایی پارسی یعنی *حدود العالم من المشرق الی المغرب* که در سال ۳۷۲ قمری تألیف شده و نویسندهٔ آن تا امروز ناشناس مانده در معرفی مردم گیلان و دیلمان می‌نویسد:

«گیلان ناحیتی آبادان و با نعمت و توانگر است و کار کشت و برز همه زنانشان کنند و مردان را هیچ کار نیست مگر که حرب ... دیلمان ناحیتی است آبادان و با خواسته و مردمان وی همه لشکری‌اند یا برزگر و زنانشان نیز برزیگری کنند ... .»[۵۲]

در متون تاریخ ادب پارسی از شهامت و سلحشوری و شجاعت و دلاوری دیلمیان و گیلانیان نشانه‌های سیار می‌توان یافت. شاعران و نویسندگان حتی از سلاح‌ها و ابزار جنگی دیلمیان نیز با تمجید و تحسین یاد کرده به توصیف آنها پرداخته‌اند. فخرالدین اسعد گرگانی در مثنوی معروف *ویس و رامین*، هنگامی که داستان فرار این دو دلداده را به کوهستان‌های دیلم نقل می‌کند، شجاعت و دلاوری مردم آن سامان را ستایش کرده و می‌گوید: هیچ گاه پادشاهی بر سرزمین دیلم دست نیافت. نباید فراموش کرد که اصل داستان به زبان پهلوی بوده و وقایع آن مربوط به قبل از اسلام است. فخرالدین اسعد گرگانی این مثنوی را از اصل پهلوی به نظم بر گردانده است؛ وی می‌گوید:

زمین دیلمان جایی است محکم
بدو از لشکری از گیل و دیلم
به تاری شب اسان ناوک‌انداز
زنند از دور مردم را به آواز

---

۵۱. تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، گردآورنده ر.ن.فرای، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۳، صفحه ۲۱۸.

۵۲. حدود العالم ...، انتشارات طهوری، تهران ۱۳۶۲، صفحه ۱۴۸-۱۴۹.

گروهی ناوک و زوبین سپارند
به زخمش جوشن و خفتان گذارند
بیاندازند زوبین را گه تاب
چو اندازد کمانور تیر پرتاب
سپر دارند پهناور گه جنگ
چو دیواری نگاریده به صد رنگ
ز بهر آن که مرد نام و ننگ
ز مردی سال و مه با هم بجنگند
از آدم تا کنون شاه هان بی مر
کجا بودند شاهان هفت کشور
نه آن کشور به پیروزی گشادند
نه باج خود بدان کشور نهادند
هنوز آن مرز دوشیزه بماندست
بر او یک شاه کام دل نرانده است[۵۳]

در شاهنامه فردوسی نیز به شجاعت و دلاوری مردم گیلان اشاره شده و سخن‌سرای نامی ایران، گیل و گیل‌مردان را در دلیری و جنگاوری به شیر یله تشبیه کرده است. در داستان جنگ منوچهر با سلم و تور وقتی جنگ با پیروزی منوچهر به پایان می‌رسد و او به نزد نیای خود فریدون بازمی‌گردد فردوسی چنین می‌گوید:

چو آمد به نزد تمیشه باز
نیارا به دیدار او بد نیاز
بر آمد ز در ناله کر نای
سراسر بجنبید لشکر ز جای
همه پشت پیلان به پیروزه تخت
بیاراست سالار بیدار بخت
همه مهد زرین به دیبای چین
به گوهر بیاراسته همچنین
ز هر گونه گونه درخشان درفش
جهانی شده سرخ و زرد و بنفش
ز دریای گیلان چو ابر سیاه
دمادم به ساری رسید آن سپاه
به زرین ستام و به زرین کمر
به سیمین رکاب و به زرین سپر
ابا گنج و پیلان و با خواسته
پذیره شدن را بیاراسته
چو آمد به نزدیک شاه و سپاه
فریدون پیاده بیامد به راه
همه گیل مردان چو شیر یله
ابا طوق زرین و مشکین کله[۵۴]

اسدی طوسی در گرشاسبنامه می‌گوید:

به بالا ز صدرش فزون هر درخت
به مه بر سر و بیخ بر سنگ سخت
همه برگشان پهن وز نگارگون
زگیلی سپرها به پهنا قرون

خاقانی شروانی می‌گوید:

زوبینت ز نرگس سپر از نسرین است
پیرایه دیلم سپر و زوبین است

طرسوسی در داراب نامه از سپر گیلی و مقدسی در احسن التقاسیم از زوبین دیلمی یاد می‌کنند.

جنگاوری و سلحشوری چنان با زندگی گیلانیان آمیخته بود که حتی در مراسم سوگواری نیز مصیبت‌دیدگان آلات حرب را فراموش نمی‌کردند. مقدسی می‌نویسد: در مراسم سوگواری دیلمی، نوحه‌سرایان زن در وسط حیاط به دور مرده حلقه می‌زنند و یکی از آنها به شمشیر تکیه داده برده را به جنگ می‌طلبد (اگر مرده زن باشد به جای شمشیر از چوب استفاده می‌شود.)

مورخین بزرگ اسلامی نظیر احمد بن محمد بن فقیه، ابن حوقل، ابوالفرج اصفهانی، ابن خردادبه، مسعودی و دیگران به دفعات از شجاعت و دلاوری دیلمیان و گیلانیان سخن گفته‌اند. ابن فقیه در کتاب ترجمهٔ *البلدان* می‌نویسد: «از شهر شالوس تا شهر نوبنیادی که در دیلم واقع است و مسجد و منبر دارد چهار فرسنگ است ... آن سوی اینان مردمی از دیلم‌اند که هرگز سر به فرمانی نداده‌اند.»[۵۵]

احمد بن یحیی بلادوزی در فتوح البلدان می‌نویسد: «میان قزوین و دیلم کوهی واقع است. در آنجا پارسیان پیوسته گروهی جنگجو از اسواران می‌گماشتند که از شهر خویش دفاع می‌کردند و اگر میان ایشان و اهل

۵۳. ویس و رامین، فخرالدین اسعد گرگانی، نشر اندیشه، تهران ۱۳۳۷، صفحهٔ ۳۶۹ و ۳۷۰.

۵۴. شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، تهران ۱۳۵۷، صفحه ۴۷.

۵۵. ترجمه البلدان، احمد بن محمد بن فقیه، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹، صفحه ۱۵۰.

دیلم جنگ بود، به راندن ایشان می‌پرداختند و چون صلح می‌کردند به دفاع کشور خویش از دزدان مشغول می‌گشتند.»[۵۶] بلادوزی در جای دیگر می‌نویسد: «... پس از او سعید بن العاصی بن امیر، امارات کوفه یافت و باز به جنگ دیلمیان آمد. وی قزوین را شهری استوار و آبادان گردانید. قزوین آخرین حدی بود که سپاهیان کوفه در اختیار داشتند و ایشان بناهای خویش در آن ساختند.»[۵۷]

طبق روایت مورخان اسلامی، دیلمیان از بزرگ‌ترین و سهمناک‌ترین دشمنان عرب بودند و دلیری و شجاعت و بی باکی آنان در صدر اسلام بین اعراب ضرب المثل بود. محمد بن جریر طبری در واقعهٔ کربلا و شهادت امام حسین (ع) می‌نویسد: «روز نهم ماه محرم سال ۶۱ هجری امام توسط برادرش عباس بن علی به عمر بن سعد پیام فرستاده، آن شب را مهلت خواست که در مورد پیشنهاد ابن سعد تصمیم بگیرد. او قصد داشت با کسانش وصیت کند و دستور خویش بگوید. عمر بن سعد از شمر پرسید: رأی تو چیست؟ شمر جواب داد سالار سپاه تو هستی و رأی رأی توست. ابن سعد آن گاه روی به کسان کرد و گفت رأی شما چیست؟ عمرو بن حجاج زبیدی گفت: سبحان‌الله به خدا اگر از دیلمان بودند و این را از تو می‌خواستند می‌باید بپذیری.»[۵۸]

مؤلف تاریخ طبری در جای دیگر می‌نویسد عبیدالله زیاد تصمیم گرفت یکی از بزرگان کوفه به نام عبیدالله بن الحر را توقیف نماید. او از کوفه بیرون رفت و قصیده‌ای در تهدید ابن زیاد سرود که یکی از ابیات آن چنین است:

فکفو اوالاذ دتک فی کتائب

اشر علیکم من زحوف الدیالهه

معنی شعر چنین است: دست بردارید وگرنه به دفع شما برخیزم با دسته‌هایی که در حمله و هجوم از دیالمه سخت‌ترند.

مورخان معاصری هم که بر منابع و مآخذ معتبر احاطه داشته و اطلاعات عمیق آنها به آثار و تحقیقاتشان اهمیت و ارزش خاصی بخشیده است، بر دلاوری و مردانگی و فداکاری و جانبازی مردم گیلان و دیلمان تأکید کرده‌اند. احمد کسروی در کتاب شهریاران گمنام می‌نویسد: «شگفت است که شکوه و توانایی اسلام در این زمان‌ها[۵۹] به آخرین درجه رسیده و از کوه‌های پیرینه در اروپا تا ترکستان چین در میانهٔ آسیا فرو گرفته بود و مسلمانان، کوه های پیرینه را در نوردیده تا کنار رود لوار در خاک فرانسه به تاخت و تاز می پرداختند و سرتاسر اروپا از سهم و رعب ایشان می‌لرزید. با این حال چگونه بود که در گوشه‌ای از ایران یک مشت مردم کوهستانی را زبون و رام ساختن نمی‌توانستند؟! نتوان گفت که تنها سختی کوهستان دیلم و انبوه جنگل‌ها بود که مسلمانان را عاجز و درمانده می‌ساخت چه تازیان در همه جا از این کوه‌ها و جنگ‌ها بسیار دیده و درنوردیده بودند. باید گفت علت عمده، همانا مردانگی و دلاوری دیلمان و قهرمانی‌ها و جانبازی‌ها بود که آن مردم در راه ناهداری مرز و بوم خود و دفع دشمنان بیگانه آشکار می‌ساختند. در حقیقت زندگی دیلمان در این یک دوره، سراسر قهرمانی و بهادری و در خور آن بوده که در تاریخ‌های ایران به تفصیل نگاشته شود ولی افسوس که در تاریخ‌های ایران هرگز یادی از این داستان‌ها نکرده‌اند و شاید اگر بویه هیان و زیاریان نبودند، در تاریخ‌های ما نامی از دیلم برده نمی‌شد. در تاریخ های صدر اسلام نیز اگر چه در ضمن حوادث آن زمان‌ها نام دیلم فراوان برده می‌شود و پیداست که چه اهمیتی داشته‌اند، ولی از احوال این طایفه چیزی نمی‌نویسند و دربارهٔ جنگ‌هایی که پیاپی میان ایشان و مسلمانان روی می‌داد، خبرهای مجمل و کوتاه در اینجا و آنجا نتوان یافت.»[۶۰]

گیلان در دوره هخامنشیان

گفتیم که کادوسی‌ها متحد کورش بزرگ بودند و وی را در جنگ با بابلی‌ها یاری کردند. مؤلف *ایران باستان* با استفاده از آثار مورخان یونانی نظیر گزنفون و هرودوت یکی از وقایع این جنگ را تحت عنوان «خبط کادوسیان» شرح

۵۶. فتوح البلدان، احمد بن یحیی البلادوزی، ترجمهٔ دکتر آذرتاش آذرنوش، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، صفحه ۱۵۵.

۵۷. همان کتاب، صفحه ۱۵۵ و ۱۵۶.

۵۸. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، جلد هفتم، صفحه ۳۰۱۳.

۵۹. منظور قرون اولیه هجری است که اعراب بر نقاط مختلف ایران تسلط یافته بودند ولی تلاش آنان برای تسخیر گیلان به نتیجه نرسید. ما از این وقایع در صفحات بعد به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۶۰. شهریاران گمنام، احمد کسروی، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، تهران ۱۳۵۵، صفحه ۲۲ و۲۳.

داده می‌نویسد: «رییس کادوسیان که در پس قراول قشون کورش بود، چود مورد تعقیب واقع نشده بود، خواست کاری کند که باعث خوشنودی کورش گردد و بی این که از او اجازه گرفته باشد، سپاه خود را برداشته به طرف بابل رفت. پادشاه بابل، که در شهری، چنان که گذشت، پناهنده بود، همین که دید عدهٔ کمی از دشمن در حوالی شهر پراکنده است با سپاه خود بیرون آمد و به جنگ شروع کرد. در نتیجه رییس کادوسیان کشته شد؛ بعضی دستگیر یا نابود شدند و جمعی فرار کردند. چون این خبر به کورش رسید با سپاه خود به استقبال فراریان شتافت. آنها را به اردو آورده، امر کرد به معالجهٔ زخمی‌ها بپردازند و خود نیز تمام شب را به عیادت و پرستاری مجروحین مشغول شد. بعد سران متحدین خود و کادوسیان را خواسته به آنها گفت : این قضیه نباید موجب حیرت باشد زیرا انسان خاطی است ولی ما باید درس عبرت از این واقعه بیاموزیم و نباید هیچ گاه یک عدهٔ قلیل، تا کاملاً ارتباط خود را با دسته‌های دیگر قشون مرتب و محکم نکرده، حمله برد. گاهی لازم می شود که یک عدهٔ کم حمله کند ولی باید این حمله جزو نقشهٔ تمام قشون باشد و کمک‌هایی که مقتضی است در موقع خود به آن عده بشود. بعد کورش گفت: حالا بروید شام صرف کنید، فردا باید تلافی این عدم بهرمندی کادوسیان را بکنیم و صبح زود کورش به محلی که کادوسیان شکست خورده بودند رفته کشتگان را دفن کرد و غنایم زیاد برگرفته برگشت.»[۶۱]

به علت تناقض‌هایی که در آثار مورخان یونانی وجود دارد، نمی‌توان به اطلاعات صحیحی دربارهٔ استقلال کادوسیان هنگام سلطنت کورش دست پیدا کرد. زیرا در برخی از گزارش‌ها نام کادوسیان جزو ایالات تحت تسلط کورش نیست. بر طبق نوشتهٔ گزنفون، کورش پس از بازگشت از بابل به پارس برای هر یک از ولایات والی‌هایی انتخاب کرد. در این گزارش، بین اسامی والی‌های منتخب، نامی از کادوسیان دیده نمی‌شود. در میان ایالات نیمه‌مستقلی هم که ادارهٔ امور خود را رأساً به عهده داشتند و فقط باجگزار بودند اسمی از کادوسیان برده نشده است اما در وصیت کورش می‌بینیم که وی کمبوجیه فرزند ارشد خود، را به پادشاهی انتخاب می‌کند و ممالک ماد، ارمنستان و کادوسیان را به تانااوکسار (بردیا) می‌بخشد.

گزنفون در فصل هفتم از کتاب هشتم خود می‌نویسد وقتی کورش احساس کرد که زمان مرگش فرا رسیده فرزندان و دوستان خود و کارگزاران عمدهٔ پارس را احضار کرد و خطاب به آنها گفت: «... آخر زندگانی من فرا رسیده، من این حال را از علاماتی به خوبی درک می‌کنم ... ای فرزندان، من هر دوی شما را به یک اندازه دوست دارم؛ با وجود این، اداره کردن امور و حکومت را به کسی وامی‌گذارم که چون بزرگ‌تر است دارای تجارب بیشتری است ... بنابراین تو ای کمبوجیه دارای سلطنت باش؛ خدایان آن را به تو می‌دهند و پس از آنان، من هم به قدری که در حیّز توانایی من است. به تو ای تانااوکسار، من ممالک ماد، ارمنستان و کادوسیان را می‌دهم، با این عطایا، با این که شاهی و اقتدار از آن برادرت است، سعادت بی‌غل وغشی برای تو تأمین می‌کنم و تصور نمی‌کنم که تو از سعادت بشری چیزی کم داشته باشی زیرا آنچه که برای خوشبختی بشر لازم است تو آن را دارا خواهی بود ... .»[۶۲]

چون چگونگی مرگ کورش به طور دقیق معلوم نیست، صحت انتساب این وصیت نیز به او مورد تردید است. برخی از مورخان نظیر هرودوت[۶۳]، ژوستین و بروز نوشته‌اند، وی در میدان نبرد کشته شد و برخی دیگر از جمله گزنفون اظهار نظر کرده‌اند که او پس از بازگشت به پارس و ابتلا به بیماری، چشم از جهان فرو بست. روایت کتزیاس با هر دو گروه تفاوت دارد. وی می‌نویسد کورش در میدان نبرد مجروح شد ولی کشته نشد. او پس از مجروح‌شدن وصیت کرد و به موجب این وصیت سلطنت به کمبوجیه و حکومت بلخ و خوارزم و کرمان به تانااوکسار سپرده شد.

با توجه به اختلاف روایات نمی‌توان نسبت به درستی مطالبی که به عنوان وصیت کورش نقل شده و طی آن سرزمین کادوسیان نیمه‌مستقل قلمداد شده اعتماد داشت؛ اما اگر بر فرض، این وصیت درست باشد، معلوم می‌شود که ولایت کادوسیان در آن عصر دارای ارزش و

۶۱. ایران باستان، حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، انتشارات دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۲، جلد اول، صفحه ۳۳۵ و ۳۳۶.

۶۲. ایران باستان، حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، انتشارات دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۲، جلد اول، صفحه ۴۶۵.

۶۳. تواریخ، هرودوت یونانی، ترجمه وحید مازندرانی، انتشارات فرهنگستان ادب و هنر ایران، صفحه ۱۰۳.

اهمیتی به مراتب بیش از سایر ولایات بوده و در ردیف ممالک ماد و ارمنستان قرار داشته است.

در دوره‌های پادشاهی کمبوجیه، داریوش، خشایارشا، داریوش دوم، اردشیر، خشایارشا دوم و اردشیر دوم از چگونگی وضع گیلان، همچون گذشته اطلاعات دقیقی در دست نیست. مؤلف ایران باستان در صورت اسامی ممالکی که هنگام سلطنت داریوش اول جزء یا تابع ایران بوده‌اند از ولایت کادوسیان یا گیلان نام می‌برد.[۶۴]

در زمان پادشاهی اردشیر دوم، ابتدا کادوسیان متحد وی بودند و در جنگ بین او و برادرش که کورش نام داشت شرکت کردند. کورش فرزند خشایارشا، علیه برادرش اردشیر دوم قیام کرد و با قوای خود، که بیشتر اهل یونان و مستملکات غربی بودند به سوی پایتخت روان شد. هنگامی که قوای کورش به پایتخت نزدیک شد، اردشیر دوم با سپاهی گران به استقبال وی شتافت. از آنجا که غالب مورخان عهد باستان از جمله گزنفون، کتزیاس، پلوتارک و دینون در نقل چگونگی وقایع این جنگ اتفاق نظر دارند و حتی گفته شده است که گزنفون و کتزیاس در جنگ مزبور حضور داشتند[۶۵] نسبت به واقعیت نقل شده نمی‌توان تردید کرد.

کادوسیان در اردوی اردشیر دوم بودند. مؤلف ایران باستان برخورد فرمانده قوای کادوسی را با کورش از قول کتزیاس و دینون چنین نقل می‌کند:

«وقتی که دو سپاه به هم افتادند ارته‌گرس رئیس کادوسی‌ها به کورش برخورد و به قول پلوتارک به او چنین گفت: ای ظالم‌تر و دیوانه‌ترین مرد که نام کورش -بهترین نام پارسی- را لکه‌دار کرده‌ای، برای چه سفر شوم این یونانی‌های پست را به خدمت خود درآورده‌ای؟ برای این که ثروت پارسی‌ها را غارت کنند و کسی را که آقا و برادر توست بکشی و حال آن که او به یک میلیون مرد، که از تو رشیدترند، فرمان می‌دهد. در حال به تو این نکته مسلم خواهد شد، چه قبل از اینکه روی شاه را ببینی، سرت به باد خواهد رفت. این بگفت و زوبین به طرف کورش پرتاب کرد که به سینهٔ او آمد؛ ولی به واسطهٔ خوبی جوشن کورش اثر نکرد و فقط او را تکان داد. پس از آن ارته‌گرس چون اسب خود را برگردانید، کورش پیکانی به طرف او انداخت که به گردن او آمد. بیشتر مورخین عقیده دارند که او به دست کورش کشته شد.»[۶۶]

در این جنگ داریوش کشته و اردشیر دوم پیروز شد، اما کادوسی‌ها، که متحد اردشیر بودند، مدتی بعد بر او شوریدند و چنان که قبلاً اشاره شد اردشیر با لشکری عظیم به سرزمین کادوسیان حمله کرد. مشیرالدوله پیرنیا در این زمینه می‌نویسد:

«این مردم (کادوسیان) در زمان اردشیر مانند بسیاری از ایالات دیگر ایران شوریدند و شاه، چنان که پلوتارک گوید در رأس قشونی، که مرکب از سیصد هزار پیاده و ده هزار سوار بود برای فرونشاندن شورش حرکت کرد (۳۸۴ ق‌م) مورخ مذکور (یعنی پلوتارک) ولایت کادوسیان را چنین توصیف کرده: این مملکتی است کوهستانی و صعب‌العبور و همیشه ابر آسمان آن را فروگرفته. این سرزمین نه غله می‌رویاند نه درخت میوه. قوت سکنهٔ جنگی آن غالباً گلابی و سیب جنگلی (وحشی) است. بنابراین وقتی که اردشیر وارد این مملکت شد، دچار قحطی و مخاطرات شدید گردید. قوتی در اینجا به دست می‌آمد و آذوقه را از جاهای دیگر نمی‌شد تحصیل کرد. قشون شاه در ابتدا مال‌های بند را می‌خورد ولی این حیوانات هم به قدری کمیاب شدند که قیمت یک الاغ به شصت درهم رسید[۶۷] ... حتی میز شاه هم دچار مضیقه گردید و عدهٔ اسب‌ها نیز خیلی کم شد زیرا سایر اسب‌ها به مصرف قوت سپاهیان رسیده بود. در این احوال سخت تیریباذ ... شاه و قشون او را نجات داد. کادوسیان دو پادشاه[۶۸] داشتند که جدا از همدیگر اردو می‌زدند. تیریباذ نقشه‌ای پیش خود کشید و، پس از آن که، آن را به اردشیر عرضه داشت، خودش مخفیانه نزدیک دو پادشاه مزبور رفت و پسرش را نزد دیگری فرستاد. هرکدام به پادشاهی که نزد او رفته بودند، گفتند پادشاه دیگر کسانی نزد شاه فرستاده و داخل مذاکره شده و اگر

۶۴. همان کتاب، صفحه ۶۹۱.

۶۵. گزنفون در اردوی کورش و کتزیاس در اردوی اردشیر دوم بود.

۶۶. ایران باستان، حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳، جلد دوم، صفحه ۱۰۲۰.

۶۷. مؤلف شصت درهم را در سال تألیف کتاب یعنی ۱۳۱۱ مبلغ ۲۷۶ ریال تخمین زده است.

۶۸. گیلان در دوره‌های مختلف به دو بخش شرقی و غربی تقسیم می‌شد و هر یک از این دو بخش برای خود پادشاه و تشکیلات مستقلی داشته‌اند. در برخی از دوره‌ها نیز تعداد بخش‌های پادشاهان خیلی بیشتر می‌شد.

می‌خواهید فریب نخورید پیشدستی کنید که قبل از دیگری با شاه داخل مذاکره شده باشید.[۶۹] من هم با تمام قوا به شما کمک خواهم کرد. پادشاهان مزبور حرف تیریباذ و پسر او را باور کردند و یکی با تیریباذ و دیگری با پسر او، که صاحب‌منصب بود، رسولی نزد اردشیر روانه داشتند ... بالاخره تیریباذ و پسرش با رسولان پادشاهان کادوسی آمدند و به شرایطی، صلح منعقد شد.»[۷۰]

لازم به تذکر است که ادعای پلوتارک که می‌گوید: «کادوس مملکتی است کوهستانی ... نه غله می‌روید نه میوه، قوت سکنهٔ جنگلی آن غالباً گلابی و سیب جنگلی است» مقرون به حقیقت نیست. بدون شک مورخ به سرزمین کادوس سفر نکرده و این سخن را از قول مهاجمان ناکامی نوشته که برای شکست خود متوسل به چنین معاذیر کذب می‌شدند. احتمال زیاد می‌رود که لشکر انبوه اردشیر دوم در خاک دشمن با کمبود آذوقه روبه‌رو شده باشد اما علت آن عدم آشنایی کادوسی‌ها با کار زراعت و کشاورزی نیست. ساکنان گیلان، قرن‌ها پیش از تشکیل دولت هخامنشی دارای تمدنی درخشان بوده و با اصول صنعت و کشاورزی آشنایی عمیق داشته‌اند. چون در این زمینه مفصلاً بحث شده است از تکرار آنها خودداری می‌کنیم.

یکی از پادشاهان سلسلهٔ هخامنشی که توانست گیلان را تحت تسلط خود درآورد اردشیر سوم بود. در آثار نویسندگان قرون اسلامی نظیر طبری، ابن اثیر، مسعودی، ثعالبی، حمزه اصفهانی و ابوالفرج اصفهانی نامی از اردشیر سوم دیده نمی‌شود.[۷۱] تنها ابوریحان بیرونی در *آثار الباقیه* از او یاد می‌کند. مورخان یونانی نیز شرح زندگانی و وقایع دوران پادشاهی او را به تفصیل ذکر کرده‌اند. وی که در سال ۳۵۸ قبل از میلاد مسیح بر تخت سلطنت نشست، مردی ستمکار و خونریز بود. این پادشاه در دوران سلطنت خود توانست سرزمین‌ها و ممالک بسیار از جمله فینقیه، آسیای صغیر، مصر و سرزمین کادوسیان یا گیلان را به تسخیر خویش درآورد.

نخستین گام اردشیر سوم در راه فرونشاندن شورش‌ها و تسلط بر سرزمین‌های مختلف به سوی گیلان بود. او تصمیم داشت ناکامی پدر خود اردشیر دوم را در نبر با کادوسیان جبران کند. بدین جهت با سپاهی عظیم و تجهیزاتی کامل متوجه آنان شد. مورخان یونانی نظیر دیودور، ژوستین، کنت‌کورث و آریان در آثار خود چگونگی جنگ بین سپاه اردشیر سوم و جنگجویان کادوسی را شرح داده خاطرنشان کرده‌اند که داریوش (کدمان)، یکی از نوادگان داریوش دوم، در این جنگ شجاعت و دلاوری بسیار از خود نشان داد و بر یکی از جنگجویان کادوسی که، کسی را یارای مقابله با او نبود غلبه یافت. دیودور مورخ یونانی دربارهٔ این حادثه می‌نویسد: «شخصی از کادوسی‌ها، که از حیث زورمندی و دلاوری معروف بود، مبارز طلبید و کسی از سپاه ایران جرئت نکرد به جنگ او رود. در این موقع داریوش، اسب خود را تاخت و با او مبارزه کرده وی را کشت. اردشیر را این کار او چندان خوش آمد که هدایای بزرگ به وی داد و او را دلیرترین پارسی خواند.»[۷۲] ژوستن مورخ دیگر یونانی نیز برخورد داریوش کدمان را با جنگجوی کادوسی به همین ترتیب نقل کرده می‌نویسد اردشیر سوم داریوش را در ازای این خدمت به ولایت هر دو ارمنستان منصوب کرد.

برخی مورخان پیروزی اردشیر سوم را بر کادوسیان نتیجهٔ دلاوری‌های این شاهزاده دانسته‌اند. مؤلف کتاب *ایران باستان* دربارهٔ تسلط این پادشاه بر سرزمین‌ها و ممالک مختلف می‌نویسد:

«بر اثر فرونشاندن شورش‌های فنیقیه و آسیای صغیر و تسخیر مصر، پادشاهان دست نشانده و شاهزادگان به جای خود نشستند و ایالات شمالی و شرقی ایران مانند ایالات دریای خزر و هند، که در نتیجهٔ سلطنت طولانی اردشیر دوم

۶۹. تصور می‌رود در ترجمهٔ این قسمت از نوشتهٔ پلوتارک اشتباهی رخ داده یا در اصل مورخ یونانی مطلب را به صورتی نارسا بیان کرده است؛ زیرا اگر تیریباذ و پسرش هر کدام به یکی از پادشاه می‌گفتند که پادشاه دیگر کسانی نزد اردشیر فرستاده و داخل مذاکره شده چگونه می‌توانستند به دنبال این سخن بگویند اگر می‌خواهید گول نخورید پیشدستی کنید که قبل از دیگری با شاه وارد مذاکره شده باشید؟! چه وقتی خود اعتراف می‌کنند فرستادهٔ دیگری با شاه وارد مذاکره شده چگونه آن دیگری می‌تواند پیشدستی کند؟!

۷۰. ایران باستان، حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳، جلد دوم، صفحه۱۱۲۹ و ۱۱۳۰.

۷۱. در لغت‌نامه دکتر معین نیز ذیل نام اردشیر نوشته شده است: «نام دو تن از شاهنشاهان هخامنشی». در صورتی که در سلسلهٔ هخامنشی سه تن به نام اردشیر سلطنت کردند.

۷۲. ایران باستان، حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳، جلد دوم، صفحه ۱۱۸۹.

به واسطهٔ بی‌قیدی او مستقل شده بودند، حالا به واسطهٔ فتوحات اردشیر و سختی‌هایی که می‌کرد و با بودن شخصی مانند باگواس خواجه، که زمام امور را به دست داشت، قوت مرکز را حس کردند و کارهای ایران می‌رفت که روبه‌راه شود. ... قوت ارادهٔ اردشیر سوم و کفایت و کاردانی باگواس خواجه و منتور آرامشی به ممالک تابعه ایران می‌داد.»[۷۳]

اردشیر سوم بر اثر زهری که باگواس خواجه به او خورانید کشته شد. نُلدکه محقق معروف در کتاب *تتبعات تاریخی*، پیروزی‌های اردشیر سوم را ستایش کرده و می‌نویسد: بعد از داریوش اول، او از دودمان هخامنشی، یگانه شاهی بود که از لشکرکشی‌های بزرگ با پیروزی بیرون آمد. به نظر ما فوت او در این موقع حساس برای پارس فقدانی بزرگ به شمار می‌آید.

بعد از اردشیر سوم، فرزندش آرسس به پادشاهی رسید ولی سلطنتش بیش از سه سال دوام نیافت و او نیز مانند پدرش با زهر باگواس خواجه کشته شد. پس از وی داریوش سوم (کدمان) از نوادگان داریوش دوم بر تخت پادشاهی نشست. در دوران سلطنت او اسکندر مقدونی به ایران حمله کرد.

کادوسیان با آن که در نبرد با اردشیر سوم شکست خوردند، استقلال کامل خود را از دست ندادند. بعد از نبرد با اردشیر سوم اطلاع دقیقی از وضع آنان در دست نیست، اما به طوری که از نوشتهٔ مورخان یونان برمی‌آید، کادوسیان متحد یا مطیعِ دربار پارس شده و هنگام سلطنت داریوش سوم در جنگ با اسکندر شرکت مؤثر داشتند. یکی از معروف‌ترین جنگ‌های اسکندر با ایران نبرد اربیل یا گوگمل است که پیکاری سرنوشت‌ساز بود. در این نبرد ساکنان کناره‌های خزر یعنی گیلان، مازندران و گرگان جزو گروه‌های جنگجو بودند. مؤلف *ایران باستان* از قول آریان مورخ یونانی می‌نویسد سوارهای پارتی، گرگانی و تپوری تحت فرماندهی «فراتافرن» و مادی‌ها، کادوسیان و ساکه سینیان (سکاهای حدود چین) زیر فرمان آثروپات می‌جنگیدند. کنت کورث مورخ دیگر یونانی نیز نوشته است کادوسیان به همراهی جنگجویان ارمنستان، کاپادوکیان، سوریه و مادی‌ها جناح راست جبههٔ جنگ ایران را تشکیل می‌دادند. بر طبق آماری که بعضی مورخان یونانی مانند پلوتارک، آریان و دیودور داده‌اند، تعداد سپاهیان ایران به یک میلیون تا یک میلیون و چهارصد هزار نفر می‌رسیده است. اما چنین ارقامی اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد. شاید صحیح‌ترین آمار مربوط به کنت کورث باشد که از همه کمتر است. او تعداد پیاده‌نظام ایران را دویست هزار و سواره‌نظام را چهل و پنج هزار نفر ذکر می‌کند.

کادوسی‌ها در جنگ اربیل یا گوگمل نقش حساسی را ایفا کردند. هنگامی که جنگ به مراحل حساس خود رسیده بود، مازه یکی از سرداران سپاه ایران گروهی از سواره نظام تماز را، که مرکب از دوهزار کادوسی و هزار سکایی بود برگزید و به آنها فرمان داد جناح چپ دشمن را دور زده به اردوگاه مقدونی‌ها حمله برند و باروبنه آنان را تصرف کنند. فرمان او بلافاصله اجرا شد. سکاها باروبنه مقدونی‌ها را غارت کردند. این حادثه باعث اختلال در اردوی مقدونیه شد و اسیرانی که در آنجا بودند به کمک مهاجمان آمدند. بر اثر حوادثی چند، که شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد، سپاه داریوش در نبرد اربیل شکست یافت و اسکندر به پیروزی رسید.

داریوش سوم از پایتخت خود متواری شد و به یاری گروهی از سپاهیان به جنگ‌های پراکنده پرداخت. هنگامی که اسکندر در تعقیب داریوش به همدان رسید به پارمنیون بهترین سردار خود، فرمان داد از طریق ولایت کادوسیان یعنی گیلان به گرگان برود و خود نیز در تعقیب داریوش به سوی گرگان و خراسان پیش رفت. در همین هنگام بود که داریوش سوم به دست دو تن از سرداران خیانت کار خود کشته شد و جنگ به پایان رسید. او برخی از ممالک و ولایات که مطیع یا متحد آخرین پادشاه هخامنشی بودند، نظیر کادوس و تپورستان یعنی گیلان و مازندران و سرزمین‌های تحت اشغال آماردها (مردها) در کناره‌های خزر همچنان داعیه استقلال داشتند و تن به قبول اسکندر نمی‌دادند.

گیلان در دوران اشکانیان و ساسانیان

از اوضاع گیلان هنگام تسلط جانشینان اسکندر و نیز دوران اشکانیان اطلاع چندانی در دست نیست. در آثار مورخان عهد باستان مطلبی که وضع گیلان را در این دوره‌ها روشن سازد، ملاحظه نمی‌شود فقط در یکی دو مورد اشارات

۷۳. ایران باستان، حسن پیرنیا (مشیرالدوله)، دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳، جلد دوم، صفحه ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲.

مختصری وجود دارد که دلالت بر استقلال گیلان یا نیمه‌مستقل بودن این سرزمین دارد.

مؤلف میراث باستانی ایران ضمن بحث از سرزمین‌های پیرامون مرزهای ایران می‌نویسد:

«می‌توانیم گمان بریم که سرزمین‌های کنار دریای خزر یعنی گیلان و مازندران زیر فرمان سلوکیان[۷۴] نبوده‌اند. ارمنستان که در مغرب آذربایجان و به مرز سلوکیان نزدیکتر بود با آن که استقلال داشت بیشتر از استان‌های بالا زیر نفوذ و گاهی خراجگزار سلوکیان بود. گرگان در جنوب شرقی دریای خزر فرمانبردار سلوکوس اول بود.»[۷۵]

دیباچهٔ نامهٔ تنسر نیز اشارهٔ مختصری به وضع سرزمین «برشوارگر» یعنی گیلان در دوران تسلط سلوکیان دارد. ابن‌مقفع در این دیباچه نوشته است: اجداد گشنسب (جشنسف) زمین برشوارگر یعنی گیلان را به قهر و غلبه از جانشینان اسکندر بازستده بودند.

نامهٔ تنسر به گشنسب یکی از مآخذ معتبر مربوط به ایران قبل از اسلام و دورهٔ ساسانیان است که توسط سلوکیان دارای استقلال بوده‌اند. مردم گیلان و طبرستان پس از درگذشت اسکندر سر به شورش برداشته جانشینان او را از سرزمین خویش رانده‌اند.

دوره اشکانیان نیز بسیار مبهم است. ریچارد فرای در فصل چهارم کتاب *میراث باستانی ایران* که به بررسی وضع ایران در زمان اشکانیان اختصاص دارد می‌نویسد:

«در شمال ایران، در گیلان و مازندران روشن نیست چه می‌گذشته است اما از روی قیاس با زمان‌های بعد می‌توان گفت که شاهانی پارتی در بخش‌های شمالی‌تر از کوه‌های البرز یا هیچ گونه قدرتی نداشتند یا نفوذ ایشان بسیار اندک بوده است. در مشرق دریای خزر، گرگان همسایهٔ پارتیان بود که به دست پارتیان افتاد.»[۷۶]

سلسلهٔ اشکانیان به دست اردشیر بابکان منقرض شد و سلطنت ایران به سلسلهٔ ساسانی منتقل شد. اردشیر بابکان پس از تسخیر فارس و کرمان و جزایر خلیج فارس بر اردوان پنجم آخرین پادشاه اشکانی در دشت هرمزگان پیروز شد و در سال ۲۲۴ میلادی دوران پادشاهی را آغاز کرد.

هنگامی که اردشیر بابکان به تخت سلطنت نشست، برای اتحاد و همبستگی اقوام و شهریاران ایرانی در نقاط مختلف اقدامات مهمی را آغاز کرد و تنسر، هیربد هیربدان یعنی پیشوای عالی روحانی که از حامیان اردشیر بود با ارسال نامه‌ها و پیام‌هایی به تمام نقاط ایران، شهریاران و فرمانروایان از جمله گشنسب یا حشنف شهریار گیلان و طبرستان را به همراهی با اردشیر و احیای عظمت کشور دعوت کرد. ابن‌مقفع در دیباچه‌ای که بر ترجمهٔ عربی نامهٔ تنسر نوشته چنین می‌گوید: «از اردوان در آن عهد عظیم، قدرتر و با مرتبه، جشنف، شاه برشوارگر و طبرستان بود و به حکم آن که اجداد جشنف از نایبان اسکندر به قهر و غلبه، زمین برشوارگر باز ستده بودند و بر سنت ملوک پارس تولی کرده اردشیر (سرسلسله ساسانیان) با او مدارا می‌کرد و لشکر به ولایت او نفرستاد و در معالجه‌ها هله و مجامله نمود تا به مقاتله و مناضله نرسد.»[۷۷]

گشنسب، شاه برشوارگر یا گیلان به نامهٔ تنسر هیربد هیربدان پاسخ مثبت داده، دعوت خود را قبول کرد. از نامهٔ مجددی که تنسر به گشنسب نوشت، ارزش و اهمیتی را که وی برای شهریار گیلان قائل بوده است، می‌توان استنباط کرد: «از جثنف شاه و شاهزاده طبرستان و برشوازگر جیلان و دیلمان و رویان و دنباوند (دماوند) نامه پیش تنسر هربد هربده رسید، خواند و سلام می‌فرستد و سجود می‌کند.»[۷۸]

در دوران سلطنت شاپور اول نیز کادوسیان همراه او به جنگ والرین، امپراطور روم رفتند. بدون شک رشادت آنان در کسب پیروزی ایران و شکست امپراطوری روم سهم به‌سزایی داشته است. والرین در این جنگ شکست خورد و توسط لشکریان ایران اسیر گردید. وی هنگام اسارت چشم از جهان پوشید (سال ۲۶۰ میلادی).

در طول دورهٔ پادشاهی ساسانیان، روابط دربار ساسانی با امرا و فرمانروایان گیلان همواره بر مبنای صمیمیت و دوستی استوار نبوده بلکه گاه اختلاف آنها به

---

۷۴. جانشینان اسکندر مقدونی.

۷۵. میراث باستانی ایران، ریچارد.ن.فرای، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۴، صفحه ۲۳۵.

۷۶. همان کتاب، صفحه ۳۰۵.

۷۷. نامه تنسر، به تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۴، صفحه ۴۸ و۴۹.

۷۸. همان کتاب، صفحه ۴۹.

لشکرکشی و جنگ نیز کشیده شده است، چنان که در برخی مدارک به نبردهایی بین سلاطین ساسانی و دیلمیان اشاره شده است.

ابن اثیر در وقایع دوران سلطنت بهرام گور، از پادشاهان سلسلهٔ ساسانی، به جنگ او با دیلمیان اشاره کرده می‌نویسد: پس از آن که بهرام گور بر خاقان پادشاه ترکان پیروز شد به او خبر رسید که یکی از سران دیلم با لشکری انبوه به ری و سرزمین‌های وابسته به آن تاخته و جمعی را اسیر کرده است. وی همچنین به غارت و ویرانگری پرداخته و نگهبانان مرزی آن حدود را مجبور به پرداخت خراج کرده است. بهرام گور، مرزبان را با لشکری عظیم به ری فرستاد؛ سپس خود نیز با تعداد کمی از یاران نزدیک خود بدان سوی رهسپار شده به لشکر خویش پیوست. سردار دیلمی از ورود بهرام گور آگاهی نداشت و امیدوار بود که در غیاب وی به پیروزی درخشانی نائل شود. بهرام بی‌درنگ لشکر خود را بسیج کرده به سوی دیلم روان شد. دو سپاه در میان راه به یکدیگر رسیدند. بهرام که فرماندهی جنگ را بر عهده داشت، موفق شد سردار دیلمی را گرفتار سازد. دیلمان که فرمانده خود را گرفتار دیدند، هراسان میدان نبرد را خالی کردند. بهرام فرمان داد تا میان آنان جار بزنند که هر کس بازگردد جانش در امان خواهد بود. دیلمان برگشتند و بهرام ایشان را امان داد و از آنان هیچ کس را نکشت و همه را مورد نوازش قرار داد. از این رو همه صمیمانه فرمانبردار او شدند. فرمانده سپاه دیلمی نیز بخشوده شد و در شمار یاران نزدیک بهرام قرار گرفت. بهرام پس از پیروزی فرمان داد که شهری به یاد این پیروزی بنا کنند. این شهر که بنای آن به اتمام رسید فیروز بهرام نامیده شد.[۷۹]

قبل از جلوس خسرو انوشیروان بر تخت سلطنت، مردم گیلان از اطاعت پادشاهان ساسانی سرباز زده بودند زیرا مورخان یونانی و نیز برخی از مورخان عرب به جنگ بین انوشیروان و گیلانیان اشاره کرده و متذکر شده‌اند که پادشاه ساسانی سپاهی عظیم به گیلان فرستاد و به قتل عام اهالی این سرزمین پرداخت.

وقایعی نیز که در زمان انوشیروان اتفاق افتاده بر دلاوری و جنگاوری گیلانی‌ها دلالت دارد. مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: انوشیروان به سیف بن ذی‌یزن قول داده بود که وی را در جنگ با رقیبش مسروق بن ارهه پادشاه یمن یاری نماید اما اشتغال در جنگ‌های روم و اقوام دیگر او را از انجام تعهد خود بازداشت تا آن که سیف بن ذی‌یزن چشم از جهان پوشید. فرزندش معدیکرب بن سیف به دربار انوشیروان آمده گفت: من فرزند آن پیرمردم که شاه وعده کرده بود وی را یاری نماید. اکنون این وعده از طریق ارث به من رسیده است و از پادشاه تقاضای کمک دارم. این بار انوشیروان خواهش وی را اجابت کرد و اسپهبد دیلم را که وهرز دیلمی نام داشت همراه گروهی از زندانیان با معریکرب روانه ساخت. آنها به وسیله کشتی بر دجله رفتند و اسب و لوازم و غلامان خود را نیز همراه داشتند تا به ایله بصره رسیدند. از آن جا به دریا سوار شدند و در ساحل حضر موسی به محلی رسیدند که مثوب نام داشت. وهرز فرمان داد کشتی‌ها را بسوزانند که راه بازگشت و عقب‌نشینی وجود نداشته باشد و افرادش بدانند که با مرگ روبه‌رو هستند و باید مردانه بجنگند. مسروق بن ابرهه پادشاه یمن به مقابله برخاست و با لشکر صدهزار نفری خود به جنگ وهرز دیلمی رفت. در حین جنگ وهرز تیری به سوی مسروق انداخت که وی را از پای در آورد و سپاهش را متلاشی ساخت.[۸۰] بدین ترتیب معدیکرب بر تخت سلطنت یمن نشست. اما دوران سلطنتش چندان به طول نیانجامید و به دست نیزه داران حبشی کشته شد. وقتی وهرز خبر حادثه را دریافت کرد با کسب اجازه از انوشیروان همراه چهارهزار سوار به سوی یمن روان شد و آن جا را تصرف کرده بر تخت پادشاهی نشست. پس از او چند نسل از فرزندانش بر یمن سلطنت کردند.[۸۱]

محمد بن جریر طبری این واقعه را در تاریخ خود به دو صورت، از دو منبع نقل می‌کند. منبع اول می‌گوید وهرز جزو زندانیان بود و چون در میان هشتصد زندانی به

۷۹ تاریخ الکامل، غرالدین علی بن الاثیر، ترجمهٔ ابوالقاسم حالت، مؤسس مطبوعاتی علمی، جلد چهارم (وقایع قبل از اسلام)، ص ۲۸۴ و ۲۸۵.

۸۰ مؤلف التنبیه و الاشراف به این واقعه اشاره کرده است: التنبیه و الاشراف، تألیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۹، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

۸۱ مروج الذهب، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰، جلد اول، ص ۴۴۳.

نسب و خاندان بر همه برتری داشت به سالاری انتخاب شد. در این منبع انوشیروان تقاضای سیف بن ذی‌یزن را اجابت کرده سپاهی مرکب از هشتصد زندانی در اختیار او می‌گذارد و از مرگ سیف و تقاضای فرزندش معدیکرب از پادشاه ساسانی سخنی به میان نیامده است.[۸۲] اما در منبع دوم واقعه با آنچه در مروج الذهب نقل شده تفاوت زیادی ندارد. بر طبق آنچه طبری از قول منبع دوم می‌نویسد وهرز دیلمی در شمار زندانیان نبوده بلکه از نخبه‌ترین چابک سوارانی به‌شمار می‌آمده که شاه او را با هزار سوار برابر می‌دانسته است.[۸۳]

آنچه در برخی مآخذ، خواننده را به تعجب و شگفتی دچار می‌سازد نبرد هشتصد زندانی با یک صد هزار مرد جنگی و پیروزی آن گروه قلیل است، اما طبری می‌گوید سیف در یمن هر چه توانست از قوم خویش و مردان عربی و اسبان عربی فراهم کرده در اختیار وهرز قرار داد. وی همچنین آورده است که وهرز پس از پیروزی آهنگ صیف کرد و چون به دروازهٔ شهر رسید پرچمدار نتوانست پرچم افراشته را از دروازه عبور دهد. وهرز گفت هرگز پرچم من افتاده به درون نشود، دروازه را ویران کنید!

دهخدا در لغت‌نامه به مأموریت وهرز دیلمی در یمن اشاره کرده او را چنین معرفی می‌کند: «وهرز... سردار انوشیروان در جنگ با حبشیان در عدن نام پیری دلیر است از شاهزادگان ایران که در خدمت انوشیروان مستحق زندان بود و چون سیف ذی‌یزن عرب از ظلم مسروق به نزد انوشیروان به داوری و دادخواهی آمد انوشیروان او را که پیری هشتاد ساله بود با هشتصد مرد مأمور کرد که با سیف برود و او را در یمن استقلال دهد ... وهرز و همراهان او در رزمجویی خاصه تیراندازی، بی‌نظیر بودند. مسروق ده هزار کس به جنگ او فرستاد اما پسر مسروق و پسر وهرز هر دو مقتول شدند. سپس خود مسروق با صدهزار حبشی به مقابله آمد؛ وهرز تیری بر پیشانی او زد که از پای در آمد و جان داد.»[۸۴]

از مندرجات *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان* تألیف تئودور نولدکه چنین بر می‌آید در دوران سلطنت خسرو پرویز نیز گیلان در قلمرو سلطه و اقتدار پادشاه ساسانی نبوده است. چنان که می‌دانیم بهرام چوبینه سردار ایرانی در زمان سلطنت هرمز چهارم با ترکان جنگید و آنان را شکست داد و ترکان باجگذار ایران شدند. سپس بهرام عاصی شد و تاج و تخت را غصب کرد (۵۹۰ میلادی) و هنگامی که خسرو پرویز به سلطنت رسید وی عصیان را ادامه داد؛ خسرو به یاری رومیان بر او غلبه کرد. بهرام به خاقان ترک پناه برد اما بر اثر توطئه‌های ماهرانه فرستادهٔ خسرو از نزد خاقان ترک، کشته شد و در حال مرگ، برادر خود «مردان سینه» را به جانشینی خویش برگزید. نولدکه پس از نقل این داستان می‌نویسد: «سپاهیان بهرام با خواهر او گردیه رهسپار دیلم شدند زیرا دیلمیان ایشان را مانند ساکنان آرام و بی‌نیاز پذیرفتند.»[۸۵] نولدکه سپس اضافه می‌کند بستام نیز که از مخالفان و طاغیان بود به یاران بهرام چوبینه در دیلم پیوست و با گردیه خواهر بهرام ازدواج کرد؛ آنگاه لشکری گرد آورد به جنگ پادشاه ساسانی شتافت. پس از چند نبرد، خسرو پرویز که از پیروزی مأیوس شده بود از راه خدعه وارد شد و گردیه را با خود موافق ساخت. «گردیه شبی بستام را مست کرد و او را بکشت. پس از آن گردیه به سوی خسرو تاخت و خسرو او را به زنی برگزید. یاران بستام به دیلم گریختند و از آن هنگام قزوین به صورت دژی استوار در برابر دیلمیان در آمد.»[۸۶]

در کتاب *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران* تألیف سید ظهیرالدین مرعشی فصلی در ذکر اولاد جاماسب و تسلط جیل بن جیلان شاه در ممالک طبرستان و گیلان و رویان وجود دارد که مربوط به آخرین سال‌های سلطنت ساسانیان است و چگونگی وضع گیلان و قسمت‌های

۸۲. ابن خلدون نیز در تاریخ خود می‌نویسد: «انوشیروان سپاه دیلم را با سیف بن ذب بزن به یمن روانه داشت.»؛ تاریخ ابن خلدون، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی، مؤسسهٔ مطالعات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۳، جلد اول، ص ۲۵۶.

۸۳. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲، جلد دوم، صفحه ۶۸۸ تا ۷۰۰.

۸۴. لغت‌نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، از انتشارات سازمان لغت‌نامه، حرف و، صفحه ۲۶۷.

۸۵. تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، تئودور نولدکه، ترجمه عباس زریاب، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸، صفحه ۷۲۲.

۸۶. همین کتاب، صفحه ۷۲۵.

وسیعی از کناره‌های خزر را در این زمان روشن می‌سازد. مرعشی در این اثر می‌نویسد:

«جاماسب را دو پسر بود یکی را نام نرسی و دیگری را بهواط. چون پدر درگذشت نرسی به جای پدر بنشست و در سیاست و صولت بر خلق بگشاد و بسیار از ممالک آن حدود، آنچه در تصرف پدر بود بر آن بیافزود و صاحب حروب در بند او را می‌گویند و در عهد شاه انوشیروان برای شاه حربها کردی ... و نرسی را فیروزنام پسری آمد به خوبی از یوسف مصری در گذشت و به مردی با رستم زال دعوی می‌کرد. چون ایام حیات نرسی منقضی گشت فیروز به جای پدر بنشست و در همه املاک روس و خزر و سقلاب سروری نماند که حلقه مطلوعت و فرمانبرداری او در گوش نکردند و نسبت جد و پدر خود دست از قبضه شمشیر خود باز نگرفت و به قهر و غلبه تا به حد گیلان مستولی شد و سال‌ها در آن بلد و کوشش می‌نمود. عاقبت‌الامر مردم گیلان طوعاً و کرهاً به متابعت او گردن نهاند. از شاهزادگان گیلان زنی بخواست. از این عورت او را پسری آمد؛ جیلان شاه نام نهادند ... چون نوبت تاجداری به جیلان شاه رسید او را نیز اسباب جمعیت به حاصل آمد، زمان مساعدت نمود و روزگار موافقت کرد تا او را پسری آمد خجسته طلعت، ماه پیکر؛ او را جیل بن جیلان شاه نام کردند. بعد از پدر چون نوبت تاجداری و شهنشاهی بدو رسید تمامی مملکت پدر به تخصیص جیل و دیلم مسخر فرمان او شدند. منجمان و فیلسوفان اتفاق کردند که ملک طبرستان نیز از آن او خواهد بود. تا این دعوی به دماغ او قرار گرفت، خواست که در طبرستان وقوفی حاصل کند. بعد از تفکر بسیار رایش بدان قرار گرفت که اسباب ترتیب ممالک مضبوط گردانیده نایب کافی را، که محل اعتماد بود، به گیلان نصب فرماید و امور مملکت را بدو تفویض نماید و خود متوجه طبرستان گردد و چنان که غیری را بر آن وقوف نباشد. بنابراین چند سر گاوان گیلی را بار کرده در پیش انداخت و مانند کسی که از سبب وقایع و ظلم و تعدی جلای وطن کرده باشد پیاده متوجه طبرستان گشت و پیوسته با مردم طبرستان صحبت ها داشتی و با ملوک و حکام اختلاط نمودی. چون خاص و عام از او بزرگی و ملوهمت مشاهده می‌کردند همه با او بنیاد موافقت نمودند و او را گاوباره لقب نهادند و از بسیاری دانش در وقایع و حروب که حاکم ولایت را با خصمان اتفاق می‌افتاد گاوباره تدبیرهای با صواب کردی و رای‌های نیک زدی و در مقام قتال و جدال شجاعت‌ها می‌نمودی، تا در طبرستان نزد بزرگان مشارالیه و معتمد علیه گشت ... .»[۸۷]

بر طبق آن چه ظهیرالدین مرعشی و ابن اسفندیار کاتب[۸۸] و اولیاء الله آملی[۸۹] می‌نویسند گیل گیلان شاه معتمد و مشاور آذر ولاش فرمانروای طبرستان شد. در این زمان اعراب حمله و هجوم به ممالک همجوار را آغاز کرده بودند و ترکان با استفاده از این فرصت دست به حمله زده از خراسان به طبرستان تاختند. آذرولاش به قصد مقابله با ترکان لشکر آراست. جیل بن جیلان شاه در سپاه طبرستان، فداکاری‌ها و دلاوری‌های فراوان نمود و خود را به لشکر ترک زده ایشان را منهدم ساخت. آوازهٔ شجاعت او در اطراف و اکناف از جمله طبرستان پیچید و قدر و مرتبهٔ او بیشتر شد تا روزی نزد آذرولاش رفت و اجازه گرفت به گیلان عزیمت کرده اسباب و اثاثیه و بچه‌های خردسالش را بیاورد. به محض رسیدن به گیلان لشکری خواهم ساخت و سپس روی به طبرستان نهاد. آذروارش از این جریان اطلاع یافت و پیکی به مداین نزد یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی فرستاد و او را آگاه گردانید. یزدگرد جواب داد که این شخص کیست و منظورش چیست؟ آذرولاش، او را مردی بی‌نام و نشان معرفی کرد اما یزدگرد این حرف را نپذیرفت و موبدان را احضار کرده از آنان استفسار نمود. افرادی که بر حال گاوباره آگاهی داشتند گفتند که او از نوادگان جاماسب و از عموزادگان پادشاه ایران است. یزدگرد به آذروارش نوشت که این مرد از عموزادگان است. در چنین وقتی که خطر اعراب ما را تهدید می‌کند رنجانیدن او به صلاح نیست. حکومت طبرستان را به او بسپار و تسلیم فرمان وی شو. آذروارش به فرمان عمل کرد و طبرستان به تصرف جیلان بن جیلان شاه معروف به گاوباره در آمد. گاوباره هدایایی به دربار یزدگرد فرستاد و یزدگرد متقابلاً او را خلعت ارزانی فرموده به لقب فرشوادگر شاه[۹۰] لقب

---

۸۷ تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، سید ظهیرالدین مرعشی، نشر گستره، تهران ۱۳۶۳، صفحه ۳۷ تا ۴۰.

۸۸ تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، به یقلم عباس اقبال، انتشارات خاور، صفحه ۱۵۳ و ۱۵۴.

۸۹ تاریخ رویان، مولانا اولیاء الله آملی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، از صفحه ۲۳ تا ۳۴.

۹۰. به معنی پادشاه کوه و دشت و هامون.

ساخت. وی تا سال شصت و دو هجری (۶۸۱ میلادی) یعنی تا زمانی که حیات داشت در منتهای قدرت به ناحیهٔ وسیعی از گیلان تا گرگان فرمانروایی می‌کرد.

گیل بن گیلان شاه دو فرزند داشت: یکی دابویه فرزند ارشد و سر سلسلهٔ گاوباره‌های دابویی که پس از مرگ پدر سی سال فرمانروایی کرد و دیگر پادوسپان پسر کوچک و سرسلسلهٔ گاوبارگان پادوسپانی، پادوسپان در زمان حیات پدر مأمور ادارهٔ امور رویان شد. هر یک از این دو سلسله، قرن‌های متمادی بر سرزمین‌های کنارهٔ خزر مخصوصاً گیلان، دیلمستان، طبرستان و رویان فرمانروایی کردند.

فصل دوم

کاوش‌های کلورز

پیشگفتار

قبل از اینکه دربارهٔ کاوش‌های علمی رودبار گیلان مطالبی گفته شود، لازم می‌داند از کمک و تشویق وزارت فرهنگ و هنر و مسئولان اداره کل باستان‌شناسی که از سال ۱۳۴۳ به بعد دربارهٔ فعالیت‌های مجدد هیئت‌های علمی باستان‌شناسی در نقاط مختلف کشور انجام داده‌اند، صمیمانه تشکر کنم چه این کار، مقدمهٔ فعالیت‌های بزرگ‌تری است که ثمرهٔ آن در سال‌های آتی چشم‌گیر خواهد بود.

از ابتدای سال ۱۳۴۳ هیئتی زیر نظر اینجانب در گیلان به کار کاوش و بررسی اشتغال داشت. در این مدت نتایج مفیدی از لحاظ کیفیت و کمیت نصیب هیئت مذبور شد و اشیاء و آثار ارزنده‌ای در اثر کارهای مداوم چند ساله به دست آمد که گوشهٔ تاریکی از تاریخ کهن عزیز ما را روشن می‌سازد.

در دنبالهٔ مطالب فوق ناگزیر است از آقایان عبدالحسن شهیدزاده، سعید گنجوی و محمود کردوانی که چند فصل در کاوش‌های علمی گیلان و سایر نقاط کشور با علاقه‌مندی وافر در پیشرفت کار با اینجانب همکاری داشتند و با علاقه‌مندی وافر در پیشرفت کار هیئت مزبور مجاهدت کردند سپاسگزاری کنم و همچنین لازم می‌داند از آقایان غلامرضا معصومی و یحیی کوثری که از اعضای هیئت حفاری گیلان در سال جاری بودند و با علاقه در عملیات حفاری فعالیت کردند به نیکی نام برد و نیز پشتکار آقای ملک عراقی در عکس‌برداری اداره کل باستان‌شناسی که با علاقهٔ وافر عکس‌های مورد احتیاج هیئت نامبرده را تهیه و آماده کردند موجب امیدواری و خرسندی فراوان است.

در خاتمه، مطالبی که در گزارش مقدماتی هیئت کاوش‌های علمی گیلان به طور اجمال از نظر علاقه‌مندان عزیز خواهد گذشت به ترتیب زیر به شرح آنها می‌پردازیم:

۱. موقعیت گیلان از نظر جغرافیایی و تاریخی؛
۲. موقعیت جغرافیایی منطقهٔ کلورز واقع در رودبار گیلان؛
۳. نتایجی که از کاوش‌های سال ۱۳۴۶ در منطقه فوق به دست آمده است.

چون هیئت کاوش‌های علمی گیلان مشغول تدوین کتاب جامعی از حفاری‌های چند سالهٔ اخیر (از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۶) در مناطق مختلف گیلان است؛ لذا گزارش مقدماتی مزبور فقط مربوط به کاوش یک فصل است. بنابراین چنانچه علاقه‌مندان عزیز ایرادی در آن مشاهده فرمودند به دیدهٔ اغماض نگریسته و اینجانب مشخص فرمایند.

کاوش‌های باستان‌شناسی در رودبار گیلان

گروه باستان‌شناسی رودبار گیلان به مدت چندین سال در نقاط مختلف درهٔ سپیدرود و در ناحیهٔ امارلو از توابع رودبار گیلان به کار کاوش اشتغال داشت. عمل خاکبرداری در این منطقه از سال ۱۳۴۳ شمسی به مدت ۵ سال ادامه یافت. محل‌هایی که در آنها عمل بررسی و کاوش انجام گرفت

عبارت‌اند از قریهٔ نسفی واقع در سمت شرقی درهٔ سپیدرود و قریهٔ جوبن و کلورز که در سمت غرب دامنه‌های درهٔ مزبور قرار دارند. در نقاط مزبور تمدن‌هایی از هزارهٔ اول قبل از میلاد کشف شد. به علاوه در منطقهٔ امارلو کاوش و بررسی‌هایی در محل‌هایی به نام ناوه، لیلی‌جان، سیاه‌دره و سیاه‌دشت‌بن در سال ۱۳۴۵ انجام گرفت که اشیایی متعلق به اواخر دورهٔ ساسانی کشف شد.

سال‌هایی که در محل‌های فوق عمل بررسی و کاوش صورت گرفت به ترتیب زیر است:

۱. در منطقهٔ نسفی از اول اسفند ماه ۱۳۴۳ تا ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۴۴ شمسی؛
۲. در منطقهٔ جوبن در ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۴۴ تا آخر مرداد ماه ۱۳۴۴ شمسی؛
۳. در منطقهٔ کلورز از اول شهریور ماه ۱۳۴۴ تا آخر مهر ماه ۱۳۴۴ شمسی (فصل اول)؛
۴. در منطقهٔ امارلو از توابع رودبار در محل‌هایی به نام ناوه، سیاه‌دره، لیلی‌جان، سیاه‌دشت بن در تابستان سال ۱۳۴۵ اقدام به بررسی و کاوش شد.
۵. در منطقهٔ کلورز تابستان سال ۱۳۴۶ شمسی (فصل دوم حفاری)؛
۶. در منطقهٔ کلورز تابستان سال ۱۳۴۷ شمسی (فصل سوم حفاری).

تمدن و فرهنگ اقوام مختلف و رشد و تکامل جوامع کوچک و بزرگ بشری در مرحلهٔ نخست زاییدهٔ محیط زیست مساعد بوده است؛ در نتیجه پدیده‌های طبیعی توأم با موقعیت جغرافیایی هر محل سرچشمهٔ خلاق و الهام‌بخش تمدن‌های گوناگون به شمار می‌روند. از این رهگذر همهٔ عوامل بالا با ذوق هنرمندان هر محل نقش بزرگی در پرورش تمدن‌های مختلف به عهده داشتند.

تمدن‌های گذشتهٔ سرزمین گیلان هم بدان ترتیب با موقعیت جغرافیایی ممتازش پیوندی استوار و ناگسستنی دارد. از چند هزار سال پیش در دامنه‌ها و دره‌های سبز و خرم شمالی کوهستان البرز که به دشت‌های جنوبی دریای خزر تسلط دارد، تمدن‌های ارزشمندی با شرایط طبیعی مناسب پرورش یافتند که از هنر والایی برخوردار بودند. خوشبختانه مراکز بیشتر تمدن‌های گذشتهٔ گیلان در زیر درختان جنگل‌های انبوه از دید جست‌وجوگران و کاوشگران غیر مجاز و از دستبرد آنان به دور مانده است.

درهٔ سپیدرود از گذشتهٔ بسیار دور زادگاه تمدن‌هایی با هنر و فرهنگ پیشرفته بود. نشیب و فراز و دامنه‌های سبز و خرم این سرزمین کوهستانی را انبوه درختان جنگلی می‌پوشانیده است. این پوشش گیاهی طی سالیان دراز باقیماندهٔ آثار تمدن‌هایی را که در لابه‌لای این درختان سرسبز نشو و نما کرده بودند در زیر خاک از دستبرد مردم سودجو دور نگاه داشت.

خوشبختانه این آثار که به مدت چندین سده در دل خاک باقی مانده‌اند برای شناخت تمدن‌های تاریک و ناآشنای گذشتهٔ گیلان بسیار سودمند بوده و یگانه راه دستیابی به تمدن مردمی است که زمانی دور در دامنهٔ دره‌های سبز و خرم آن می‌زیستند و آثار ارزنده‌ای با مایه‌های هنری گوناگون توأم با فرهنگ خاص محلی از خود به یادگار گذاشته‌اند.

وجود این همه تمدن‌های شکوفا که در محیط زیست خاصی پرورش یافته بود از چند دهه قبل نظر باستان‌شناسان را به سوی خود جلب کرد. در نتیجه برای آشنایی به تمدن‌های ناشناختهٔ این سرزمین در سال ۱۳۴۳ شمسی (مطابق فوریه ۱۹۶۵) ادارهٔ کل باستان‌شناسی چند نفر از باستان‌شناسان ایرانی را زیر نظر نگارنده بدان منطقه گسیل داشت که با نام گروه باستان‌شناسی رودبار گیلان در دو سوی درهٔ سپیدرود به کاوش و بررسی‌هایی دست زد و موفق به کشف تمدن‌هایی از مردمان سده‌های پیشین این سرزمین شد که به هزاره اول قبل از میلاد تا قرن پنجم بعد از میلاد یعنی اواخر دوران ساسانی تعلق داشت.

گیلان از نظر تاریخی و باستانی

در گذشته کلیهٔ اطلاعات ما دربارهٔ دوران قبل از اسلام ناحیهٔ گیلان و سواحل دریای خزر منحصر به نوشته‌های مورخان قدیم یونان، رومی و ارمنی بوده است. دانشمندان و خاورشناسان از تاریخ این ناحیه جز مدارک مزبور، مطالب تازه‌ای نتوانستند عرضه کنند؛ فقط در اوایل قرن بیستم ژاک دُمرگان حفاری مختصری در تالش و مازندران انجام داد و از این راه اطلاعاتی به دست خاورشناسان افتاد. از آن به بعد، مدتی طولانی بررسی و مطالعات در خصوص اقوام و ساکنان باستانی سواحل دریای خزر متوقف ماند. تنها افراد معدودی از قبیل پروفسور وارن سوئدی در سیاه‌تپهٔ گرگان و آقای ویلسون از طرف دانشگاه پنسیلوانیا در تورنگ‌تپهٔ گرگان اقدام به حفاری علمی کردند و دنبالهٔ کار آنان را آقای ژان دهه استاد دانشگاه لیون در سال‌های اخیر ادامه داد که آن هم به علت ارتباط با تمدن شمال خراسان و آنو نمی‌توانست به روشن شدن سایر تمدن‌های مناطق ساحلی دریای خزر کمک کند. ضمناً دو هیئت از طرف دانشگاه پنسیلوانیای امریکا و دانشگاه لندن به ریاست آقایان کارلتن کوون و چارلز برنی مطالعاتی مربوط به دوران پالئولیتیک (حجر قدیم) در سواحل دریای خزر به عمل آوردند و موفق به کشف آثاری از این دوره شدند.

اصولاً اکثریت به اتفاق دانشمندان و باستان‌شناسانی که در ایران کاوش‌های علمی به عمل آوردند بیشتر همّ خود را مصروف کشف تمدن‌های نجد ایران کرده‌اند. البته از این لحاظ نمی‌توان به کاوش‌کنندگان و علاقه‌مندان به تمدن کهنسال ایران ایرادی گرفت زیرا می‌خواستند از این طریق رابطه‌ای میان تمدن نجد ایران و تمدن جلگهٔ بین‌النهرین پیدا کنند. خصوصاً که جلگهٔ بین‌النهرین از زمان بسیار دور توسط باستان‌شناسان ملل مختلف مورد بررسی و آزمایش قرار گرفت و آثار و مدارکی از این راه به دست آمده بود، بنابراین جهت اثبات و تائید مدارک مکشوفه ناچار شدند دامنهٔ فعالیت علمی خود را در مناطق مجاور و سهل‌الوصول‌تری که همانا نجد ایران است، گسترش دهند.

به علل فوق و همان طوری که قبلاً ذکر شد آشنایی خاورشناسان نسبت به نواحی غربی دریای خزر فقط متکی به گفته و نظرات دمرگان بوده است و از آن پس هیچ گونه کاوش و مطالعه‌ای در این گوشهٔ جنوب غربی به عمل نیامد. از زمانی که کاوش‌های علمی دامنه‌دار به وسیلهٔ ادارهٔ کل باستان‌شناسی در این قسمت از ایران شروع شد، پردهٔ ابهامی که بر روی گذشتهٔ تاریخی این ناحیه کشیده شده بود به یک سو رفت و معلوم شد که در ادوار کهن چه تمدن‌های درخشانی در آنجا پرورش یافته و هنرهای ارزنده‌ای در دل خاک این سرزمین باستانی نهفته است.

جهت شناسایی ساکنان باستانی منطقهٔ گیلان اگر به گفتهٔ تاریخ‌نویسان قدیم متکی باشیم مسلماً بهرهٔ چندانی عاید نخواهد شد، چه آنان گاهی بهطور اجمال مطالبی دربارهٔ اوضاع تاریخی و جغرافیایی و اقوام ساکن این ناحیه نوشته‌اند که نمی‌توان مطالب قابل اعتماد و ارزنده‌ای از این گفته‌ها به دست آورد. مثلاً مطالب نویسندگانی نظیر استرابون و پلوتارک راجع به این ناحیه به تحقیق نقل قولی از دیگران است و از نظر اصالت گفتار در خور تعمق و بررسی است. چون پلوتارک که در قرن دوم میلادی می‌زیسته است در کتاب خود چنین می‌گوید «در گیلان اقوامی زندگانی می‌کردند که خوراک آنان فقط از میوه‌های جنگلی تأمین می‌شود» درصورتی‌که نتایج کشفیات سال‌های اخیر خلاف گفته مورخ مزبور را ثابت می‌کند. از طرفی طبق نوشته‌های هرودوت اقوام ساکن گیلان که به نام کادوسی‌ها و ماردها معروف بودند از قرن هفتم قبل از میلاد به بعد روابطی با دولت‌های ماد و هخامنشی داشتند و آنان را در جنگ‌های با اقوام خارجی یاری می‌کردند. بنابراین این مغایرت و تناقض‌گویی‌ها دلیل آن است که مورخان یونانی و رومی در خصوص مناطق ساحلی دریای خزر فقط به گفتار شفاهی افراد بی‌اطلاع متکی بوده‌اند.

گرچه بعضی از نوشته‌های هرودت و کتزیاس در خور تعمق است ولی با کاوش‌های چند سالهٔ اخیر از نواحی مزبور اشیاء و آثاری مربوط به نیمهٔ اول هزاره اول قبل از میلاد کشف شد که دارای چنان هنر ارزنده‌ای است که نمی‌تواند مربوط به قومی باشد که از میوهٔ جنگلی ارتزاق می‌کرده‌اند. فقط می‌توان از نوشته‌های آنان که غالباً جنبهٔ اقتباس از یکدیگر را دارد این نتیجه را به دست آورد. چون تاریخی برای زمان سکونت اقوام این ناحیه ذکر نشده است شاید این گفته‌ها مربوط به دوران بسیار دوری باشد که اسلاف اقوام مزبور تازه به سواحل دریای خزر مهاجرت کرده بودند.

مناطق کوهستانی گیلان در مراحل اولیهٔ مهاجرت‌های مداوم اقوام مختلف به این سرزمین نظر آنان را به سوی خود جلب کرد چه دشت‌های ساحلی در آن زمان به صورت امروزی وجود نداشت و مستور از باتلاق‌ها و گوراب‌های بی‌شماری بوده و از لحاظ آب و هوا برای سکونت اقوام مهاجر جای مناسبی محسوب نمی‌شد بنابراین دامنهٔ کوهستان را به جلگه ترجیح دادند و در حاشیهٔ این دامنه‌ها در کنار رودآب‌ها و رودک‌ها که تا مازندران و گرگان امتداد دارد مسکن گزیدند.

گرچه در گیلان آثاری از دوران حجر قدیم و حجر جدید کشف نشده است ولی در دامنهٔ کوهستان‌های ساحلی مازندران نزدیک بهشهر و رستم‌کلا دو غار به نام هوتو و کمربند پیدا شد که از مساکن انسان‌های اولیهٔ سواحل دریای خزر محسوب می‌شوند. از داخل این غارها استخوان‌ها و آثاری مربوط به انسان‌های پانزده هزار سال پیش یعنی پالئولیتیک به دست آمد و نیز باستان‌شناسان در گرگان آثاری مربوط به تمدن‌های هزاره دوم قبل از میلاد را از دل خاک بیرون آوردند. با این اکتشافات معلوم

نقشهٔ ۱. ایران

می‌شودکرانه‌های جنوبی دریای خزر از زمان‌های بسیار دور شاهد اسکان اجتماعاتی از دوران غارنشینی تا ده‌نشینی بوده است. با این قرائن چنانچه کاوش‌های مداومی در نواحی مختلف گیلان انجام گیرد باید امیدوار بود که روزی در دامنهٔ کوهستانی آن که مشرف به رودخانه یا درهٔ پر آب است نظیر این آثار کشف شود.

در خصوص نام و ریشهٔ نژادی اقوامی باستانی گیلان، عجالتاً جز به گفتهٔ مورخانِ یونانی و رومی و سایر ملل که مطالبی راجع به ساکنان قدیمی این سرزمین نوشته‌اند نمی‌توان مطالبی تازه‌تری ذکر کرد و نوشتهٔ اوستا و گات‌ها و یشت‌ها هنوز این پردهٔ ابهام را بر کنار نزده است و در علم باستان‌شناسی این گفته‌ها باید با نتایج کاوش‌ها تطبیق کند تا بتوانیم نکات روشنی از این قیاس‌ها به دست آوریم.

از نوشته‌های مورخان قدیم که دربارهٔ اقوام ساکن جنوب غربی دریای خزر به جا مانده به نام‌هایی از قبیل کادوسی‌ها، ماردها، گیل و دیلم برخورد می‌کنیم ولی بعضی اوقات مترادف با این نام‌ها اسم کاسپی هم به چشم می‌خورد که با نام کاسسی یعنی اقوامی که در مناطق غربی ایران و کوه‌های زاگرس می‌زیسته‌اند وجه تشابهی دارد.

از لحاظ هنری نیز می‌توان رابطه‌ای بین دو قوم اخیر پیدا کرد و با مقایسهٔ اشیاء مکشوفه در نقاط مختلف گیلان و لرستان و کردستان معلوم می‌شودکه ذوق هنری دو تیرهٔ مزبور از یک سرچشمه سیراب شده است و هماهنگی زیادی بین آثار این دو ناحیه به چشم می‌خورد زیرا همان زمانی که هنر فلزکاری در دره‌های سرسبز و خرم زاگرس به اوج ترقی رسیده بود در سواحل دریای خزر هم این هنر راه تعالی می‌پیمود و همین نکته ممکن است فکر محققان را به این امر متوجه سازد که نظرات بعضی از مورخان قدیم را مورد تأیید قرار دهند که می‌گویند اقوام کاسسی با کاسپی‌ها در یک زمان از مراکز اولیهٔ خود مهاجرت کرده و سپس دسته‌ای از آنان در جست‌وجوی چراگاه‌های دیگر از معابر صعب کوهستانی البرز خود را به مناطق غربی ایران رسانیده‌اند. اگر این نظر روزی مورد قبول قرار گیرد تنها معبر عمده‌ای که کاسسی‌ها را می‌توانست به طرف غرب ایران هدایت کند همان معبر طول سفیدرود و قزل‌اوزن است که باید یگانه راه مهاجرت این قوم مساکن ثانویه بوده باشد.

دریای خزر که در قدیم به اسم دریای کاسپین یا دریای کاسپی معروف بوده و مأخوذ از نام اقوام کاسپی است ممکن است به طور اعم این نام به کلیهٔ ساکنان نواحی جنوبی دریای خزر اطلاق می‌شد. کلمهٔ کاس در نام‌گذاری محل‌های مختلفی به کار رفته است و از طرفی در زبان گیلکی به افرادی که دارای چشمان آبی یا سبز رنگ باشند کاس گفته می‌شود و طبق نوشته‌های مورخان اسلامی از قبیل امین احمد رازی نویسندهٔ کتاب *هفت اقلیم*که می‌گوید «مردم دیار گیلان رود آب را بیه می‌گفتند چون سفیدرود از میان این ولایت جاریست یک طرف را بیه‌پیش و طرف دیگر را بیه‌پس می‌گفتند» وجه تشابهی بین دو کلمهٔ پی و بیه وجود دارد شاید کلمهٔ کاسپی به اقوامی گفته می‌شد که در کنار رود آب یا دریا و به طور اعم در کنار آب سکونت داشتند.

دربارهٔ اقوام مارد اگر به گفتهٔ هرودوت و سایر مورخان یونانی سپیدرود همان رود آمارد بدانیم مساکن آنها را در اطراف درهٔ سپیدرود و بخش‌های رحمت‌آباد و امارلو رودبار باید جست‌وجو کرد. اکنون محلی‌هایی مانند امارلو و امارجوکو در این ناحیه وجود دارد که ممکن است از نام امارد مأخوذ شده باشد.

اقوام کادوسی یا کَدوزی طبق نوشته‌های مورخان قدیم که در نواحی گیلان غربی سکونت داشتند و مساکن آنان تا خطالراس کوه‌های آذربایجان شرقی منتهی می‌شد از اقوام معروفی بودند که در زمان هخامنشی مورخان یونانی از آنان نام می‌برند که در جوار ماردها می‌زیستند و در جنگ‌های کوروش بزرگ شرکت داشتند و نیز طبق گفتهٔ هرودوت و کتزیاس با وجودی که مستقل بودند بین آنان با دولت‌های ماد و هخامنشی روابطی وجود

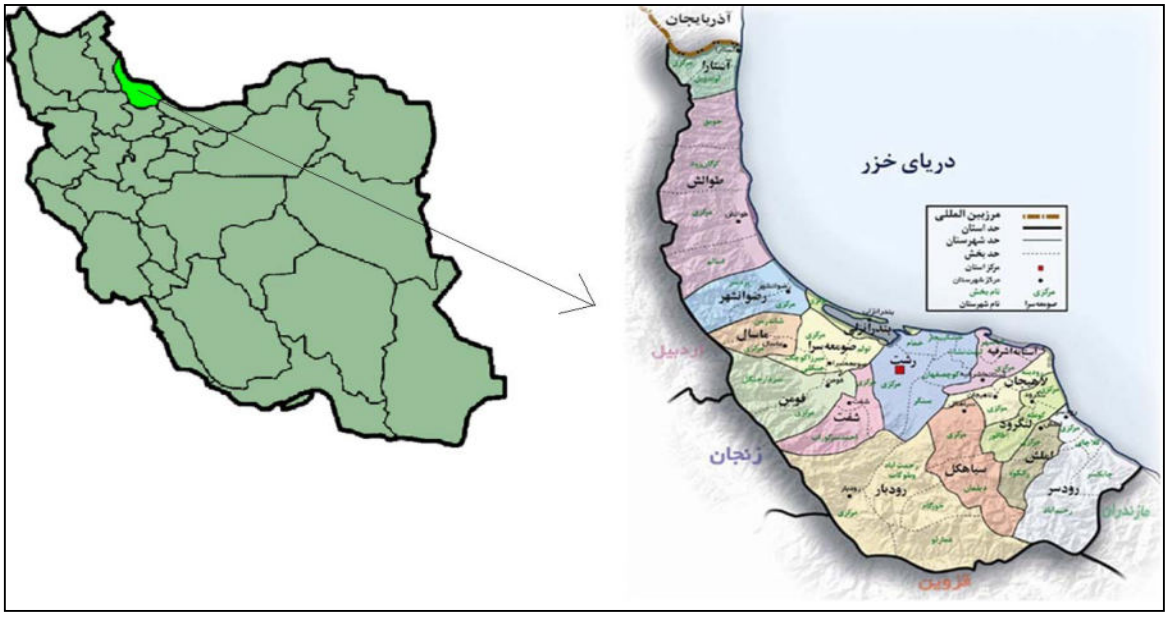

نقشهٔ ۲. ایران، استان گیلان

داشت و در اواسط دورهٔ هخامنشی جنگ‌هایی بین این قوم و دولت هخامنشی به وقوع پیوست که نتیجه‌ای عاید نشد. با وجود این، ارتباط نزدیک اسمی از اقوام ساحلی دریای خزر جز هیرکانی‌ها در کتیبه‌های هخامنشی دیده نمی‌شود. معلوم نیست که اقوام ساحلی دریای خزر تابع هیرکانی‌ها بوده‌اند یا اینکه به طور مستقل زندگانی می‌کردند؟ روی‌هم‌رفته کاوش‌های مداوم به این سوال‌ها پاسخ خواهد داد.

امروزه در گیلان محل‌هایی که با کلمهٔ کدوس و کدو شروع می‌شود فراوان است و ممکن است که از نام کدوسی‌ها گرفته شده باشد.

اقوام کاسپی و کاسسی

با توجه به این گذشتهٔ تاریک و ناآشنا، نام قومی از قبیل کاسپی و کاسسی در نوشته‌های مورخان قدیم دیده می‌شود خصوصاً هرودوت نام دریای خزر را به نام قوم کاسپی و کاسپین نام می‌برد. استرابون در کتاب ۹ و فصل ۱۳، جایگاه اصلی قوم مزبور را در قفقاز و حاشیهٔ غربی دریای کاسپین (خزر) معرفی می‌کند و محل زیست آنان را تا ناحیهٔ شرقی دریای خزر[۱] و قسمت غربی قفقاز می‌نویسد. همچنین در کتاب می‌گوید که کاسسی‌ها[۲] مهاجرانی هستند که از غرب دریای خزر به لرستان و غرب کوه‌های زاگرس رفتند. چنانچه این نوشته مورد قبول قرار گیرد می‌توان گفت که کاسپی‌ها و کاسسی‌ها دو شاخه از یک قوم قدیمی به نام کاس بودند و به دو منطقهٔ دور و نزدیک فلات ایران مهاجرت کردند. استرابن در کتاب ۹ فصل ۱۳ راه حرکت کاسسی‌ها را به طرف زاگرس چنین توصیف می‌کند. آنان از کوه‌های کوسی–ماروی و اوکی گذشته تا به لرستان غرب کوه زاگرس رسیدند.

قدیمی‌ترین نوشته‌ای که از این قوم یاد می‌کند کتیبه‌ای است که از پوزور اینشوشیناک پادشاه اوان باقیمانده و مربوط به اواخر هزاره سوم قبل از میلاد (۲۳۵۰ قبل از میلاد) است (گریشمن ص ۴۸). در آن سنگ‌نبشته نام کاسسی را کاسسی ذکر می‌کند، که نزد ایلامیان به همین نام مشهور بوده است، آشوریان این قوم را کیش‌شو می‌نامیدند. هرودوت در بند ۹۱ از کتاب سوم خود آنان را

---

۱. Caspienne Poite

۲. Cassite

کیس‌سی ذکر می‌کند، یونانیان این قوم را کوسایی و اروپایی‌ها کاسیت می‌گویند.

طبق نظریهٔ هرتسفلد، اقوام ایلامی، لولوبی، گوتی و اورارتو که به ترتیب از جنوب به شمال در همسایگی هم می‌زیستند از یک گروه نژادی و زبانی به نام کاس‌سی یا کاس‌پی هستند. دولاپرت، کاس‌ها را از خویشاوندان میتانی‌ها معرفی می‌کند و می‌گوید مردم کاس در حوالی پاراخواتر که با کوهستان جنوبی دریای کاسپین تطبیق می‌کند سکونت داشتند.

هنری فیلد در کتاب مردم‌شناسی خود در صفحهٔ ۱۸۹ به نقل از کتاب *بررسی صنایع ایران* تألیف ارنست هرتسفلد و سر آرتور کیت، کاسپین‌ها را در هزاره‌های پنجم و چهارم قبل از میلاد، کشاورزان اصلی معرفی می‌کند که علم کشاورزی را به سواحل دریای خزر و اطراف سیحون و جیحون تا سند و بین‌النهرین منتشر کردند و دیاکونف ظهور این قوم را در قرن هجدهم قبل از میلاد می‌داند.

در این زمینه گیرشمن اظهار نظر می‌کند و می‌گوید «در هر حال ممکن است که اصطلاح کاسی یا کاسپی مفهوم نژادی وسیع‌تری از تسمیهٔ قوم واحد در میان اقوام زاگرس داشته باشد. بلکه شامل همهٔ اقوام آسیایی یعنی اقوام غیر هندواروپایی و غیر سامی که ایران را اشغال کردند» می‌شده است. نام کاس‌ها چنان‌که استرابون یاد کرده به منزلهٔ میراثی است از سکنهٔ بسیار قدیم.

مطالعاتی که دربارهٔ نام دو قوم کاسپی و کاسی انجام گرفته است این نتیجه به دست آمد که در دو نام مزبور کلمهٔ کاس در پیشوند آنها یکی است و کلمهٔ «پی» و «سی» به صورت پسوند به آنها افزوده شده است. مطالعه‌ای که دربارهٔ کلمهٔ «پی» به عمل آمد چنین نتیجه گرفته شد که این کلمه معنی آب یا رود آب می‌دهد. در تاریخ آل کیا تألیف ظهیرالدین مرعشی کلمهٔ «بیه پیش» و «بیه پس» زیاد تکرار شده است که به معنی این سوی و آن سوی سفیدرود است که گیلان را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم می‌کردند؛ بنابراین فاصلهٔ شرقی در قدیم یعنی تا اواخر دوران صفوی «بیه پیش[۳]» و فاصلهٔ غربی گیلان را «بیه پس[۴]» می‌گفتند. طبق نوشتهٔ امین احمد رازی در کتاب هفت اقلیم بیه به معنی رود آب است چنانچه کلمهٔ بیه را مأخوذ یا باقیماندهٔ کلمهٔ پی بدانیم نام کاسپی‌ها به مفهوم کاس‌های کنار آب است. بنابراین به طور اعم می‌توان از پسوند مزبور کلمهٔ آبی یا دریایی را نتیجه گرفت. روی این اصل محل سکونت قوم مزبور می‌بایست در غرب و جنوب دریای خزر یا دریای کاسپین دانست که در شرق کوه‌های قفقاز به طرف پایین تا قسمتی از جنوب دریای خزر را شامل می‌شد.

نام قوم کاسی که به پسوند سی ختم می‌شود به معنی کوه است. گرچه از این کلمه مدارک کتبی به دست نیامده است ولی می‌توان از اعلام جغرافیایی ایران نام محل‌هایی که با کلمهٔ سی شروع می‌شوند ماند سی‌بُن[۵] در امارلو رودبار، سی‌یامزکی[۶] در فومن غرب گیلان، سیاهکل در جنوب لاهیجان، سی‌بک[۷] در شرق لرستان، سیمره در سیکان در ایلام پشت کوه، سیوند یا سیبند در جنوب لرستان، سیرانی[۸]در غرب آشتیان، سیبا در پشت کوه، سی‌آسپا در شمال لرستان، سیرم در جنوب لرستان، سی‌مانی در شمال لرستان. به طور کلی محل‌هایی که با اسم سی شروع می‌شوند در مناطق غربی و شمالی و جنوبی ایران زیاد است، خصوصاً نام‌هایی که در طول مساکن لر بزرگ و کوچک در لرستان تا فارس وجود دارد کلمهٔ سی بیشتر در آنها دیده می‌شود به طور مثال در یاسوج به کوهی به نام سی‌سخت برمی‌خوریم که محققاً به معنی کوه سخت است. شاید همین دو کلمهٔ «سی» و «سخت» مشکل را حل کند. ولی برای روشن شدن مطالب فوق لازم

---

۳ .Beya- Pish
۴ .Beya- Pass
۵ .Sibon
۶ .Siamezgy
۷ .Sibak
۸ .Sirani

نقشهٔ ۳. اقوامی که در هزارهٔ اول پیش‌ازمیلاد در کرانه‌های دریای کاسپی ساکن بودند.

می‌دانیم که بیشتر نقاطی که با کلمهٔ «سی» شروع می‌شود در دنبال هم ذکر شود تا بدین وسیله بتوان در اثبات نام مزبور به منظور ما کمک کند. در هر حال شاید روزی مدارک تازه‌تری به دست آید تا در شناخت دو تیرهٔ نامبرده راه‌گشا باشد.

نکتهٔ جالب دیگر نام سیمرغ است که نام این پرندهٔ افسانه‌ای از دو کلمهٔ سی و مرغ ترکیب یافته که معنی کوه مرغ یا مرغ کوه را می‌دهد. در نوشتهٔ حماسی و ادبی در افسانه‌ها، مسکن و آشیانهٔ این مرغ را در کوه قاف می‌دانستند. حال اگر کلمهٔ «سی» که نام کوه است مورد قبول قرار گیرد در معنی و نام این مرغ سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

۱. کاس‌تان غرب بجنورد
۲. کاسیان خرم آباد لرستان
۳. کاسین غرب اهر آذربایجان
۴. کاس‌ها گیلان
۵. کاس اوج غرب اردستان
۶. کاسیان لرستان

۱. سیاب – سی آب منطقه ایلام جنوب ایلام
۲. سیلک – سی الک کاشان
۳. سی آسپا جنوب شهر شاه‌آباد غرب
۴. سی آناب شمال شرقی پل ذهاب منطقه جوانرود
۵. سی آناو جنوب غربی مریوان
۶. سی آدرز جنوب شرقی تنکابن
۹. سی اوشان جنوب آشتیان
۱۰. سی بک جنوب غربی فریدن
۱۱. سی جوال جنوب شرقی بندرشاه
۱۲. سی دال جنوب بیرجند

۱۳. سی وحال غرب بیرجند
۱۴. سی خوران جنوب غربی .....
۱۵. سی ران شرق تویسرکان
۱۶. سی ودان طارم فعلی جنوب غربی
۱۷. سی یا شی رگان جنوب اسفراین
۱۸. سی رک جنوب خرم آباد
۱۹. سی رو جنوب قم
۲۰. سی زیر بین راه بافق زرند
۲۱. سی زبن شرق ایذه
۲۲. سی سان غرب بستان‌آباد راه تهران قزوین
۲۳. سی سخت شمال یاسوج
۲۴. سی سنگان شرق نوشهر مازندران
۲۵. سی کال غرب در شهر ایلام
۲۶. سی سیلی جنوب مسجد سلیمان
۲۷. سیلوانه جنوب غربی رضائیه
۲۸. سیلوه شمال پیرانشهر
۲۹. سی مانی شمال شاه‌آباد غرب
۳۰. سی سکان فارس غرب
۳۱. سی مک جنوب شرقی ساوه
۳۲. سی وج شمال غربی بانه
۳۳. سی وکی جنوب تربت حیدریه
۳۴. سی ور شمال یاسوج جنوب سمیرم
۳۵. سی وند یا سی بند بین سعادت‌آباد و تخت‌جمشید
۳۶. سی من شرق رودبار گیلان در انارلو
۳۷. سی آخولک جنوب لاهیجان در امام
۳۸. سیله سی له غرب سمیرم
۳۹. سی لاب غرب دریاچه رضائیه و جنوب غربی لردگان
۴۰. سیمره

با توجه به مطالب بالا قرابت دوم قوم کاسسی و کاسپی از لحاظ نژادی و مسکن مشخص می‌شود؛یعنی در اصل دو تیره از یک قوم بودند سپس از هم جدا شدند. شاید کاسپی‌ها هنگام نقل مکان به جنوب و غرب دریای خزر کاسسی‌ها را به داخل فلات و به غرب رانده‌اند در نتیجه این مردم برای همیشه در لرستان و شمال خوزستان ساکن شدند. در اواسط هزارهٔ دوم قبل از میلاد تا تا آخر این هزاره در بابل سلطنت کردند؛یعنی در همان زمان که هاتی‌ها[۹] در آسیای صغیر و لولوبی‌ها در مناطق جنوبی آذربایجان و کردستان مستقر شدند. کاسسی‌ها هم در همان سده‌ها به لرستان و کاسپی‌ها هم در جنوب و غرب دریای خزر رحل اقامت افکندند. بدین ترتیب مهاجرت کاس‌ها قبل از سکونت کادوسی‌ها و گیل‌ها و مردها در سرزمین‌های گیلان و لرستان اتفاق افتاد و مهاجرت آنان در اوایل هزاره دوم قبل‌ازمیلاد انجام گرفت. به عقیده دیاکونوف مهاجرت دو تیرهٔ کاسی در نیمه اول هزاره دوم قبل‌ازمیلاد یعنی قبل از مهاجرت و ورود آریایی‌ها به ایران انجام گرفته است.

هنوز آثاری قدیمی‌تر از اوایل هزاره اول قبل‌ازمیلاد به دست نیامده است. از این کتاب عجالتاً به گفته و نوشته‌های مورخان و جغرافی‌دانان قدیم بسنده می‌کنیم. به طور کلی از نوشته‌های آنان چنین استنباط می‌شود که قبل از ورود آریایی‌ها به ایران در شمال ایران و کناره‌های جنوبی و غربی دریای خزر «دریای کسپین» قومی به نام کاس سکونت داشت که به دو شاخه تقسیم می‌شدند.

لازم به یادآوری است که در غرب و جنوب دریای خزر و همچنین در لرستان محل‌هایی وجود دارند که ابتدای نامشان با کلمهٔ «کاس» شروع می‌شود مثل «کاسیان» در شمال خرم‌آباد و «کسما» یا «کاسما» و «کاسان» و «کاس‌ارمندان» همه نام کاس را تداعی می‌کند. از طرفی کلمهٔ کاس امروزه در گیلان رواج دارد و به مردم کبود چشم اطلاق می‌شود. شاید قوم کاس چشمان آبی داشتندکه این از آن به بعد در گیلان رایج شده و نام افرادی هم با کلمهٔ کاس شروع می‌شود.

---

۹. Hittite

گیل‌ها

قوم دیگری که بعدها در این سرزمین معروف شد مردم گیل بوده‌اند. نام قوم گیل یا گِل[۱۰] یونانی و گِل پهلوی از زمان اشکانی در کتاب مورخان یونانی و رومی نقل شده است. چون در این زمان فقط از قوم کادوس، کدوزی نامی برده نمی‌شود، گمان می‌رود که این قوم باید تیره‌ای از گروه مردم کادوسی بوده‌اند. از اوایل میلادی نام گیل با نام مارد یا مرد[۱۱] همراه است و تا آخر دوران ساسانی معروفیت داشته است ولی نام گیل در دوران اسلامی محفوظ می‌ماند ولی نام قوم دیلم جایگزین نام مارد یا مَرد می‌شود که به نام گیل و دیلم مشهور می‌شوند.

همان طوری که قبلاً اشاره شد در زمان مادی‌ها و پارس‌ها به نام مارد و کادوس آشنا می‌شویم ولی از قوم گیل هنوز نامی برده نمی‌شود. به نظر می‌رسد که مورخان یونانیِ همزمان هخامنشی و سلوکی مانند هرودوت، توسیدید، کتزیاس و غیره از قومی به نام گیل اطلاعی نداشته‌اند. در سده‌های اوایل میلادی در نوشته‌های مورخان یونانی و رومی از قبیل استرابن و پلین به صورت گِلِ[۱۲] نام برده شده و محل سکونت آنان را در نواحی کوهستانی جنوب دریای خزر ذکر می‌کنند؛ بنابراین باید قبول کرد که نام گیل از زمان اشکانی به بعد شهرت یافت. در متون فارسی برای اولین بار در شاهنامه به نام دو قوم گیل و مرد اشاره شده است.

با توجه به مطالب بالا به این نتیجه می‌رسیم که در زمان مادی‌ها و پارس‌ها بیشتر به نام ماد و کادوسی برخورد می‌کنیم که در دوران حکومت مادها و هخامنشی‌ها در جنگ‌ها به کمک آنان می‌شتافتند و نسبت به سایر اقوام روابط دوستی و همجواری بیشتری بین آنان برقرار بود. از طرفی چون این دو قوم در قسمت شمالی ماد یعنی در گیلان و قسمت غربی مازندران امروزی می‌زیستند از ابتدای حکومت در این منطقه روابط سیاسی و بازرگانی بین آنان و مادها برقرار شد و شاید در جنگ‌هایی که مادی‌ها با دولت آشور داشتند از این دو قوم مدد می‌خواستند چون مردم ماد و کادوسی مردانی سلحشور و جنگجو بوده و از سلاح جنگی محلی خود بهخوبی استفاده می‌کردند مثلاً در زوبین‌اندازی مهارت داشتند و غالباً چند زوبین در یک دست حمل می‌کردند.

علت استفاده از این نیزهٔ کوتاه به سبب وجود جنگل و بیشهٔ انبوه و فراوانی بود که مناطق کوهستانی شمال البرز را پوشانیده بود و هنگام شکار و ستیز زوبین بهترین سلاحی بود که به آسانی می‌توانستند از آن استفاده کنند چون کاربرد نیزه‌های بلند در داخل شاخ و برگ درختان جنگلی مشکل می‌کرد.

به علاوه لباس مردم این نواحی در آن زمان مانند مردم کوهستانی کنونی از نیم‌تنهٔ کوتاه چسبیده و شلوار تنگ و کلاه تشکیل می‌شد. تا هنگام حرکت در داخل جنگل‌ها، شاخهٔ درختان و بیشه‌های انبوه موانعی در راه رفتن آنان ایجاد نکند. جام نقرهٔ مارلیک بهترین نمونهٔ این لباس را نشان می دهد.

بنا به نوشتهٔ هرودوت سپیدرود در قدیم به رود اَمارد موسوم بوده است با استناد به نوشته این مورخ نام رود مزبور بهطور یقین از نام قوم مارد اخذ شده بود. کلمهٔ آمارد در اصل باید از ترکیب دو کلمه اَأ یعنی آب و نام قوم مارد تشکیل شده باشد. امروز هم در غالب نقاط ایران به‌خصوص در نواحی کوهستانی گیلان اسم آب را به صورت اَأ[۱۳] تلفظ می‌کنند که مانند کلمهٔ آب که در زبان فرانسه «Eau» است؛ بنابراین هرودوت کلمهٔ «آمارد» را به جای «اَأمارد» به کار برد چون در الفبای یونانی حرفی

---

۱۰. Galaee

۱۱. امروزه در گیلان به نام گیل مرد در گفتار مردم این سرزمین باقیمانده است که آن را به مفهوم مرد گیلی یا مرد گیل می دانند ولی بنظر می رسد کلمه گیل اِمرد در اصل همان گیل و مَرد زمان ساسانی بوده که نزد مردم بدین صورت رایج و مشهور گردیده که ریشه قدیمی تری از زمان ساسانی دارد.

۱۲. Galaee

۱۳. Ao

که صدای «Ao» داشته باشد وجود نداشت. نویسندهٔ فوق مجبور بود نام رود مزبور را به صورت آمارد ذکر کند. با این توصیف در هزاره اول قبل‌ازمیلاد دامنه‌های دریا، سپیدرود و رودک‌های مجاور آن محل سکونت قوم مارد بوده است که در اواخر هزاره دوم یا اینکه اوایل هزاره اول به این سرزمین مهاجرت کردند و تمدنی با هنرهای ارزنده از خود به یادگار گذاشتند.

دربارهٔ ریشهٔ نژادی اقوام مارد و کادوس با کاوش‌هایی که در گیلان شرقی و غربی به طور مجاز یا غیر مجاز انجام گرفت. این نتیجه به دست آمد که بین اقوام جنوب دریای خزر و مردمان تیره‌های مختلف سکایی اطراف دریای نامبرده روابط هنری و داد و ستد بازرگانی گسترده‌ای و نژادی وجود داشت؛ زیرا نخست اشیاء فلزی مختلفی که شامل ظروف، لوازم تزئینی، سلاح‌های مختلف و زین‌ابزار از جنس زرین، سیمین و مفرغ در مناطق مختلف گیلان به دست آمد مانندشان در سرزمین سکاها هم کشف شد که مساکنشان سرزمین وسیعی در آلتایی[۱۴] واقع در جنوب سیبری و کناره‌های سیحون و جیحون تا اروپای شرقی را در بر می‌گرفت. دوم، در کاوش‌های کلورز و جوبن واقع در رودبار گیلان و حتی در حسنلو جنوب غربی دریاچه رضاییه «ارومیه» گورهای اسب پیدا شد که در جوار قبرهای صاحبانشان دفن شده بودند. از طرفی هرودوت در کتاب چهارم خود دربارهٔ سکاها گفته است: «از جمله آداب سکاییان دفن اسبان است» در کتاب اول بند ۲۱۵ و ۲۱۶ دربارهٔ تیره‌هایی از سکاهای ساحلی گفته «غذای آنها از گوشت حشم و ماهی است، مشروب آنها شیر است. از خداها فقط آفتاب را می‌پرستند بدان سبب معتقدند که در راهِ سریع‌ترین خدایان باید سریع‌ترین حیوانات قربانی شود.» سوم، عادات و رسومی که در نزد سکاها مرسوم بوده نزد ماردها و کادوسی‌ها وجود داشت و همین امر یکی از دلایل نزدیکی این دو قوم با مردم سرزمین اصلی‌شان است. چهارم، هنر گسترده‌ای که در ساخت اشیاء طلا و نقره و مفرغ به کار رفته باز هم علاوه بر تأثیر و تقلید هنر غرب ایران خصوصاً اقوام ساکن آذربایجان و اطراف دریاچهٔ رضاییه نمونه‌ای از هنرهای فلزی را در جنوب دریای خزر نشان می‌دهد که کاملاً رنگ محلی دارند؛ و در همین حال طرح‌هایی از هنر سکایی در آنها مشاهده می‌شود.

با توجه به نکات فوق و همچنین اشیایی که در تمدن اقوام ساکن جنوب دریای در کاوش‌های اخیر به دست آمده است این نکته را مسلم می‌دارد که اقوام کادوسی و ماردی هم‌زمان با پارت‌ها و مادها به سرزمین ایران مهاجرت کردند ولی مسیرهای مهاجرت آنان به علت عدم برخورد با یکدیگر متفاوت بوده است. قسمتی به نام ماد و پارس در مرکز ایران سکونت اختیار کردند ولی ماردها و کادوسیان در جنوب دریای خزر استقرار یافتند و سال‌ها با مادها و پارسی‌ها رابطهٔ نزدیک داشتند. البته پس از شرح کاوش‌های مناطق نسفی، جوبن و کلورز که همه در دامنه‌های درهٔ سپیدرود قرار دارند بهتر می‌توان اظهارات فوق را تایید یا تکذیب کرد. در هر حال چون آثار باقیمانده از این دو قوم غالباً مربوط به هزاره اول قبل از میلاد است بنابراین آنان را باید شعبه‌ای از مهاجرین هزاره اول قبل از میلاد دانست که از نژاد آریایی یا سکایی بوده‌اند. از طرفی سکاها را به طور اعم از نژاد آریایی می‌دانند. اگر این فرضیه را قبول کنیم ماردها و کادوسی‌ها دو تیره از نژاد سکایی بودند که همراه یا کمی بعد از مادها و پارس‌ها به این سرزمین آمدند. چون قبل از اسکان این دو قوم، سرزمین گیلان جایگاه قوم کاسپی‌ها بوده است که با کاسی‌ها قرابت نژادی داشتند.[۱۵] در غیر از دو فرضیهٔ فوق، اقوام مارد و کادوس را باید از چه نژادی بدانیم که در این سرزمین به آداب و هنر سکایی آشنایی داشتند. البته بین اشیاء طلا و نقره و مجسمه‌های مفرغی مکشوفه هنرهای بومی زیاد مشاهده می‌شود خصوصاً بین اشیاء مفرغی مکشوفه در

۱۴. Altat (Grono)

۱۵. هرودوت مورخ یونانی قوم مارد را یکی از شعبات ده‌گانهٔ نژاد آریایی وابسته به قوم پارس می‌داند و نیز سفیدرود را هم به نام این قوم آمارد معرفی کرده است. ممکن است پشتیبانی دو قوم کادوسی و مارد از مادها و پارس‌ها (هخامنشی) از قرابت سرچشمه می‌گیرد.

گیلان و آذربایجان و غرب ایران حتی سرزمین اورارتو وجه تشابهی وجود دارد که تأثیر و روابط هنری بین اقوام نواحی فوق و مردم ساکن جنوب دریای خزر را به خوبی روشن می‌کند. به طوری که هزاره اول قبل از میلاد دوران شکوفایی و پیشرفت هنر فلزکاری و همزمان آغاز دوران تاریخی مملکت ما محسوب می‌شود.

با این وصف باید قبول کرد که دو قوم مارد و کادوس بهطور اخص و اقوام جنوب دریای خزر به طور اعم در هزاره اول قبل از میلاد و در مرحلهٔ آغاز تاریخ از مردم بومی ایران نبودند بلکه آنان را باید از مهاجران هزاره دوم قبل از میلاد بدانیم که در ایجاد تمدنی بارور و پیشرفته با سایر مردم مناطق همجوار سهیم بوده و حاصل آن را باید در اشیاء ارزنده‌ای و گوناگونی که در کاوش‌های سال‌های اخیر در نقاط مختلف درهٔ سپیدرود و نواحی مختلف گیلان شرقی و غربی کشف شدند مورد بررسی قرار داد.

نام اقوام گیل که در جلگهٔ گیلان می‌زیستند از زبان ساسانی به ما رسیده است به طوری که استنباط می‌شود این قوم از اواخر اشکانی و دورهٔ ساسانی به علت روابط سیاسی یا اقتصادی معروف شده باشند. نام گیل وجه مشترکی در زبان گیلکی دارد به زبان محلی امروزی کلمهٔ گیل به گِل اطلاق می‌شود و به اصطلاح عامیانه به جایی گویند که حالت باتلاقی داشته باشد بنابراین شاید این کلمه به همین منظور در قدیم برای نام قومی انتخاب شد که در اطراف مناطق باتلاقی و مرداب‌ها سکونت داشتند و نیز کلمهٔ گیل و مرد یا گیلِ مرد هم به طور مرکب به افرادی می‌گویند که در شهر سکونت نداشته باشند و به طور اعم به منظور شناسایی مردان دهاتی و غیر شهری استعمال می‌شود.

دربارهٔ نژاد اقوام ساکن گیلان نمی‌توان نظر قطعی ابراز داشت چه از لحاظ نژادشناسی کاسپی‌ها و کاسسی‌ها هر دو مهاجران اولیه ایران محسوب می‌شوند که به آسیانی[۱۶] معروف‌اند و بهطور یقین نمی‌توان گفت که مردمان قدیمی ساکن این ناحیه از نژاد آریایی هستند یا خیر ولی اگر از زبان اقوام ساکن آن بتوانیم به ریشهٔ نژادی آنان دسترسی پیدا کنیم راه آسان‌تری انتخاب کرده‌ایم و محققان را زودتر به مقصود می‌رساند.

هم‌اکنون در بین ساکنان امروزی کرانه‌های دریای خزر لهجه مختلفی ار قبیل تالشی و گیلکی و مازندرانی و گاشی و تاتی متداول است که زبان‌شناسان معتقدند در این زبان‌ها بقایای لغات زبان مادی یافت می‌شود. در ضمن عقیده دارند تنها محلی که از این نظر می‌تواند مطالعه شود مناطق مختلف گیلان است که در آن لهجه‌ها و زبان‌های مختلف گاشی و تاشی و تاتی و گیلکی مرسوم بوده و هنوز اصالت خود را تا حد زیادی حفظ کرده است. از طرفی زبان‌های ساکنان دریای خزر با زبان اهالی لرستان و کردستان وجه تشابهی دارد شاید این اقوام در اوایل سکونت خود در ایران زبان مشترک یا نزدیک به هم داشته‌اند ولی بعداً به علت جدایی از یکدیگر و بعد مسافت زبان‌های بومی و اصلی آنان تحت تأثیر زبان و لهجه همسایگان جدید آنان تغییر لهجه داده و لغات تازه‌ای در زبان ملل همجوار به عاریت گرفته است که امروزه برای زبان‌شناسان و علم‌های فقه‌اللغه به تفکیک و تشخیص آنان از یکدیگر به سهولت انجام‌پذیر نیست.

از اواخر دورهٔ ساسانی نام گیل و دیلم مجموعاً بر سر زبان‌ها افتاد و نام کادوسی‌ها که تا زمان اشکانی معروف بود از بین رفت و این دو قوم جایگزین اقوام قدیمی شدند و در زمان حملهٔ اعراب به ایران مردمان دیلم که افرادی جنگجو و سلحشور محسوب می‌شدند از خود مقاومت درخشانی نشان دادند به طوری که تا قرن سوم هجری منطقهٔ گیلان از نفوذ اعراب مصون ماند و خاندان جستانیان که شهریاران دیلم بودند در کوهستان‌های مشرف به دره‌های شاهرود و سپیدرود امارت داشتند و مرکز ایشان در رودبار الموت بوده است.

بر عکس دیلم‌ها، گیل‌ها ساکنان جلگهٔ گیلان افرادی کشاورز و صلح‌جو محسوب می‌شدند گرچه طبق

---

۱۶. Asianique

گفتار شاهنامه در جنگ‌ها شرکت می‌کردند ولی به اندازهٔ دیلمی‌ها معروف نشدند. زمانی که سلاجقه موفق شدند که تمام ایران را تحت یک حکومت بیاورند طبرستان دیلم با اینکه از خاندان‌های سلطنتی قدیم خود دست نکشیدند به ناچار خراج‌گذار ترکان سلجوقی شدند. بر اثر این پیش‌آمد کم‌کم آن علائمی که از لحاظ ادب و آیین ایران قدیم در این سرزمین‌ها به جا مانده بود از میان رفت. طبرستان وگیلان مانند سایر قسمت‌های ایران در جامعهٔ اسلامی مستحیل شد و قدرت از مناطق کوهستانی به جلگه‌ها منتقل شد.

آیین اقوام ساکن گیلان

چون کاوش‌های علمی باستان‌شناسی در این منطقه مراحل ابتدایی خود را طی می‌کند بنابراین هنوز نمی‌توان از روی آثار مکشوفه دربارهٔ آیین ساکنان باستانی این سرزمین نظر صریحی ابراز داشت، فقط آثاری که از حفاری‌های چند ساله هیئت باستان‌شناسی گیلان به دست آمدهمی‌توان مطالبی از آنها اخذ و با مقایسهٔ آیین ملل همجوارِ آنان نتایج مطلوب را به دست آورد.

به طور کلی عجالتاً یگانه راهی که ممکن است تا حدی رسوم و آیین مردمان ساکن این نواحی را روشن سازد طرز تدفین و شکل مقابر و اشیاییاست که در کنار مردگان می‌گذاشتند. با توجه به مراتب فوق این نتیجه عاید می‌شود اولاً برگشت ارواح یکی از عقاید اصلی محسوب می‌شد. آفتاب یکی از مظاهر قابل احترام آنان بود. ضمناً مظاهر و عوامل دیگر طبیعت جزء معتقدات اقوام قدیمی این منطقه محسوب می‌شد.

با توجه به عقاید فوق، تشابهی از لحاظ آیین مردمان این سرزمین با عقاید اولیه اقوام آریانی مشاهده می‌شود. و نیز با رسوم اقوام قبل از تاریخ نجد ایران هم قابل قیاس است. چه به طوری که در نجد ایران از هزاره چهارم تا نیمه اول هزاره اول قبل از میلاد احترام به آفتاب و برگشت ارواح یکی از ارکان اصلی مذهب اقوام باستانی بوده است در منطقهٔ ساحلی دریای خزر به‌خصوص در گیلان این رسم زمان بیشتری دوام داشت و تا قرن سوم هجری بر این پایه استوار بوده است و طرز تدفین اموات تا این زمان تقریباً به یک نحو ادامه داشت بنابراین مطالعه در آیین و عقاید قدیم اقوام آریانی در مورد پرستش خدایان متعدد ما را به بعضی نکات تاریک و مشابه رسوم مذهبی ساکنان این منطقه آشنا می‌سازد.

آریاییان قبل از مهاجرت به سرزمین هند و ایران در مکانی با یکدیگر می‌زیستند و طبق سنت و آیین هندواروپایی به یک زوج خدا معتقد بودند که عبارت بود از خدای بزرگ رب‌النوع عناصر طبیعی «قلل جبال، طوفان، باران، رعد و برق و عوامل کوچک دیگر» و نیز به رب‌النوع بزرگ دیگری اعتقاد داشتند که زمانی آفتاب و گاهی زمین محسوب می‌شده است.

نام میترای سانسکریت و میترای اوستایی (مهر) و ایندره و نستیه که همه خدایانی متعلق به آیین هندواروپایی هستند در قرن چهاردهم قبل از میلاد در نزد اقوام همجوار معمول بوده است.

اقوام آریانی تحت تأثیر قوای طبیعی زادگاه خود که به علت زندگانی چادرنشینی و نیمه‌ده‌نشینی که دائماً شاهد آن بوده‌اند قوای طبیعی را عامل اصلی حیات دانسته و پرستش می‌کردند. آنان نیرو و تظاهرات سودمند طبیعت را به عنوان خدایان مقدس ستایش کرده و عبادت می‌کردند همچون آسمان پاک، نور، آتش، آفتاب، زمین که در کلمه مادر مهربان است، بادها،آب‌ها و رعد.

در برابر این نیروهای سودمند قوای زیان‌بخش طبیعت کمتر است. مظاهر آنها تاریکی و خشکی و کم‌بارانیاست که آریاییان بعدها آنها را در غالب اهریمنان و ارواح پلید در نظر خود مجسم می‌کردند. در مراحل اولیه از این قوای اهریمنی بیمناک بودند و برای دفع آنها به نیاز و قربانی متوسل می‌شدند. زمانی که آریاییان به ویژه هندی و ایرانی تقسیم شدند و آیین مزدایی در ایران رواج یافت قوای اهریمنی مورد تنفر آریاییان قرار گرفت ولی متاسفانه

ترویج آیین مزدایی در ایران همه‌گیر نبود و تا قرن پنجم قبل از میلاد هنوز اقوامی در ایران زندگی می‌کردند که به آیین میتراییسم (مهرپرستی) و پرستش دئوه‌ها پایبند بودند. بهترین سندی که می‌توان در این قرن ارائه داد کتیبهٔ معروف خشایارشا است که دربارهٔ جنگ دین‌پادشاه یا پرستندگان دئوهاست که در کاوش‌های تخت‌جمشید و پاسارگاد کشف شده است.

چون در بین پرستندگان مهر یا میترا برای هر یک ازمظاهر مختلف طبیعت خدایان جداگانه‌ای قائل بودند مظهر هر یک از آن عوامل، دئوه نامیده می‌شد که جزو خدایان نیک و بد محسوب می‌شدند بنابراین عقاید اقوام مختلف ساکن ایران و سایر مناطق مجاور پیرو آیین میتراییسم بود که دیوها در آن نفوذ داشتند ولی پس از آن که آریانی‌های ایران پیرو آیین مزدایی شدند تفکیک قوای نیک و بد طبیعت انجام گرفت و از آن به بعد مظاهر پلید به صورت اهریمنان جلوه کردند. به‌خصوص با قربانی و نیاز، با آنها به جنگ و ستیز برخاستند از این به بعد تنفر اقوام مزبور به این قوای طبیعی زیانبخش در آیین آریایی‌ها شروع شد و دیوها مظهر اهریمنان و ارواح پلید شدند به‌طوری‌که تا قرن پنجم قبل از میلاد هم مبارزه بر ضد آنها ادامه داشت.

با ذکر مطالب فوق تا حدی آیین اقوام ساکن شمالی و سواحل دریای خزردر هزاره اول قبل از میلاد روشن می‌شود. از طرفی در دوران قبل در تاریخ اقوام نواحی مختلف ایران در ظاهر به دین واحدی معتقد نبودند چه هر قومی در هر گوشه از این سرزمین پهناور می‌زیستند و بهعلت عدم ارتباط معتقدات مذهبی هر دسته رنگ محلی به خود گرفته بود و مظاهر طبیعت در نزد آنان به صورت مختلفی جلوه می‌کند ولی چنانچه در اساس و ریشه دین عقاید غور و بررسی شود در غالب موارد بین عقاید آنان وجه تشابهی دیده می‌شود که زمان آن را تا هزاره سوم و چهارم قبل از میلاد بالا می‌برد.

طبق اکتشافات متعددی که در این سرزمین انجام گرفته این نتیجه عاید می‌شود که هر قدر به زمان دورتری نظر افکنیم آداب و رسوم ساکنان باستانی ایران در یک مبدأ ساده‌تری الهام گرفته و از لحاظ اصولی به یکدیگر نزدیک‌تر بوده است و نیز هر چند به دوران تاریخی می‌رسیم اختلاف عقاید بیشتر شده و تغیرات اساسی در عادات و رسوم و آیین آنان پدید آمده است. به طوری که هر منطقه و ناحیه‌ای رنگ محیط خود را با آداب و سنن خویش درآمیخت بدین سبب کرانه‌های دریای خزر به‌خصوص نواحی باستانی گیلان که یکی از نقاط پر نعمت ساحلی محسوب می‌شود و تظاهر عوامل طبیعی در آن مناطق با شدت بیشتری خودنمایی می‌کند در نتیجه آیین اولیهٔ اقوام آریایی یا آیین محلی در نزد ساکنان سرزمین مزبور دوام بیشتری داشته است و وجود آن‌ها در چنین شرایطی، پایداری آنان را در پرستش و ایمان به عقاید قدیمی خویش راسخ‌تر می‌ساخت چه تظاهر عناصر طبیعی در این ناحیه طوری است که آیین و رسوم مزبور می‌توانست تا مدت مدیدی در آنجا دوام یابد. از طرفی کاوش‌های علمی باستان‌شناسی منطقهٔ گیلان این نظر را تأیید می‌کند و طرز تدفین مردگان تا قرن سوم هجری دلیل بر آن است که ساکنان این ناحیه مدت ۱۹ قرن در حفظ شعائر باستانی خود کوشا بوده حتی در دوران اشکانی و ساسانی هم از آیین دیرین خویش دست نکشیدند. گرچه ممکن است در این زمان دراز تغییراتی در مراسم و آداب مذهبی به وجود آمده باشد و پرستش عناصر طبیعی بهعلت روابط سیاسی و اقتصادی با آن شدت اولیه وجود نداشت ولی از مقابر مکشوفه این نتیجه عاید می‌شود که عوامل اولیهٔ آیین مهرپرستی بر کلیه عقاید و رسوم آنان غلبه داشته و به طوری که کاوش‌ها و مطالعات سال‌های اخیر هیئت باستان‌شناسی رودبار گیلان این نظر را تأیید می‌کند تا مدت نوزده قرن رسم و سنت مزبور در آن ناحیه محفوظ مانده بود.

با توجه به نکات فوق و نظر محققانی که در علم ادیان و مذاهب مطالعاتی کرده چنین می‌گویند از زمان ورود ایرانیان به عرصهٔ تاریخ به دو شکل مختلف از آیین اولیهٔ آنان برخورد می‌کنیم. یک دسته به ستایش میترا (میثر اوستایی) اشتغال داشتند که دَئوها مظاهر عوامل طبیعی آن محسوب می‌شدند. دستهٔ دیگر که خدای بزرگ آن‌ها مزدا بوده است.

شاید پرستش مهر بعدها با تغیراتی بهصورت مذهب مهرپرستی (میتراییسم) ظاهر شد که دامنهٔ نفوذش تا دوران مسیحیت به غرب اروپا کشیده شد.

گذاردن مجسمه‌های مختلف انسان و حیوان در کنار مردگان هر یک مظهر یکی از عوامل طبیعی بوده و به منظوری هنگام تدفین در پهلوی آنان قرار می‌دادند مثلاً مجسمه‌های بت‌های سفالین شبیه زن یا گاو نر و اسب و گوزن و ظروف متنوع محتوی خوراکی‌های مختلف و بسیاری چیزهای دیگر هر یک به علتی گذاشته می‌شد که بایست در جست‌وجوی معلول آن‌ها بود. البته تحقیق و بررسی در این کار زمان زیادی لازم دارد که با کاوش‌های مداوم هم‌آهنگ باشد. چه همین معتقدات که ریشه و پایهٔ قدیمی دارد در آیین آریایی‌ها و قبایلی که قبل از آنان به ایران مهاجرت کرده بودند به صورتِ ابتدایی خود وجود داشت. ضمناً ادامهٔ سبک تدفین و کشف مجسمه‌های مختلف و متنوع در گیلان این تداعی را در ذهن کاوشگر به وجود می‌آورد. آیا در هزاره اول قبل از میلاد ساکنان باستانی ناحیهٔ مزبور به همان پرستش میثر باقی مانده بودند یا خیر؟

علائم و آثاری که از مقابر مکشوفه به دست آمد تا حدی این نظر را تأیید می‌کند که پرستش ابتدایی میثره که در رأس دَئوها[۱۷] قرار داشت در مناطق ساحلی دریای خزر رایج بوده است.

مجسمه‌های مکشوفه از مقابر مختلف نقاط باستانی گیلان را که از لحاظ هنری هیچگونه رنگ خارجی به خود نگرفته است نباید جنبهٔ هنری آن‌هارا تنها مورد توجه قرار داد بلکه در راه شناسایی این آثار می‌توان به آیین و رسوم قومی که این هنرنمایی را به وجود آورده تا حد زیادی پی برد. چه در قرون متمادی مذاهب مختلف در ایجاد مکاتیب هنری سهم بزرگی داشتند که هر یک به نوبهٔ خود معرف عقاید و ایمان آن‌ها به یک مبدأ یا عاملی بوده است. از این رو برای آشنایی بیشتر آیین اقوام ساکن گیلان ممکن است این روش یکی از راه‌هایی است که برای نیل به مقصود، زودتر ما را به هدف نهایی می‌رساند.

با توجه به مطالب فوق می‌توان این نتیجه را به دست آورد که در گیلان به علت موقعیت خاص محلی و جلوه‌های مختلف طبیعت، پرستش عوامل طبیعی قرن‌ها دوام داشت. چه وجود جنگل‌ها با حیوانات فراوان و باران‌های متوالی و زمین‌های حاصلخیز و وفور آب‌های بیش از حد عادی، اقوام ساکن آنجا را به عقاید اولیه خویش پایبند کرده بود. چنانچه تغیرات و تحولاتی که در مذاهب اولیه آریایی در سایر نقاط ایران ایجاد شد در منطقهٔ مزبور تأثیر چندانی نداشت. حتی مذهب زرتشت تا اواخر دورهٔ ساسانیان در اکثر نواحی رواج یافت و آن طوری که انتظار می‌رفت، می‌تواند در آداب و سنن باستانی مردمان این ناحیه رخنه کند. همین علاقه به سنن و آیین قدیمی باعث شد که اقوام سواحل دریای خزر تا قرن سوم هجری در مقابل حمله اعراب پایداری کنند و از راه‌های دشوار کوهستانی لطمه‌هایی به مهاجمان وارد می‌سازند. گرچه هنوز مدارک موجود باستان‌شناسی برای تکمیل این نظرات کافی به نظر نمی‌رسد ولی ادامهٔ کاوش‌های علمی و کشف آثار بعدی به تدریج این پرده ابهام را به یک سو خواهد زد.

رستم‌آباد کلورز

رستم‌آباد کلورز در فاصله سه کیلومتری غرب جاده آسفالته تهران رشت قرار دارد و سابقاً جاده تهران از کنار این آبادی می‌گذشت. محل نام برده را از دو طرف کوه‌هایی به نام شیمام و کافرکش محدود می‌کند و رودخانهٔ کوهستانی

---

۱۷ .daiva

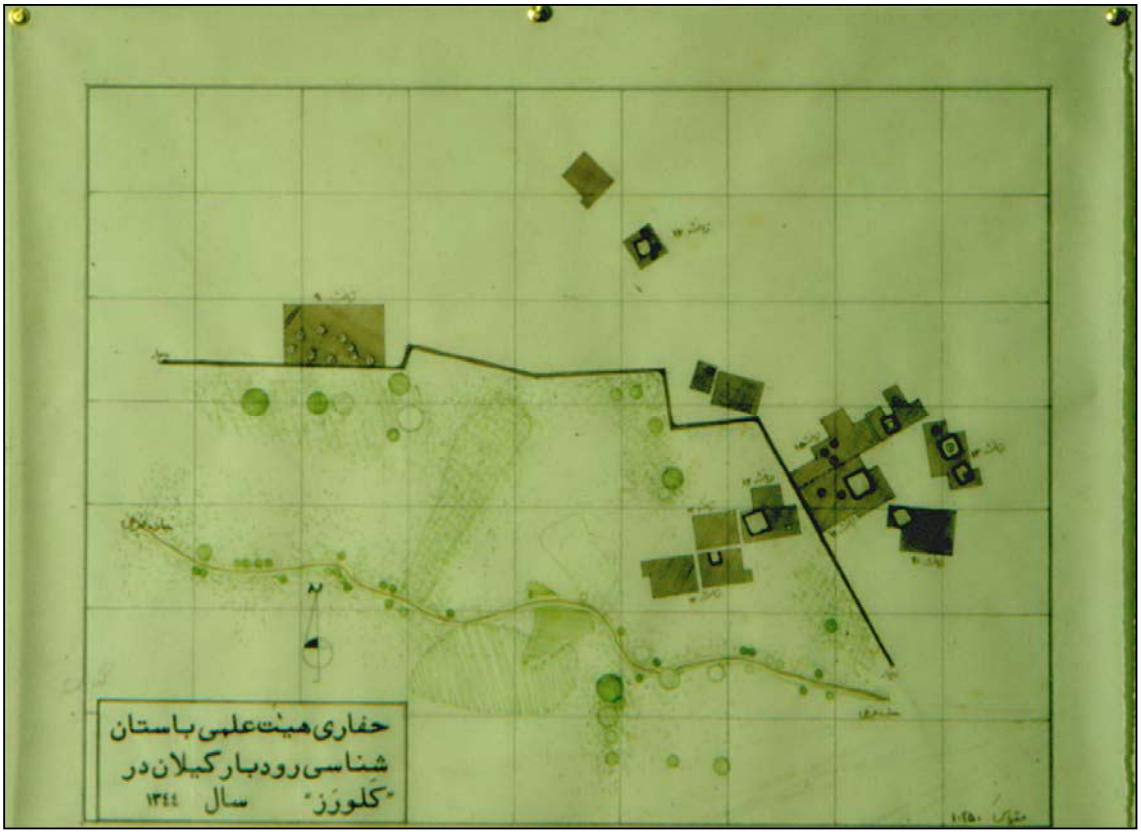

نقشهٔ ٤. کاوش در کلورز در سال ۱۳٤٤

کوچکی این منطقه را به دو قسمت تقسیم می‌کند که به کلورز معروف است. چون مسیر این رودخانه از مناطق کوهستانی با شیب تند می‌گذرد در نتیجه سرعت آب به تدریج به عمق آن افزوده شده است. خصوصاً در فصل زمستان و پاییز به علت بارندگی فراوان سیلاب‌های زیادی از سرچشمهٔ آن به نام دگامیان به طرف دامنه و جلگه جاری می‌شود. در فصل بهار و تابستان و اوایل پاییز آب این رودخانه به مصرف آبیاری باغ‌های زیتون و مزارع گندم و جو می‌رسد. فقط در زمستان که کشاورزان این ناحیه احتیاجی به آبیاری ندارند مقدار آب رودخانه زیادتر می‌شود و مستقیماً به سپیدرود می‌ریزد.

در حال حاضر کلورز فاقد جنگل بوده و تمام مناطق کوهستانی آن به مرور به کشتزارهای گندم و جو و باغ‌های زیتون تبدیل شده است. ولی به تحقیق تا اوایل هزاره اول قبل از میلاد که محل سکونت اقوام مهاجر شد، این محل مستور از درختان جنگلی متنوع بود که به علت اسکان اقوام و افراد مختلف به تدریج از میزان درختان جنگلی کاسته شد تا این که به صورت امروزی در آمده است. هم اکنون نیز می‌توان دنباله و بقایای جنگل‌های انبوه گذشته در حاشیهٔ خط‌الرأس‌های مرتفع این ناحیه را مشاهده کرد که سبب دشواری معابر کوهستانی از دستبرد افراد مختلف مصون مانده و تا حدی حفظ شده است.

هوای ناحیه کلورز معتدل و مقدار بارندگی سالیانه‌اش نسبت به نواحی پشت ساحلی دریای خزر کمتر است. به همین علت رطوبت شدید جلگهٔ گیلان در این محل دیده نمی‌شود زیرا ارتفاع متوسط کلورز از سطح دریای خزر در حدود ۳۰۰ متر است.

جاده قدیم تهران و رشت که از کنار این آبادی می‌گذشت به سبب سیلاب‌های بهاری سپیدرود در ارتفاع بیشتری ساخته شده بود که پس از عبور از کلورز از منطقهٔ

کوهستانی جوبن گذشته و دوباره به موازات سپیدرود به طرف رودبار ادامه می‌یافت ولی پس از بستن سد سپیدرود و مهار کردن آب دو رودخانهٔ قزل‌اوزن و شاهرود، خطر سیلاب از بین رفته و اکنون دنبالهٔ راه آسفالتهٔ قزوین و رشت از منجیل تا امامزاده هاشم کنار سپیدرود احداث شده که از منطقهٔ کوهستانی می‌گذرد و نیز از لحاظ مناظر طبیعی یکی از معابر خرم و زیبای کشور محسوب می‌شود.

درهٔ سپیدرود در منطقهٔ رستم‌آباد وسیع‌تر شده و فاصلهٔ دو کرانهٔ آن به چند کیلومتر می‌رسد. این دو قسمت جغرافیایی بی‌نظیر باعث شد که از ادوار کهن نظر اقوام مهاجر را به سود خود جلب کند. اکنون مناطقی که در طرفین این قسمت از درهٔ سپیدرود قرار دارند در دوران باستان دارای تمدن‌های درخشانی بوده‌اند، به همین علت در چند سال گذشته هیئت علمی باستان‌شناسی گیلان کلیهٔ تلاش و کوشش خود را مصروف شناسایی نقاط باستانی این منطقه کرد. علاوه بر کلورز در مناطق دیگری مانند نسفی، جوبن، دگامیان، اوسرامرز و کیاآباد و تخت به بررسی و کاوش‌های علمی پرداخت که به زودی نتایج این مطالعات علمی در دسترس علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

کاوش‌های منطقه کلورز

گروه باستان‌شناسی رودبار گیلان به مدت سه فصل در سال‌های ۱۳۴۴، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷ (مطابق سال‌های ۶۶، ۶۸، ۶۹) زیر نظر نگارنده در روستای کلورز به بررسی و کاوش اشتغال داشت. در این مدت در دو محل واقع در شمال و جنوب روستای نامبرده گورهای مختلف جالبی از قبیل گورهای ساده، سنگپوش، سنگچین کوچک و بزرگ به دست آمد. به نسبت وسعت آنها کافی به نظر نمی‌رسید زیرا این گورها در همان زمان یعنی کمی بعد از تدفین مردگان مورد دستبرد گورکن‌های حرفه‌ای قرار می‌گرفت و کلیهٔ اشیاء زرین و سیمین آن را به یغما می‌بردند. گرچه اشیاء مکشوفه در کلورز از لحاظ هنری بسیار ارزنده است ولی چنانچه گورهای این محل مورد دستبرد قرار نمی‌گرفت برای شناخت تمدن مردمی که در این سرزمین می‌زیستند از اهمیت بیشتری برخوردار می‌شد.

هیئت مزبور در سال ۱۳۴۴ شمسی در دو نقطهٔ کافرکش و گنج‌پر و داغ داغان فقط به عمل بررسی و گمانه‌زنی اکتفا کرد تا بتوان با شناسایی بیشتر محل‌های مورد نظر را که واجد اهمیت باستانی و تاریخی هستند برای کاوش‌های سال‌های آتی مهیا سازد.

در این سال هیئت باستان‌شناسی گیلان در ناحیهٔ گنج‌پر و داغ داغان و کافرکش به مقابر و آثاری از هزاره اول قبل از میلاد دسترسی پیدا کرد که از لحاظ تمدن اقوام ساکن این ناحیه بسیار با اهمیت بوده و به ترتیبِ محل مورد کاوش ذکر می‌شود.

منطقهٔ کافرکش. در این محل هیئت باستان‌شناسی گیلان موفق به کشف پنج عدد قبر شد که طرز تدفین آنها و نوع مقابر بسیار جالب بوده است. این مقابر را در دامنهٔ کوهستان و در داخل سنگ‌های آهکی بنفش رنگی حفر کرده بودند. غالب آنها بیضی شکل و بهترتیب با فواصل معین در شیب این دامنهٔ سنگی در جهت شمالی و جنوبی احداث شده بود. اجساد مردگان را در همان امتداد با دست و پای جمع شده در قبر می‌گذاردند و صورت را به طرف آفتاب قرار می‌دادند. روی هم رفته علاوه بر کافرکش در سایر مقابر مکشوفه منطقهٔ کلورز این رسم و عادت با اندک انحرافی رعایت شده است.

علاوه بر کشف مقابر فوق در یکی از ترانشه‌ها دیوار سنگ‌چینی به عرض ۹۰ سانتی‌متر و ارتفاع ۸۰ سانتی‌متر پیدا شد که در جهت شمال و جنوب امتداد داشت. عمق این دیوار تا سطح زمین زراعی در حدود ۳/۵ متر بوده است چون خاکبردار در این محل به علت ناسالم بودن فصل متوقف شد لذا از کاوش‌های آتی بررسی و حفاری در این منطقه ادامه خواهد یافت.

اشیایی که در حفاری کافرکش به دست آمد عبارت از چند عدد گردن‌بند با آویز طلا به شکل سر بز

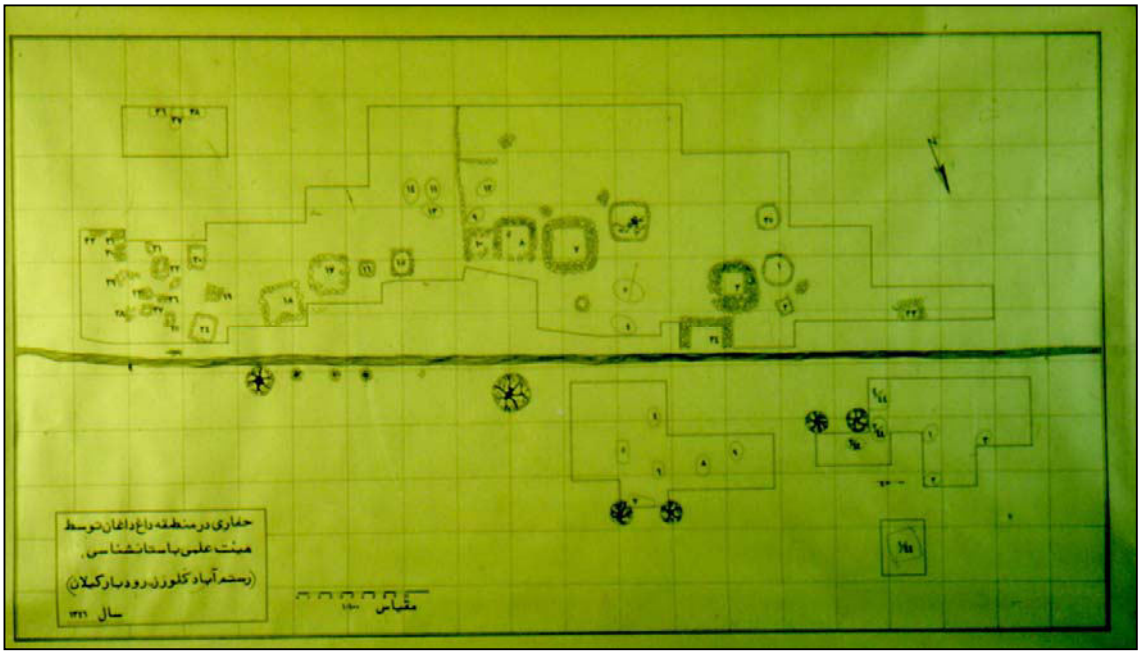

نقشهٔ ۵. محل‌های کاوش شده در داغ‌داغان در سال ۱۳٤٦

کوهی و مهره‌های لاجورد و یک عدد النگو طلای سادهٔ مارپیچ و تعدادی ظروف سفالین و اشیاء مفرغی بوده است.کشف اشیاء زرین در منطقهٔ کافرکش برای هیئت باستان‌شناسی گیلان آتیهٔ خوبی را نوید می‌داد که باید در این منطقه و سایر نواحی کلورز نقاط باستانی مهمی وجود داشته باشد. بنابراین در دو منطقهٔ داغ‌دانمان و گنج‌پر اقدام به بررسی و گمانه‌زنی کرد.

منطقهٔ داغ‌داغان. در دنبالهٔ کاوش‌های فوق، هیئت باستان‌شناسی در دامنهٔ محلی که امروزه به نام داغ‌داغان معروف است در فواصل درختان زیتون کاوش‌هایی به عمل آورد در نتیجه به تعدادی مقابر اسب و انسان دسترسی یافت. در این محل سه ترانشه زده شد.

در ترانشهٔ اول تعداد سه قبر انسان به دست آمد که در کنار آنها تعدادی اشیاء سفالین و مفرغی و مهره‌های عقیق و سنگی کشف شد. جهت تدفین مردگان شمالی و جنوبی بوده است.

در ترانشهٔ دوم یک مقبرهٔ انسان با دو اسب پیدا شد که باز هم جهت تدفین شمالی جنوبی بوده و جسد دو اسب در یک امتداد در مقابل آن قرار داشت. از این مقبره تعدادی ظروف سفالین قرمز رنگ ظریف و یک عدد دهنهٔ اسب کشف شد.

در ترانشهٔ سوم فقط سه اسکلت اسب پیدا شد که در آن تعداد چشم‌گیری اشیاء مفرغی از قبیل زین و سینه‌بند و پیشانی‌بند و تزئینات سربند و دهانهٔ اسب کشف شد و ضمناً یک دهنه از جنس نقره و مفرغ و چهار عدد صفحهٔ مدور طلا کوچک و بزرگ مربوط به تزئینات سر اسب به دست آمد. کشف اشیاء مزبور در این منطقه وجود آثار و اشیاء مهم‌تری را حکایت می‌کرد ولی در آن میان به علت بارندگی و هوای نامساعد ادامهٔ کار در این منطقه میسر نشد و به سال‌های آتی موکول شد.

نوع مقابر مکشوفه

در حین حفاری‌های کلورز هیئت باستان‌شناسی گیلان به چهار نوع قبر دست یافت:

۱. قبور ساده

غالباً به شکل بیضی در زمین نسبتاً محکم حفر می‌شد و مردگان را با دست و پای جمع شده در داخل قبر می‌نهادند. جهت تدفین غالباً در مسیر جنوبی و شمالی بود، بهطوری که سر را بهطرف جنوب می‌گذاردند. از این نوع قبور در دامنه‌های شمالی و جنوبی کلورز تعداد زیادی پیدا شد. اشیایی که در کنار مردگان می‌گذاشتند شامل کوزه‌های سفالین قرمز و سیاه و اشیاء مفرغی از قبیل النگو، کارد و مهره‌های مختلف سنگی و عقیق و لاجورد بوده است. روی قبر با چند سنگ و بعضی اوقات بدون سنگ با خاک پوشیده می‌شد.

۲. قبور سنگ‌چین منظم

شکل این قبور مربعی و دیواره‌های آنها با سنگِ رودخانه، ملات گل و ماسه چیده شده بود. ارتفاع دیواره‌های سنگ‌چین و وسعت قبر تغییر می‌کرد و گاهی به ۱/۳۰ متر می‌رسید. کف قبور بزرگتر را با ملات رُس یا گچ می‌پوشانیدند و غالباً جسد مرده را در گوشهٔ جنوب‌غربی می‌گذاشتند و به ترتیب اشیاء مهم از قبیل گردنبند و خنجر و شمشیر را در نزدیک مرده و اشیاء سفالین را در اطراف قبر می‌گذاشتند و روی قبر را با یک یا چند ردیف سنگ می‌پوشانیدند. دو نوع از قبور مزبور از عمق نیم متری تا چهار متر کشف شد که عمق بیضی‌ها، به سبب از بین رفتن تدریجیِ خاک سطح آن بوده است.

۳. قبور سنگ‌چین نامنظم

مقابر مزبور کاملاً مربع نبوده بلکه سنگ‌ها را به نسبت وضعِ زمینِ کنده‌شده در دیواره قبر قرار می‌دادند. سنگ‌چین این نوع مقابر غالباً از سه ردیف تجاوز نمی‌کرد و شکل آنها بعضی اوقات چهارگوش با گوشه‌های گرد یا بیضی یا دایره شکل بوده است؛ و طرز تدفین مردگان مانند قبور قبلی و با نظم بیشتری انجام می‌گرفت، یعنی اجساد را در طرف راست قبر و در نیمهٔ غربی آن می‌گذاشتند و گاهی سکویی جهت قرار دادن آنان در داخل قبر تعبیه می‌شد؛و اختلاف سطحی به وجود می‌آمد. این نوع مقابر که تاریخ آن از دو نوع دیگر جدیدتر است غالباً در ژرفای ۱/۲۰ تا ۲ متر پیدا شد. روی گورهای مزبور را پس از مراسم تدفین با ردیفی از سنگ‌های رودخانه فرش می‌کردند که با سنگ‌چین‌های دیواره تراز می‌شد. گران‌بهاترین اشیاء مکشوفه در کلورز از این نوع گورها بهدست آمد. وسعت قبور، به نسبت اهمیت شخص متوفی مختلف بوده و بزرگ‌ترین آنها گاه به ۴/۵، ۵ متر می‌رسد.

۴. قبور زاغه

این نوع قبور از دوران تاریخی یعنی قرن ششم قبل از میلاد در مناطق مختلف گیلان معمول شد. غالباً گورهای مزبور در دل کوه در طبقات گچی یا گل رس حفر شده و به وسیلهٔ معبر باریک شیب‌داری به خارج مربوط می‌شد. سطح داخلی قبور زاغه‌ای کلورز، مدور یا بیضی شکل بوده و سقف آن را به شکل طاق منحنی می‌ساختند تا از ریزش خاک جلوگیری کنند. به نسبت وسعت، داخل قبور مزبور را تا چند مرده می‌گذاشتند. به نظر می‌رسد این نوع مقابر دسته‌جمعی که از نیمهٔ دوم هزاره اول قبل از میلاد معمول شد به طور انفرادی یا دسته‌جمعی ساخته می‌شد. به طوری که در بعضی‌ها تا ۱۲ اسکلت کشف شد.

مقابر دسته‌جمعی زاغه‌شکل که برای مردگان بیشتری آماده شده بود، پس از این که از اجساد پر می‌شد داخل را با خاک می‌انباشتند و در را با یک یا چند سنگ مسطح، مسدود می‌کردند و نیز راه دخول به مقبره را هم با خاک پر کرده تا قبر از انظار محفوظ بماند. ساخت این نوع قبور در مناطق کوهستانی گیلان تا اواخر دوران ساسانی ادامه یافت.

در کنار بعضی از مقابر انسان، قبر حیواناتی از قبیل اسب و گراز و سگ‌های شکاری پیدا شد و بعضی اوقات تعداد اسب‌های قربانی شده به سه رأس هم رسیده است. البته قبور اسبان با فاصلهٔ کمی از قبر انسان قرار داشت و غالباً آنها را با لوازم و تزیینات دفن می‌کردند.

اسکلت اسبان در جهت مخصوصی قرار نمی‌گرفت و به طور دلخواه در قبر گذارده می‌شد.

در این محل جسد اسب‌های قربانی شده را در سمت شمال گورهای سنگچین صاحبان آنها دفن می‌کردند. به نظر می‌رسد که قربانی اسب از آداب و رسوم سکاها اخذ شده بود. یا این که مردم ساکن درهٔ سپیدرود خود تیره‌ای از قوم سکایی بودند که در اوایل هزاره اول قبل از میلاد به جنوب دریای خزر مهاجرت کردند. طبق نوشتهٔ هرودوت[۱۸] سکاها به هنگام دفن سران خود علاوه بر اسب، انسان را هم قربانی می‌کردند[۱۹] معمولاً هنگام دفن اشیاء و اجساد قربانی شده را در اطراف جسد سرور خود قرار می‌دادند. سپس روی اجساد را از خاک انباشته و آن را به صورت تپه‌ای در می‌آورند. در گورهای اسب قربانی شده مکشوف در کلورز به نسبت اهمیت فرد متوفی از یک تا سه اسب قربانی شده بود. همچنین در دو گور اسکلت انسان هم در زیر پای اسب‌ها قرار داده بودند.

اشیاء جالبی که در گور اسب‌ها پیدا شد به شرح ذیل است:

۱. دهنه‌های مختلف از جنس مفرغ، آهن و نقره؛
۲. زنگولهٔ مفرغی با حجم و اشکال گوناگون و مشبک؛
۳. گردن‌بندهای مفرغی به شکل پولک و لوله‌های باریک و طویل که در وسط آنها صفحات بزرگ مدوری می‌آویختند؛
۴. صفحات مدور ساده و نقش‌دار کوچک و بزرگ که جهت تزیین سر اسب روی نوارهای چرمی نصب می‌کردند؛
۵. سینه‌بند مربعی شکل با حباب‌های برجسته و آویزهای بیضی شکل را حلقه‌های مدور که به چرم سینه‌بند آویخته می‌شد؛
۶. گردن‌بند اسب که به شکل گردن حیوان و شبیه خاموت[۲۰] ساخته شده است. گردن‌بند فوق از سه میلهٔ مفرغی موازی تشکیل شده که در بالای آن با یک ردیف پرنده در حال پرواز مزین است. روی سه میلهٔ گلابی شکل آن صحنهٔ شکارگاهی را نشان می‌دهد. روی میله وسطی آهن دو گردونه با شکارچی نصب شده است. روی میله‌های مجزا، مجسمه‌های کوچک گوزن، روباه و سگ در حال حرکت دیده می‌شود؛
۷. شئ مفرغی به شکل میلهٔ پهن که در وسط خمیدگی قوسی شکل آن به دو دنبالهٔ موازی ختم می‌شود. این فلز خمیده، اسکلت داخلی زین بود که روی آن با وسایلی از قبیل نمد و چوب طبق معمول زین اصلی را می‌ساختند؛

چون شرح کامل اشیاء مکشوفه در کلورز در این مختصر نمی‌گنجد بنابراین در زیر به ذکر چند نمونه از اشیاء جالب محل نامبرده اکتفا می‌شود.

۱. مجسمهٔ سفالی الههٔ باروری و تولید مثل با صورت مدور و چشمان گرد که کلاه استوانه‌ایِ کنگره‌داری بر سر دارد. گیسوان بلند الهه در داخل توری به پشت او آویزان است. شکل چشم آن پنج بار روی مفاصل او یعنی محل اتصال بازو به شانه، ساق پا به ران و روی ناف تکرار شده است. قسمت پایین مجسمهٔ این زن، چاق‌تر از بالاتنهٔ اوست. در لالهٔ گوش او دو حلقهٔ زرین آویخته شده است.

۱۸. کتاب ۴- بند ۵۹

۱۹. پیرنیا چاپ جدید ۱۳۶۱ تاریخ ایران باستان، صفحات ۵۸۸ ، ۵۸۹

۲۰. خاموت گردن‌بندی بود که از چوب و نمد به اندازهٔ گردن اسب می‌ساختند. وقتی که اسب‌ها را برای حرکت به وسائط نقلیه می‌بستند خاموت ها را برای کشش بهتر و جلوگیری از آسیب سینه حیوان به گردن اسب‌های دلیجان یا کالسکه حمل و نقل می‌آویختند سپس بندهای راهنمایی را به حلقه‌های دور خاموت ها قلاب می‌کردند. ضخامت بدنهٔ خاموت ها به ۱۵ سانتی متر می‌رسید.

۲. ظرف سفالی خاکستری رنگ که از هفت کوزهٔ کوچک چسبیده به هم تشکیل شده و با لوله‌هایی به هم ارتباط دارند. کوزه‌های مزبور از جلو به دو پایه و از عقب به مجسمهٔ انسانی متکی است. مجسمهٔ مزبور دو دست را از دو طرف به کوزه‌ها تکیه داده و آنها را به پیش می‌راند.

۳. ساغر زرین دهانه‌باز و کمر باریک با نقوش برجستهٔ شیر، گوزن، بز کوهی و پرندگانی در حال پرواز در دو ردیف قالبگیری شده است. مانند این ساغر در مارلیک، در بعضی از مناطق گیلان شرقی، در پازیریک در دامنهٔ کوهستان آلتایی کشف شده است. در ردیف بالا نقوش شیر در حال شکار بز کوهی و پرنده و در پایین یک ردیف تصویر گوزن در حال حرکت، تکرار شده است.

۴. گور اسب که از دو جسد اسب و یک اسکلت انسان در شمال یکی از گورهای سنگچین پیدا شد. جسد انسان را کاملاً در زیر پای اسب‌های قربانی شده قرار داده بودند. جسد مزبور که در زیر پای اسب‌ها قرار گرفته صاحب اصلی گور نمی‌تواند باشد زیرا خود گور اسب‌ها به مقبرهٔ سنگچینی تعلق دارد. روی این اصل باید انسان مزبور، به سبک سکایی قربانی شده باشد.

۵. گردن‌بند مفرغی که به اندازهٔ گردن اسب و با انحنای تخم مرغی شکل که روی سه میلهٔ آن صحنه شکار نشان داده شده و انتهای آن چند عدد زنگولهٔ مخروطی شکل آویزان است.

۶. شی مفرغی شبیه سنج که در وسط آن برآمدگی مدوری دیده می‌شود. در وسط برآمدگی هر سنج سوراخی جهت عبور قلاب نخی که انگشت از آن می‌گذشت برای نواختن تعبیه شده است. از این نوع سنج‌ها از جنس مفرغ و چند مورد از سفال در گورهای کلورز پیدا شد. سنج‌های مزبور که باید از شکل پستان الههٔ باروری و تولید مثل اقتباس شده بود، بهطور حتم در مراسم مذهبی برای یکی از ایزدان مهری می‌نواختند. با بر هم زدن آنها می‌خواستند توجه الههٔ فوق را به سوی خود جلب کنند. امروزه هم نواختن این نوع سنج‌ها نزد فرقه‌ای از هندوها رایج است که می‌بایست ریشهٔ قدیمی داشته باشد. به علاوه سنج‌هایی که امروزه به عنوان آلت موسیقی به کار گرفته می‌شود تکامل‌یافتهٔ سنج‌های مفرغی هزاره اول قبل‌ازمیلاد است.

۷. مجسمهٔ مفرغی سوارکار که در وسط زین نشسته است. مرد، شمشیری در کمر دارد و با دو دست قبضه و غلاف آن را گرفته است. جلو و عقب زین، قوسی شکل ساخته شده و برای سوار حفاظ خوبی تشکیل می‌دهد. به گردن اسب چند رشته گردن‌بند آویخته شده که در آن زمان برای آرایش اسب‌ها معمول بود.

۸. مجسمهٔ مفرغی گاو کوهاندار با شاخ‌های بلند قوسی شکل و پاهای کشیده که روی آنها با تیغک‌های مخروطی شکل نوک‌تیز تزیین شده است. گاو، کوهانی برآمده و گردنی ستبر دارد. دُم گاو را به طور تمام‌خیز به صورت منحنی متناسبی قالب گرفته بودند. حیوان سری کشیده و صورتی باریک و دهانش نیمه‌باز است. برای اولین بار مجسمه‌های دیگری با همین سبک و شیوهٔ کار از قبیل گوزن، بز کوهی، سگ، گراز و گرگ در یکی از گورهای سنگچین بزرگ پیدا شد. برخلاف سایر مجسمه‌های مکشوفه در کلورز در ساخت مجسمه‌های فوق برای نشان دادن قدرت و حرکت حیوان دقت و مهارت بیشتری به کار رفته است.

بیشتر اشیایی که در سه فصل کاوش در کلورز پیدا شد، به گورهای سنگ‌چین تعلق داشت حال برای آشنایی بیشتر با اشیاء مکشوفه در محل نامبرده باید بر حسب نوع شکل و جنس، آنها را تقسیم‌بندی کرد تا بتوان مشخصات هر یک از اشیاء مزبور را به نحو بهتری بررسی کرد.

اشیاء مختلفی که در کاوش‌های چند فصل کلورز پیدا شد شامل سفال‌های متنوع از قبیل ظروف سفالی، مجسمه‌های مختلف از سفال‌های قرمز و خاکستری رنگ و دوک‌های سفالی، اشیاء مفرغی مانند ظروف فلزی مختلف، سلاح‌های جنگی مانند کارد، خنجر، قمه، شمشیر، زوبین،سرنیزه، سنجاق و بعضی از وسائل زندگی، دانه‌های گردنبند، سنج‌های مختلف، مجسمه فلزی حیوانات، گردنبند از لاجورد، سنگ گچ، خمیر شیشه و مجسمه‌های متنوع مفرغی از حیوانات مختلف.

به طور کلی نوع اشیاء مکشوفه در کلورز را می‌توان به ترتیب زیر از یکدیگر تفکیک کرد.

الف. اشیاء سفالی مکشوفه در کلورز

ظروف و اشیاء سفالی مکشوفه در کلورز را سفال‌های قرمز و خاکستری و سیاه‌رنگ تشکیل می‌دهد. به طور کلی سفال‌های مزبور همه خوش‌پخت و محکم ساخته شده و سفالگران محلی با ذوق وافر خود تنوع زیادی در فرم آنها به وجود آوردند. به طوری که اشکال مختلف سفال‌هایی که در کاوش‌های نقاط باستانی دره سپیدرود پیدا شد توجه علاقه‌مندان را به سوی خود جلب کرد و ذوق و مهارت سفالگران محلی آنان را به تحسین واداشت. از این حیث به جرأت می‌توان گفت بین سفال‌های مکشوفه در گیلان تعداد زیادی جنبه هنری جالبی داشته و از ابتکار هنری زیادی بهره‌مندند و نیز مجموعهٔ منحصر به فردی را تشکیل می‌دهند.

ب. اشیاء سنگی

اشیاء سنگی مکشوفه شامل هاون، کوزه‌های متنوع، ظروف مرمر، پایه سنگی، آویز گردنبند، سنگ ساب، سردوک، مهره‌های مختلف و اشیاء دیگری که موارد استعمال آنها معلوم نشده است.

ج. اشیاء استخوانی

شامل سوزن، درفش استخوانی، دکمه و شئ استخوانی با بدنه نقش‌دار و آویزی استخوانی.

سفال‌های کلورز

۱. خمره و کوزه‌هایی با بدنهٔ تخم مرغی شکل یا مدور قرمز رنگ که گردن استوانه یا مخروطی شکل دارند. کوزه مزبور کاملاً محکم و خوش‌پخت است. کف این نوع کوزه‌ها صاف یا مدور ساخته شده است.

۲. کوزه‌های سفالی دسته‌دار قرمز رنگ با بدنه مدور کوچک و بزرگ که روی بدنه بعضی از آنها با خطوطی قلم‌زده به شکل دوایر موازی تزئین شده است یا اینکه خطوط قلم‌زدهٔ مایل موازی، قسمت بالای بدنه را زینت داده‌اند. غالباً این کوزه کف صاف و گردن بلند و دهانه باز دارند. دستهٔ کوزه‌های مزبور با انحنای بازی ساخته شده و بالای دسته آنها غالباً با دکمه‌های برجستهٔ تزئینی زینت یافته است.

۳. کوزه‌های سفالی قرمز و خاکستری رنگ دسته‌دار با بدنه پیازی شکل و دهانه مخروطی که دو دستهٔ کوچک از دهانه به بدنه وصل شده است. روی بدنهٔ بعضی از آنها را به روش قلم‌زنی خطوط مایل موازی یا ناموازی دور گردن به وجود آورده‌اند. بدنه به‌نسبت ارتفاع آن پهنای بیشتری دارند.

۴. کوزه‌های سفالی خاکستری و قرمز رنگ با بدنه کروی و پیازی شکل کف صاف و گردن مخروطی شکل بلند که شباهت زیادی به تنگ دارند. روی بدنهٔ آنها را با نقش‌های قلم‌زده و به اشکال مختلف تزئین کرده‌اند. بعضی از آنها بی‌دسته و بیشترشان دستهٔ بلند یا کوچکی دارند که دهانه را به بدنه وصل می‌کند و یک عدد از این تنگ‌ها پایهٔ شیک مخروطی شکلی دارد که داخل چند سنگ مدور دیده می‌شود. روی دستهٔ آن با دکمه‌های برجسته زینت یافته و روی سطح بالای بدنهٔ ظرف و دور گردن آن تصویر خورشید را نقش کرده‌اند و دستهٔ دیگر بعضی کوزه‌ها هم با تصاویر دکمه یا دندانه زینت یافته‌اند.

۵. کوزه سفالی خاکستری و قرمز رنگ دسته‌دار با بدنه مدور و گردن استوانه‌ای باریک لبه‌دار که روی بدنه بعضی از آنها نقوشی قلم زده شده است.

۶. لیوان‌های خاکستری رنگ بی‌دسته و دسته‌دار با گردن مخروطی شکل باریک که کف آنها به پایه‌ای کوتاه یا پایه بلند لاله شکل ختم می‌شود و روی بدنهٔ بعضی از آنها با نقطه‌هایی قلم زده شده است. از این نوع لیوان‌ها در نقاط دیگر از قبیل خوروین، تورنگ تپه و حصار دامغان پیدا شده است.

۷. کوزه بلند و کوتاه خاکستری رنگ دسته‌دار با گردنی مخروطی شکل و کف صاف به اندازه مختلف. در بیشتر این کوزه‌ها دسته از پایین گردن به بدنه وصل شده است.

۸. کوزه خاکستری رنگ کوچک با بدنه بیضی شکل کف صاف و گردن مخروطی باز که بسیار خوش‌پخت و ظریف ساخته شده است. دور دهانه بعضی از آنها با نوار پهنی محصور شده است. دسته‌های این کوزه‌ها معمولاً از لبهٔ دهانه به بدنه وصل شده است. روی بدنه بعضی از آنها را با دو ردیف خط موازی چین‌دار تزئین کرده‌اند.

۹. ظرف سفالی خاکستری رنگ شبیه تنگ با بدنه گلابی شکل که گردن مخروطی شکل ظریفی آن را به بدنه وصل می‌کند. دسته این ظرف نسبت به حجم کوزه بسیار کوچک و از وسط گردن به بدنه متصل است.

۱۰. کوزه‌های سفالی قرمز و سیاه رنگ ساده و نقش‌دار با بدنه پیازی یاتخم مرغی شکل که کف صافی دارد و گردن استوانه‌ای شکل آن در بالا به دهانه بازی ختم می‌شود. روی بدنه بعضی از آنها را با خطوط موازی چین‌دار برجسته تزئین کرده‌اند یا با نقوش متفاوت روی بدنه آنها را قلم‌زنی کرده‌اند. روی لبه بعضی از این کوزه‌ها سوراخی وجود دارد که نخی از آن به سوراخ سرپوش کوزه می‌گذشت. از این نخ جهت بستن سرپوش روی کوزه استفاده می‌کردند.

۱۱. کوزه‌های کوچک سفالی قرمز رنگ با بدنه کروی یا پیازی شکل با دهانه باز که گردن کوتاه آن با انحنای تندی به لبه کوزه ختم می‌شود. بالای بعضی از این کوزه‌ها که بدنه کروی دارند به دهانهٔ استوانه‌ای شکل کوتاهی ختم می‌شود.

۱۲. لیوان‌های مختلف سفالی خاکستری و قرمز رنگ با بدنه مخروطی با کف صاف و استوانه کف گرد روی بعضی از آنها نقوشی کنده شده است.

۱۳. کوزه‌های کوچک تزئینی خاکستری رنگ کف صاف که بعضی از آنها از دو تا کوزه چسبیده به هم تشکیل شده است که نشانه‌ای از ذوق و ابتکار سفالگران محلی است.

۱۴. کوزه کوچک و بزرگ سفالی قرمز رنگ که لوله‌های متنوعی که لوله‌هایی با اشکال مختلف

روی بدنه آنها نصب شده است. سطح بدنه بعضی از کوزه‌ها را با نقطه و خطوط مختلف تزئین کرده‌اند.

۱۵. پیاله‌های سفالی قرمز رنگ شبیه کاسه‌های دهانه تنگ و دهانه باز که به یک طرف آن آبریزی بلند و کوتاهی به بدنه آن نصب شده است.

۱۶. پیاله‌های سفالی کروی شکل کف صاف و پایه‌دار که لوله آبریز بلندی در زیر دهانه آن به شکل زیبایی نصب شده است.

۱۷. پیاله، کوزه ظریف خاکستری رنگ کف صاف با بدنه پیازی و دوکی شکل با بدنه متناسب و آبریز بلند ساخته شده که مجموعاً شکل پرنده ماهی‌خواری را القاء می‌کند.

۱۸. کوزه سفالی قرمز رنگ تخم مرغی شکل که به طور معکوس ساخته شده و دهانه آن به جای پایه مورد استفاده قرار می‌گرفت. دنباله آویز آن به کف ظرف وصل شده است. این ظرف مانند سایر ظروف ابداعی نشان‌دهندهٔ ذوق سفالگران محلی است.

۱۹. ظروف مختلف سفالی خاکستری رنگ که جنبه تزئینی دارند. یا این که سفالگر بنا به ذوق خود چیزی به آن افزوده است هر یک از ظرف‌های مزبور به تنهایی به طور خاصی ساخته شده که انسان را به تحسین وامی‌دارد.

اشیاء فلزی مکشوفه در کلورز

اشیاء فلزی مکشوفه در کاوش‌های کلورز مانند سفال از تنوع بسیاری برخوردار است اشیاء مزبور که از جنس آهن، مفرغ، نقره و طلا ساخته شده است بیشتر جنبه محلی دارند به طوری که در ساخت آنها غالباً هنرمندان فلزکار از محیط اطراف خود الهام گرفته‌اند. در نتیجه اشیاء جالبی به وجود آوردند که در زیر به تفکیک به شرح آنها می‌پردازیم:

۱. جنگ ابزار شامل پیکان، سرنیزه، کارد، قمه، شمشیر، تبر و گرز؛
۲. سنجاق و سوزن از مفرغ و آهن؛
۳. درفش، موچین، شانه، تیغ، قاشقک وسمه و سنجاق مو؛
۴. اشیاء مختلف فلزی شامل اسکنه، زنجیر، تزئین فلزی روی جلد شمشیر، دوشاخه، مُغار، چنگک، ملاقه، میله بلند، دکمه، صفحات مدور دندانه‌دار منقوش و اشیاء مختلف دیگر؛
۵. مهرهای متنوع فلزی پایه‌دار؛
۶. کمربندها و پیشانی‌بند ساده و نقش‌دار؛
۷. سنجاق‌های مختلف مفرغی با اندازه‌های متفاوت؛
۸. آینه‌های مدور با دسته‌های منقوش؛
۹. النگوهای متنوع مفرغی ساده و منقوش؛
۱۰. انگشترهای ساده؛
۱۱. تزئینات روی لباس و صفحات مدور از جنس طلا؛ صفحه بزرگ مستطیلی شکل منقوش؛ آویز و مهره‌های مختلف گردنبند طلا، گوشواره، زنجیر، موبندهای مارپیچ از طلا؛
۱۲. بشقاب مفرغی با نقوش گود و برجسته؛
۱۳. ظروف مفرغی متنوع.

وسایل مختلف اسب و زین‌ابزار

در کاوش‌های کلورز علاوه بر گور انسان تعدادی گور اسب پیدا شد که در قسمت شمالی مقابر سنگ‌چین به خاک سپرده بودند که تعداد اسب‌های کشته شده به نسبت اهمیت صاحب گور متفاوت بود. از این گورها علاوه بر دهنه و زنگوله‌های گوناگون تعدادی تزئینات جالب مربوط به سر و سینه اسب به دست آمد. کشف اسکلت اسب در جدار گورهای انسان نشانه‌ای از آداب و رسوم مردمی بود که مانند سکاها برای مردگان خود اسب قربانی می‌کردند. تزئیناتی که برای آرایش اسب‌ها به کار می‌بردند از جنس

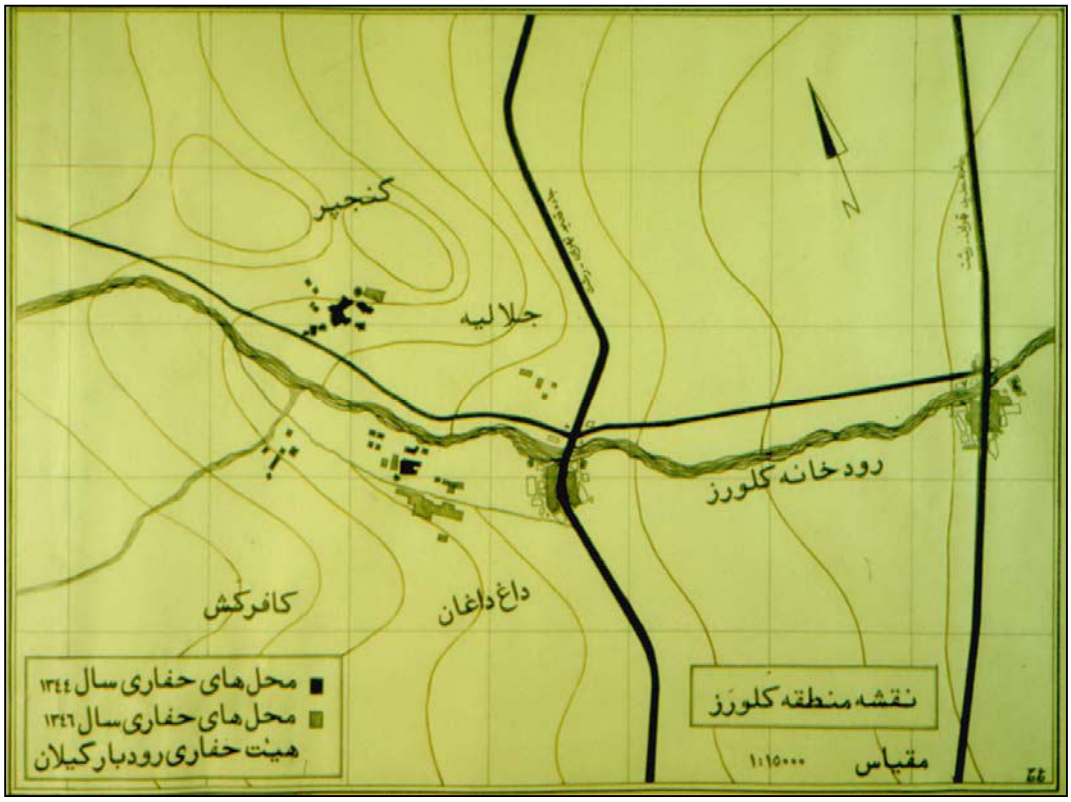

نقشهٔ ٦. محل‌های کاوش شده در رودبار

طلا و نقره و مفرغ و آهن بوده است که گاهی هم از صدف و فریت برای تزئین سینه اسب استفاده می‌شد. اشیاء متنوعی که از گورهای اسب به دست آمد به‌نسبت تعداد گورهای محدود واجد اهمیت بسیار است. همچنین هنر ماهرانهٔ هنرمندان فلزکار محلی را به خوبی نشان می‌دهد. برای شرح مشخصات هر یک از اشیاء فوق لازم است آنها را به ترتیب منظمی به طور جداگانه رده‌بندی کرد:

۱. زنگوله‌های متنوع مفرغی؛
۲. اشیاء مختلفی مربوط به تزئین اسب؛
۳. دهنه‌های گوناگون مفرغی و نقره؛
۴. تزئینات کامل اسب شامل دهنه نقره، اسکلت زین برگ از آهن، صفحات مدور منقوش از طلا، صفحات مدور مفرغی منقوش، تزئینات سر اسب، گردنبند مفرغی با آویز بزرگ مدور، آویزهای کوچک با صفحه مدور مفرغی؛
۵. تزئینات کامل اسب شامل اسکلت زین برگ از مفرغ، قرپوس زین، لوله مفرغی با لوک آهنی، صفحه مدور مفرغی تزئین پیشانی اسب، دهنه، پولک‌های مدور مربوط به تزئین سر اسب؛
۶. تزئینات و زین ابزار اسب شامل پیشانی‌بند منقوش مفرغی، سه عدد حلقه مدور مفرغی، پولک‌های مفرغی جهت تزئین سر اسب، دهنه مفرغی، قرپوس زین، صفحه مربع با نقوش حبابی شکل، آویز بیضی شکل با حلقه و پایه باریک؛
۷. تزئینات کامل اسب شامل پیشانی‌بند مفرغی نقش‌دار، قرپوس زین، دو عدد صفحه مفرغی مدور، پولک‌های کوچک مفرغی جهت تزئین سر اسب، دهنه مفرغی، گردن مفرغی با مهره‌های لوله‌ای و مدور، صفحه سینه‌بند مربعی شکل با

نقوش برجسته مدور، سه عدد آویز زیر سینه، لوله‌های مفرغی منقوش کوچک و بزرگ، سربند طناب یا چرم جهت بستن زین برگ، میخ مفرغی با سرکوب مدور و پایه مفرغی نوک تیز؛

۸. تزئینات قسمت مختلف سه اسب، صفحه مدور با نقوش برجسته که برای تزئین پیشانی اسب به کار می‌رفت. دهنه اسب با بازوی سه سوراخی، پولک‌های مدور جهت تزئین سر اسب، صفحات کوچک قرقره‌ای شکل جهت گردنبند اسب؛

۹. مهره‌های مختلف گردنبند از جنس عقیق، لاجورد، خمیر شیشه، مهره‌های لعابدار، مهره‌های گچی، حدید، شیشه، مفرغ، نقره، استخوانی، سنگ شبه.

کلورز به روایت تصویر

تصویر ۱. دورنمایی از کلورز

تصویر ۲. علی حاکمی در کلورز هنگام کاوش

تصویر ۳. خاکسپاری همراه با گورآوندها

تصویر ٤. خاکسپاری همرا با گورآوندها

تصویر ۵. خاکسپاری دو اسب در کنار یکدیگر

تصویر ٦. جزییات تصویر بالا. خاکسپاری دو اسب در کنار یکدیگر

تصویر ۷. خاکسپاری دو اسب در کنار یکدیگر

تصویر ۸. گور

تصویر ۹. گور

تصویر ۱۰. یافت شدن جام زرین کلورز

تصویر ۱۱. نمونه‌هایی از گورآوندها

تصویر ۱۲. نمونه‌هایی از گورآوندها

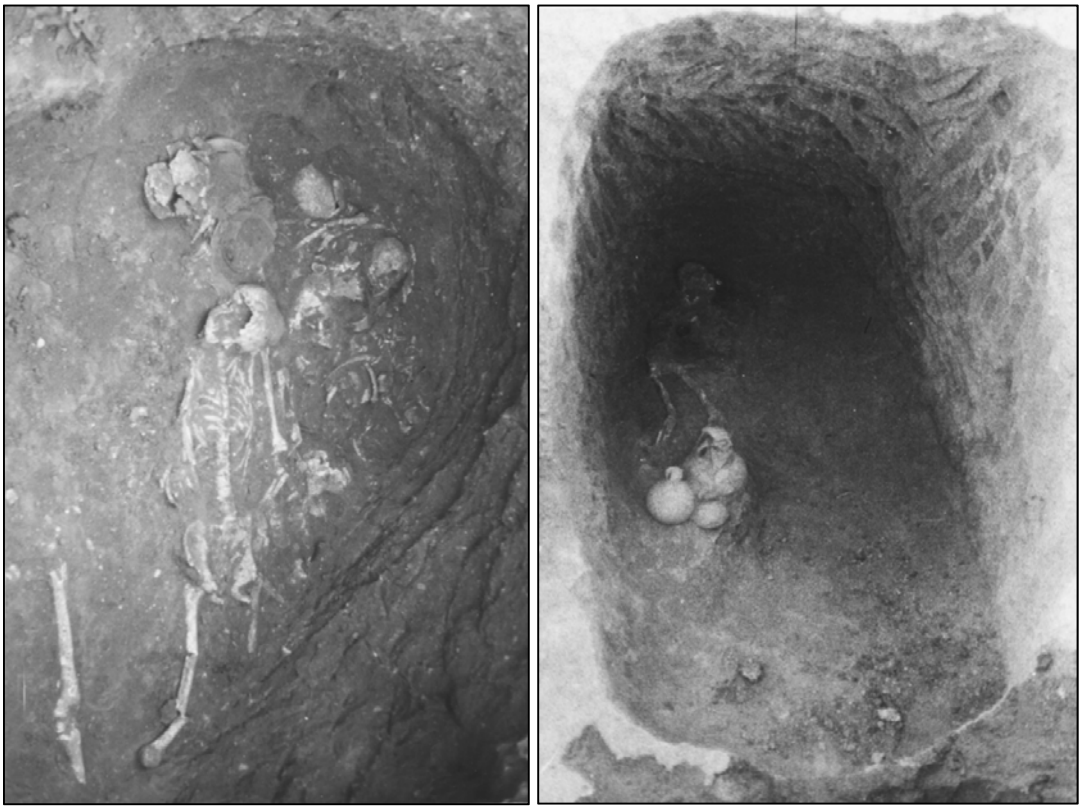

تصویر ۱۳ و ۱٤. نمونه‌هایی از خاکسپاری

تصویر ۱۵. نمونه‌هایی از گورها

تصویر ۱۶. نمونه‌ای از گور

تصویر ۱۷. نمونه‌ای از گور

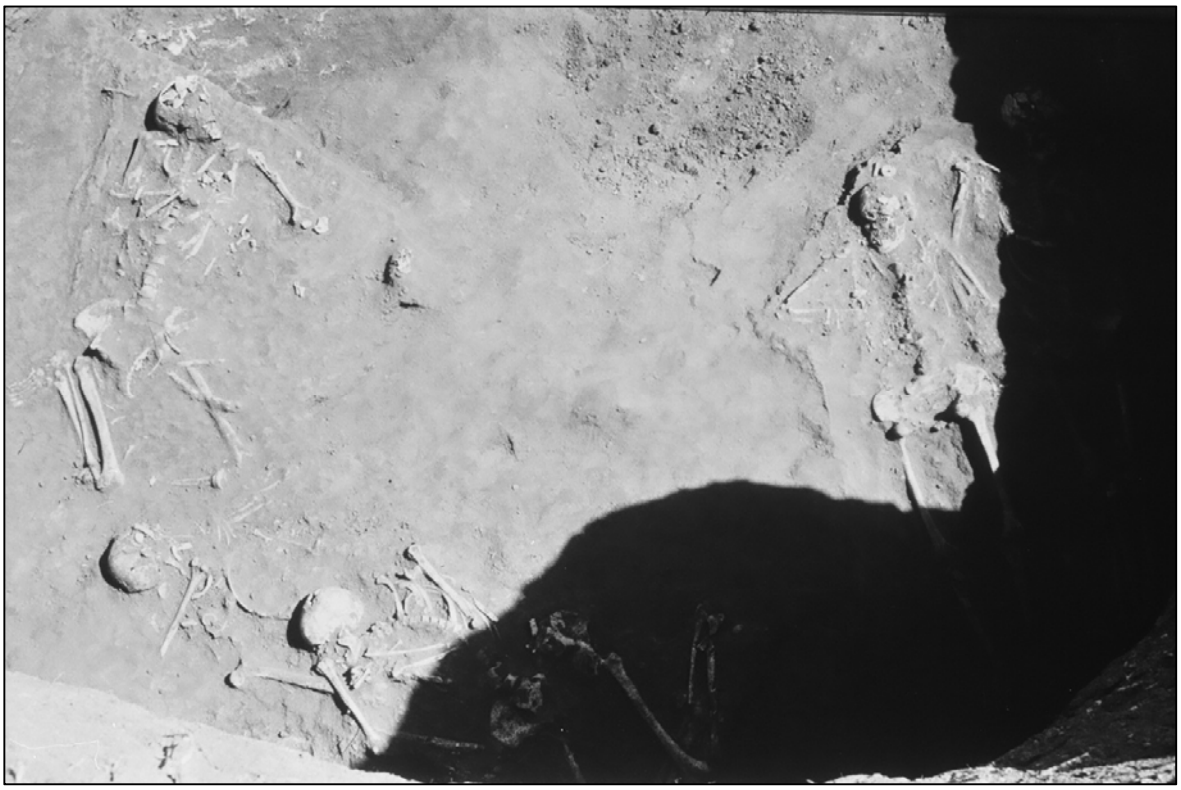

تصویر ۱۸. نمونه‌ای از گور

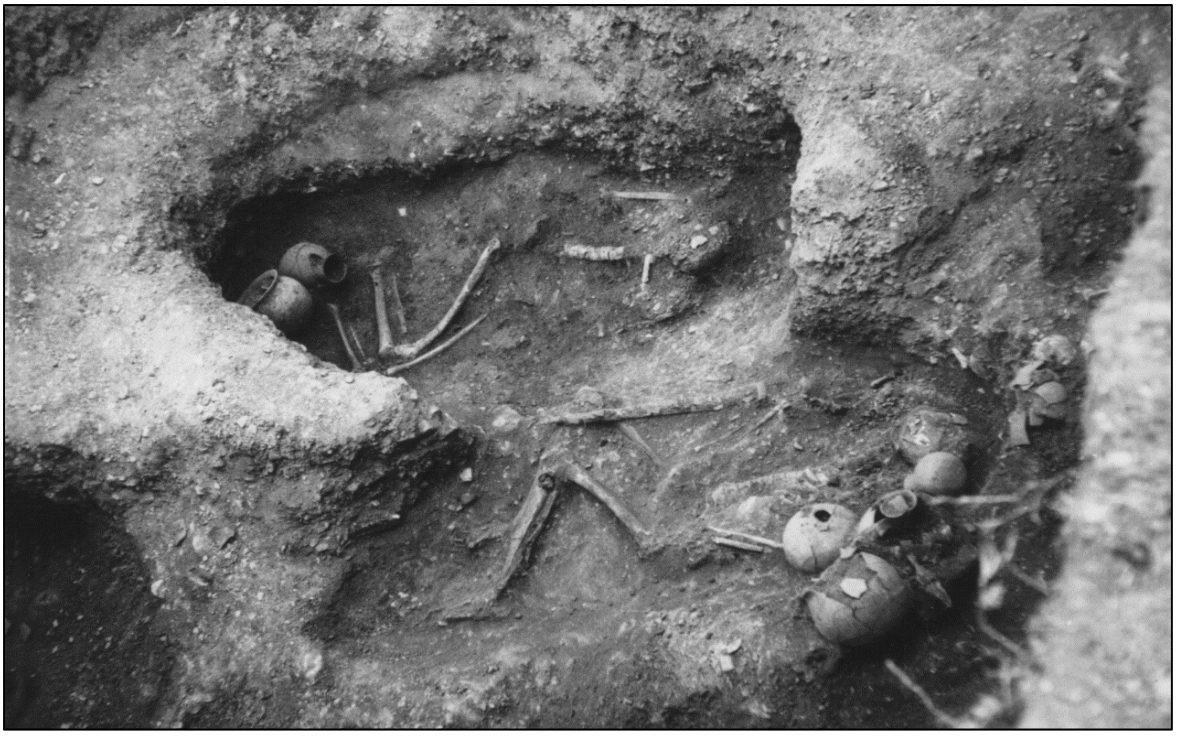

تصویر ۱۹. نمونه‌ای از گور

تصویر ۲۰. نمونه‌ای از گور

تصویر ۲۱. نمونه‌ای از گور

تصویر ۲۲. نمونه‌ای از گور

تصویر ۲۳. نمونه‌ای از گور

اشیاء زرین کلورز

تصویر ۲٤. جام زرین کلورز

تصویر ۲۵. جام زرین کلورز هنگام کشف

تصویر ۲۶. جزییات جام زرین کلورز

تصویر ۲۷. جزییات جام زرین کلورز

تصویر ۲۸. جامی از زر و مفرغ

تصویر ۲۹. جام مرمت شدهٔ زرین و مفرغین کلورز

تصویر ۳۰. جام مرمت شدهٔ کلورز، بخش فرازین زرین و بخش زیرین مفرغین

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر	ارتفاع				
DA3309	طلا	۷		۱۸	۱ (اسب ۱)	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز

تصویر ۳۱. صفحهٔ مدور طلا (پیشانی‌بند) ضخیم که روی آن با پنج دایره متحدالمرکز گورزه نشان و با نقوش لوزی‌ها و خطوط جناقی متقارن در داخل پنج دایره به سبک گورزه نشان تزئین کرده‌اند.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر	ارتفاع				
DA3221	طلا	۶/۱		۱	۱	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، کافرکش

تصویر ۳۲. دستبند طلا نازک دو سر باز که از میلهٔ پیچیده ساخته شده است.

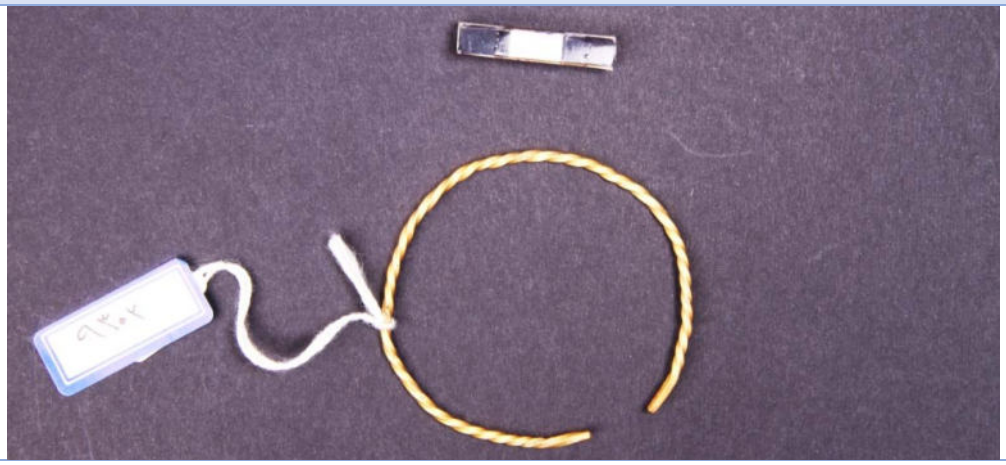

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3222	طلا لاجورد			۲	۴	هزارهٔ اول ق‌م	کافرکش

تصویر ۳۳. گردنبندی مرکب از مهره‌های طلا و لاجورد با چهار آویز طلای پوسته‌ای به شکل سر بز کوهی با شاخ‌های خوابیده و یک مهرهٔ منقوش بلند که دو سر آن با کلاهک طلا بسته شده است.

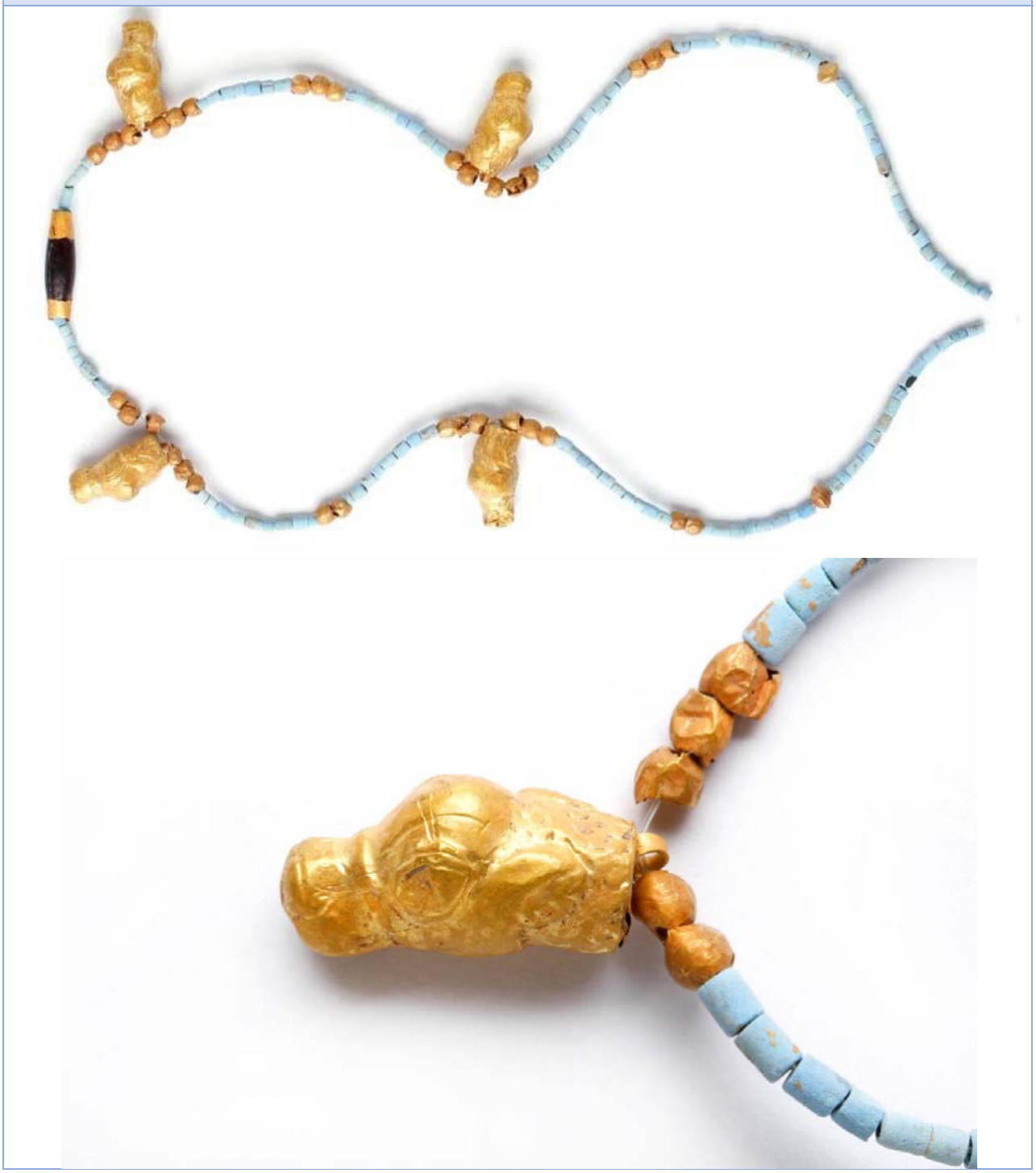

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر	ارتفاع				
DA3224	طلا	۴/۵		۹	۵	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، کافرکش

تصویر ۳٤. گوشواره طلای مفتولی شکل مارپیچ

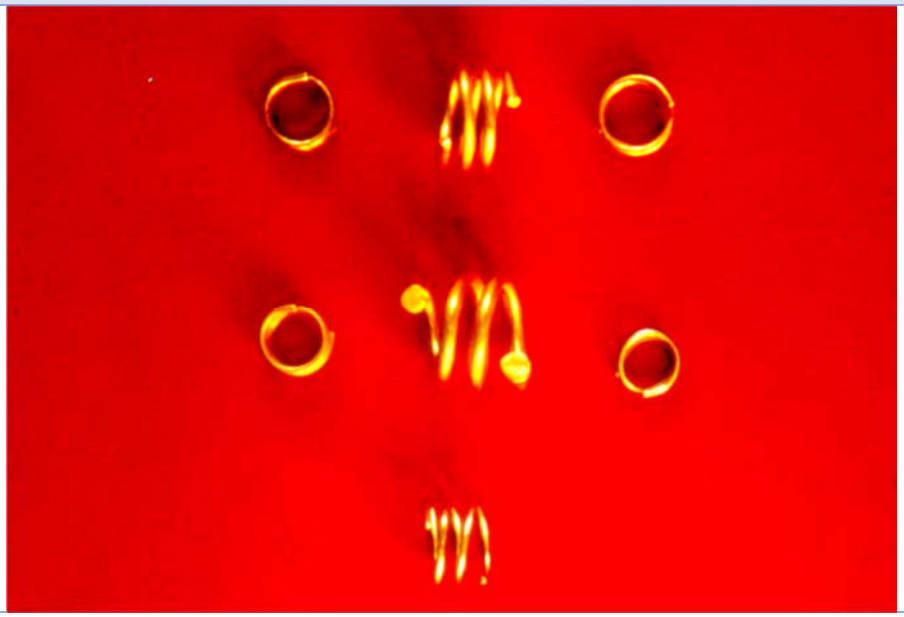

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر	ارتفاع				
DA3226	طلا	۱/۴		۱۱	۱	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، گنج‌پر

تصویر ۳۵. یک جفت گوشواره طلایی مجوف که قسمت پایین آن گوی طلایی متصل است.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر	ارتفاع				
DA3229	نقره	۲		۲۰	۱	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، گنج‌پر

تصویر ۳۶. یک جفت گوشوارهٔ حلقه‌ای شکل نقره مزین به دو گوی در قسمت پایین آن (شکسته و ناقص)

تصویر ۳۷ و ۳۸. گردنبندهای زرین

تصویر ۳۹ و ٤٠. گردنبندهای زرین

تصویر ٤١ و ٤٢. گردنبندهای زرین

تصویر ۴۳ و ٤٤. گردنبندهای زرین

تصویر ٤٥ و ٤٦. گردنبندهای زرین

تصویر ٤٧ و ٤٨. گردنبندهای زرین

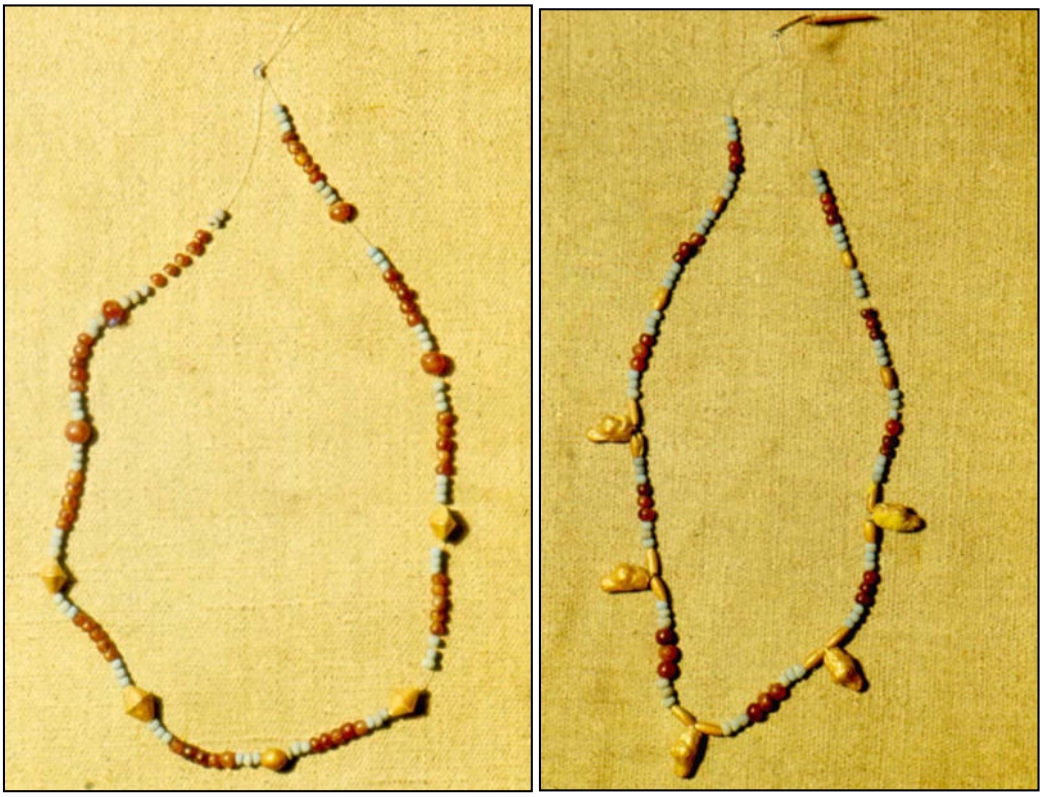

تصویر ٤٩ و ٥٠. گردنبندهای زرین

تصویر ۵۱ و ۵۲. گردنبندهای زرین

تصویر ۵۳ و ٥٤. گردنبندهای زرین

تصویر ۵۵ و ٥٦. گردنبندهای زرین

تصویر ۵۷ و ۵۸. گردنبندهای زرین

تصویر ۵۹. آرایه‌های زرین

تصویر ٦٠. دستبند زرین

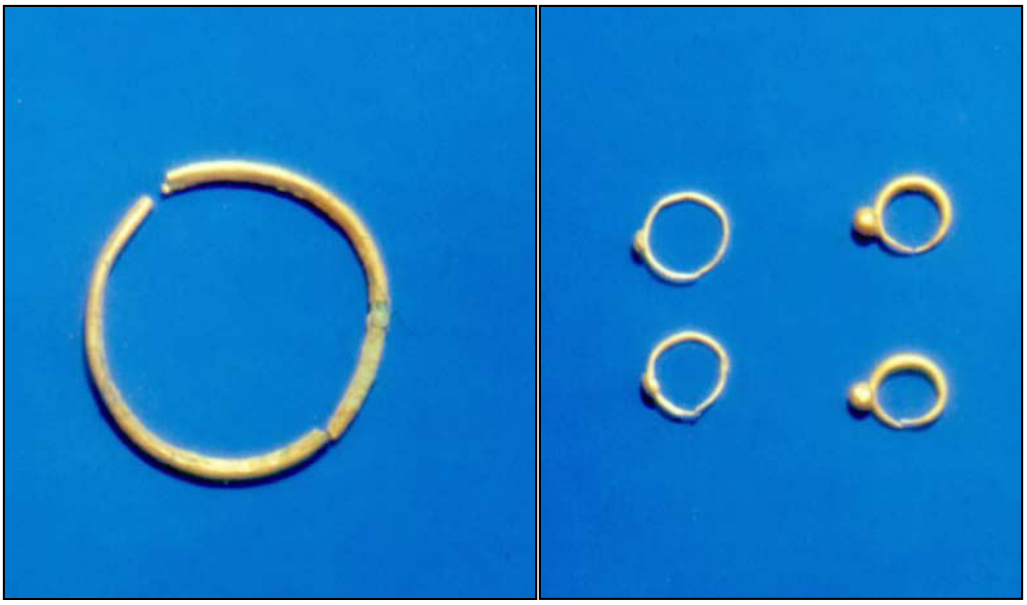

تصویر ٦١ و ٦٢. دستبند و حلقه‌های زرین

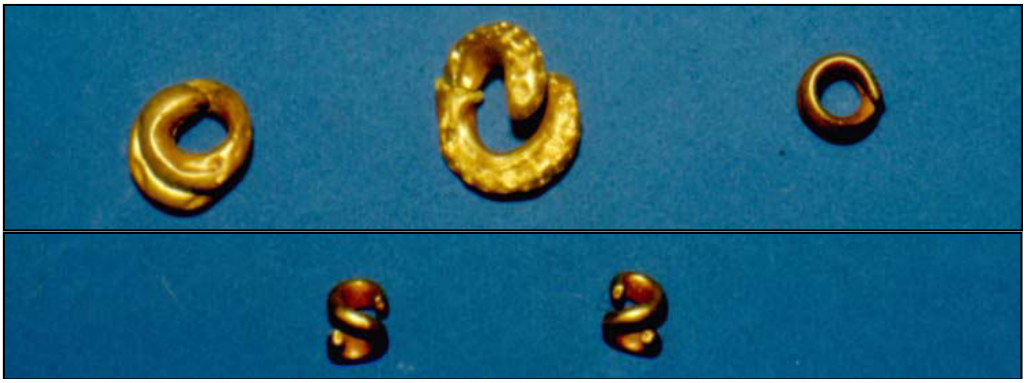

تصویر ٦٣ و ٦٤. حلقه‌های زرین

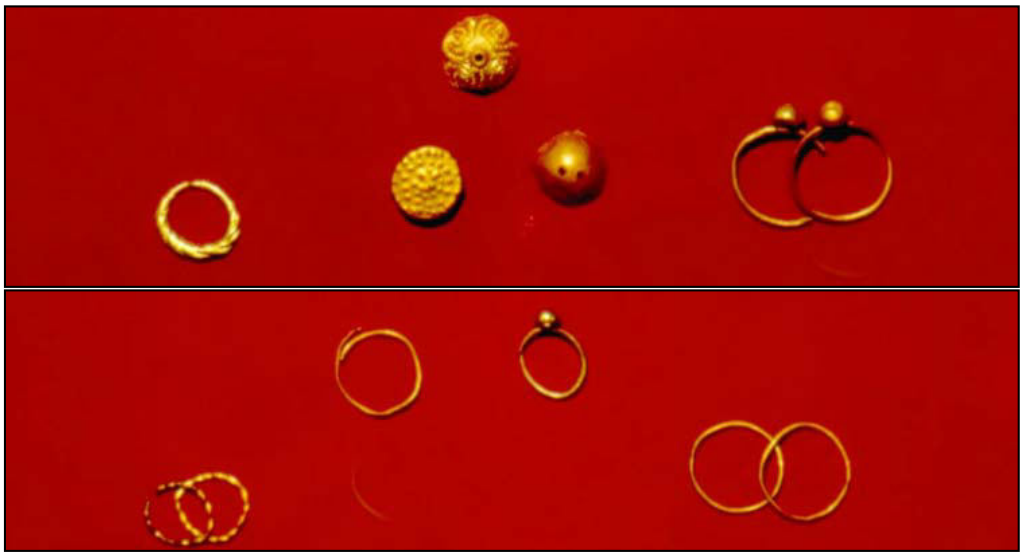

تصویر ٦٥ و ٦٦. حلقه‌های زرین

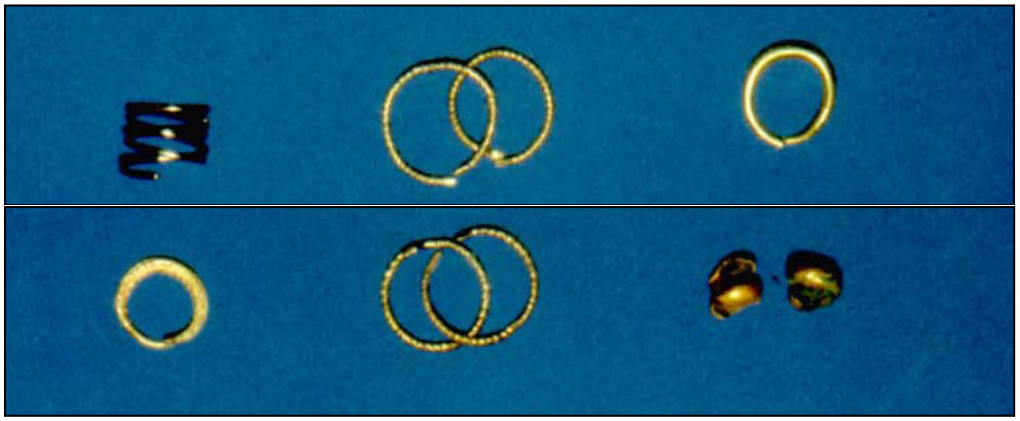

تصویر ٦٧ و ٦٨. دستبند و حلقه‌های زرین

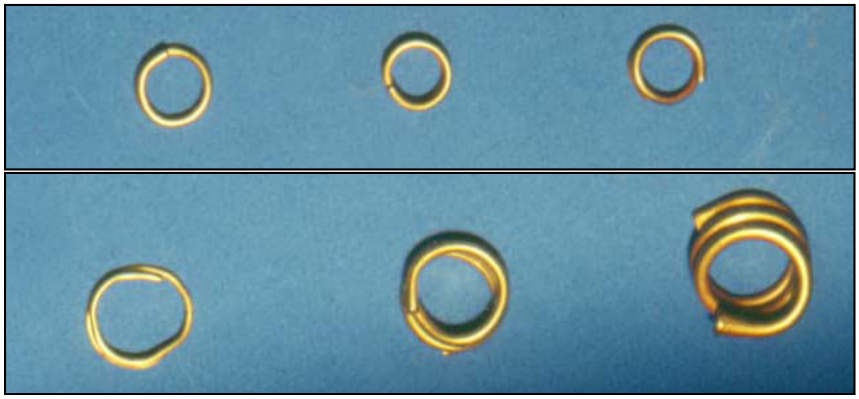

تصویر ٦٩ و ۷۰. حلقه‌های زرین

تصویر ۷۱ . پلاک زرین

تصویر ۷۲. آرایه‌های زرین

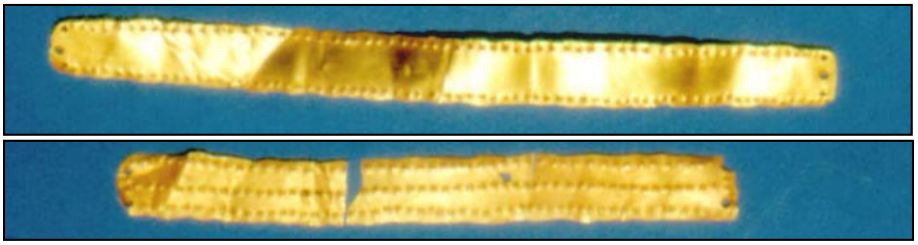

تصویر ۷۳ و ۷٤. نوار تزیینی زرین

تصویر ۷۵ و ۷٦. آرایه‌های زرین

تصویر ۷۷ و ۷۸. آرایه‌های زرین

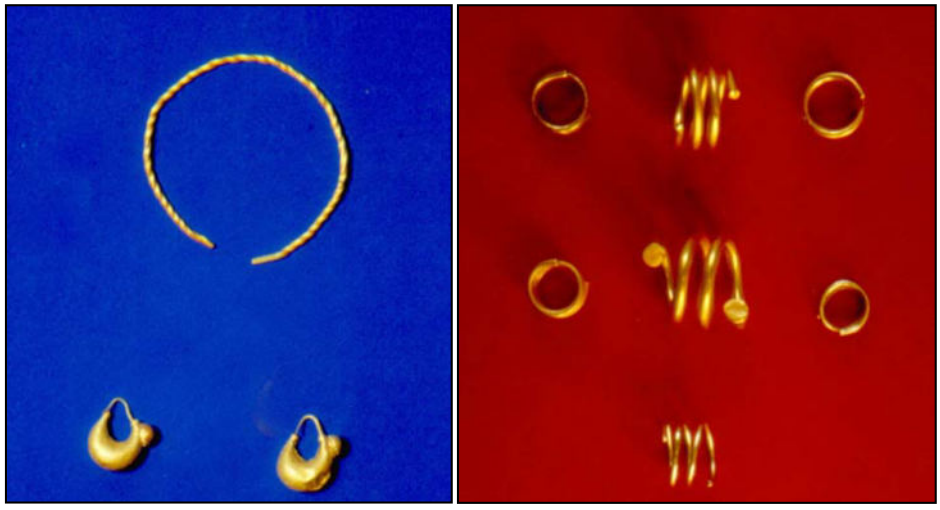

تصویر ۷۹ و ۸۰. حلقه‌های زرین

تصویر ۸۱ و ۸۲. گردنبندهای زرین (عکس از موزه ملی ایران)

تصویر ۸۳ و ۸٤. گردنبندهای زرین (عکس از موزه ملی ایران)

پیکرک‌های پیش‌ازتاریخی کلورز

تصویر ۸۵. مادینه‌پیکرک کلورز

تصویر ۸٦ . مادینه‌پیکرک، تصویر ۸۷. نرینه‌پیکرک (عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۸۸. ظرف‌پیکره

تصویر ۸۹. ظرف‌پیکره

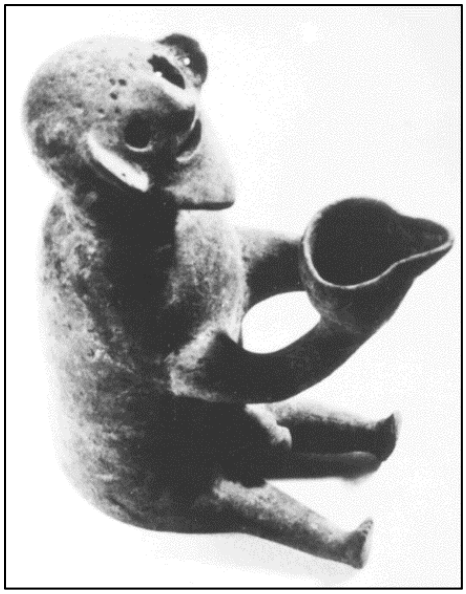

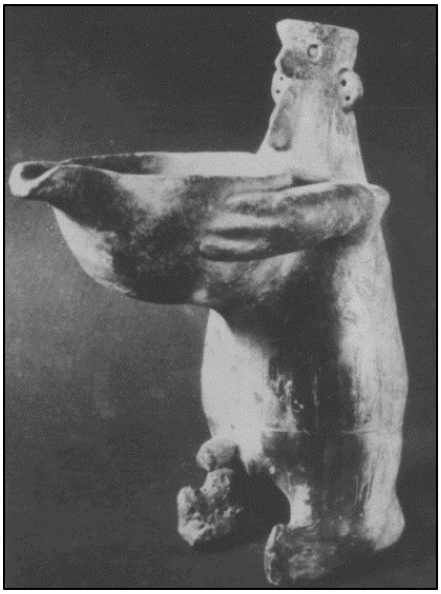

تصویر ۹۰ و ۹۱. ظرف‌پیکره

تصویر ۹۲ و ۹۳ پیکرک‌های جانورسان

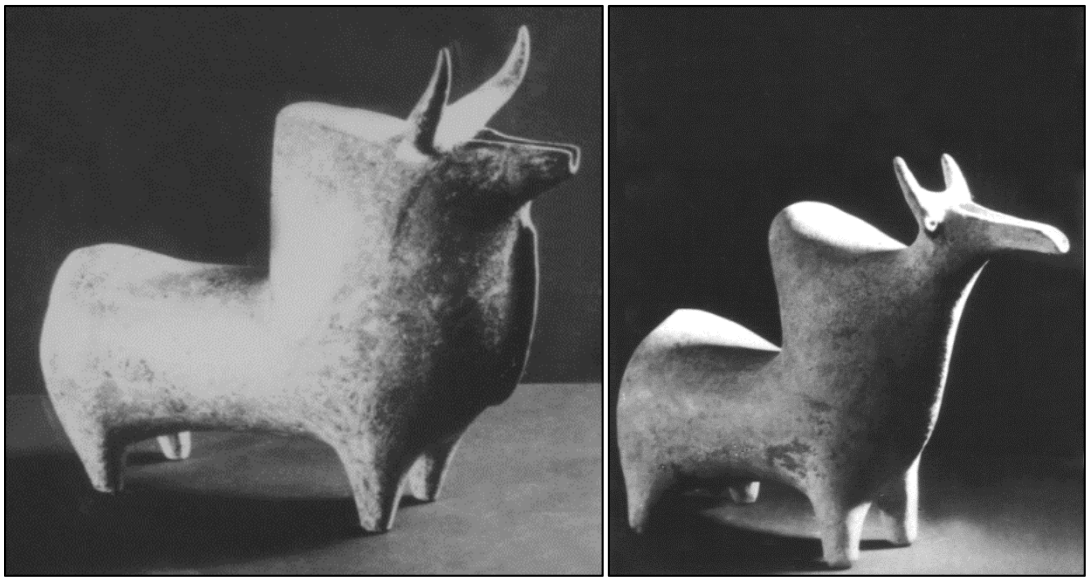

تصویر ۹٤ و ۹۵. پیکرک گاو کوهاندار

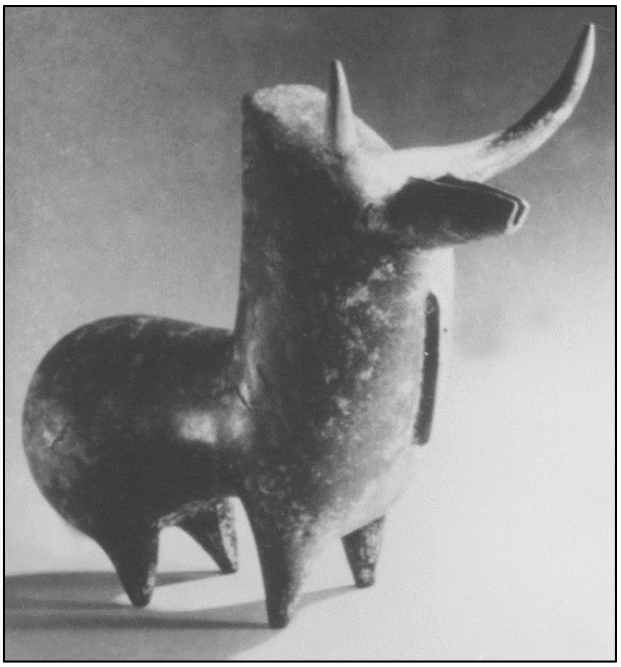

تصویر ۹۶. پیکرک گاو کوهاندار

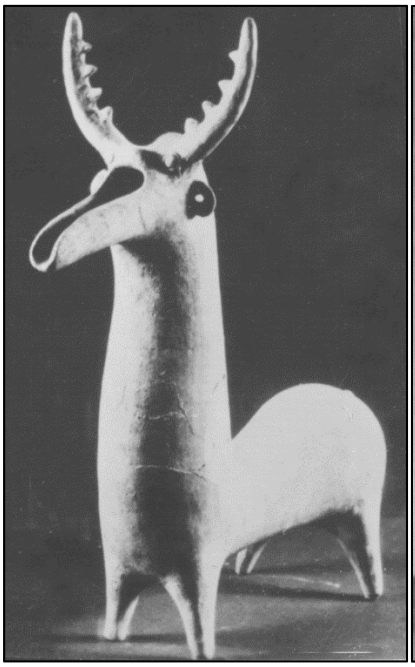

تصویر ۹۷. پیکرک جانور شاخدار

تصویر ۹۸. پیکرک گاو کوهاندار

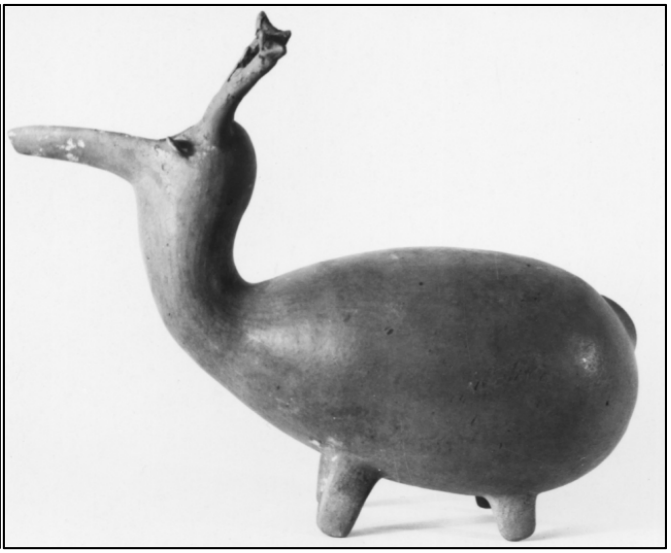

تصویر ۹۹. پیکرک جانورسان

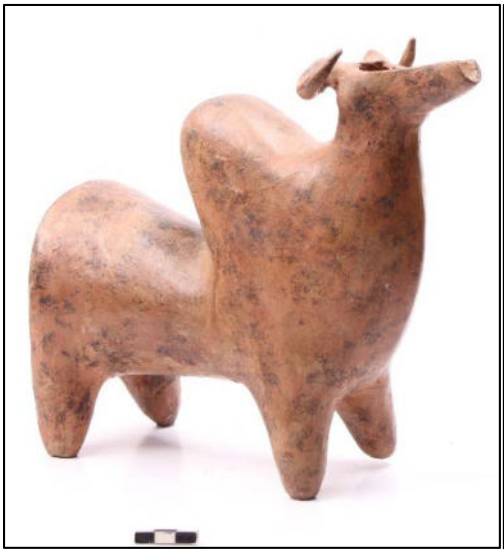

تصویر ۱۰۰. پیکرک گاو

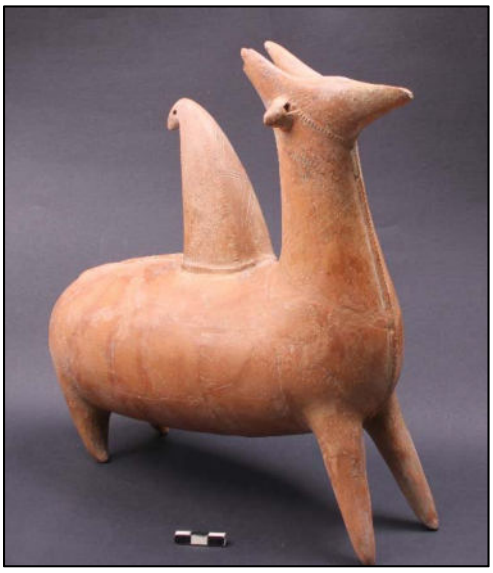

تصویر ۱۰۱. پیکرک جانورسان

تصویر ۱۰۲ پیکرک گاو کوهاندار

تصویر ۱۰۳ و ۱۰۴ پیکرک گاو کوهاندار (عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۱۰۵ پیکرک جانورسان (عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۱۰۶. پیکرک جانورسان (عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۱۰۷. شی‌ای با سه دهانهٔ سفالی و یک آبریز و سه چرخ

تصویر ۱۰۸. سفالی چکمه‌شکل با آبریز

تصویر ۱۰۹. سفالی با دهانهٔ باریک و آبریز

تصویر ۱۱۰. سفالی با آبریز چسبیده به بدنه و دستهٔ کوچک و دو پا

سفال‌های پیش‌ازتاریخی کلورز

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2838	سفال	۱۲	۳۰	۲	۴	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز

تصویر ۱۱۲. قوری سفالی نارنجی رنگ تخم‌مرغی شکل با آبریز بلند شبیه منقار مرغ ماهی‌خوار. آبریز این قوری برعکس قوری‌های مکشوفه در کف آن قرار دارد.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2761	سفال	۶/۵	۱۱	۲	۸	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، کافرکش

تصویر ۱۱۳. سفال سیاه‌رنگ مایل به خاکستری تیره با بدنه تخم مرغی شکل کف صاف که بالای بدنه آن به دهانه کاسه‌ای شکل و آبریز کوتاهی منتهی می‌شود.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2837	سفال	۷	۲۱	۱	۶	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، داغ داغان

تصویر ۱۱٤. سفال نارنجی رنگ با بدنه مدور و دهانه بلند مخروطی شکل و دسته بلند

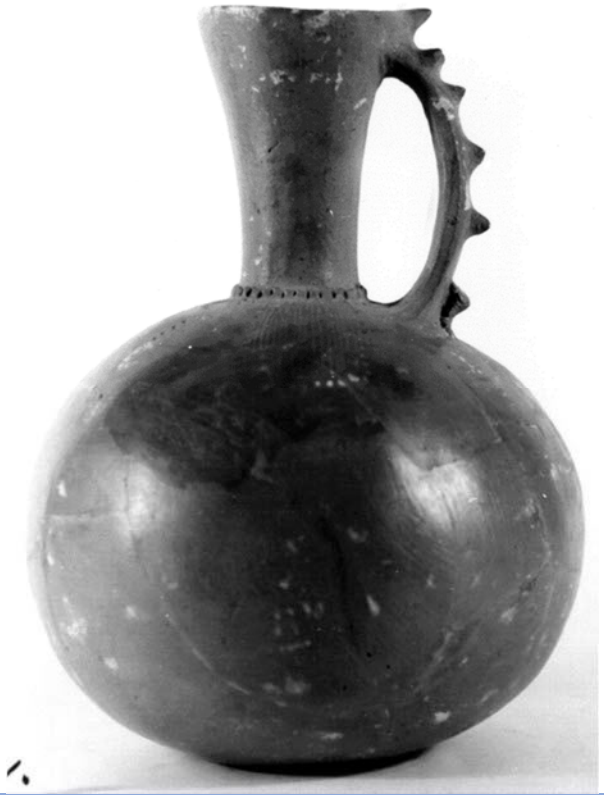

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3161	سفال	۴	۳/۵	۱	۱	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز

تصویر ۱۱۵. ظرف سفالی قهوه‌ای رتگ با آبریز ناودانی‌شکل که دستهٔ دکمه‌ای شکل روی بدنهٔ آن دیده می‌شود.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3163	سفال	۱۴/۵	۷	۱	۱	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، گنج‌پر

تصویر ۱۱۶. کاسهٔ سفالی سیاه رنگ نیم‌کره‌ای شکل ساده و کمی ناقص

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3167	سفال	۸/۴	۶/۴	۲	۲	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز

تصویر ۱۱۷. ظرف کوچک سفالی سیاه‌رنگ به شکل پیاله کوچک مدور با آبریز ناودانی است. در طرفین پیالهٔ مزبور، دو دستهٔ کوچک دکمه‌شکل نصب شده است و نوار دایره‌ای شکل در کف دارد.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3170	سفال	۶	۱۱/۵	۲	۲	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، کافرکش

تصویر ۱۱۸. کوزهٔ سفالی قرمز رنگ با بدنهٔ پیازی شکل کف صاف و گردن کوتاه مخروطی شکل دهانه باز که دستهٔ باریکی لبهٔ کوزه را به بدنه وصل می‌کند.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3174	سفال	۱۴	۱۶/۷	۲	۴	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز

تصویر ۱۱۹. ظرف سفالی قرمز رنگ با بدنهٔ کروی شکل دهانه باز شبیه دیزی که لبهٔ آن به خارج تمایل دارد.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3175	سفال	۴/۵	۲۵/۵	۲	۴	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، کافرکش

تصویر ۱۲۰. کوزهٔ سفالی قهوه‌ای رنگ تخم‌مرغی شکل با دهانهٔ مخروطی که دستهٔ کوچکی گردن آن را به بدنه وصل می‌کند.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3176	سفال	۱۱/۸	۱۴/۸	۲	۴	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، کافرکش

تصویر ۱۲۱. ظرف سفالی قرمز رنگ به شکل قوری با بدنهٔ پیازی شکل و دهانهٔ باز که آبریز زاویه‌داری از بدنهٔ آن جدا شده است. آبریز با پایهٔ افقی به دهانهٔ وصل شده است.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3185	سفال	۳۵/۵	۱۰/۸	۹	۵	هزاره اول ق.م	کلورز، گنج‌پر

تصویر ۱۲۲. کاسهٔ سفالی بزرگ خاکستری رنگ که دستهٔ کوچکی به کنار لبه وصل شده است. (وصالی شده)

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3212	سفال	۳/۸	۱۳	۹	۲	هزارهٔ اول ق.م	کلورز

تصویر ۱۲۳. کوزهٔ سفالی خاکستری رنگ با دهانهٔ قیفی و بدنهٔ گلابی شکل و کف صاف. دهاناً قیفی آن با دستهٔ بسیار کوچکی به بدنه مربوط شده است. ترک‌دار

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3213	سفال	۹/۵	۱۰/۸	۹	۵	هزارهٔ اول ق.م	کلورز

تصویر ۱۲٤. دیزی قرمز رنگ دهانه باز که دهانهٔ کوتاه آن با دو دستهٔ کوچک به بدنه وصل شده است.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3216	سفال	۱۱	۷	۹	۵	هزارهٔ اول ق.م	کلورز

تصویر ۱۲۵. ظرف سفالی مدور سیاه رنگ کف صاف با آبریز پهن ترک‌دار که زیر آبریز آن با سه ردیف نقش نقطه تزئین شده است.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3217	سفال	۳/۷	۱۳/۳	۹	۵	هزارهٔ اول ق.م	کلورز

تصویر ۱۲۶. کوزهٔ سفالی سیاه رنگ با دهانهٔ قیفی شکل شکسته و بدنهٔ گلابی شکل کف صاف که دستهٔ بسیار کوچکی دهانهٔ قیفی آن را به بدنه وصل می‌کند.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3218	سفال	۱۰/۳	۲۱/۵	۹	۲	هزارهٔ اول ق.م	کلورز، گنج‌پر

تصویر ۱۲۷. قوری سفالی سیاه رنگ با آبریز پیچیده که شبیه سر مرغ ماهی‌خوار است به بدنهٔ تخم‌مرغ شکل دو سر صاف آن متصل است. زیر دهانه و روی پیچ آبریز با نقاط زیر کنده و خطوط موازی تزئین شده است. نقطه مقابل آبریز روی بدنه از دهانه به پایین یک برآمدگی شبیه دم دیده می‌شود. محل اتصال آبریز به بدنه کمی برجستگی دارد.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3264	سفال	۱۲/۷	۱۶	۱۳	۲	هزارهٔ اول ق.م	کلورز، گنج‌پر

تصویر ۱۲۸. کاسهٔ سفالی قرمز رنگ با آبریز پهن وصالی شده و لب پریده

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3266	سفال	۱۶/۳	۱۱/۴	۱۴	۱	هزارهٔ اول ق.م	کافرکش

تصویر ۱۲۹. کاسهٔ سفالی قرمز رنگ با دسته و آبریز پهن و بلند که زیر دسته و آبریز آن دو نوار برجسته نقطه‌چین موازی عمودی جلب نظر می‌کند. زیر لوله آبریز هم دکمهٔ کوچکی دیده می‌شود و در دو طرف بدنهٔ آن سه نوار موازی نقطه‌چین برجسته زینت یافته و بالای آن به دو برجستگی مجزا ختم می‌شوند. وصالی‌شده و ناقص.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3269	سفال	۶/۵	۳۴/۵	۱	۱	هزارهٔ اول ق.م	کلورز، گنج‌پر

تصویر ۱۳۰. کوزهٔ سفالی بزرگ قرمز رنگ کروی شکل با دهانهٔ شبه مخروطی ناقص. دهانه باز و کف صاف که دستهٔ کوچکی گردن کوزه را به بدنهٔ آن وصل می‌کند.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3270	سفال	۶	۲۱/۵	۹	۴	هزارهٔ اول ق.م	کلورز

تصویر ۱۳۱. کوزهٔ سفالی قرمز کروی و کف صاف با گردن استوانه‌ای کوتاه که دستهٔ باریکی لبهٔ کوزه را به بدنه وصل می‌کند.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3271	سفال	۸/۳	۱۴/۷	۹	۶	هزارهٔ اول ق.م	کلورز

تصویر ۱۳۲. کوزهٔ سفالی نخودی که روی بدنهٔ آن با خطوط هندسی شکسته مقارن تزئین شده است. کوزهٔ مزبور دهانه باز با گردن که از دو قوس مقعر تشکیل شده است و دسته از دهانه کوزه به بدنهٔ آن وصل می‌شود. بدنهٔ کوزه پیازی شکل است.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3272	سفال	۳/۴	۱۸/۲	۹	۶	هزارهٔ اول ق.م	کلورز

تصویر ۱۳۳. کوزهٔ سفالی قرمز رنگ که بدنه تخم مرغی شکل و گردن مخروطی شکل و دهانه باز دارد. روی گردن و زیر آن روی بدنه تزئیناتی دارد. در بخش اتصال دسته به گردن کوزه یک نوار برجسته گردن را دور می‌زند. در محل اتصال گردن به بدنه و پایین با خطوط کنده و نوار کنده تزئین شده است و نیز از وسط گردن دستهٔ کوچکی به بدنهٔ کوزه وصل می‌شود.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3274	سفال	۴	۱۵/۱	۹	۸	هزارهٔ اول ق.م	کلورز

تصویر ۱۳٤. کوزهٔ سفالی سیاه رنگ با دهانه کوچک گردنی به شکل مخروط ناقص که به بدنه گلابی شکل وصل شده است. کوزهٔ مزبور در پایین کاملاً کف صاف است و دستهٔ بسیار کوچکی گردن مخروط آن را به بدنه وصل می‌کند.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3275	سفال	۷/۳	۱۰/۲	۱۵	۳	هزارهٔ اول ق.م	کلورز

تصویر ۱۳۵. کاسهٔ سفالی قرمز رنگ با آبریز ناودانی پهن که بدنهٔ مدور آن به کف صافی ختم می‌شود.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3276	سفال	۵/۵	۱۹	۱۷	۱	هزارهٔ اول ق.م	کلورز

تصویر ۱۳۶. کوزهٔ سفالی سیاه رنگ با بدنهٔ کروی و دهانه به شکل مخروط ناقص که با انحنایی به بدنه پیازی شکل کوزه وصل شده است. لوله یا آبریز قائمی در کوزه مزبور ساخته شده که دنبالهٔ آن تا کف داخلی کوزه امتداد دارد و با زائدهٔ افقی به گردن کوزه متکی می‌شود. مقداری از لبهٔ کوزه ناقص است.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3278	سفال	۵/۵	۲۰/۴	۱۷	۱	هزارهٔ اول ق.م	کلورز

تصویر ۱۳۷. کوزهٔ سفالی قرمز رنگ با بدنهٔ پیازی شکل که گردن بلندی شکل مخروط ناقص و دهانه باز دارد. همچنین دستهٔ بلند قوسی شکل لبهٔ دهانه را به بدنه وصل می‌کند. روی دسته با سه دکمه برجسته تزئین شده است.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3281	سفال	۴/۷	۱۳/۸			هزارهٔ اول ق.م	

تصویر ۱۳۸. کوزهٔ کوچک سفالی سیاه رنگ با بدنهٔ گلابی شکل کف صاف که به دهانهٔ قیفی شکل مربوط می‌شود. دستهٔ باریک بلندی دهانه کوزه مزبور را به بدنه وصل می‌کند.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3289	سفال	۷/۲	۸/۸	۱۱	۱	هزارهٔ اول ق.م	کلورز

تصویر ۱۳۹. کوزهٔ سفالی قرمز رنگ ساده دهانه باز با بدنهٔ کروی شکل شبیه دیزی.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3298	سفال	۶	۸/۸	۱۹	۴	هزارهٔ اول ق.م	کلورز، گنج‌پر

تصویر ۱٤۰. لیوان سفالی خاکستری رنگ با بدنهٔ گلابی شکل که دهانهٔ باز آن با انحنای کمی به بدنه وصل می‌شود. دستهٔ مدور کوچکی به وسط بدنه وصل شده است.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3313	سفال	۱۱/۵	۴/۵	۹	۷	هزارهٔ اول ق.م	کلورز، گنج‌پر

تصویر ۱٤۱. کاسه کوچک سفالی قهوه‌ای رنگ عرقچینی شکل ساده که یک طرف آن دود گرفته است. وصالی شده ناقص

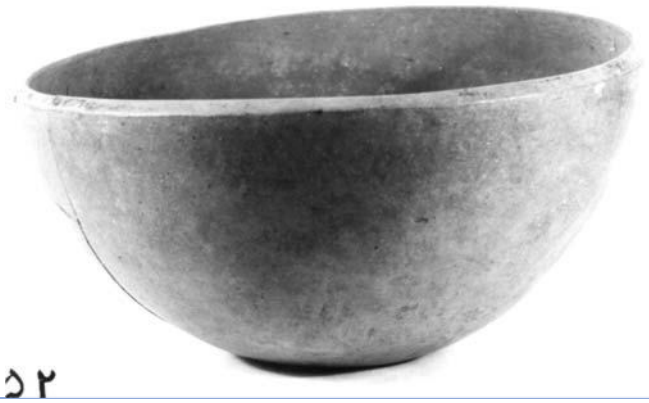

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3320	سفال	۵/۵	۱۶/۸	۱۲	۸	هزارهٔ اول ق.م	کلورز

تصویر ۱۴۲. کوزه سفالی قرمز رنگ با بدنهٔ مدور پیازی شکل و گردن بلند به شکل مخروط ناقص شکسته که دسته باریکی از لبه ظرف به بدنه آن متصل است. دکمه کوچک برجسته‌ای در بالای دسته و متصل به لبه دیده می‌شود. روی بدنه را با خطوط موازی و نقطه‌چین تزئین کرده‌اند.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3322	سفال	۷/۷	۱۱/۷	۱۷	۱	هزارهٔ اول ق.م	کلورز

تصویر ۱۴۳. ظرف سفالی سیاه رنگ دهانه باز با بدنه گلابی شکل کف صاف و دهانه کوتاه با لبهٔ متمایل به خارج. روی لبهٔ ظرف دو سوراخ وجود دارد و زیر لبه با دو خط کنده موازی تزئین شده است.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3346	سفال	۱۱/۲	۱۴/۷	۲۴	۱	هزارهٔ اول ق.م	کلورز، گنج‌پر
تصویر ۱٤٤. آبخوری سفالی سیاه رنگ استوانه‌ای شکل شکسته که دسته‌ای باریک در وسط بدنه آن نصب است.							

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2603	سفال	۸	۱۰/۵	۳	۲۱	هزارهٔ اول ق.م	کلورز، داغ‌داغان
تصویر ۱٤٥. کوزه سفالی شبیه دیزی با دسته کوچک در طرفین، سوخته و شکسته							

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2601	سفال	۵	۵,۲۱	۳	۲۴	هزارهٔ اول ق.م	کلورز، داغ‌داغان

تصویر ۱٤٦. کوزه سفالی به رنگ نارنجی با یک دسته و یک لوله کوچک بر گردن، باریک و کوتاه با سه پایه

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2569	سفال	۷	۱۶	۳	۱۶	هزارهٔ اول ق.م	کلورز، داغ‌داغان

تصویر ۱٤۷. کوزه کوچک سفالی دسته‌دار که بالای دسته دو زائده دارد و دارای یک لوله است.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2567	سفال	۵	۱۳	۳	۱۵	هزارهٔ اول ق.م	کلورز، داغ‌داغان

تصویر ۱۴۸. کوزهٔ کوچک سفالی قهوه‌ای دارای یک دسته که در قسمت بالای دسته یک زائده دارد.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2541	سفال	۵	۱۰	۳	۱۶	هزارهٔ اول ق.م	کلورز، داغ‌داغان

تصویر ۱۴۹. کوزهٔ سفالی کوچک قهوه‌ای شکل

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2538	سفال	۵	۱۴	۳	۱۵	هزارهٔ اول ق.م	کلورز، داغداغان

تصویر ۱۵۰. کوزهٔ سفالی کوچک قهوه‌ای دارای یک دسته است و دور گردن ظرف دایره‌های کنده شده دیده می‌شود.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2538	سفال	۱۱/۵	۱۱	۱	۲	اواسط هزارهٔ اول ق.م	کلورز، داغداغان

تصویر ۱۵۱. ظرف سفالی پایه‌دار خاکستری رنگ

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2290	سفال	۲۳/۵	۴/۵		۱۱	هزارهٔ اول ق.م	کلورز، گنج‌پر

تصویر ۱۵۲. بشقاب سفالی نارنجی با سه پایه در زیر آن و با دسته‌ای شبیه تاج خروس که وسط آن سوراخی وجود دارد.

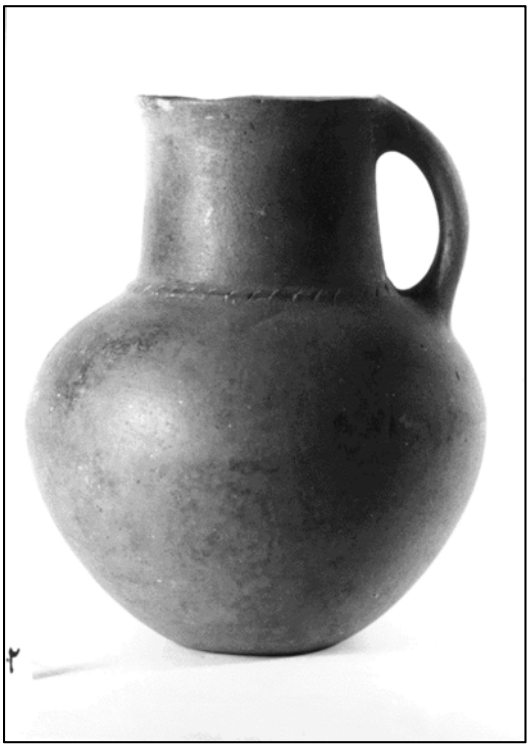

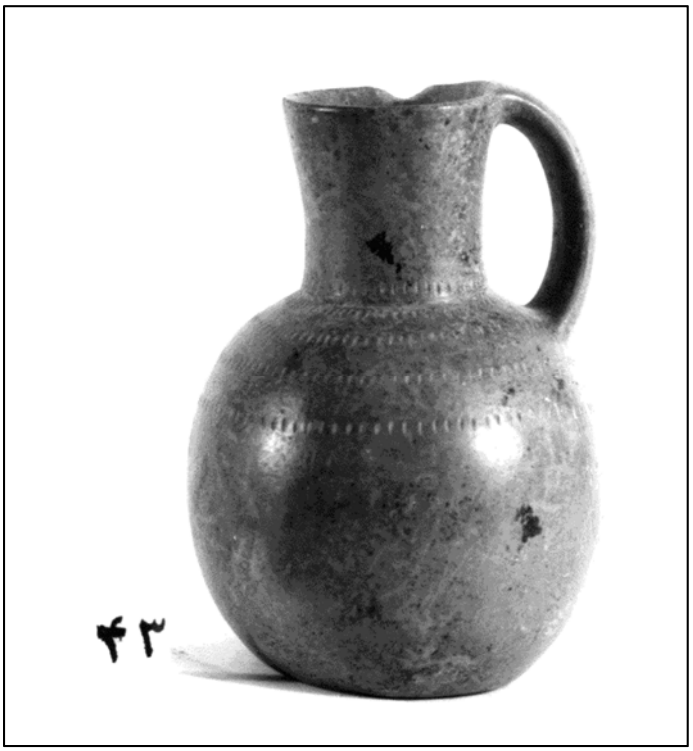

تصویر ۱۵۳ و ۱۵٤.کوزهٔ سفالی با یک دسته که بر گرد ظرف دایره‌های کنده شده دیده می‌شود.

تصویر ۱۵۵ و ۱۵٦. کوزهٔ سفالی با یک دسته که بر ظرف دایره‌های کنده شده دیده می‌شود.

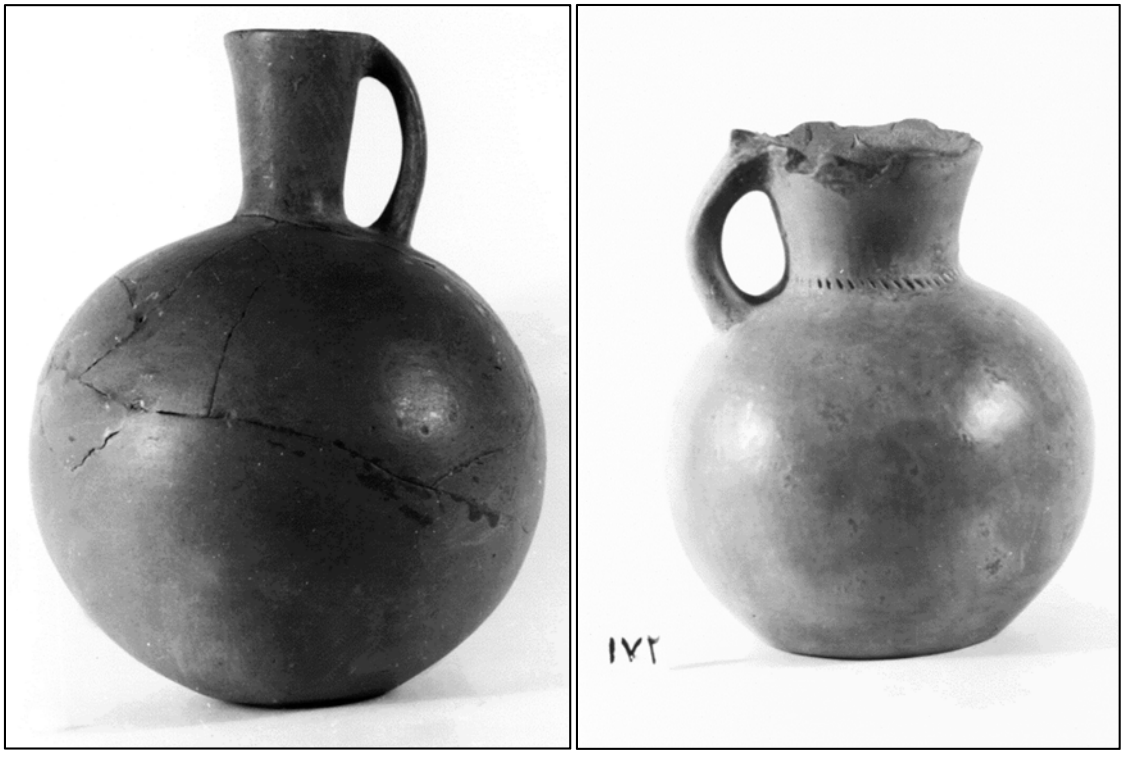

تصویر ۱۵۷ و ۱۵۸. کوزهٔ سفالی با یک دسته که بر گرد ظرف دایره‌های کنده شده دیده می‌شود.

تصویر ۱۵۹ و ۱۶۰. کوزهٔ سفالی با یک دسته که بر ظرف دایره‌های کنده شده دیده می‌شود.

تصویر ۱۶۱ و ۱۶۲. کوزهٔ سفالی با یک دسته کوچک

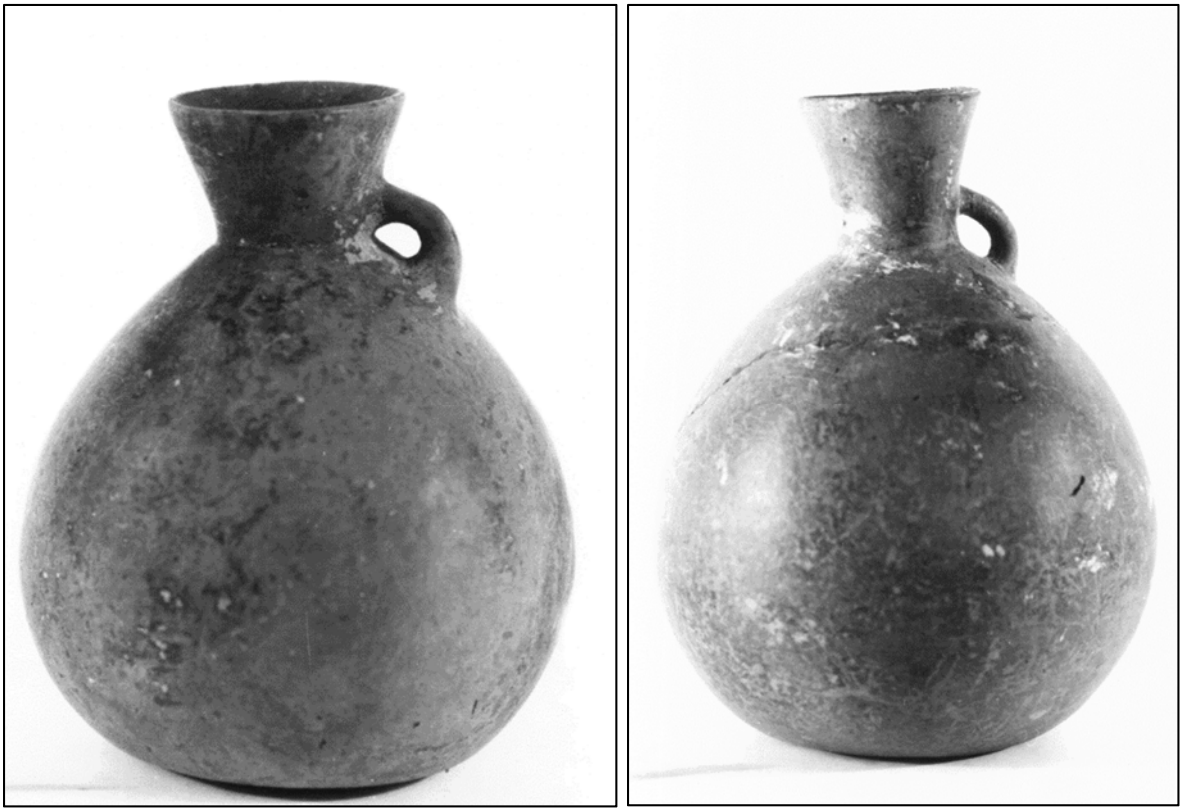

تصویر ۱٦۳ و ۱٦٤. کوزهٔسفالی با دهانهٔ قیفی و بدنهٔ گلابی شکل و کف صاف

تصویر ۱٦٥ و ۱٦٦. کوزهٔ سفالی با دهانهٔ قیفی و بدنهٔ گلابی شکل و کف صاف

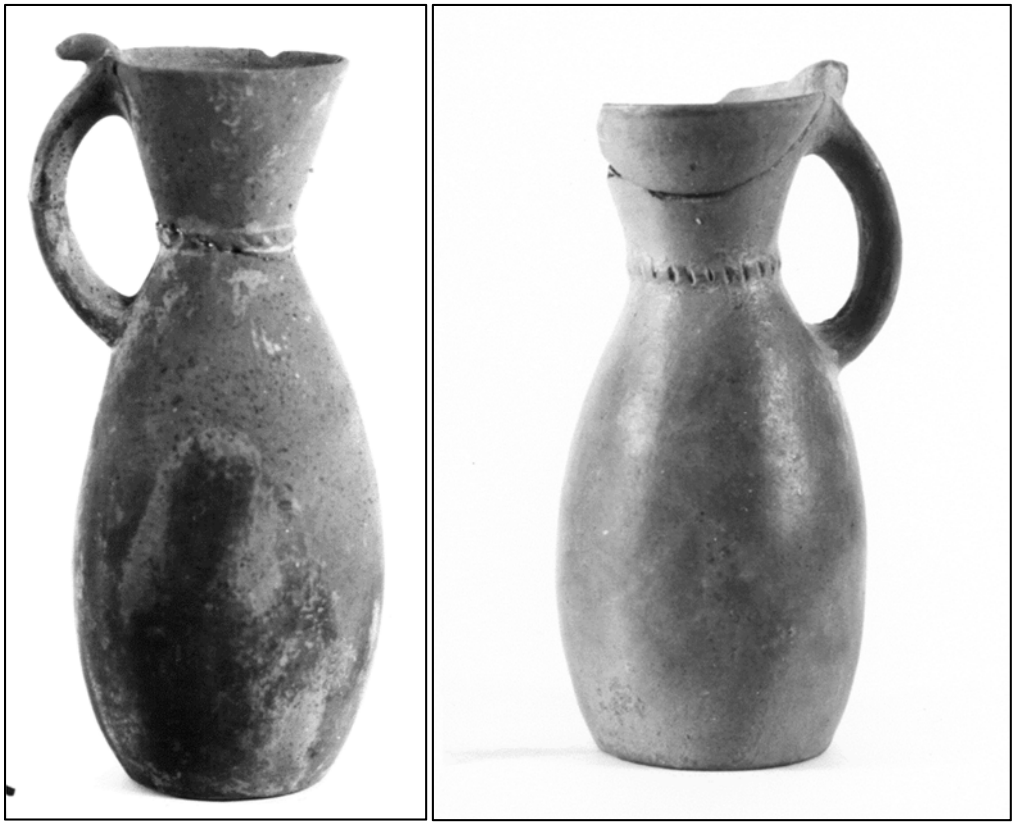

تصویر ۱٦۷ و ۱٦۸. کوزهٔ سفالی با بدنهٔ گلابی شکل کف صاف با دهانهٔ قیفی شکل. دستهٔ باریک دهانه کوزه مزبور را به بدنه وصل می‌کند.

تصویر ۱٦۹ و ۱۷۰. کوزهٔ سفالی با بدنهٔ گلابی شکل کف صاف با دهانهٔ قیفی شکل. دستهٔ باریک دهانه کوزه مزبور را به بدنه وصل می‌کند.

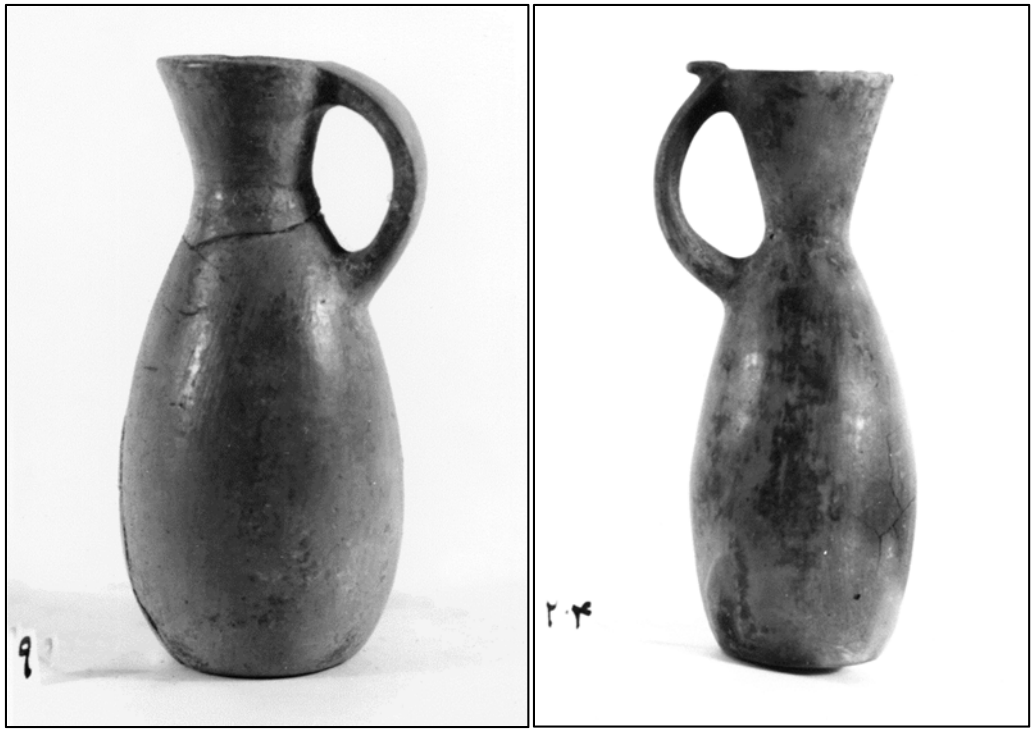

تصویر ۱۷۱ و ۱۷۲. کوزهٔ سفالی با بدنهٔ گلابی شکل کف صاف با دهانهٔ قیفی شکل. دستهٔ باریک دهانه کوزه مزبور را به بدنه وصل می‌کند.

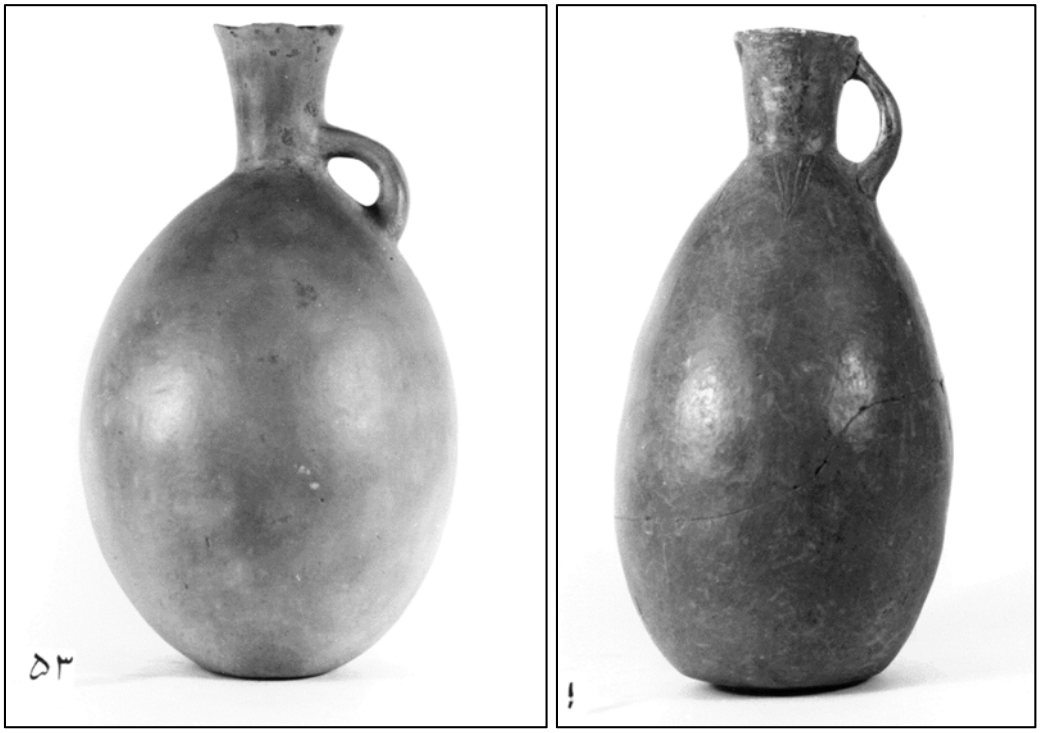

تصویر ۱۷۳ و ۱۷٤. کوزهٔ سفالی کروی شکل کف صاف که دستهٔ کوچکی گردن کوزه را به بدنهٔ آن وصل می‌کند.

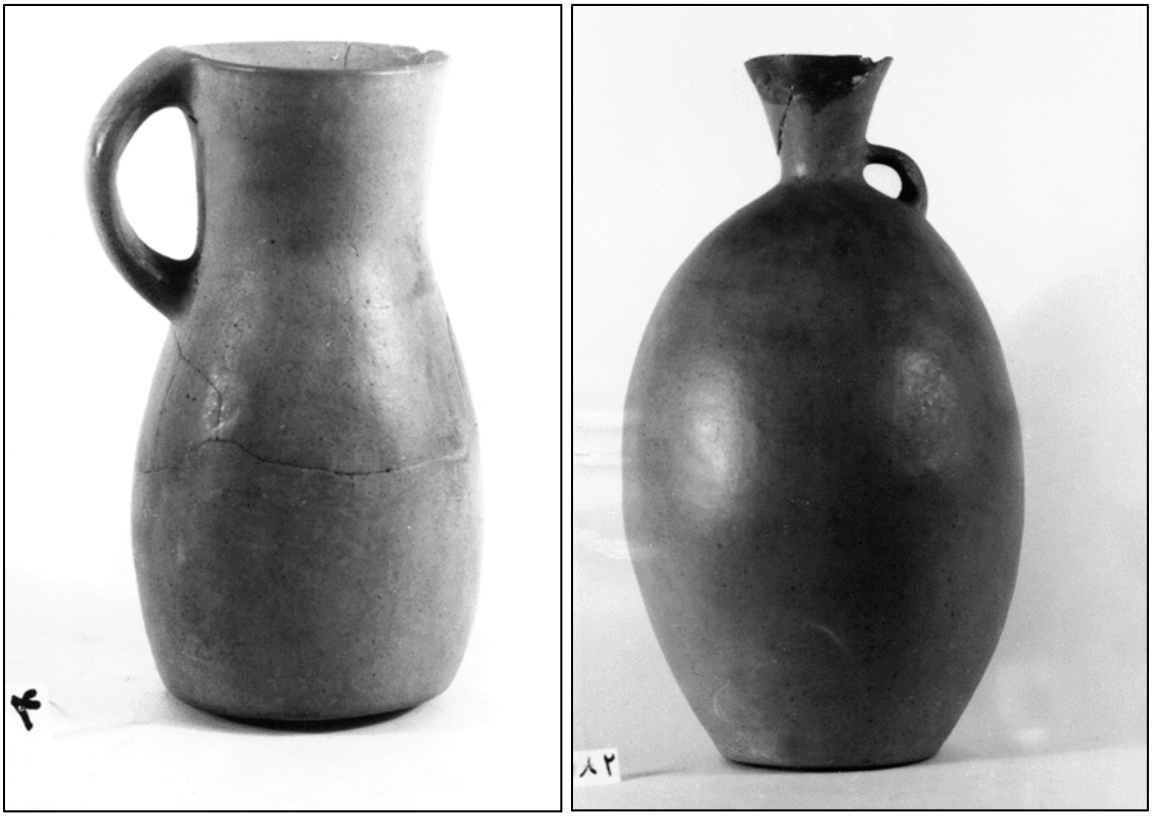

تصویر ۱۷۵ و ۱۷٦. کوزهٔ سفالی کروی شکل کف صاف که دستهٔ کوچکی گردن کوزه را به بدنهٔ آن وصل می‌کند.

تصویر ۱۷۷ و ۱۷۸. کوزهٔ سفالی کروی شکل کف صاف که دستهٔ کوچکی گردن کوزه را به بدنهٔ آن وصل می‌کند.

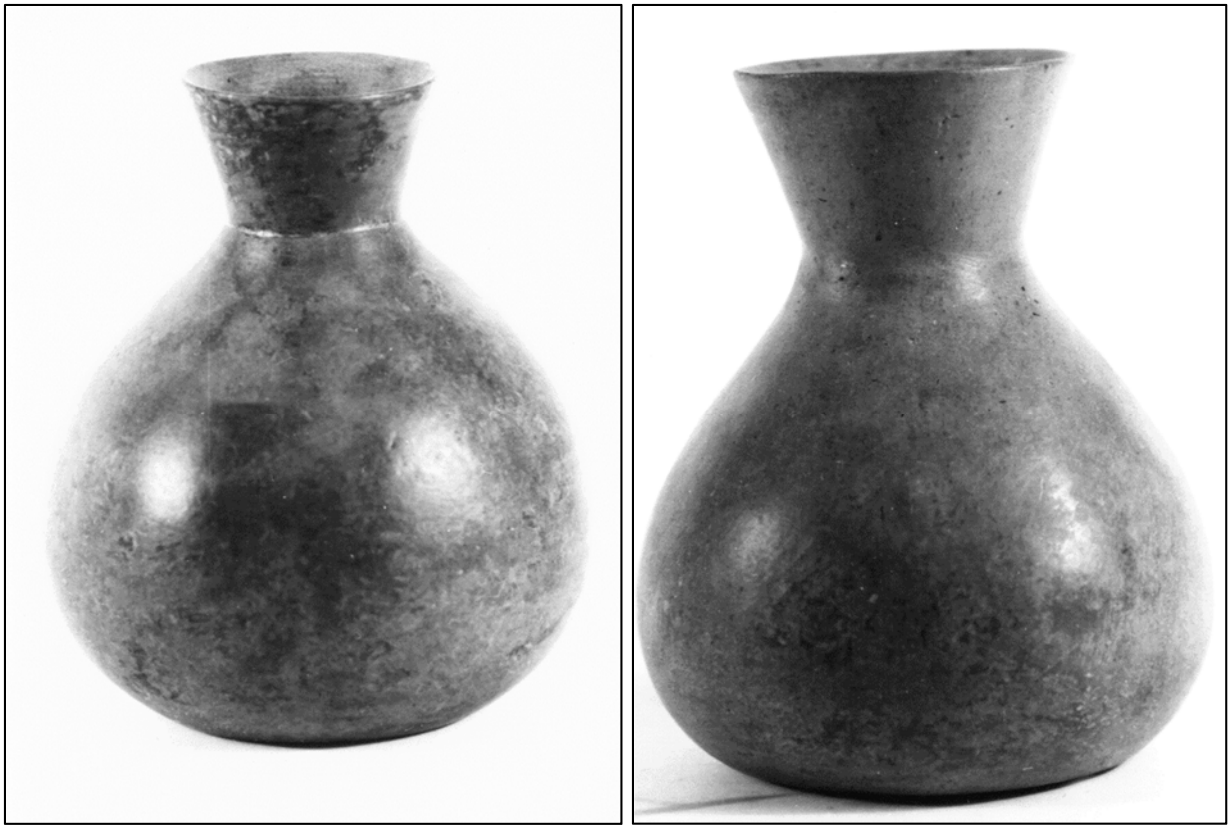

تصویر ۱۷۹ و ۱۸۰. کوزهٔ سفالی با دهانهٔ قیفی و کف صاف

تصویر ۱۸۱. سفال لوله منقاری با دستهٔ کوچک

تصویر ۱۸۲. سفال لوله منقاری چسبیده به بدنه با دسته

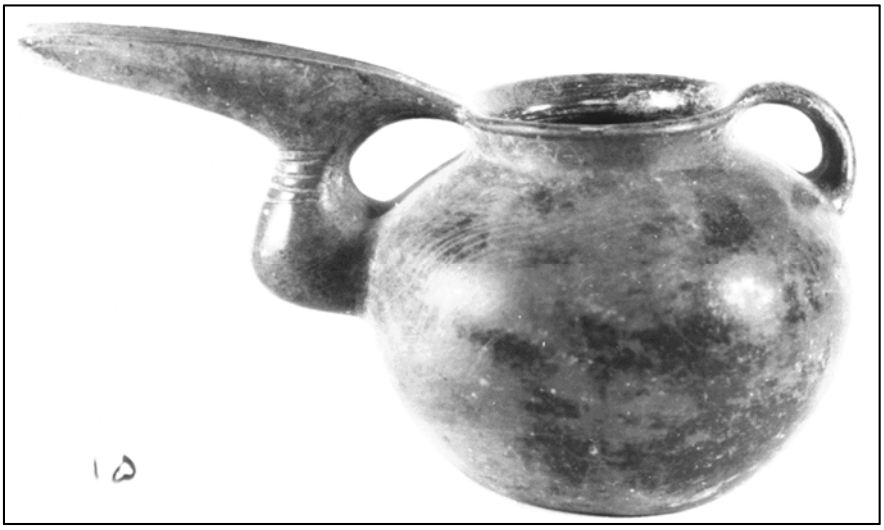

تصویر ۱۸۳. سفال لوله منقاری چسبیده به بدنه با دسته

تصویر ۱۸٤. سفال لوله منقاری

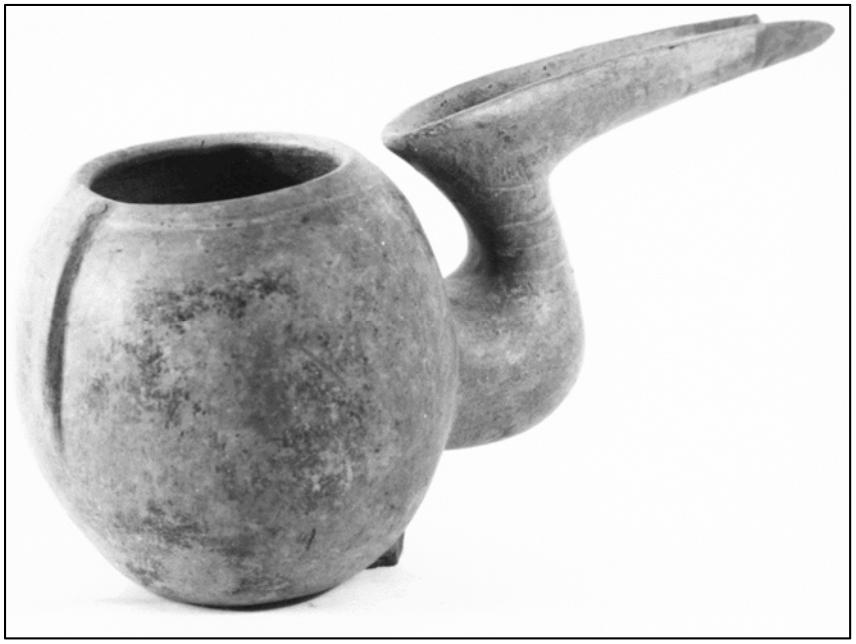

تصویر ۱۸۵. سفال لوله منقاری

تصویر ۱۸٦. سفال لوله منقاری

تصویر ۱۸۷. سفال‌های لوله منقاری

تصویر ۱۸۸. سفال‌های لوله منقاری

تصویر ۱۸۹. سفال‌های لوله منقاری

تصویر ۱۹۰. سفال‌های لوله منقاری

تصویر ۱۹۱. سفالی با آبریز و دسته

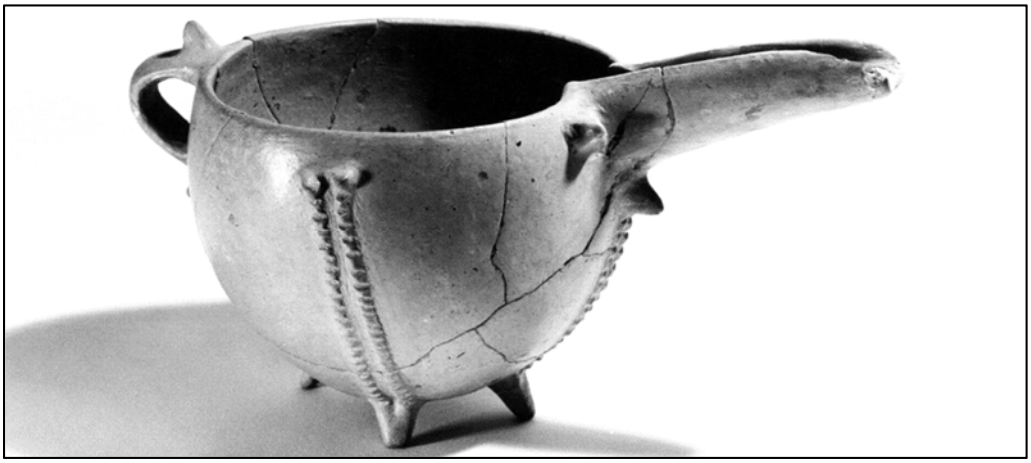

تصویر ۱۹۲. سفالی با آبریز و دسته و سه پایه

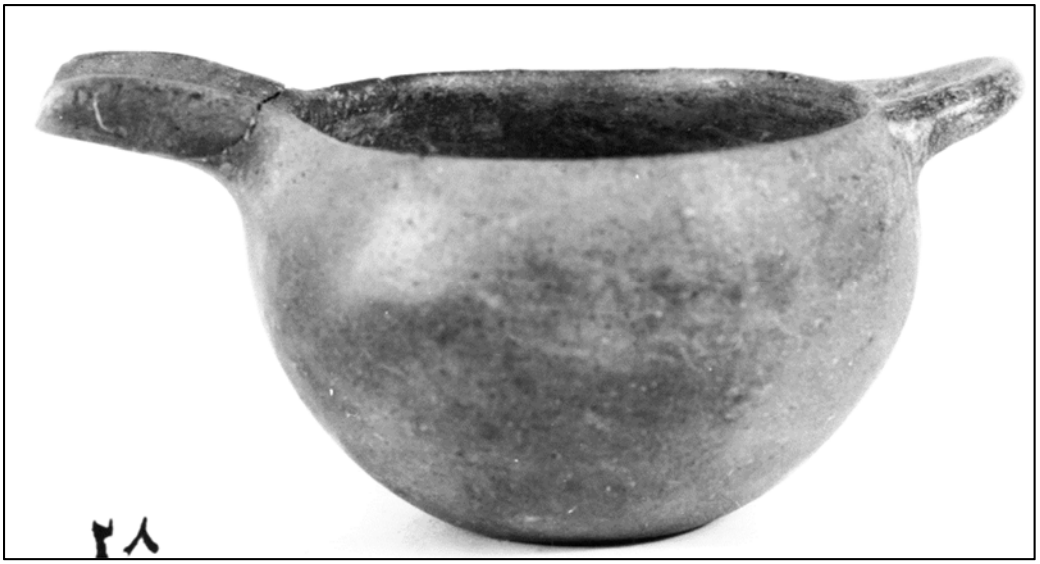

تصویر ۱۹۳. سفالی با دسته و آبریز

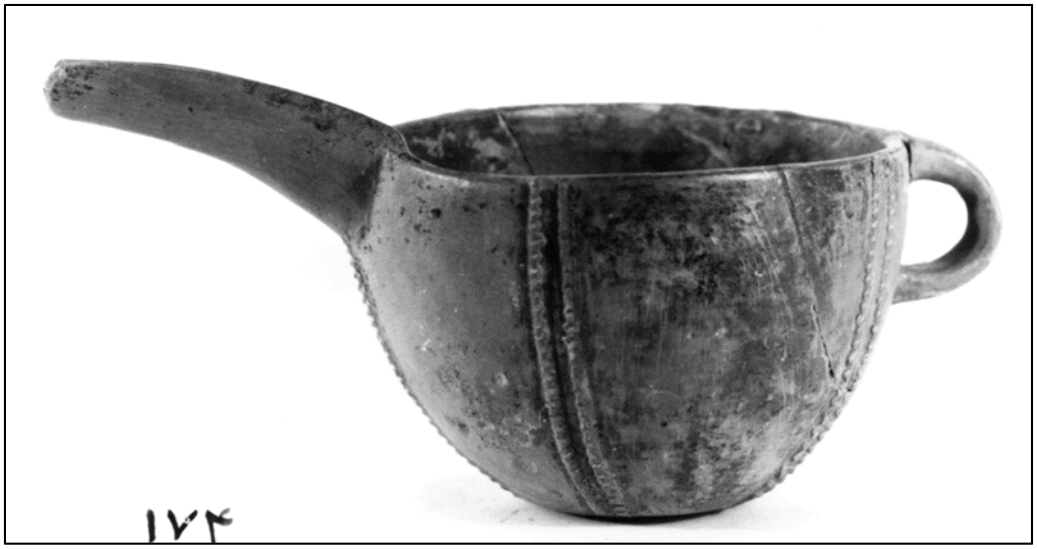

تصویر ۱۹٤. سفالی با دسته و آبریز

تصویر ۱۹۵. دو ظرف با آبریز پهن

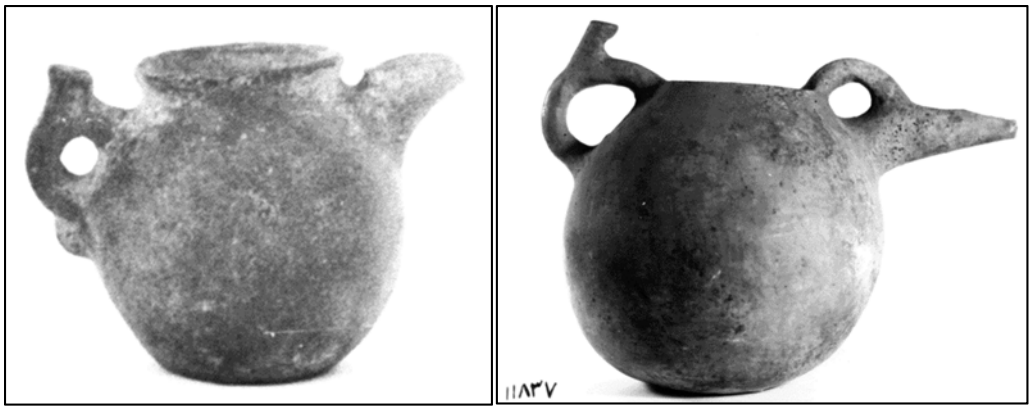

تصویر ۱۹٦ و ۱۹۷. ظروفی با دسته و آبریز

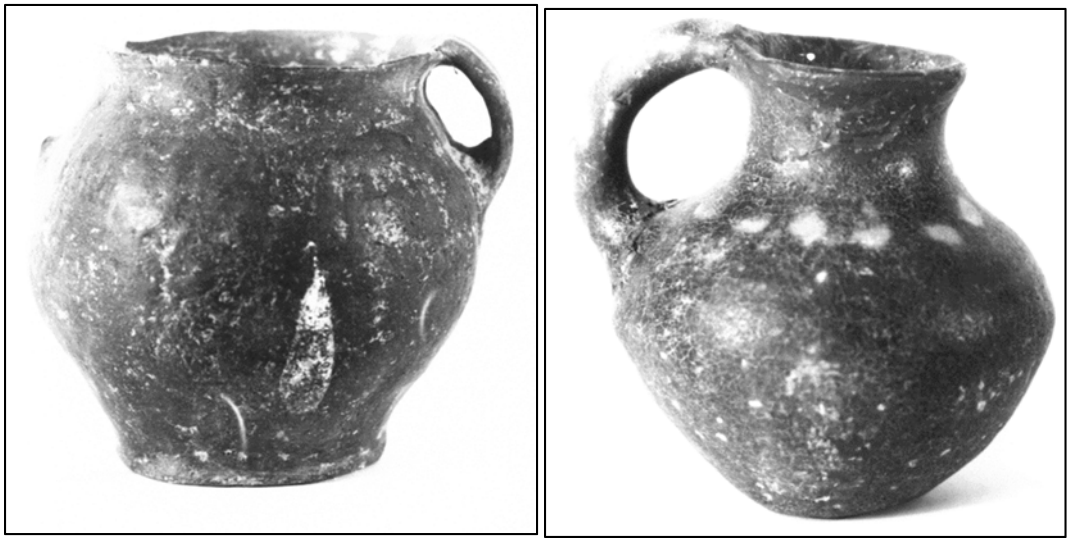

تصویر ۱۹۸ و ۱۹۹.ظروفی با یک دسته و دهانه گشاد

تصویر ۲۰۰ و ۲۰۱.ظروفی با دهانه گشاد و دسته

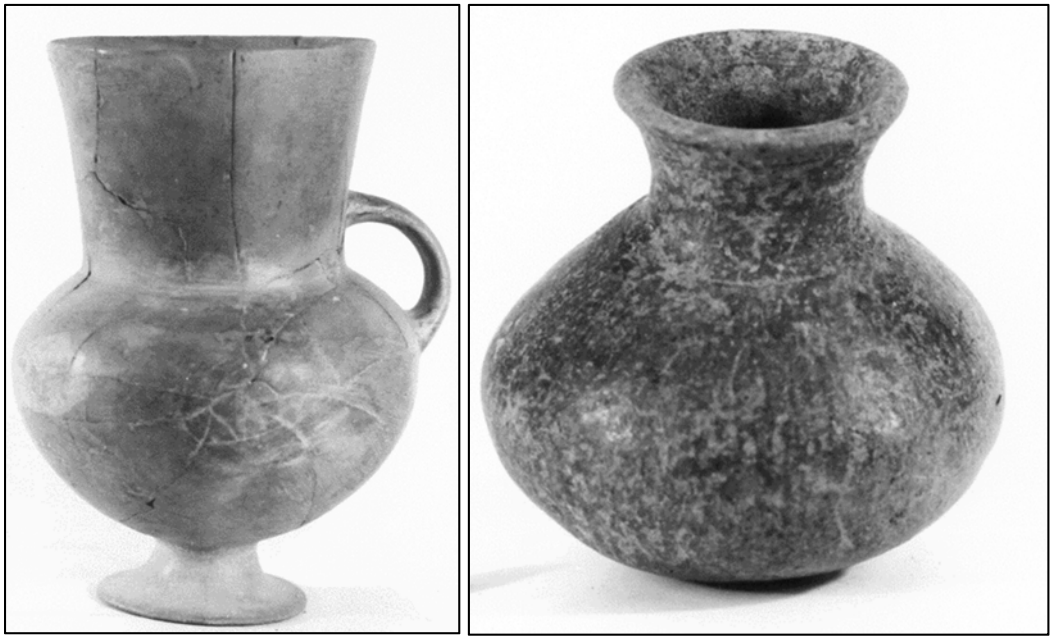

تصویر ۲۰۲ و ۲۰۳. ظرف بدون دسته و دهانه گشاد و آبخوری با یک دسته

تصویر ۲۰٤ و ۲۰۵. آبخوری با یک دسته

تصویر ۲۰٦ و ۲۰۷. ظروفی با دسته و آبریز

تصویر ۲۰۸. ظرفی با دهانهٔ گشاد و دستهٔ کوچک

تصویر ۲۰۹. ظرف خاکستری سه‌قلو (عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۲۱۰. ظرف خاکستری لوله‌دار (عکس از موزهٔ ملی ایران)

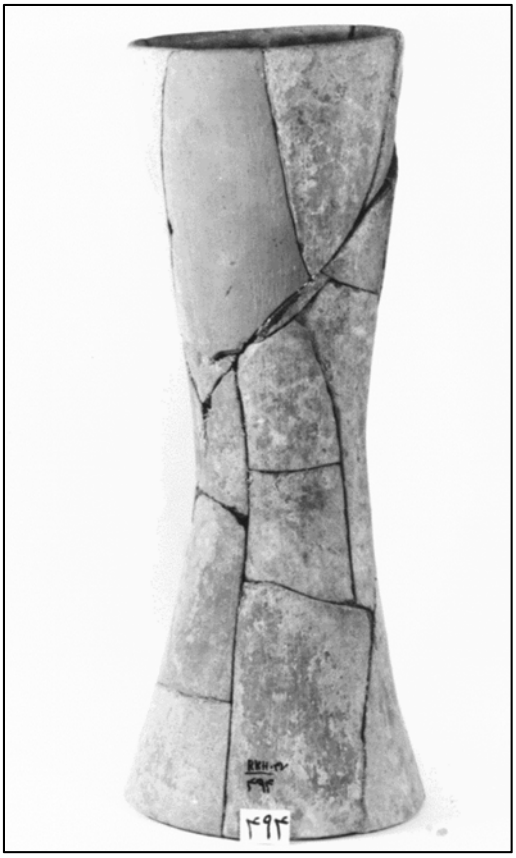

تصویر ۲۱۱. ظرف کف صاف وصالی‌شده

سفال‌های تاریخی کلورز

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2827	سفال	۷	۱۷	۲	۲	اشکانی	کلورز، داغ داغان

تصویر ۲۱۲. کورهٔ سفالی نارنجی رنگ نقش‌دار با لوله و دستهٔ بیضی شکل که گردن قرقره‌ای و بدنهٔ شیاری شکل دارد. در قسمت بالای بدنهٔ آن با نقوش جناغی متقارن لعابی تزیین شده است.

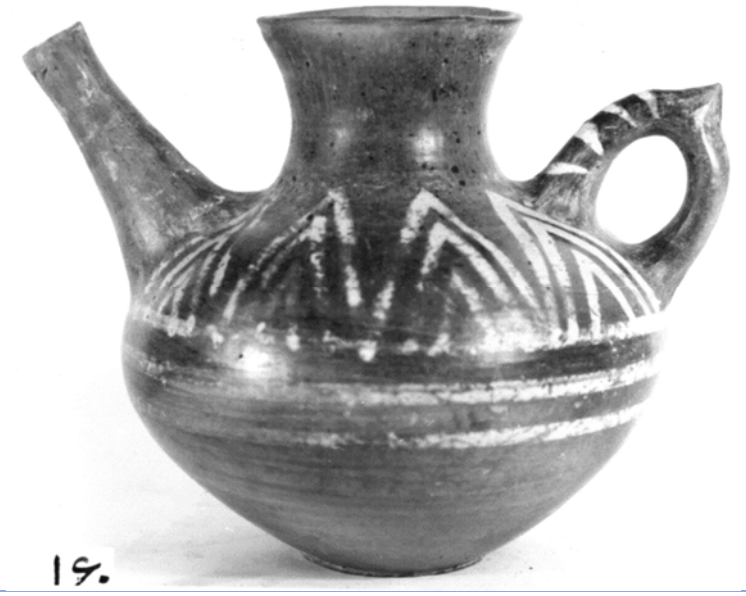

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2857	سفال	۵/۵	۱۲/۵	۲	۳	بین قرن ۶ تا ۳ ق‌م	کلورز، رستم‌آباد

تصویر ۲۱۳. کورهٔ سفالی قهوه‌ای رنگ مایل به سیاه با بدنهٔ پیازی شکل با کف صاف و دهانهٔ قیفی مانند با لوله و یک دسته شبیه چنگال

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2893	سفال	۲۴	۱۲		گور زاغه‌ای ۲	اشکانی، قرن سوم ق‌م	کلورز، رستم‌آباد

تصویر ۲۱٤. کاسه سفالی قرمز با بدنه مدور و کف محدب که دهانه آن با لبه به خارج تمایل دارد. ظرف سه پایه قوسی دارد.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2865	سفال	۵/۵	۲۶		۳	اشکانی، قرن سوم ق‌م	کلورز، رستم‌آباد

تصویر ۲۱۵. کوزهٔ سفالی قهوه‌ای مایل به سیاه با بدنهٔ پیازی شکل با کف صاف و دهانهٔ قیفی با لوله و یک دسته شبیه چنگال

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2870	سفال	۷/۵	۲۶		۲	اشکانی، قرن سوم ق‌م	کلورز، رستم‌آباد

تصویر ۲۱۶. کوزهٔ سفالی قهوه‌ای رنگ با دو سوراخ در کف. بدنه گلابی‌شکل و دهانه قیفی‌شکل با دسته‌ای که از زیر دهانه به بدنه وصل شده است.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2831	سفال	۷/۵	۱۶/۵		۱	اشکانی، قرن سوم ق‌م	کلورز، رستم‌آباد

تصویر ۲۱۷. کاسهٔ سفالی قرمز رنگ با کف صاف که لبهٔ دهانه آن با قوسی به خارج تمایل دارد.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2829	سفال	۶/۵	۱۵/۵		۱	اشکانی، قرن سوم ق‌م	کلورز، رستم‌آباد

تصویر ۲۱۸. کاسهٔ سفالی نارنجی رنگ با کف محدب و مخروطی شکل

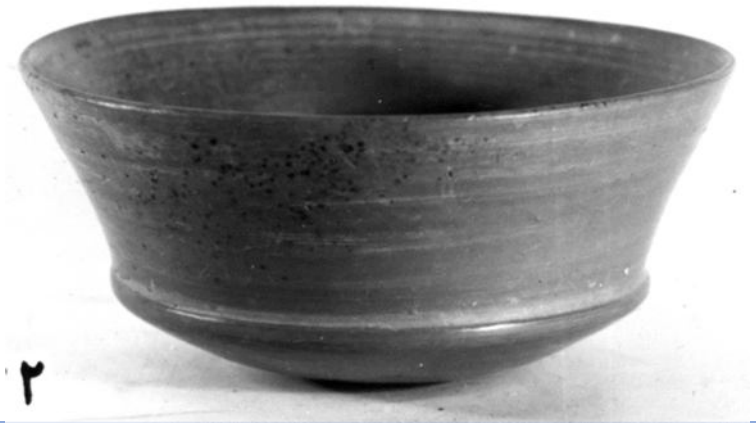

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2871	سفال	۶/۵	۱۸/۵			اشکانی، قرن سوم ق‌م	کلورز، رستم‌آباد

تصویر ۲۱۹. کوزهٔ سفالی نارنجی رنگ با بدنه پیازی شکل و گردن استوانه‌ای که از بدنهٔ آن لوله‌ای به طرف بالا قرار گرفته و با پایه افقی به گردن ظرف وصل شده است.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2872	سفال	۵	۱۵			اشکانی، قرن سوم ق‌م	کلورز، رستم‌آباد

تصویر ۲۲۰. سفال قهوه‌ای رنگ

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2834	سفال	۱۵/۵	۱۸			اشکانی	کلورز، رستم‌آباد

تصویر ۲۳۰. سفال قهوه‌ای با پایهٔ مدور و مجوف شبیه میوه‌خوری که در یک طرف بدنه زائده‌ای به شکل دسته نصب است.

تصویر ۲۳۱. کاسهٔ سفالی با کف صاف که لبهٔ آن با قوسی به خارج تمایل دارد.

تصویر ۲۳۲. کاسهٔ سفالی با کف صاف که لبهٔ آن با قوسی به خارج تمایل دارد.

پیکرک‌های مفرغی پیش‌ازتاریخی کلورز

تصویر ۲۳۳. پیکرک دو جانور شاخدار

تصویر ٢٣٤. پیکرک سگی با دم برآمده

تصویر ۲۳۵. پیکرک بز

تصویر ٢٣٦. پیکرک بز

تصویر ۲۳۷. پیکرک جانورسان

تصویر ۲۳۸. پیکرک بز

تصویر ۲۳۹. پیکرک مرد اسب سوار

تصویر ۲٤۰. پیکرک جانورسان

تصویر ۲٤۱. پیکرک بز

تصویر ۲٤۲. پیکرک جانورسان

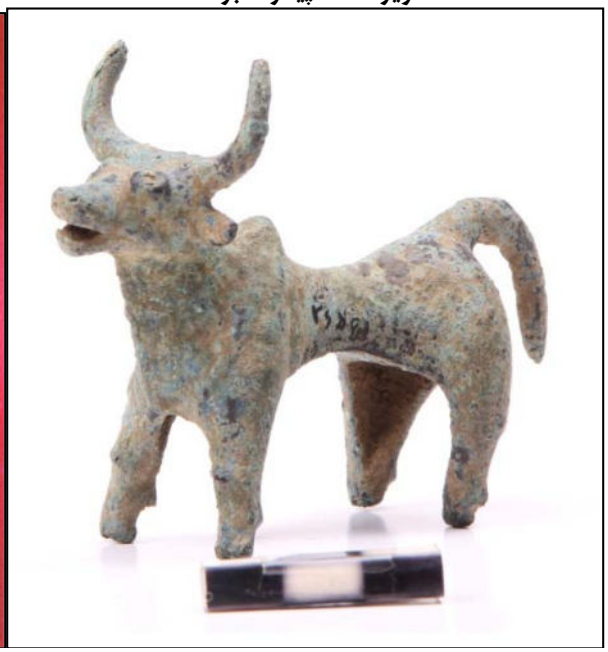

تصویر ۲٤۳. پیکرک جانورسان

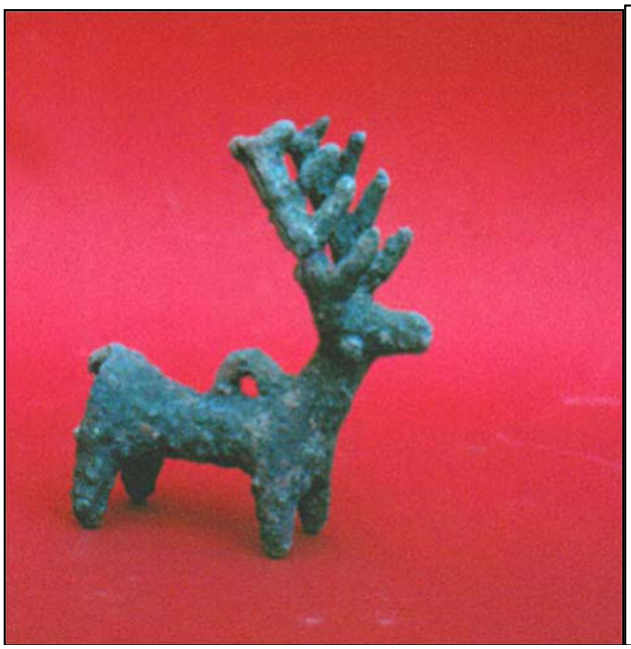

تصویر ۲٤٤. پیکرک بز

تصویر ۲٤٥. پیکرک جانورسان

تصویر ۲٤٦. پیکرک جانورسان

تصویر ۲٤۷. پیکرک جانورسان

تصویر ۲٤۸. پیکرک جانورسان

تصویر ۲٤۹. پیکرک جانورسان

تصویر ۲٥۰. پیکرک جانورسان

اشیاء فلزی کلورز

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2510	مفرغ	۱۵/۶	۱۴	۳	۳	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، داغ‌داغان

تصویر ۲۵۱. ظرف مفرغی دهانه گشاد شبیه دیگچه با لبهٔ برگشته و سه نوار برجسته در اطراف بدنه.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2510	مفرغ	۴	۱۲	۲	گور سنگی ۷	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، داغ‌داغان

تصویر ۲۵۲. ظرف مفرغی با دسته

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2819	مفرغ	۷	۱۰	۱	۱	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، داغ‌داغان
تصویر ۲۵۳. ظرف مفرغی							

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA3191	مفرغ	۹/۵	۱۰	۲	۱۲	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز
تصویر ۲۵٤. ظرف مفرغی با یک دسته باریک و بدنه شلجمی شکل و دهانه استوانه‌ای وصالی‌شده و ناقص							

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2907	مفرغ	۷	۹	۱	۴	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز
تصویر ۲۵۵. ظرف مفرغی							

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2911	مفرغ	۱۴	۲۳	۱	گور سنگچین ۲۷	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، داغ‌داغان

تصویر ۲۵۶. کاسه مفرغی

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		عرض	طول				
DA2510	مفرغ	۲	۸	۲	گور سنگی ۱۱	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، رستم‌آباد

تصویر ۲۵۷. ظرف مفرغی کوچک (عطردان) با چهار پایه برگشته به خارج

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر	ارتفاع				
DA3187	مفرغ	۱۶/۷		۲	۴	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، گنج‌پر

تصویر ۲۵۸. صفحهٔ مدور مفرغی با برآمدگی مدور محدبی در وسط آن. سوراخی نیز در وسط قسمت برآمدهٔ آن وجود دارد. شکل آن شبیه سنج ساخته شده و شاید سینه‌بند بوده است (۲ عدد).

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر	ارتفاع				
DA2919	مفرغ	۱۳/۵	۲۱/۷	۲	۱۰	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، داغ‌داغان

تصویر ۲۵۹. آیینه مدور مفرغی با دستهٔ کوتاه

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		طول	عرض				
DA2805	مفرغ	۶		۲	۶	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، داغ‌داغان

تصویر ۲۶۰. گرز مفرغی

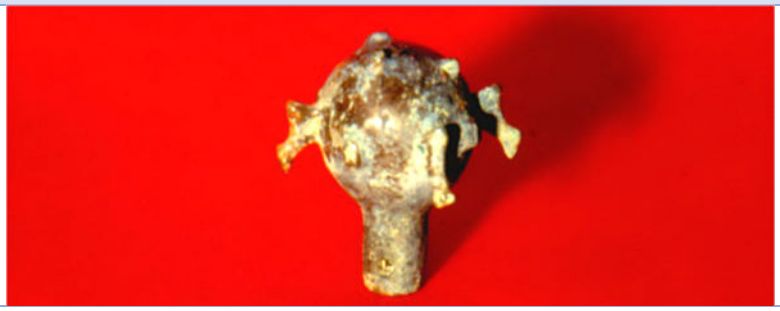

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		طول	عرض				
DA2807	مفرغ	۲۲		۲	۳	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، داغ‌داغان

تصویر ۲۶۱. تبر

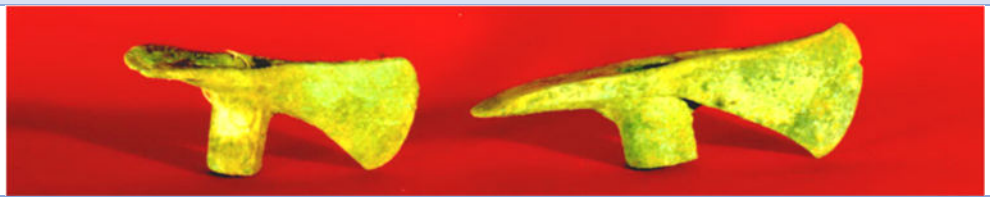

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		طول	ارتفاع				
DA3159	مفرغ	۶۴		۲	۳	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، داغ‌داغان

تصویر ۲۶۲. چنگک مفرغی دوشاخه با دسته بلند مجوف و دومیله فاصله‌دار باریک و بلند

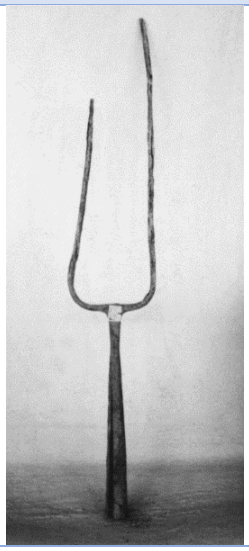

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		طول	ارتفاع				
DA3180	مفرغ	۳۸/۷		۲	۳	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز

تصویر ۲۶۳. شمشیر کوتاه (قمه با قداره) با تیغهٔ مثلثی شکل با قائدهٔ پهن و دستهٔ سرخود که انتهای آن کلاهک منحنی دارد. روی دستهٔ استوانه‌ای شکل آن ۹ نوار برجسته به شکل دوایر موازی دیده می‌شود. دستهٔ شمشیر با بست مستقیمی به تیغه وصل شده است. نظیر این نوع شمشیر یا قمه را در زمان هخامنشی در نقوش تخت جمشید می‌توان مشاهده کرد.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		طول	عرض				
DA3256	مفرغ	۴۸/۸	۶/۸	۱۴	۲	هزارهٔ اول ق.م	کلورز

تصویر ۲٦٤. شمشیر مفرغی دسته سرخود و تیغه بلند مثلثی شکل که روی آن با نوار برجستهٔ طولی تزئین شده است. سر دسته قرقره‌ای شکل ساخته شده و روی آن با چند دایرهٔ کندهٔ موازی تزئین شده است.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر	ارتفاع				
DA3285	سفال	۹/۵	۱۰/۸	۲۰	۱	هزارهٔ اول ق.م	کلورز

تصویر ۲۶۵. شمشیر مفرغی

شماره شی	جنس	اندازه	ترانشه	قبر	قدمت	مکان
DA3311	نقره مفرغ	طول دهنه ۱۶ سانتی‌متر، طول هر یک از بازوهای نقره‌ای ۱۲ سانتی‌متر	۱۸	۱ (اسب ۱)	هزارهٔ اول ق.م	کلورز

تصویر ۲۶۶. دهنهٔ اسب مفرغی که دو بازویی که برای چهاربند ساخته شده بود از جنس نقره خالص است.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		طول	ارتفاع				
DA3183	مفرغ	۱۶/۹ ۱۷/۳ ۱۵/۸ ۱۶/۴					کلورز

تصویر ۲۶۷. سنجاق مفرغی باریک که قسمت بالای آن با نقوش کندهٔ جناقی شکل موازی تزئین شده است.
سنجاق مفرغی باریک و بلند که بالای آن با خطوط صاف موازی در سه ردیف تزئین شده و انتهای سر سنجاق به شکل میخ درآمده است.
سنجاق مفرغی باریک و بلند با سر میخی شکل که بالای آن با سه ردیف نقش برجسته و خطوط کندهٔ موازی تزئین شده است.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		طول	عرض				
DA2805	مفرغ	۲۰ و ۲۵		۲	۴	هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، داغداغان

تصویر ۲۶۸. سنجاق مفرغی

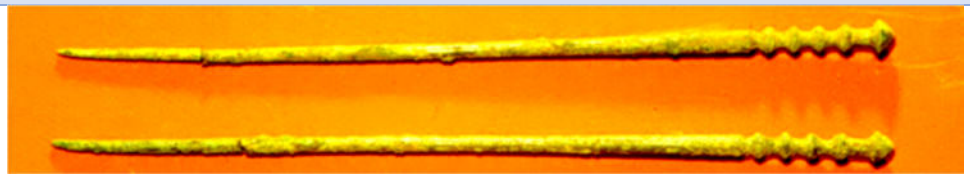

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		طول	ارتفاع				
DA3267	مفرغ	۱۱/۶ ۱۴/۲ ۱۷/۲ ۱۸/۱				هزارهٔ اول ق‌م	کلورز، گنج‌پر

تصویر ۲۶۹. چهار عدد سنجاق مفرغی سر گرد با نقوش کنده و نوک تیز که نوک یکی از آنها شکسته است.

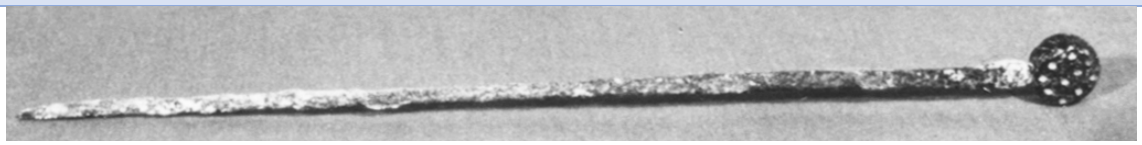

تصویر ۲۷۰. شمشیر مفرغی

تصویر ۲۷۱. شمشیر مفرغی

تصویر ۲۷۲. شمشیر مفرغی

تصویر ۲۷۳. شمشیر مفرغی

تصویر ۲۷٤. سرنیزه مفرغی

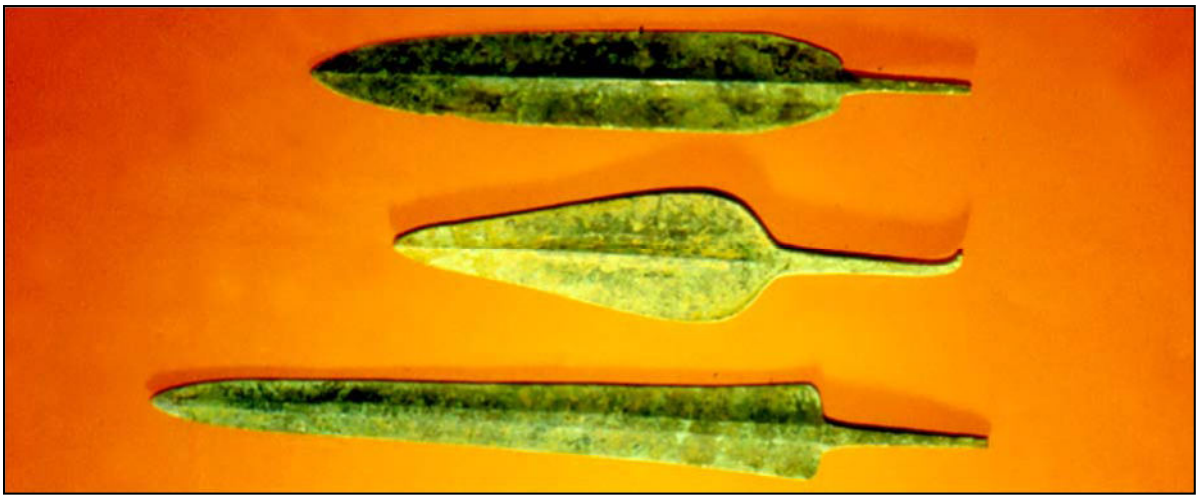

تصویر ۲۷۵. سرنیزهٔ مفرغی

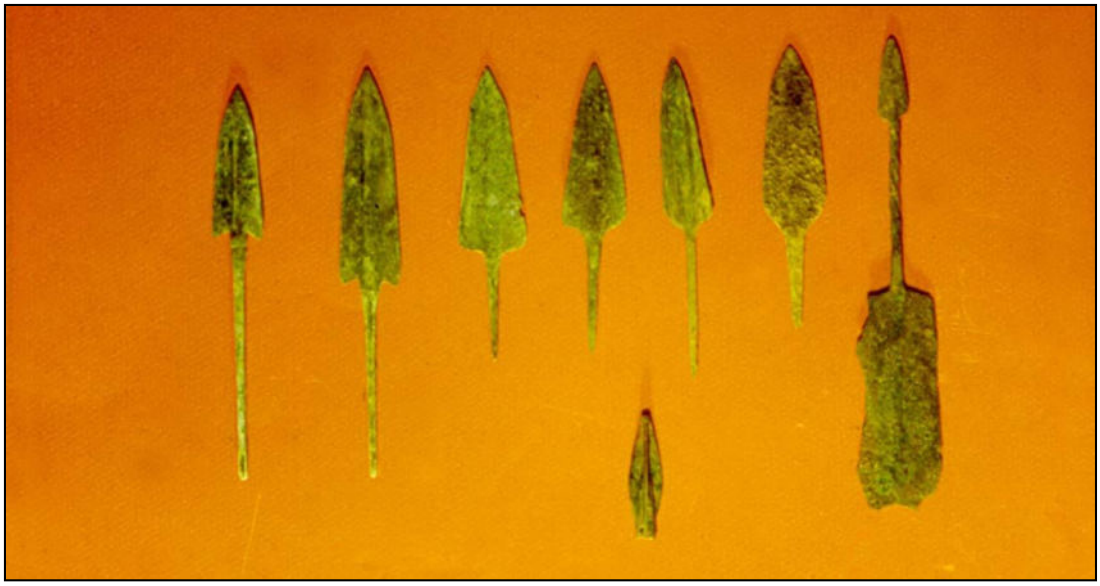

تصویر ۲۷۶. سرنیزهٔ مفرغی

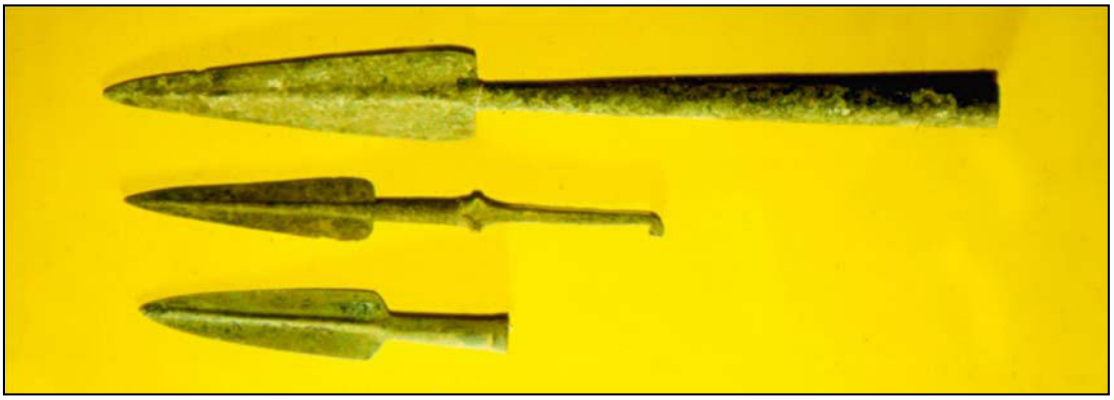

تصویر ۲۷۷. سرنیزهٔ مفرغی

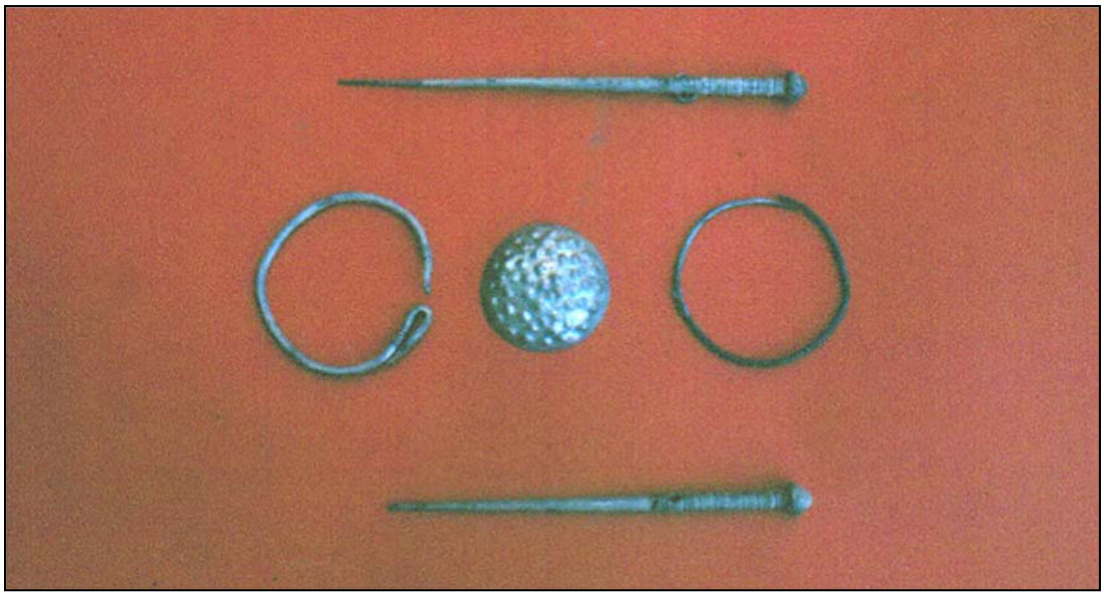

تصویر ۲۷۸. سوزن و حلقه‌های مفرغی

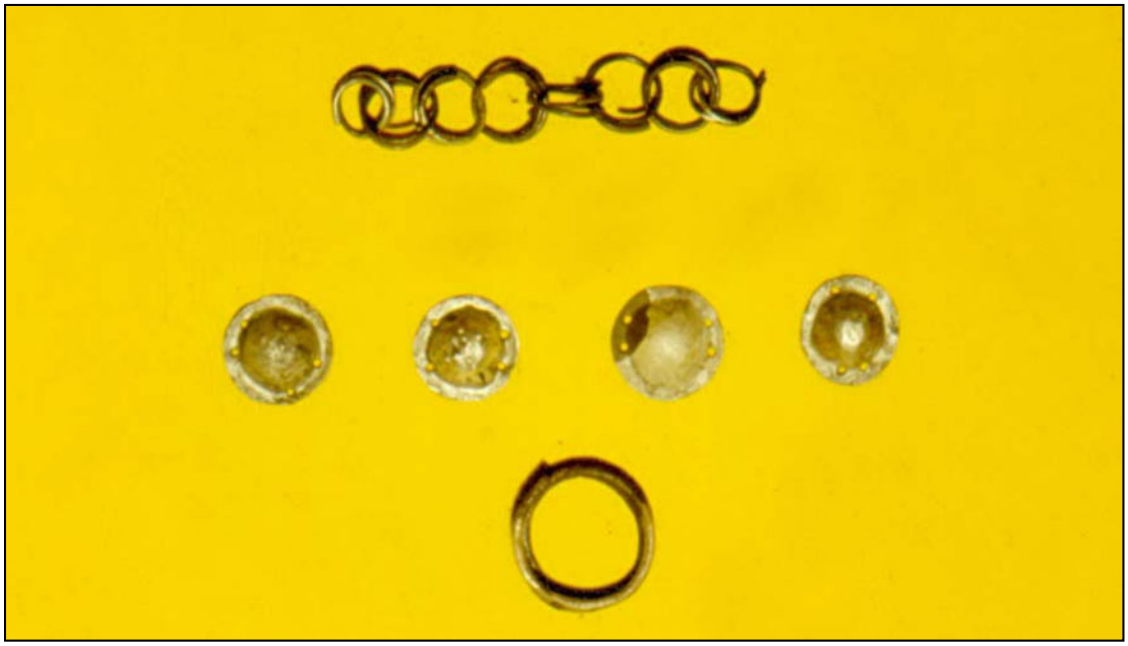

تصویر ۲۷۹. حلقه‌های مفرغی

تصویر ۲۸۰. حلقه‌های مفرغی

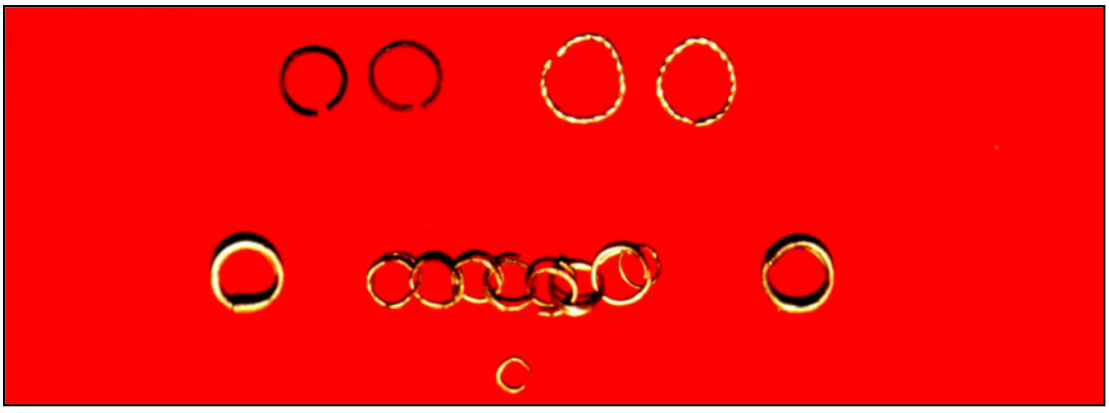

تصویر ۲۸۱. حلقه‌های مفرغی

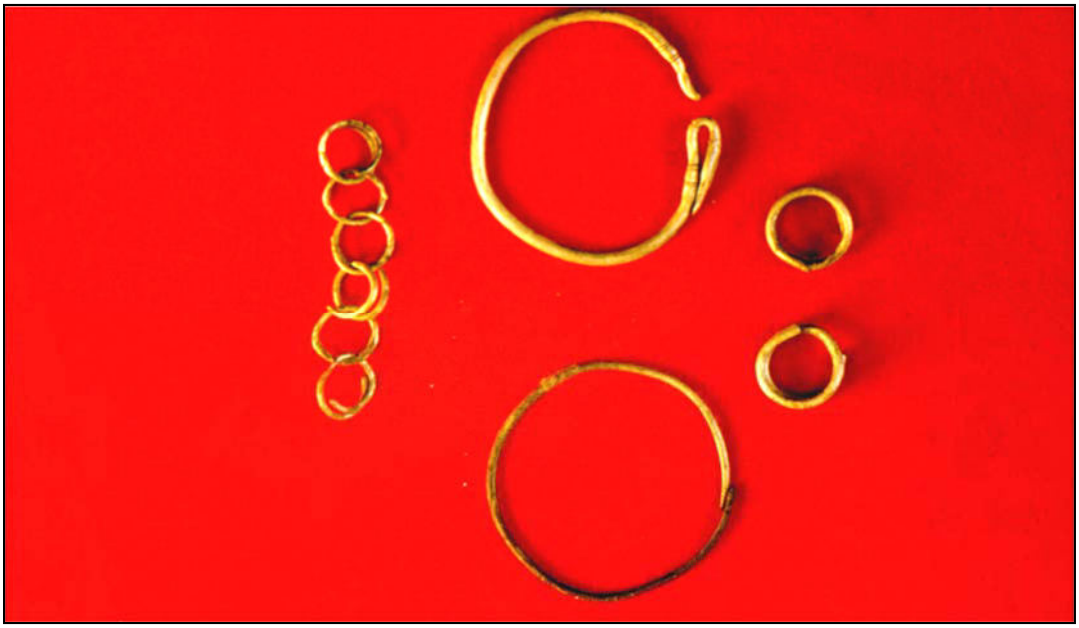

تصویر ۲۸۲. حلقه‌های مفرغی

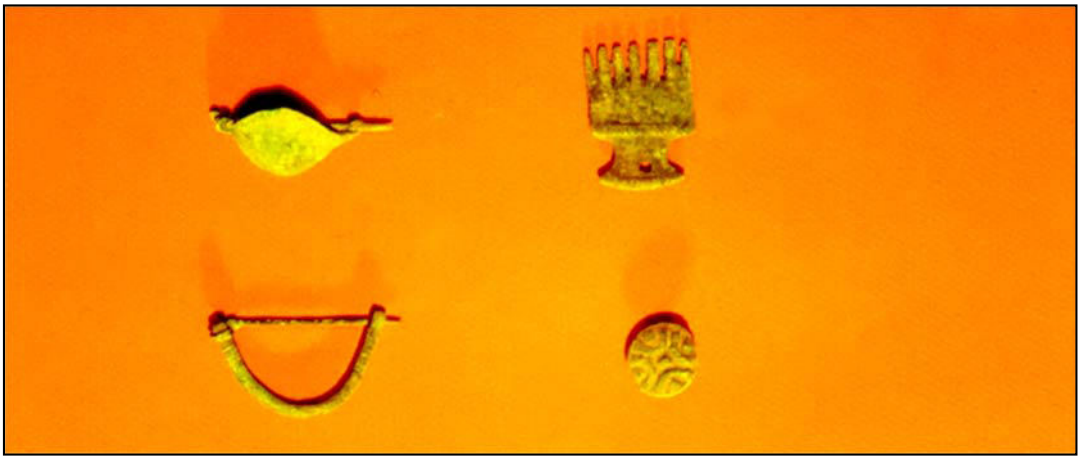

تصویر ۲۸۳. اشیاء مفرغی

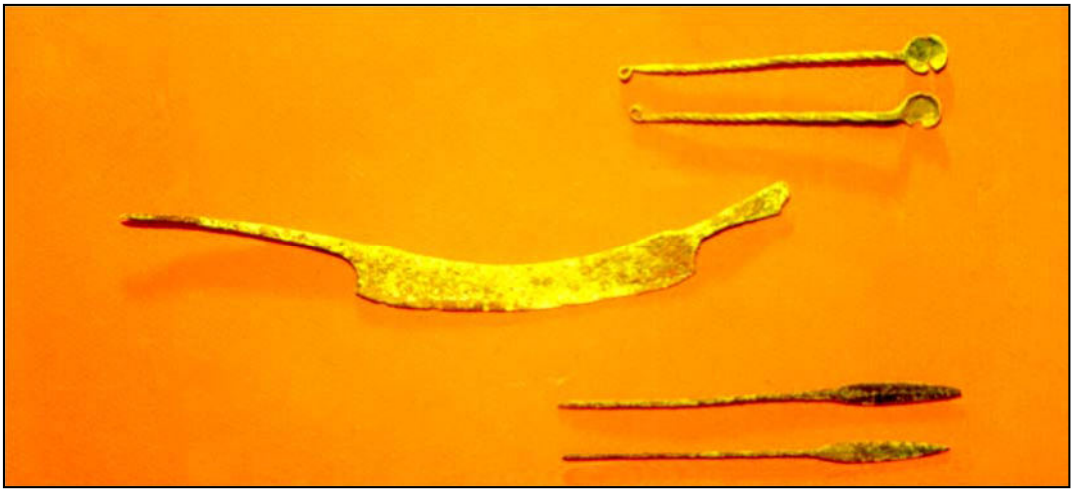

تصویر ۲۸٤. اشیاء مفرغی همچون قاشقک و سرنیزه

تصویر ۲۸۵. آرایهٔ اسب

تصویر ۲۸٦. ظرف مفرغی

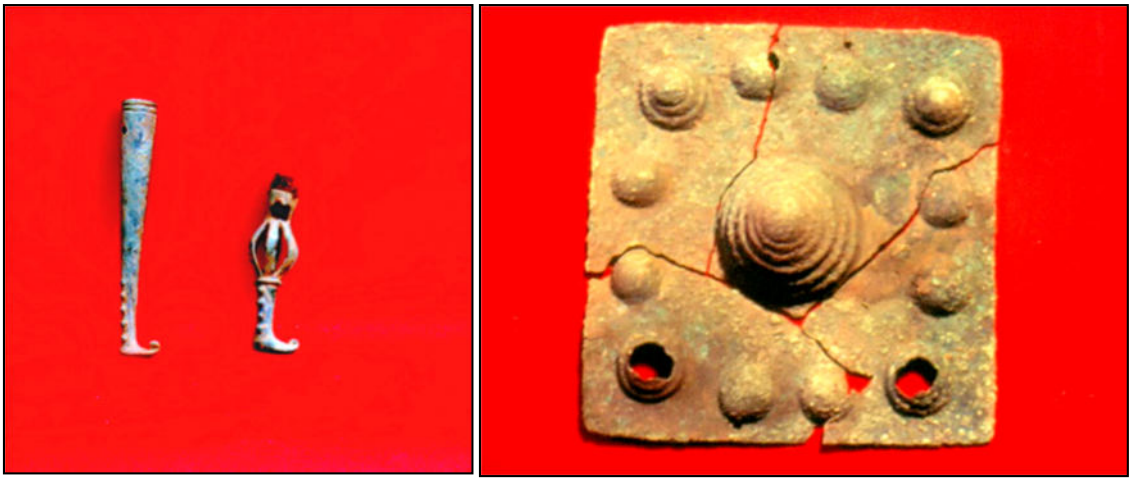

تصویر ۲۸۷ و ۲۸۸. اشیاء مفرغی

تصویر ۲۸۹. گرز مفرغی

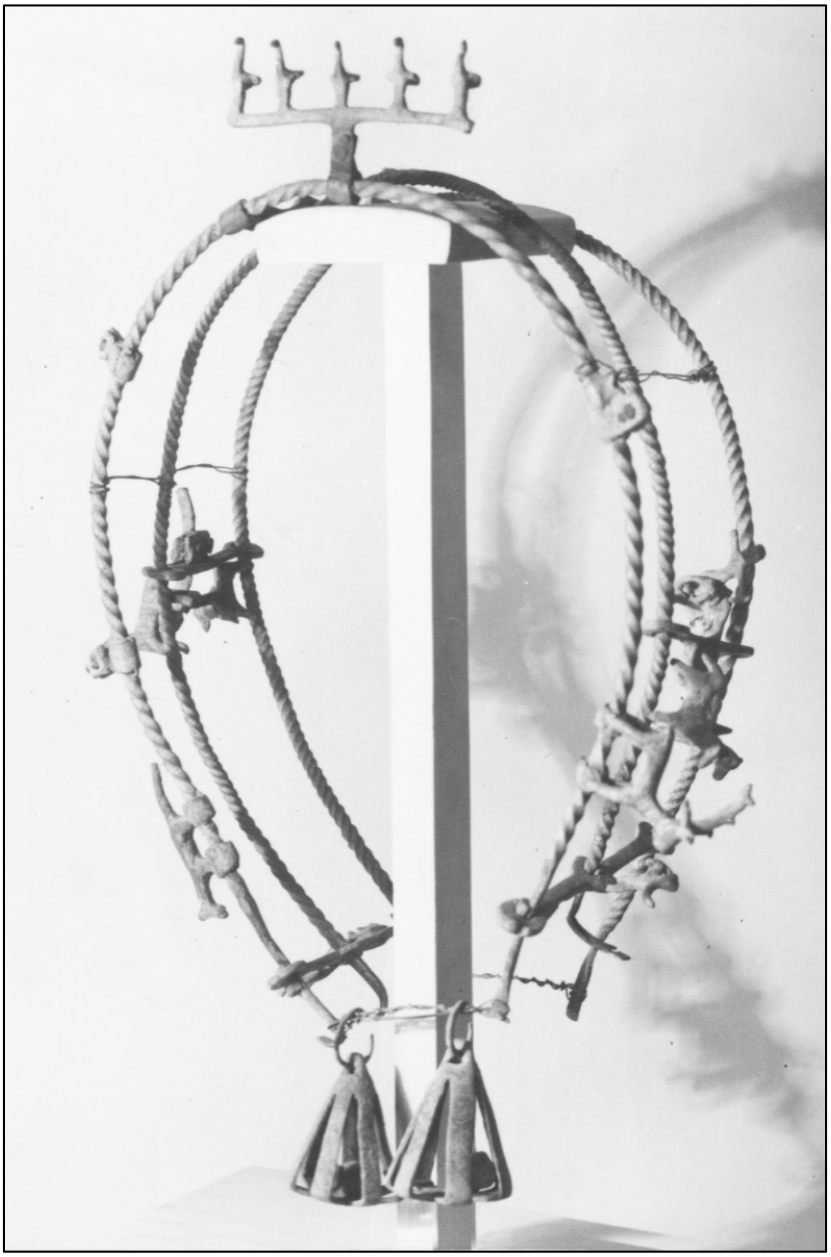

تصویر ۲۹۰. گردنبند مفرغی اسب

نمونه طرح‌های اشیاء یافت‌شده از کلورز

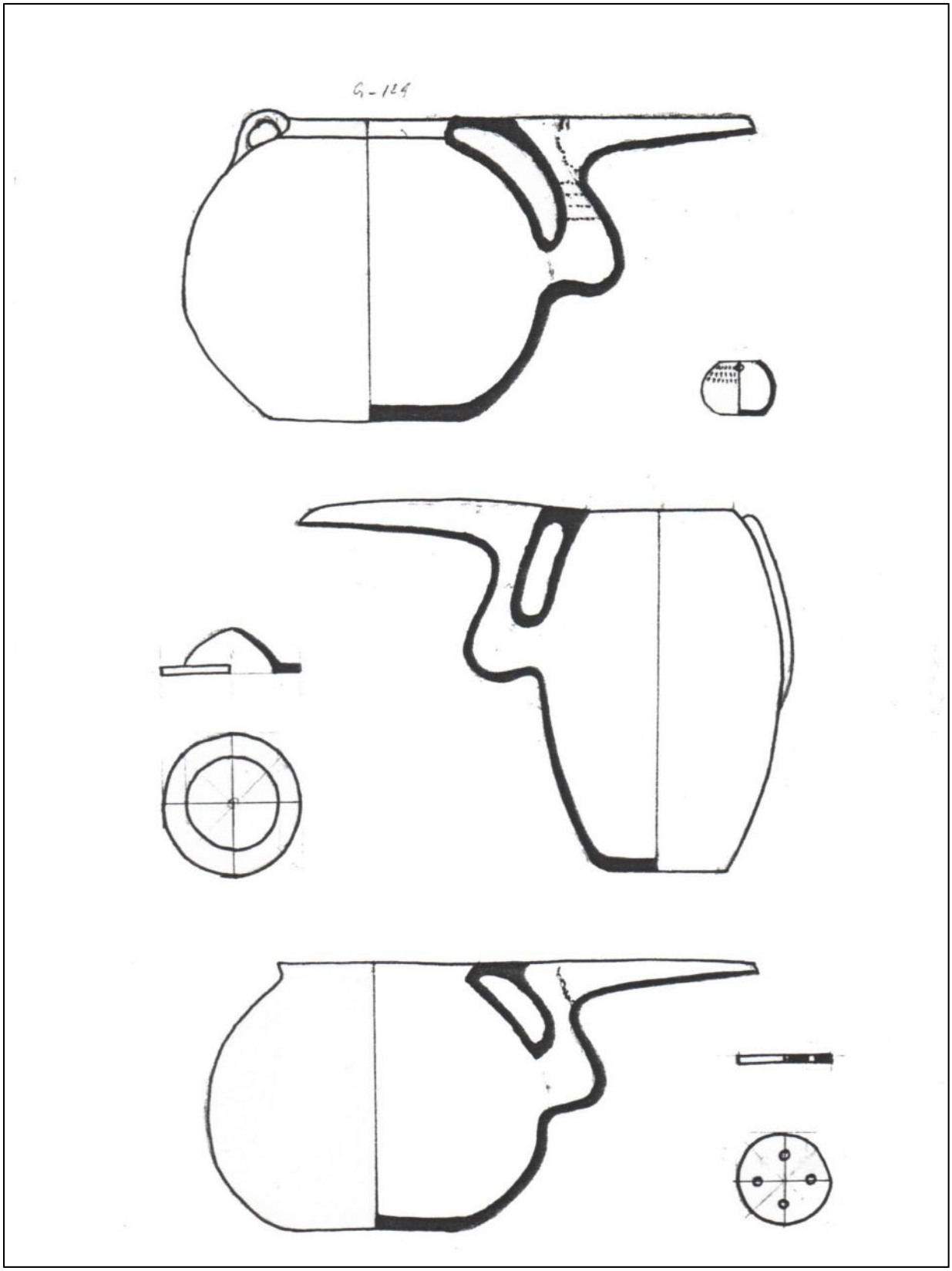

طرح ۱

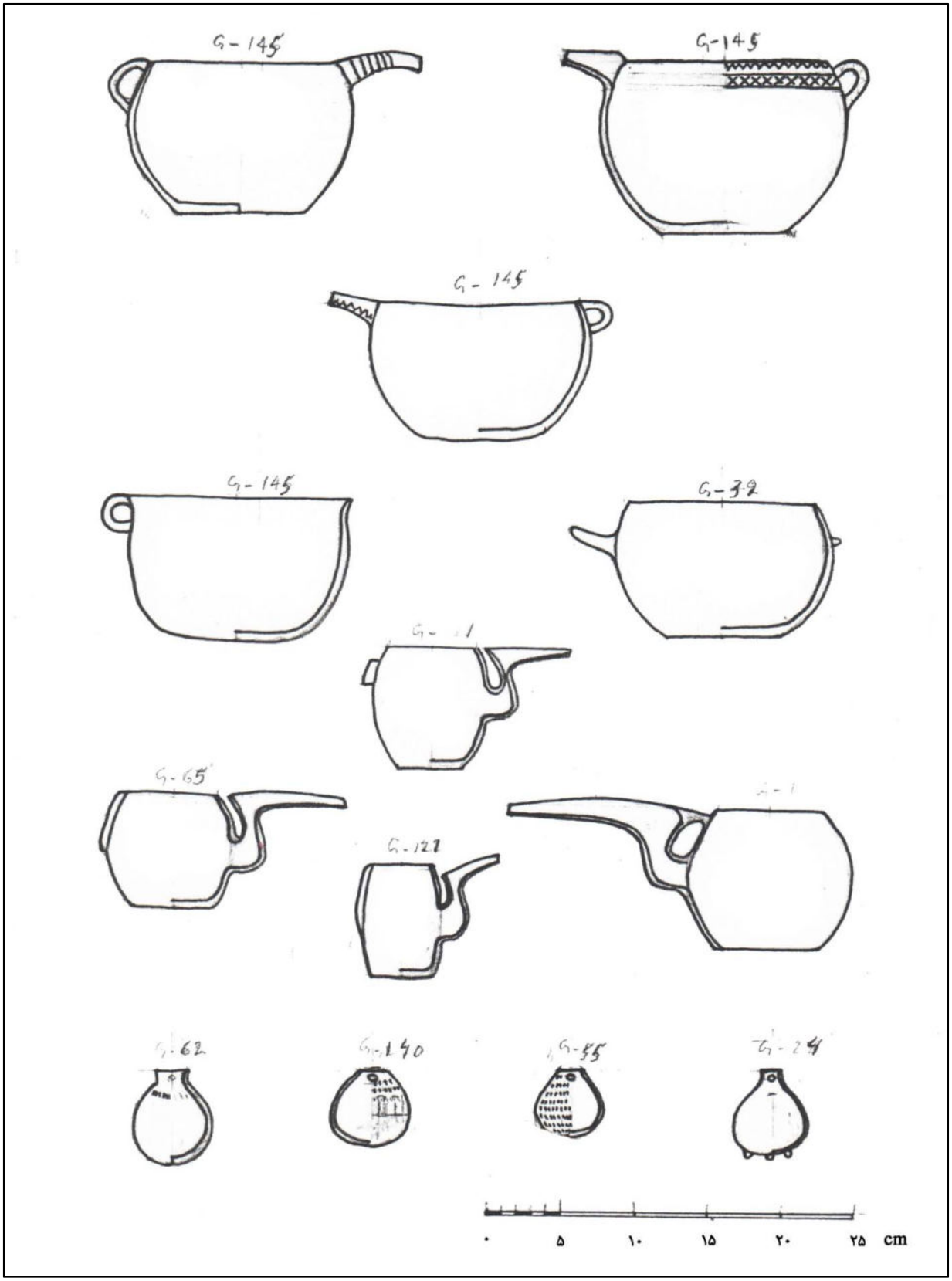
G-145
G-145
G-145
G-145
G-32
G-65
G-127
G-62
G-140
G-55
G-24
۰ ۵ ۱۰ ۱۵ ۲۰ ۲۵ cm

طرح ۲

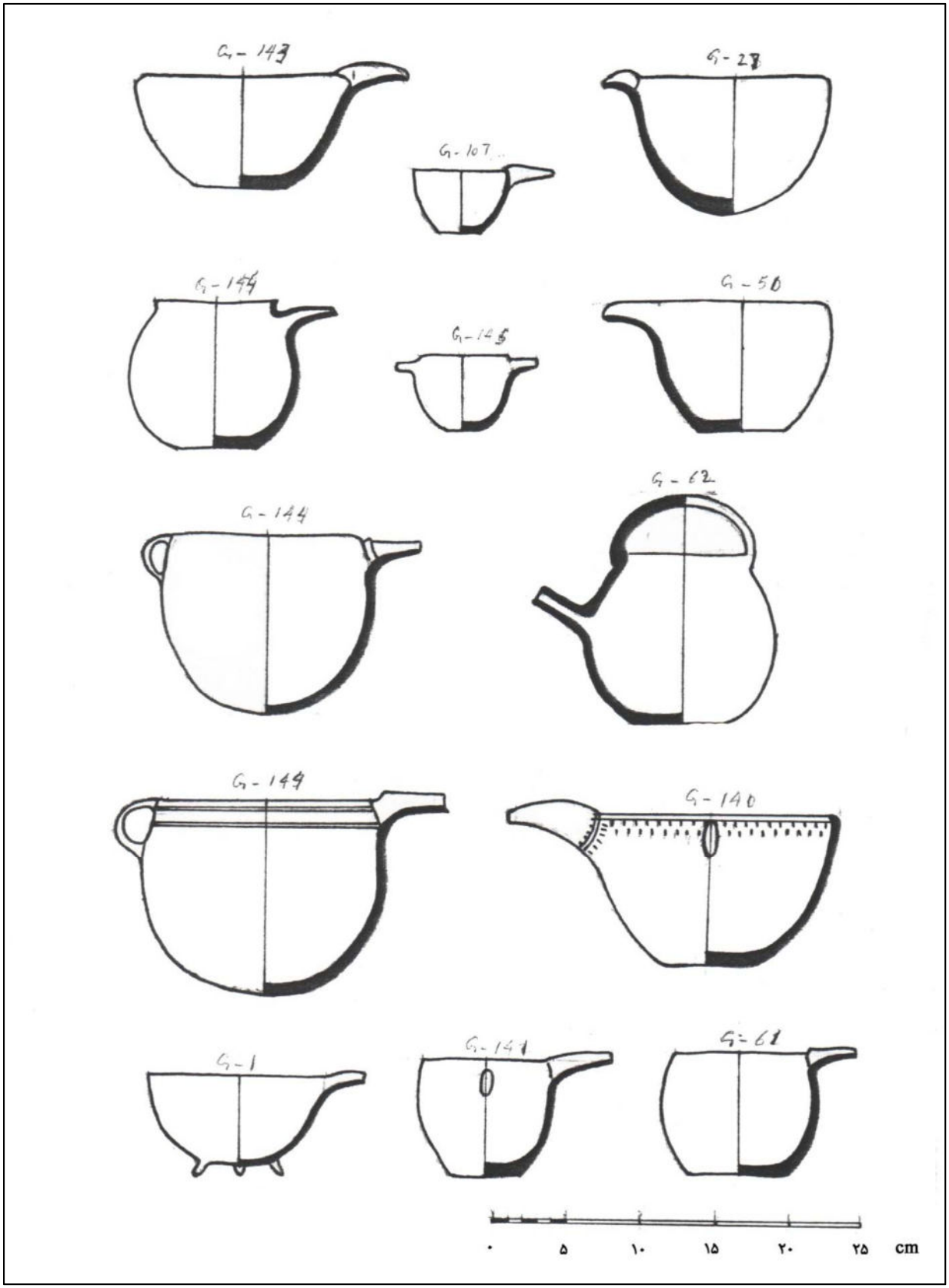
G- 143
G- 107
G- 27
G- 144
G- 145
G- 50
G- 144
G- 62
G- 149
G- 140
G- 1
G- 141
G- 61
۰ ۵ ۱۰ ۱۵ ۲۰ ۲۵ cm

طرح ۳

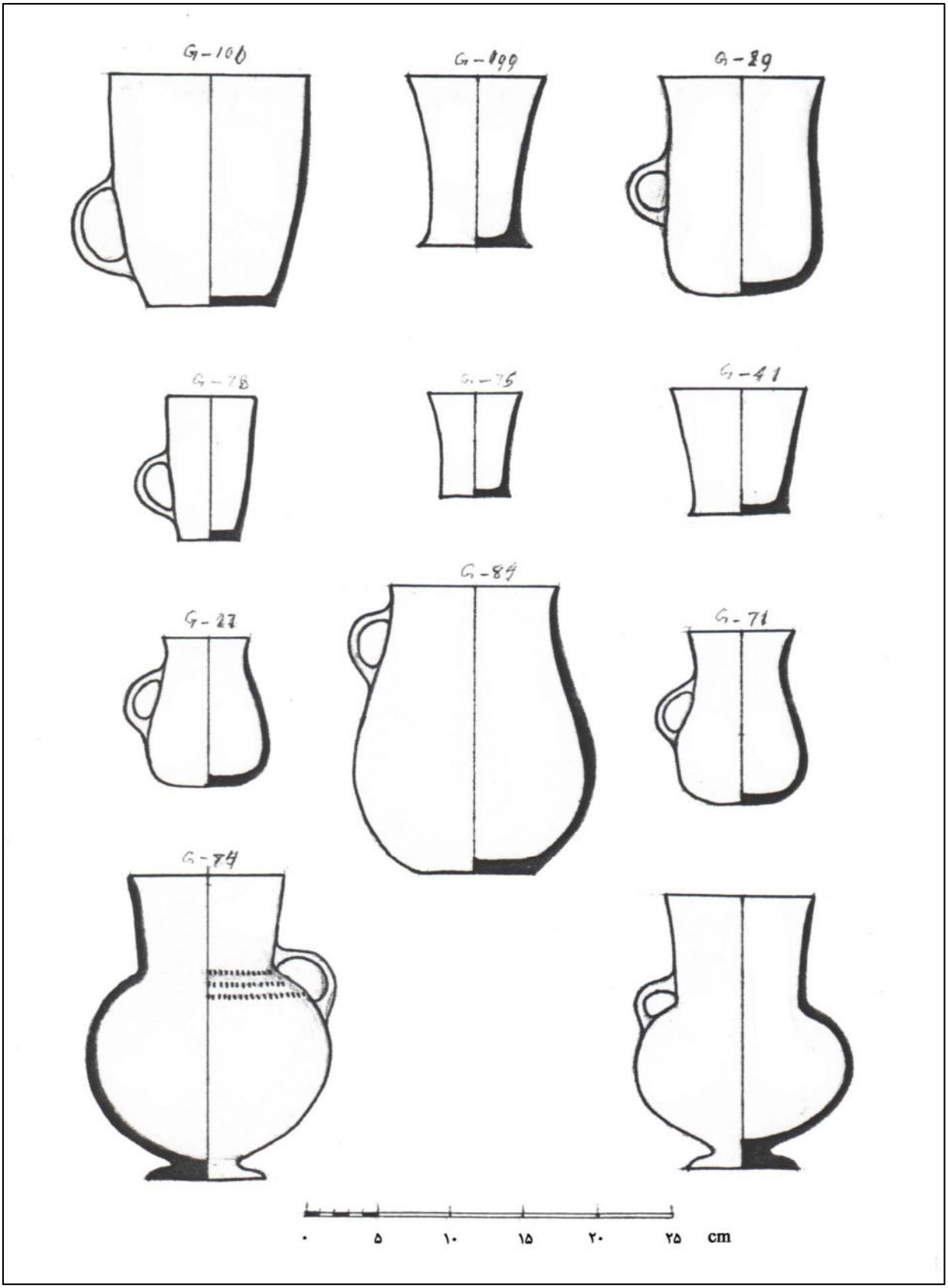

طرح ٤

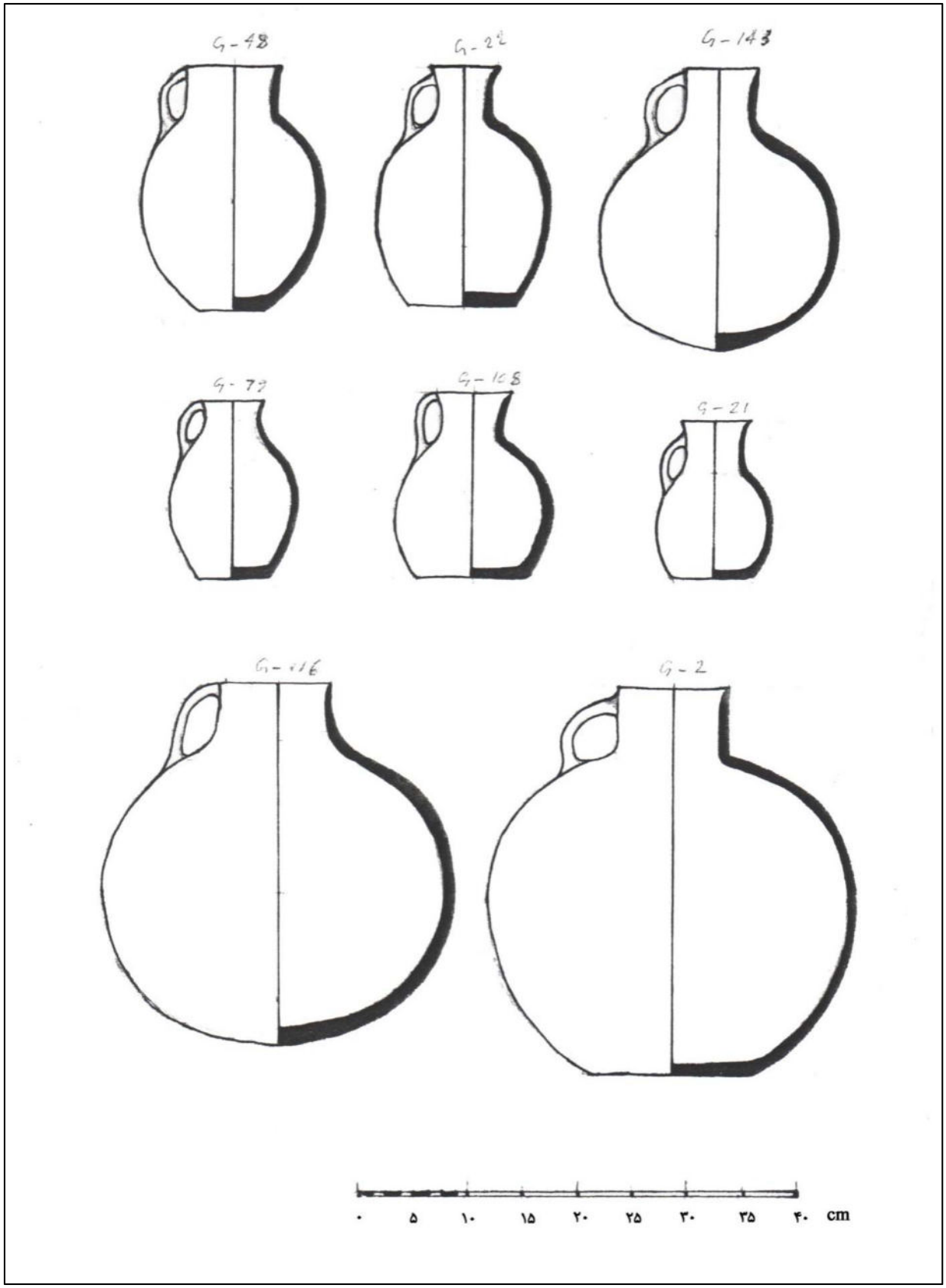

طرح ۵

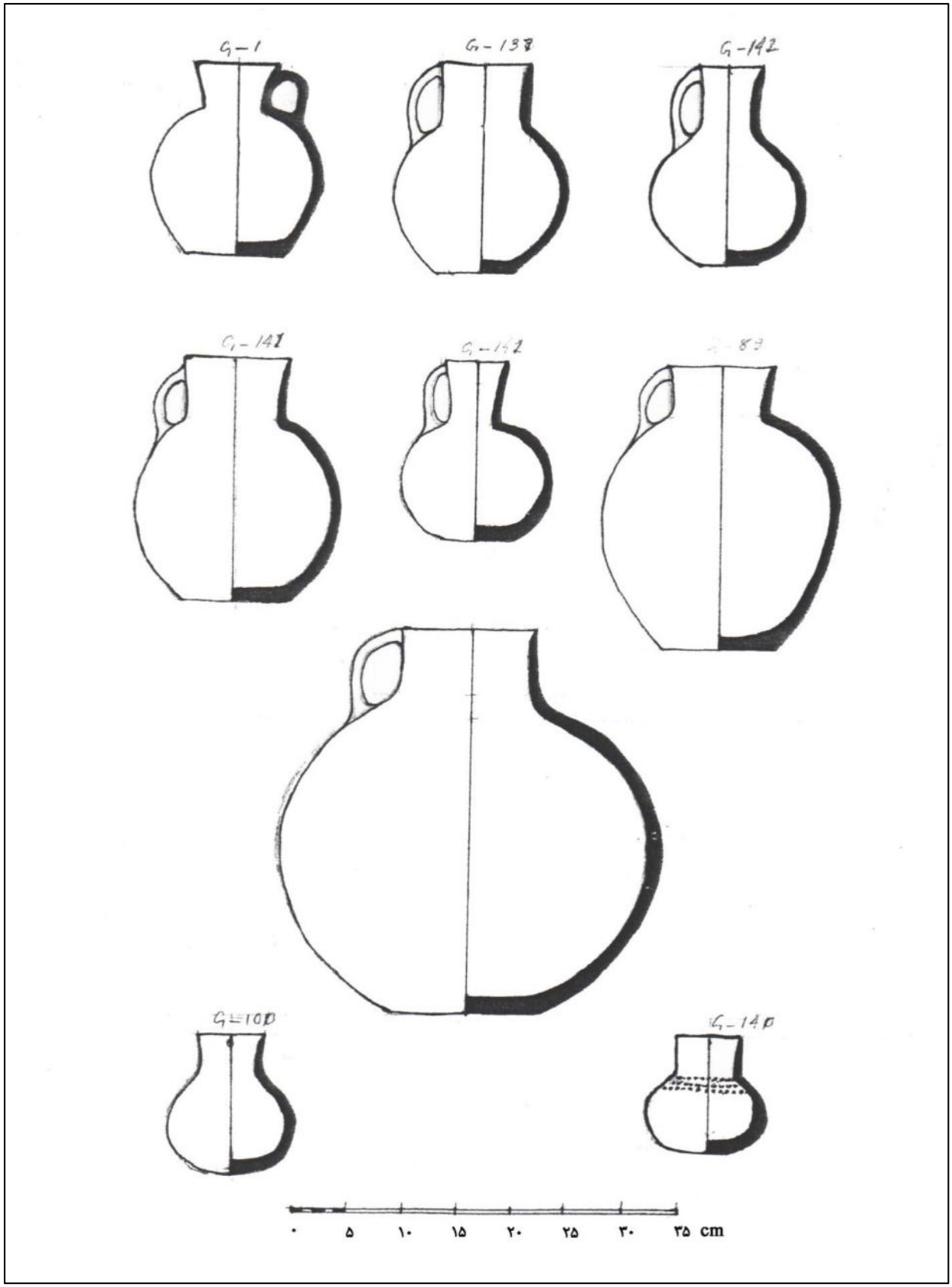

طرح ٦

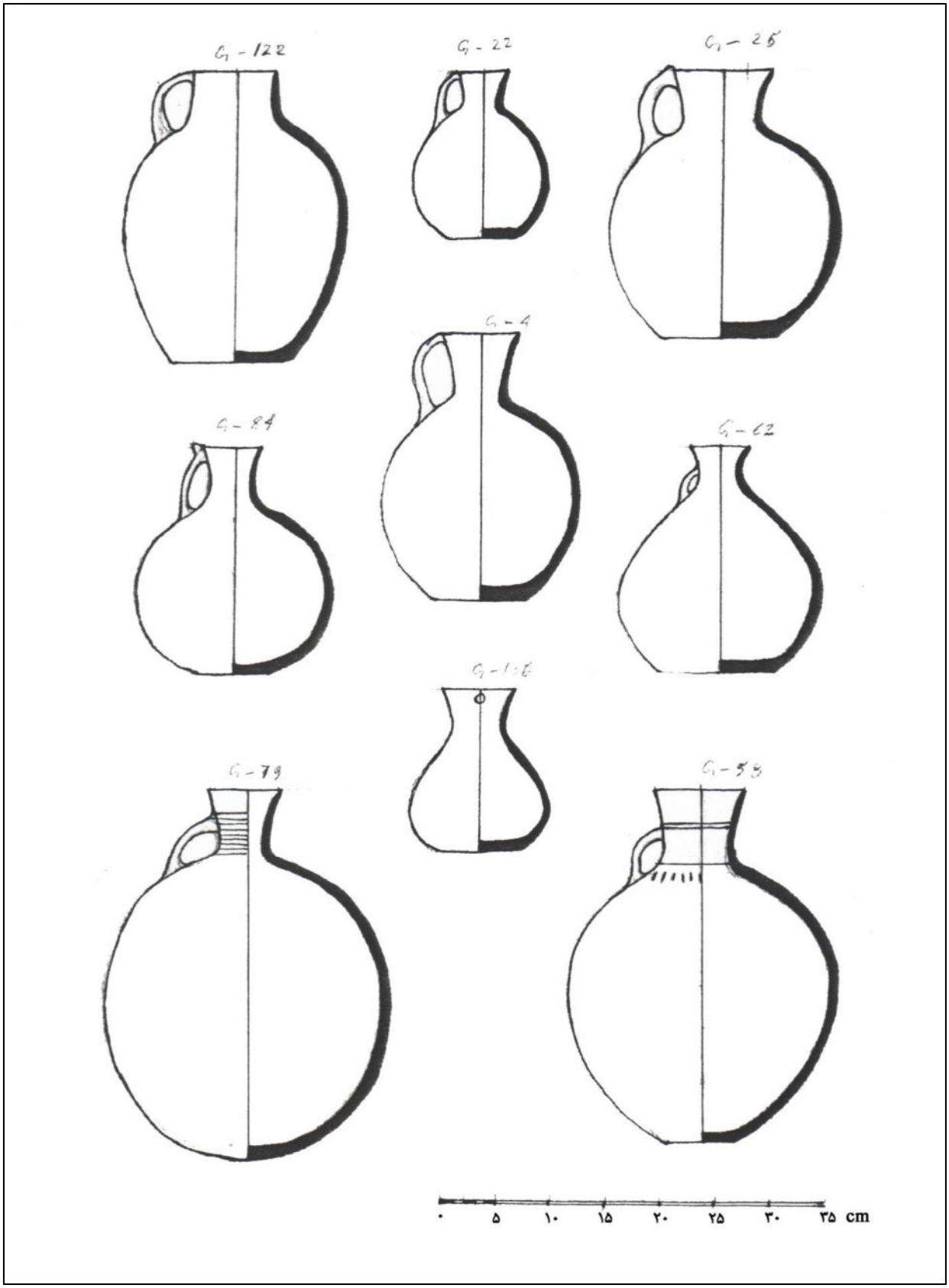

طرح ۷

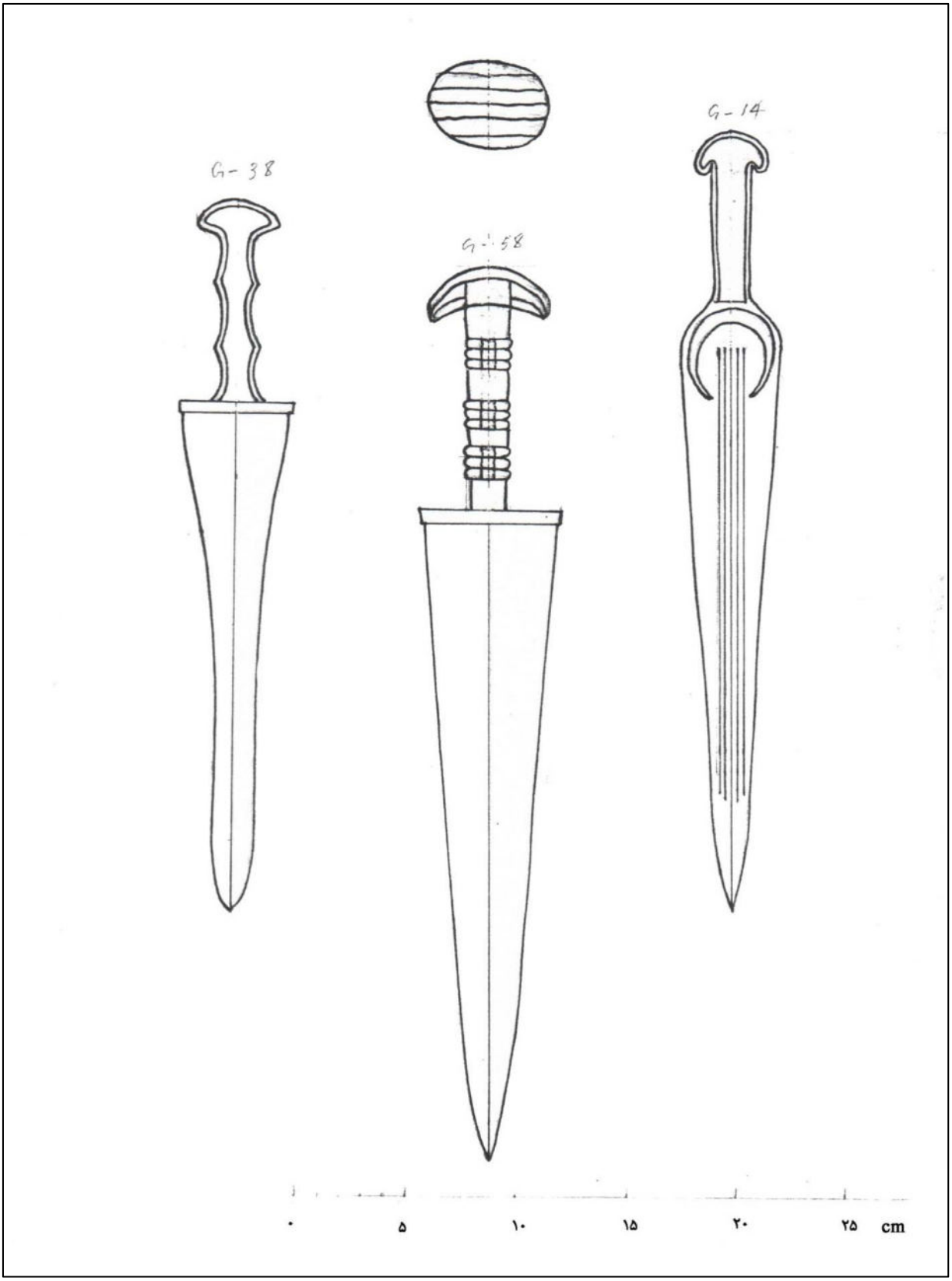

طرح ۸

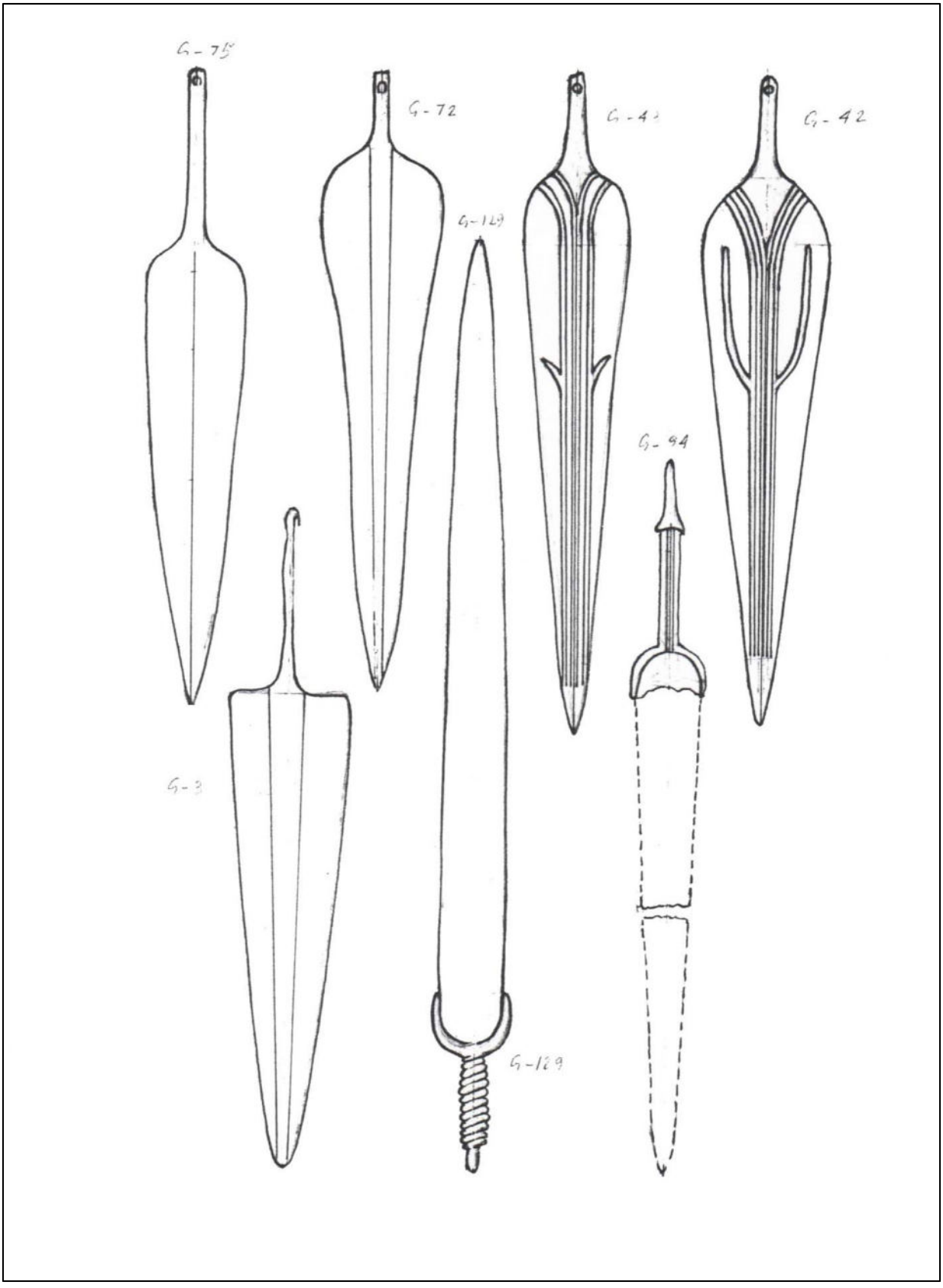

طرح ۹

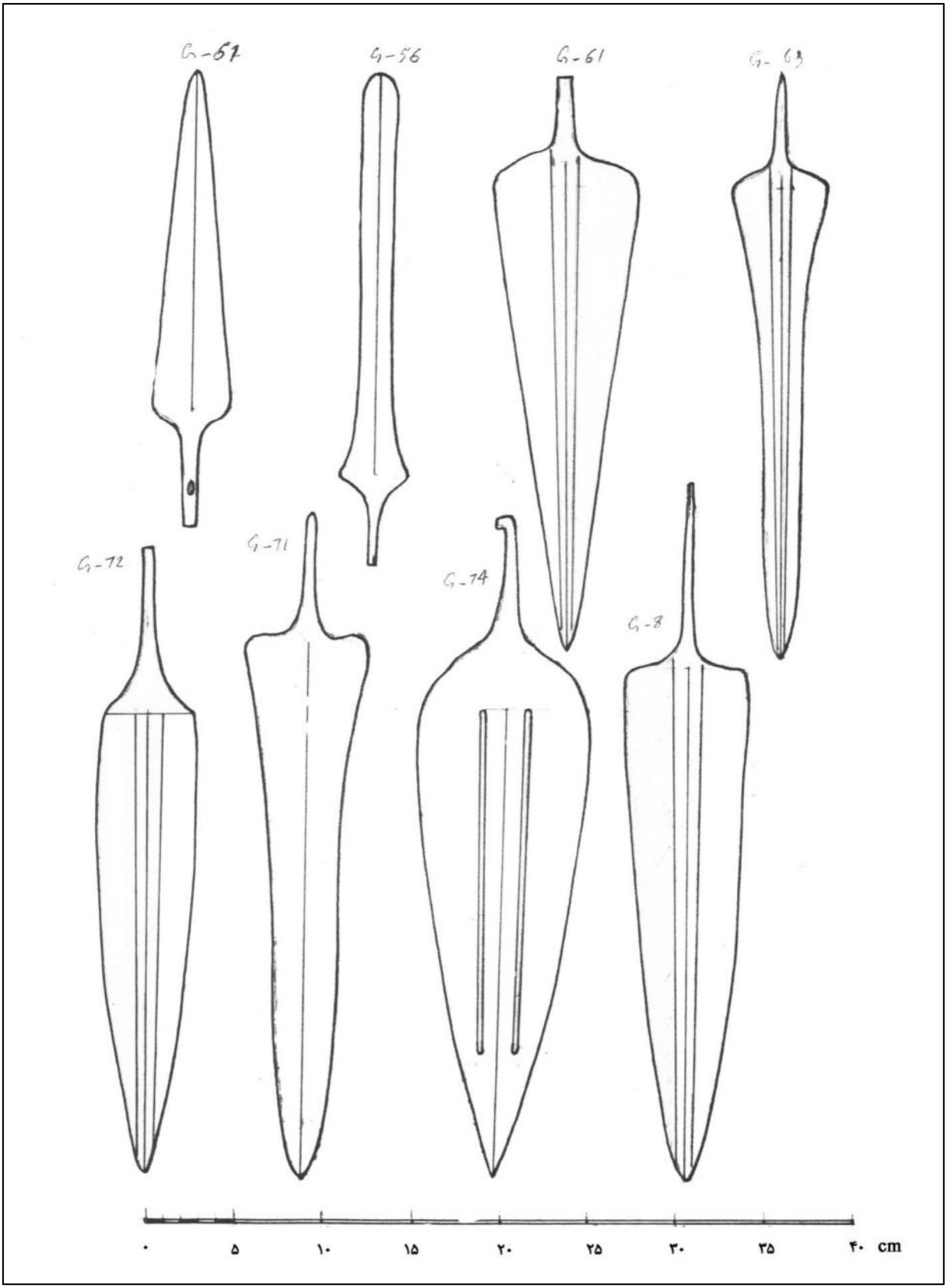

طرح ۱۰

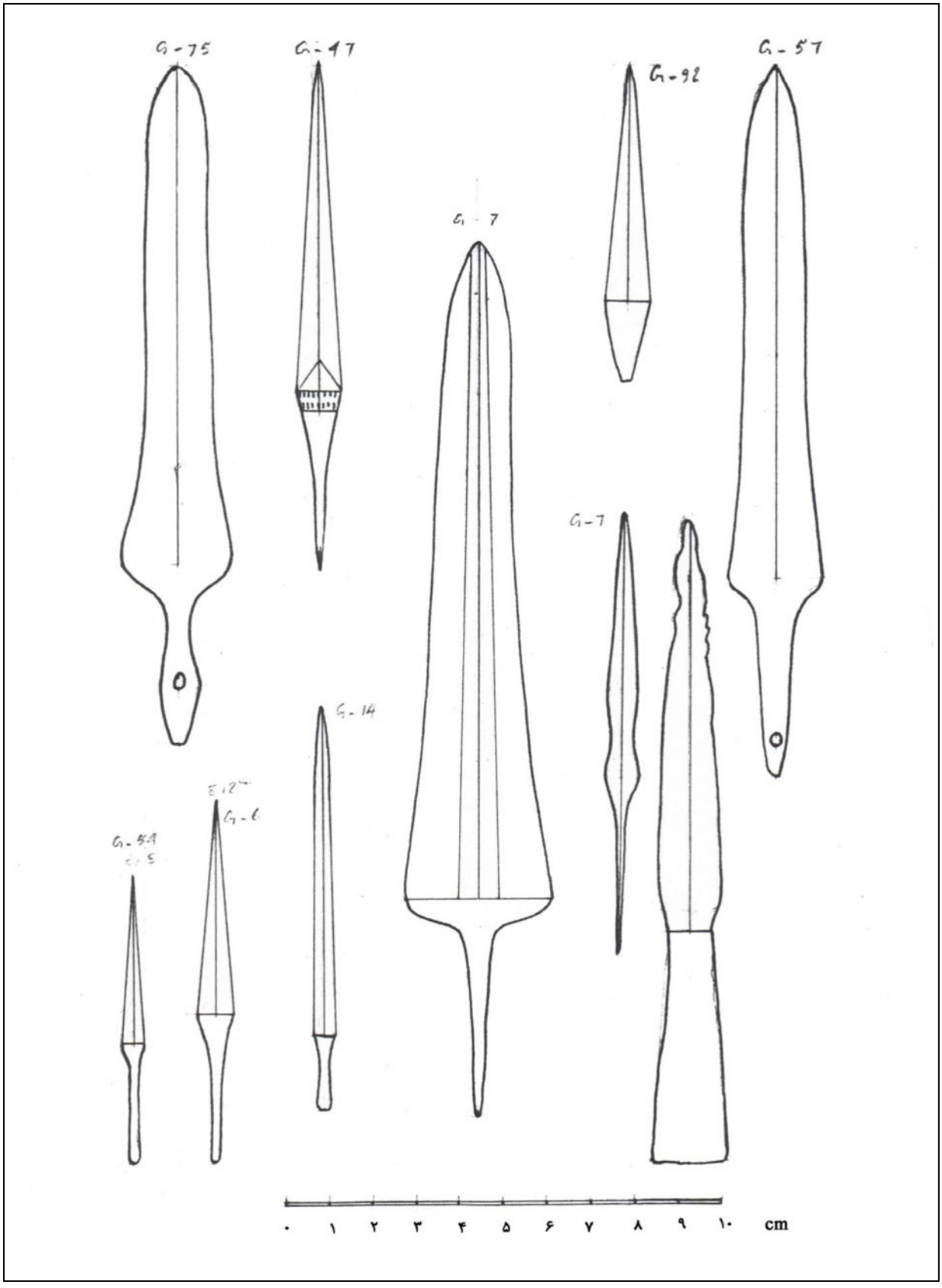

طرح ۱۱

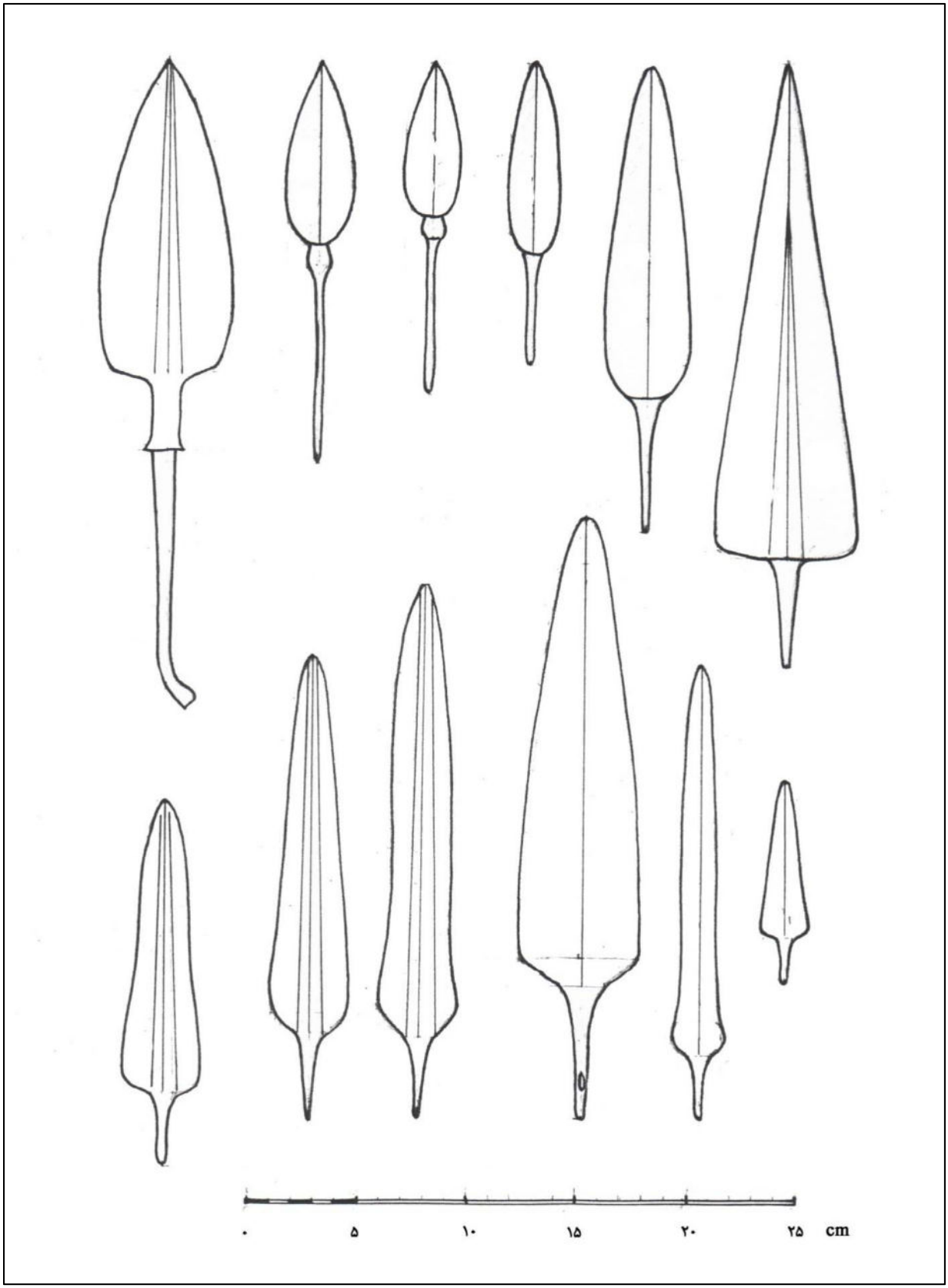

طرح ۱۲

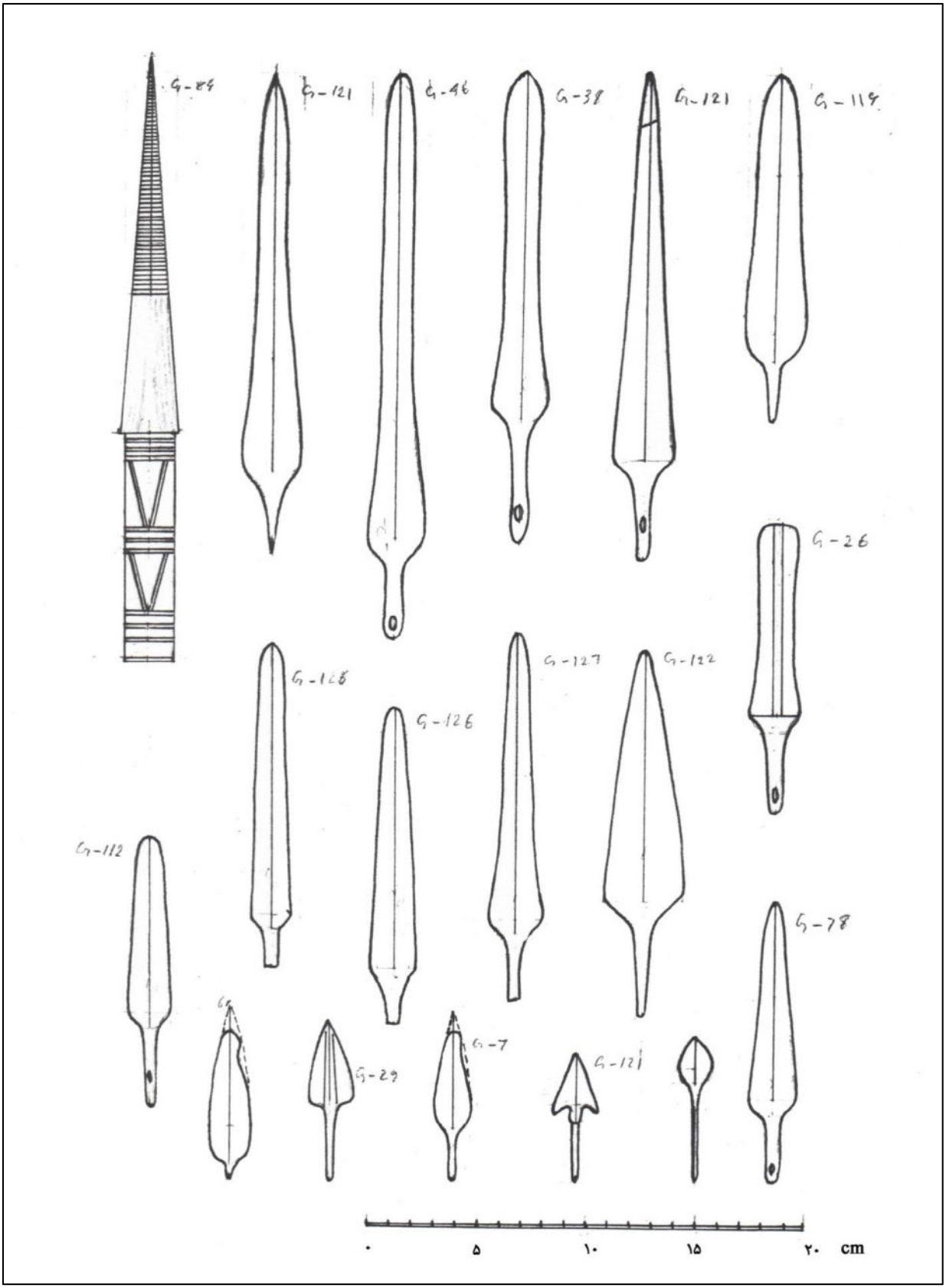
G-84
G-121
G-46
G-38
G-121
G-119
G-26
G-128
G-126
G-127
G-122
G-112
G-78
G-7
G-29
G-121
۰
۵
۱۰
۱۵
۲۰ cm

طرح ۱۳

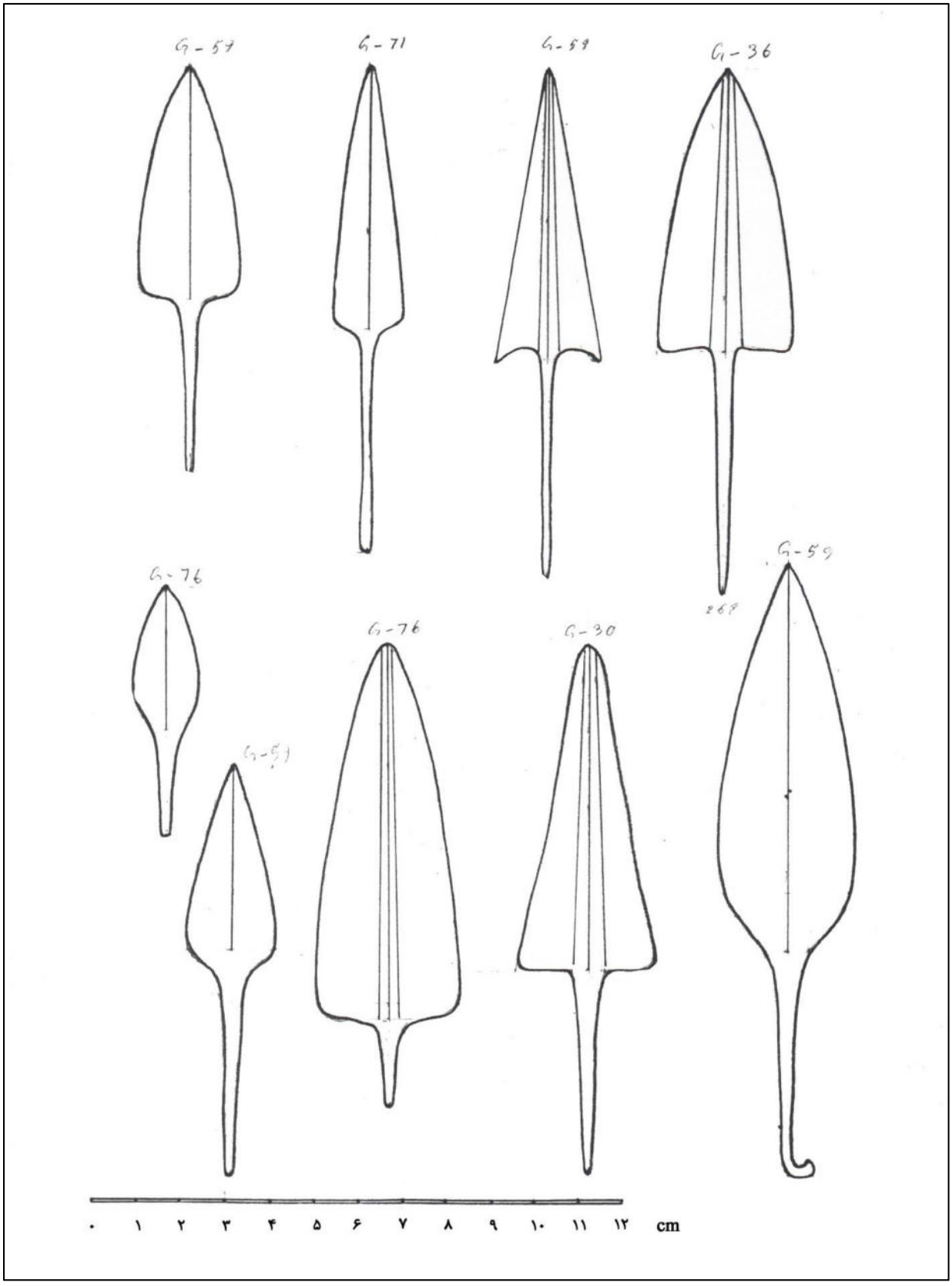

طرح ۱٤

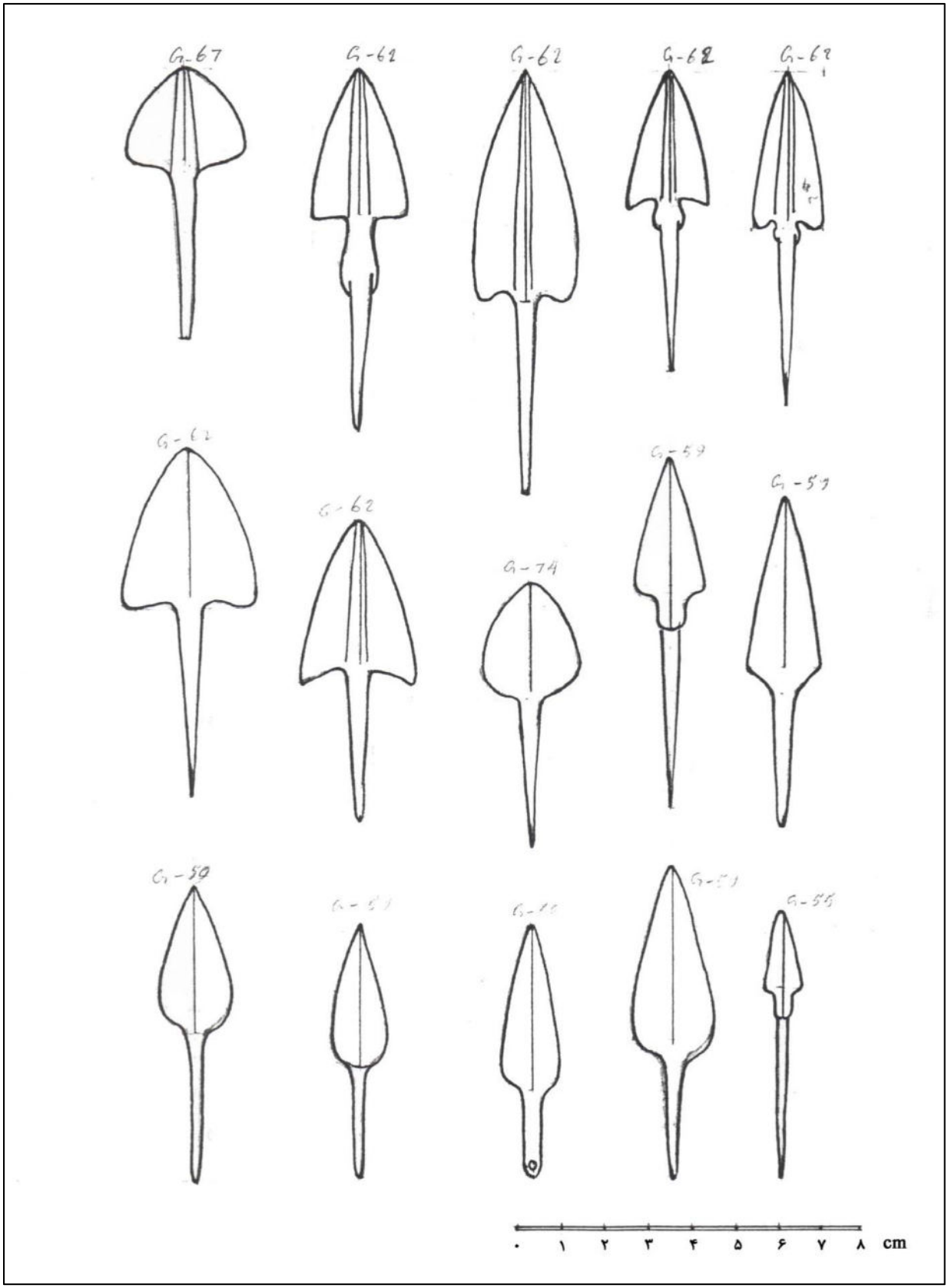

طرح ۱۵

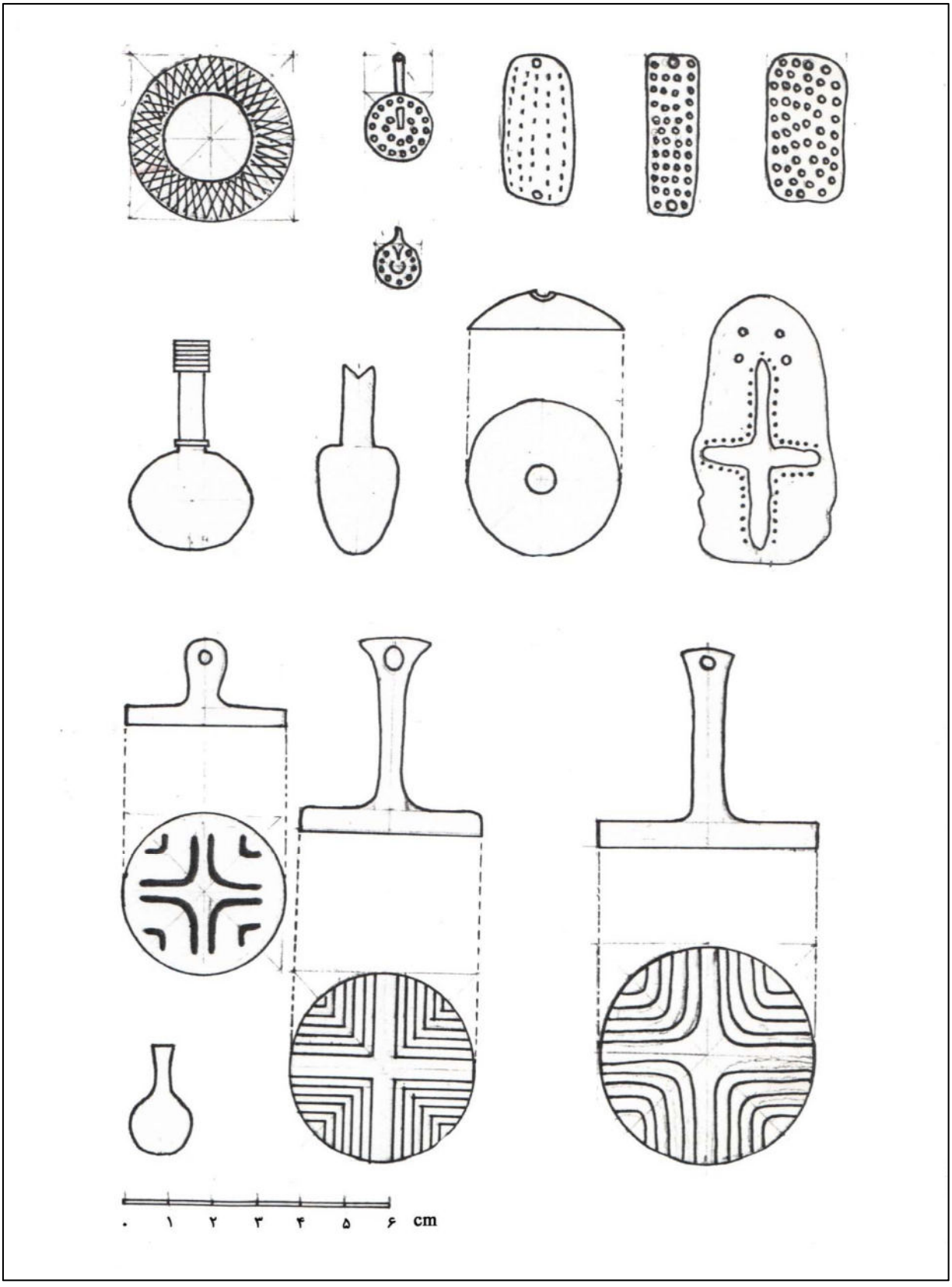

طرح ۱۶

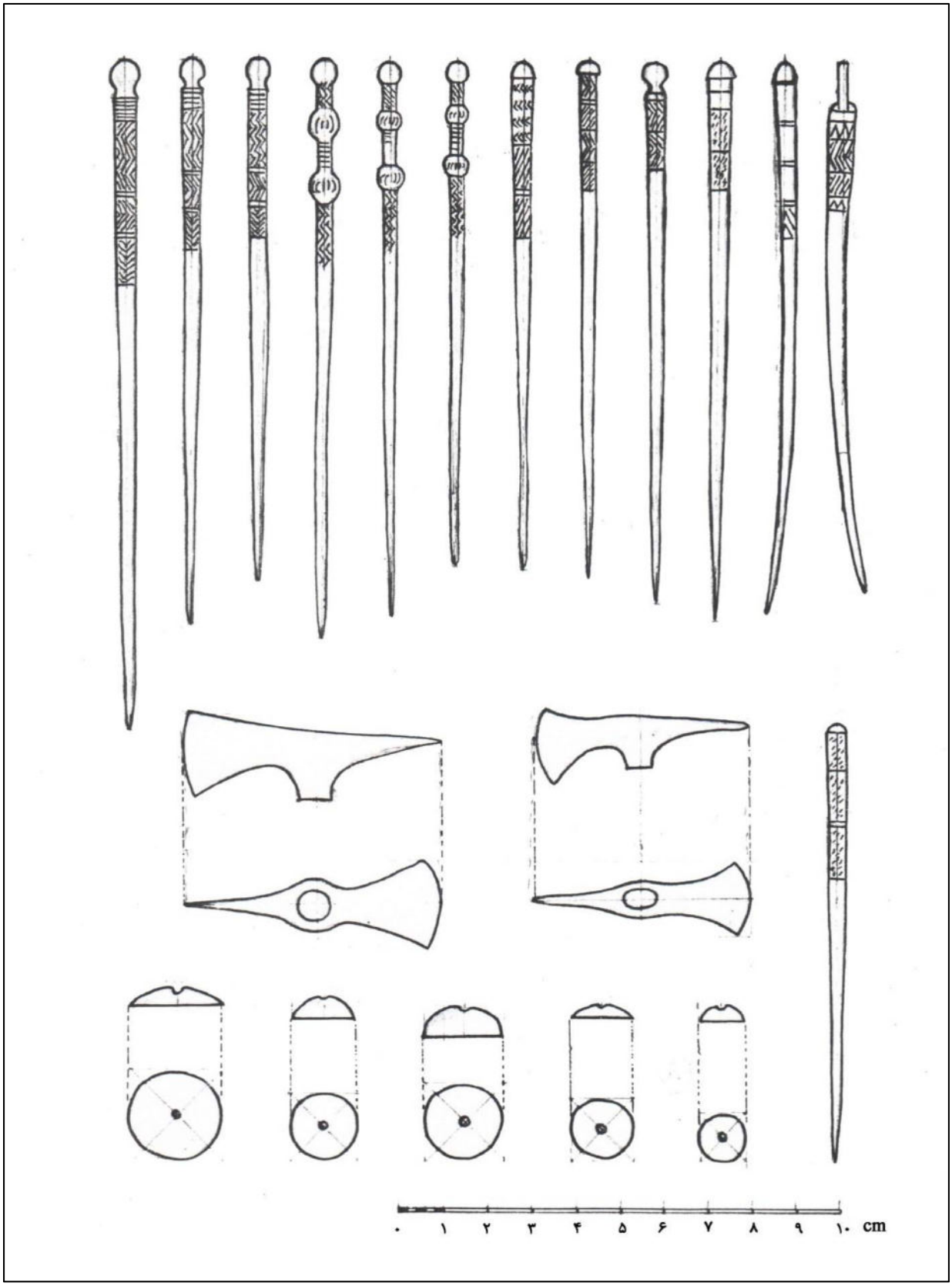

طرح ۱۷

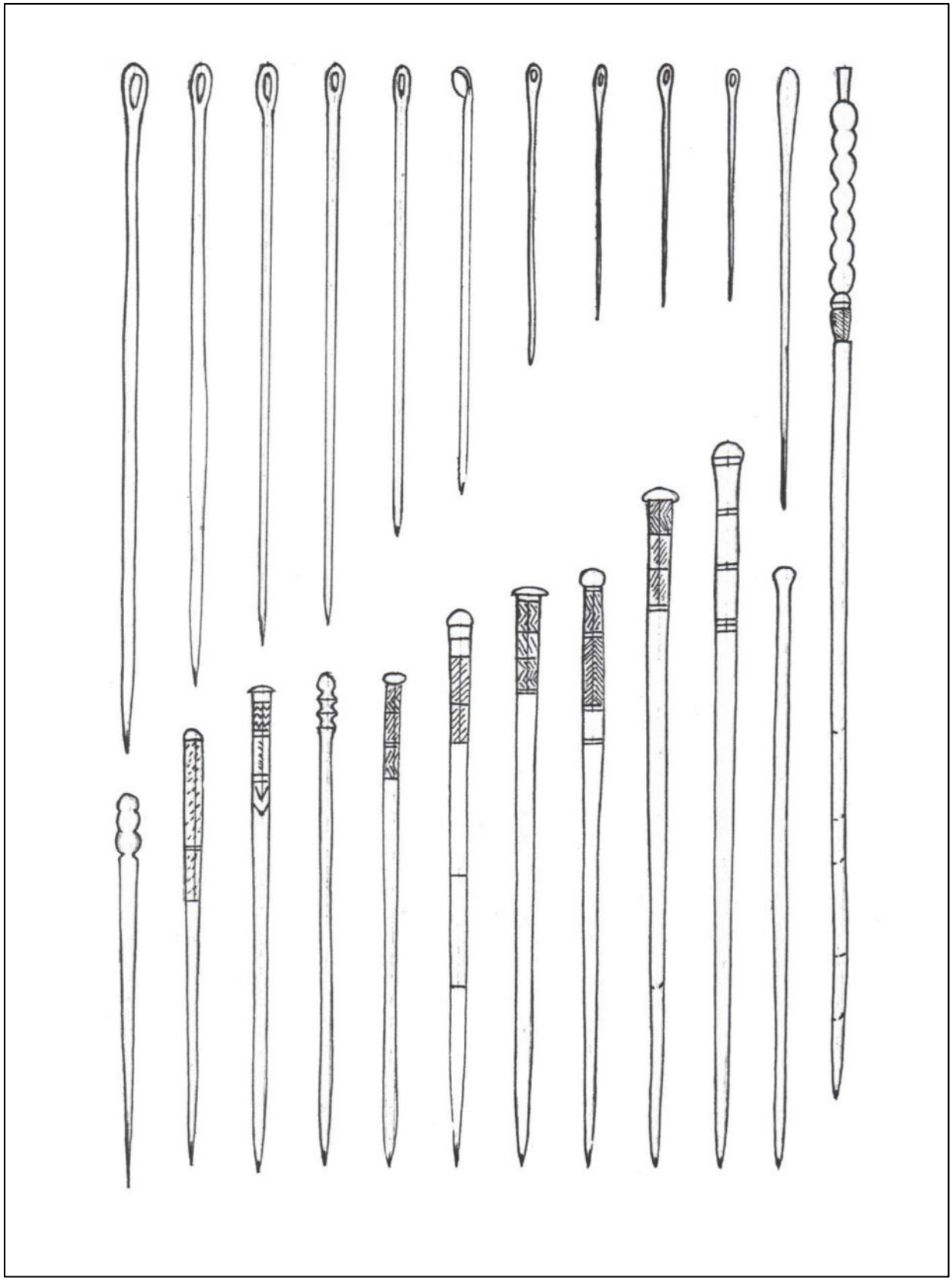

طرح ۱۸

سخنرانی‌ها

این بخش شامل سخنرانی‌های زنده‌یاد علی حاکمی دربارهٔ کاوش‌های صورت‌گرفته در رودبار گیلان است. به دلیل ارتباط این سخنرانی‌ها با کاوش‌های رودبار گیلان بهتر دیده شد که این سخنرانی‌ها در این کتاب منتشر شود.

کاوش‌های سال ۱۳۴۷ در کلورز

قبل از ایراد گفتار امشب خود، از انجمن فرهنگ ایران باستان و اعضای محترم آن کمال تشکر را دارم که به من این فرصت را دادند تا دربارهٔ کاوش‌های سال ۱۳۴۷ هیئت باستان‌شناسی گیلان در منطقهٔ کلورز مطالبی به اطلاع علاقه‌مندانی که در این تالار گرد آمده‌اند برسانم. چون مدت سخنرانی، کفاف شرح جزییات کاوش‌های علمی آن سال را نمی‌دهد، بنابراین سعی می‌کنم که رئوس مطالب و نکات مهم این کاوش را تا حد امکان ذکر کنم. تمدن‌های باستانی گیلان از ابتدا در مناطق کوهستانی گسترش یافته بود. در هر محل و مکانی که رودی، رودخانه‌ای یا چشمه‌ای وجود داشت، نظر ساکنان اولیهٔ این ناحیه را به سوی خود جلب می‌کرد. درهٔ سپیدرود که یکی از نقاط بااهمیت منطقهٔ ایران محسوب می‌شود، علاوه بر این که در ایجاد تمدن کهنسال این سرزمین سهم بسزایی داشته است، یکی از مراکز مهم اجتماعات باستانی به شمار می‌رفت؛ زیرا تمدن‌های باستانی مهمی در کرانه‌های این رود و رودک‌هایی که کوهستان‌های مجاور بدان می‌ریزند در مکان‌های مناسبی تشکیل شد و نیز نزدیکی مساکن باستانی به یکدیگر در این ناحیه نسبت به سایر مناطق گیلان وضع استثنایی دارد.

سپیدرود که به گفتهٔ مورخان قدیم به آمارد یا اُمارد معروف بود، حتماً از نام قوم مارد یا مَرد گرفته شده است چون در نوشته‌های مورخان باستانی غالباً نام رودهایی ذکر شده که مسیر آن از سرزمین اقوام متعددی می‌گذشت، در نتیجه ساکنان مختلفی که در کرانه‌های آن می‌زیستند،به نامش آشنایی کامل داشتند. تاریخ‌نویسان قدیم چون بیشتر به گفتار شفاهی راویان قدیم استناد می‌جستند، چنانچه به محل آشنایی نداشته یا آن را از نزدیک ندیده بودند، فقط به معرفی افراد مختلف اکتفا می‌کردند، بنابراین رود آمارد یا سپیدرود که از کوهستان سرچشمه می‌گیرد، در دوران باستان رود گمنامی نبوده است، چون مسیر این رود از مساکن اقوام مختلفی می‌گذشت که بدون شک در نزد آنان معروف بوده است، چنانچه سپیدرود را، بنا به گفتهٔ مورخان قدیم همان رود اُمارد بشناسیم، اقوامِ ساکنِ درهٔ سپیدرود جز قوم مَرد، تیرهٔ دیگری نبودند.

گرچه از اقوام باستانی گیلان یعنی مردها، کدوزی‌ها، گیل‌ها و کاسپی‌ها در کتیبه‌ها و آثار مکشوفه نامی برده نشده است ولی با بررسی دقیق در کتیبه‌های زمان هخامنشی این نتیجه به دست می‌آید که در زمان سلطنت هخامنشیان و حتی قبل از آن، کلیهٔ تمدن‌های ساحلی دریای خزر، تابع استان هیرکانی یا گرگان بوده است. در زمان اشکانیان هم مناطق مزبور را جزیی از هیرکانی می‌دانستند چون در آن زمان بین اقوام این نواحی با دولت اشکانی برخوردهایی به وجود آمده بود. در زمان ساسانیان هم که نواحی مزبور جزیی از پذشخوارگر محسوب می‌شد، بعد از دوران ساسانی این منطقه به نام کوهستان یا جبال نامیده می‌شد از جمله مردم دیلم را ساکنان جبال می‌دانستند.

در سال ۱۳۴۷ هیئت باستان‌شناسی گیلان در منطقهٔ کلورز و شمام از توابع رودبار گیلان به دنبال کاوش‌های سال‌های پیش موفق به کشف آثاری از هزارهٔ اول قبل از میلاد شد که تا دوران هخامنشی و اشکانی ادامه یافت. هیئت مزبور با دست یافتن به اشیاء و آثار ارزنده، توانست تا حدی پردهٔ ابهامی را که سالیان دراز بر این سرزمین کهنسال کشیده شده بود، کنار زده و توجه علاقه‌مندان و خاورشناسان را به تمدن باستانی این ناحیه جلب کند.

از بررسی‌ها و کاوش‌های چندسالهٔ گیلان این نتیجه به دست آمد که تمدن‌های اولیهٔ اقوامِ قدیمیِ ناحیهٔ مزبور در دامنه‌های کوهستان‌ها پرورش یافته و سپس به ارتفاعات تغییر مکان داده است. چون در زمان‌های باستانی حتی اواخر هزارهٔ اول قبل از میلاد، دشت‌های ساحلی به سبب وجود مرداب‌ها و گوراب‌های فراوان برای سکونت اجتماعات متمدن مناسب نبود به همین علت مساکن قبل از تاریخ و اوایل تاریخی را نمی‌توان در جلگه‌های ساحلی جست‌وجو کرد و حتی تا دوران ساسانی، تمدن درخشانی در این نواحی به وجود نیامده بود.

نکتهٔ دیگری که در کاوش‌های گیلان جلب توجه می‌کند، وضع مساکن و اجتماعات باستانی این منطقه است که بر خلاف مراکز تمدنی اقوام ساکن نجد در دوران قبل از تاریخ و تاریخی، در یک ناحیه متمرکز نبوده است، بلکه وفور آب و عوامل اولیهٔ زندگانی، سکونت مداوم را در یک محل ایجاب نمی‌کرد تا به حکم اجبار طی قرون متمادی تمدن‌های مختلف را در یک مکان به وجود آورند. بدین سبب در غالب نقاط باستانی گیلان بیش از یک طبقهٔ تمدن به دست نمی‌آید. چنانچه محلی از بین می‌رفت، مساکن جدید در مکان دیگری بر پا می‌شد؛بنابراین برای هیئت‌هایی که در این منطقه به کاوش‌های علمی اشتغال دارند، گسترش مساکن تولید، اِشکال فراوان می‌کند چون کاوشگران مجبورند مانند ساکنان باستانی آن، دائماً در تغییر مکان باشند.

هیئت باستان‌شناسی گیلان چندین سال است که در منطقهٔ رودبار گیلان به کاوش و بررسی‌های علمی اشتغال داشت. چون شرح کلیه آنها به وقت و زمان بیشتری احتیاج دارد بنابراین در گفتار امشب فقط به کاوش‌های علمی کلورز در سال ۱۳۴۷ اکتفا می‌شود.

کلورز که یکی از آبادی‌های رودبار گیلان است در منطقهٔ رستم‌آباد و غرب درهٔ سپیدرود قرار دارد. محل مورد کاوش به فاصلهٔ یک کیلومتری جادهٔ آسفالتهٔ قزوین و رشت واقع‌شده و مسافت آن تا رشت ۵۶ کیلومتر و تا دریای خزر حدود ۸۵ کیلومتر است. ارتفاع کلورز از سطح دریا به ۳۶۰ متر می‌رسد به همین جهت آب و هوای معتدلی دارد.

در سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۷ نقاطی که مورد بررسی و کاوش‌های علمی هیئت باستان‌شناسی قرار گرفت، شامل محل‌هایی به نام نسفی، جوبن، ناوه و کلورز است. کلیهٔ این محل‌ها در مناطق کوهستانی گیلان واقع‌شده و در کنار درهٔ سپیدرود و انشعابات آن قرار دارند. نتایج کاوش‌های چند سالهٔ اخیر، کشف تمدن‌ها و آثاری از هزارهٔ اول قبل از میلاد و دوران هخامنشی، اشکانی و ساسانی بوده است. ضمناً هیئت مذکور توانست با دسترسی به اشیاء و آثار ارزنده، پردهٔ ابهامی که سالیان دراز بر این سرزمین کهنسال کشیده شده بود تا حدی کنار زده و نظر تیزبین علاقه‌مندان و خاورشناسان را به تمدن باستانی این ناحیه جلب کند.

از بررسی‌ها و کاوش‌های چند ساله اخیر این نتیجه به دست آمد که تمدن‌های اولیه اقوام قدیمی گیلان در دامنه‌های کوهستان‌ها قرار گرفت سپس به ارتفاعات تغیر مکان داده است. چه در دوران قدیم حتی تا اواخر هزاره اول قبل از میلاد دشت‌های ساحلی به سبب وجود مرداب‌ها و گوراب‌های فراوان برای سکونت اجتماعات بزرگ و متمرکز مناسب نبود بدین علت مساکن قبل از تاریخ و اوایل تاریخی را نمی‌توان در جلگه‌های ساحلی جست‌وجو نمود و حتی تا

دوران ساسانی تمدن درخشانی در این نواحی به وجود نیامده بود.

به طوری که غالب باستان‌شناسان اطلاع دارند، تا چند سال پیش از لحاظ بررسی‌های باستان‌شناسی، بر عکس نجد ایران توجهی به گیلان نمی‌شد، ولی کاوش‌هایی که در سال‌های اخیر در نواحی مختلف آن، انجام گرفت، آثار و اشیاء گران‌بهایی از دل خاک بیرون آمد که با مقایسهٔ آنها با آثار هنری ممالک همجوار، وضع تمدن ساکنان کهنسال محل مزبور را تا حدی روشن می‌سازد.

کلورز که یکی از دیه‌های رودبار گیلان است در غرب درهٔسپیدرود به فاصلهٔ یک کیلومتری جادهٔ آسفالتهٔ قزوین-رشت قرار دارد. فاصلهٔ این محل از دشت ۵۵ و تا دریای خزر ۸۵ کیلومتر است و ارتفاع آن از سطح دریا به ۳۶۰ متر می‌رسد.

محل حفاری در درهٔ باصفایی واقع شده است و رودخانهٔ کوچکی که از کوه‌های غربی سرچشمه می‌گیرد از میان آن می‌گذرد و به سپیدرود ملحق می‌شود. دامنهٔ شمالی و جنوبی این دره از هزاران سال پیش محل سکونت اقوامی بوده که آثار و اشیاء ارزنده‌ای از خود به یادگار گذاشته‌اند.

مساکن اقوام مزبور در دو دامنهٔ دره، مشرف به رودخانه قرار داشت. در دوران قدیم جنگل‌های انبوهی سطح آن را می‌پوشانید که دامنهٔ آن تا کناره‌های سپیدرود کشیده می‌شد. امروزه تمام مناطق جنگلی این حدود تا ارتفاع ۸۰ متری از سطح دریا به کشتزار تبدیل شد و آثاری از آن جنگل‌های انبوه دیده نمی‌شود جز در ارتفاعات و خط‌الرأس‌های کوهستانی.

هیئت باستان‌شناسی گیلان سه سال متوالی در سال‌های ۴۴ و ۴۶ و ۴۷ در این منطقه به کاوش‌های علمی باستان‌شناسی دست زد. نتیجهٔ این کاوش‌ها و بررسی‌ها از نظر علمی و هنری بسیار جالب و ارزنده بوده است. هیئت نام‌برده که هر سال در دو کارگاه اقدام به گمانه‌زنی و خاک‌برداریمی‌کرد، در مدت مزبور موفق به کشف مقابر و آثاری از ساکنان هزارهٔ اول قبل از میلاد در این فاصله شد. اشیاء و آثار مکشوفه در کلورز یکی از مجموعه‌های گران‌بهایی است که مطالعه و طبقه‌بندی علمی آن چند سال به طول می‌انجامد. چون مدت سخنرانی هم، کفاف شرح کلیه مطالب مورد نظر را نمی‌دهد، بنابراین قسمت‌های برجستهٔ کاوش‌های کلورز را به اختصار به اطلاع علاقه‌مندان و دانشمندان محترم می‌رسانم.

نوع مقابر مکشوفه

در حین حفاری‌های کلورز هیئت باستان‌شناسی گیلان به چهار نوع قبر دست یافت:

۱- قبور ساده

غالباً به شکل بیضی در زمین نسبتاً محکم حفر می‌شد و مردگان را با دست و پای جمع شده در داخل قبر می‌نهادند. جهت تدفین غالباً در مسیر جنوبی و شمالی بود، به طوری که سر را به طرف جنوب می‌گذاردند. از این نوع قبور در دامنه‌های شمالی و جنوبی کلورز تعداد زیادی پیدا شد. اشیایی که در کنار مردگان می‌گذاشتند شامل کوزه‌های سفالین قرمز و سیاه و اشیاء مفرغی از قبیل النگو، کارد و مهره‌های مختلف سنگی و عقیق و لاجورد بوده است. روی قبر با چند سنگ و بعضی اوقات بدون سنگ با خاک پوشیده می‌شد.

۲- قبور سنگ‌چین منظم

شکل این قبور مربعی و دیواره‌های آنها با سنگِ رودخانه، ملات گل و ماسه چیده شده بود. ارتفاع دیواره‌های سنگ‌چین و وسعت قبر تغییر می‌کرد و گاهی به ۱/۳۰ متر می‌رسید. کف قبور بزرگتر را با ملات رُس یا گچ می‌پوشانیدند و غالباً جسد مرده را در گوشهٔ جنوب‌غربی می‌گذاشتند و به ترتیب اشیاء

مهم از قبیل گردنبند و خنجر و شمشیر را در نزدیک مرده و اشیاء سفالین را در اطراف قبر می‌گذاشتند و روی قبر را با یک یا چند ردیف سنگ می‌پوشانیدند. دو نوع از قبور مزبور از عمق نیم متری تا چهار متر کشف شد که عمق بیضی‌ها، به سبب از بین رفتن تدریجیِ خاک سطح آن بوده است.

۳- قبور سنگ‌چین نامنظم

مقابر مزبور کاملاً مربع نبوده بلکه سنگ‌ها را به نسبت وضعِ زمینِ کنده‌شده در دیواره قبر قرار می‌دادند. سنگ‌چین این نوع مقابر غالباً از سه ردیف تجاوز نمی‌کرد و شکل آنها بعضی اوقات چهارگوش با گوشه‌های گرد یا بیضی یا دایره شکل بوده است؛ و طرز تدفین مردگان مانند قبور قبلی و با نظم بیشتری انجام می‌گرفت، یعنی اجساد را در طرف راست قبر و در نیمهٔ غربی آن می‌گذاشتند و گاهی سکویی جهت قرار دادن آنان در داخل قبر تعبیه می‌شد؛ و اختلاف سطحی به وجود می‌آمد. این نوع مقابر که تاریخ آن از دو نوع دیگر جدیدتر است غالباً در ژرفای ۱/۲۰ تا ۲ متر پیدا شد. روی گورهای مزبور را پس از مراسم تدفین با ردیفی ازسنگ‌های رودخانه فرش می‌کردند که با سنگ‌چین‌های دیواره تراز می‌شد. گران‌بهاترین اشیاء مکشوفه در کلورز از این نوع گورها به دست آمد. وسعت قبور، به نسبت اهمیت شخص متوفی مختلف بوده و بزرگ‌ترین آنها گاه به ۴/۵، ۵ متر می‌رسد.

٤- قبور زاغه

این نوع قبور از دوران تاریخی یعنی قرن ششم قبل از میلاد در مناطق مختلف گیلان معمول شد. غالباً گورهای مزبور در دل کوه در طبقات گچی یا گل رس حفرشده و به وسیلهٔ معبر باریک شیب‌داری به خارج مربوط می‌شد. سطح داخلی قبور زاغه‌ای کلورز، مدور یا بیضی شکل بوده و سقف آن را به شکل طاق منحنی می‌ساختند تا از ریزش خاک جلوگیری کنند. به نسبت وسعت، داخل قبور مزبور را تا چند مرده می‌گذاشتند. به نظر می‌رسد این نوع مقابر دسته‌جمعی که از نیمهٔ دوم هزاره اول قبل از میلاد معمول شد به طور انفرادی یا دسته‌جمعی ساخته می‌شد. به طوری که در بعضی‌ها تا ۱۲ اسکلت کشف شد.

مقابر دسته‌جمعی زاغه‌شکل که برای مردگان بیشتری آماده شده بود، پس از این که از اجساد پر می‌شد داخل را با خاک می‌انباشتند و در را با یک یا چند سنگ مسطح، مسدود می‌کردند و نیز راه دخول به مقبره را هم با خاک پر کرده تا قبر از انظار محفوظ بماند. ساخت این نوع قبور در مناطق کوهستانی گیلان تا اواخر دوران ساسانی ادامه یافت.

در کنار بعضی از مقابر انسان، قبر حیواناتی از قبیل اسب و گراز و سگ‌های شکاری پیدا شد و بعضی اوقات تعداد اسب‌های قربانی شده به سه رأس هم رسیده است. البته قبور اسبان بافاصلهٔ کمی از قبر انسان قرار داشت و غالباً آنها را با لوازم و تزیینات دفن می‌کردند. اسکلت اسبان در جهت مخصوصی قرار نمی‌گرفت و به طور دلخواه در قبر گذارده می‌شد.

علاوه بر مقابر مکشوفه، آثاری از بناهای آن زمان کشف شد. به طور کلی بناهای باستانی مناطق گیلان را با شالودهٔ سنگی بنیاد می‌نهادند. پس از پایه‌های سنگی مزبور، قسمت فوقانی آن را که در حقیقت محل سکونت بوده است با چوب و گل می‌ساختند، به همین جهت در حفاری‌های گیلان نمی‌توان بنای نسبتاً کاملی به دست آورد، فقط از آثار بنا، شالودهٔ آن است که پابرجا مانده است. پایه‌های بناهای مکشوفه غالباً از قلوه‌سنگ‌های بزرگ یا سنگ رودخانه ساخته شده است.

اشیایی که در کاوش‌های کلورز کشف شد، شامل اشیاء زرین، سیمین، مفرغی، سفالین و مهره‌های مختلف از

جنس عقیق، لاجورد، خمیر شیشه، سنگ، طلا و نقره بوده است. تنوع اشیاء مزبور به قدری زیاد است که نمی‌توان دربارهٔ کلیهٔ آنها به طور اجمال هم صحبت کرد.

اشیاء سفالین مکشوفهٔ کلورز، از لحاظ فرم و شکل بسیار متنوع‌اند. سفالگرانِ نواحی مختلف گیلان در ظروف سفالین، توجه خود را بیشتر به شکل و فرم معطوف داشتند. روی این اصل در ظروف سفالینِ کهنسال منطقهٔ گیلان، اشکال متنوع و مختلفی دیده می‌شود. هنرمندانِ باستانی با مهارتِ تمام، سبک و شیوه‌های خاصی در هنر سفالگری به وجود آوردند؛ که امروزه، هم مورد تحسین جهانیان قرار می‌گیرد و هم در هنر زرگری و ساخت اشیاء فلزی خصوصاً مجسمه‌ها و ظروف زرین، سیمین و مفرغی نمونه‌های جالبی از دل خاک به دست آمد که هر یک به نوبهٔ خود، معرّفِ ذوق و مهارت هنرمندان این ناحیه است. مطالعهٔ اشیاء مکشوفه در کلورز و مقایسهٔ آنها با اشیاء سایر نقاط باستانی ایران، حاکی از روابط ممتد بین منطقهٔ گیلان و سایر ممالک همجوار است؛ چه منطقهٔ گیلان از نظر موقعیت جغرافیایی به شکل زاویه‌ای در حاشیهٔ جنوب غربی دریای خزر قرار گرفته است و رشته‌کوه‌های البرز را از نجد ایران جدا می‌سازد، ولی مقابر متعددی این ناحیه را از سوی شرق به گرگان یا هیرکانی قدیم، یا از شمال به قفقاز، از غرب به مناطق آذربایجان و از طریق درهٔ قزل‌اوزن و درهٔ شاهرود به ری و نواحی مختلف ماد قدیم تا کردستان مرتبط می‌ساخت. وجود همین راه‌های مختلف ارتباط ساکنانِ باستانی کوهپایه‌های گیلان را با اقوام دیگری مانند اورارتوها، مادها، هیرکانی، تپوری‌ها و مردمان ساکن آذربایجان شرقی و سکاها و دیلم مسلم داشته و اثر آن، تحولات شگرفی است که در تمدن و هنر باستانی این قوم پدید آورده است.

منطقهٔ کلورز رودبار گیلان که در غرب درهٔسپیدرود یا آمارد (اُمارد) قرار دارد، یکی از مساکن اقوام مارد یا مَرد است که در نواحی گیلان شرقی تا نزدیک درهٔ چالوس سکونت داشتند و اشیایی که در کاوش‌های چند سالهٔ اخیر به دست آمد متعلق به این قوم است. در دوران هخامنشی هم، در کتب مورخان یونانی از آنها یاد شده است. چنانچه اشیاء مکشوفهٔ چند سال اخیر کلورز را متعلق به هنر قوم مارد بدانیم، سخنی گزاف گفته نشده است.

اشیاء مکشوفه در کلورز گیلان

خانم‌ها و آقایان موضوع سخنرانی امروز من مربوط به اشیاء فلزی مختلفی است که طی سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۶ (۱۹۶۵ تا ۱۹۶۸) در کاوش‌های علمی کلورز واقع در رودبار گیلان به دست آمده است. چون اشیاء مزبور از لحاظ نوع و فرم بسیار قابل توجه است، لذا مطالب امروز خود را فقط به اشیاء فلزی مکشوفه در این ناحیه اختصاص دادم. به طوریکه اطلاع دارند کاوش‌های باستان‌شناسی مناطق ساحلی گیلان به تازگی انجام گرفته است ولی در این مدت کوتاه آثار و اشیاء متنوعی از جنس سفال و فلز (طلا، نقره و مفرغ) و تزئینات مختلف از جنس عقیق و سنگ و طلا و نقره و مفرغ کشف‌شده که مربوط به تمدن اقوامی است که در هزارهٔ اول قبل از میلاد در این ناحیه سکونت داشتند. از طرفی چون وقت کافی برای ذکر کلیهٔ موارد حفاری و اشیاء فلزی مکشوفه موجود نیست، بنابراین سعی شد که رئوس مطالب و شمه‌ای از وضع جغرافیای طبیعی و انسانی این ناحیه را به اطلاع دانشمندان محترم برسانم ضمناً امید فراوان دارم، اهمیت اشیاء فلزی مزبور، نظر باستان‌شناسان را به سوی خود جلب خواهد کرد.

گیلان استانی است که در حاشیهٔ جنوب‌غربی دریای خزر قرار گرفته و کوهستان البرز، آن را از نجد ایران جدا می‌سازد. وجود همین دیوار عظیم مانع نفوذ رطوبت و ابرها به دامنهٔ جنوبی البرز می‌شود؛ بنابراین بر اثر ریزش باران‌های موسمی فراوان کلیهٔ دامنهٔ شمالی البرز تا ارتفاع دو هزار متری، جنگل‌های سرسبز و مراتع خرم پوشیده شده است.

بدین علت وضع اقلیمی و آب و هوای گیلان کاملاً با نواحی جنوبی البرز تفاوت کلی دارد. سپیدرود که از پیوستن دو رود شاهرود و قزل‌اوزن در نزدیکی منجیل تشکیل می‌شود، در ایجاد تمدن باستانی این ناحیه، سهم بزرگی داشته است چون اکثر تمدن‌های باستانی گیلان در حاشیهٔ این رود و رودهایی که از کوهستان‌های مجاور بدان می‌ریزند، تشکیل شده بود. گرچه نقاط باستانی گیلان منحصراً به دو کنارهٔ دره سپیدرود و انشعابات آن محدود نمی‌شود بلکه در کلیه این منطقه، هر جا و مکانی که آبی–چشمه‌ای– یا رودکی وجود داشت تمدنی در کنار آن نشو و نمامی‌کرد، ولی درهٔسپیدرود از نظر تمرکز اجتماعات و نزدیکی مساکن آنهابه یکدیگر نسبت به سایر نقاط باستانی گیلان، وضعی استثنایی دارد. سپیدرود، گیلان را به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم می‌کند. جلگهٔ گیلان از ته‌نشست لایه‌های این رود در طی هزاران سال ایجاد شده و تا اواخر هزارهٔ اول قبل از میلاد دشت‌های ساحلی گیلان به علت وجود مرداب‌ها و گوراب‌های فراوان و آب و هوای نامساعد جهت سکونت اجتماعات بزرگ مناسب نبود و به همین جهت مساکن قبل از تاریخ و اوایل تاریخی را نمی‌توان در جلگهٔ ساحلی جست‌وجو کرد و تا

اواسط دورهٔ ساسانی، تمدن درخشانی در این قسمت به وجود نیامده بود.

در سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۶ (۱۹۶۵ تا ۱۹۶۷) نقاط مختلفی مورد بررسی و کاوش‌های علمی باستان‌شناسی گیلان قرار گرفت که مهم‌ترین آن کلورز است. کلورز در کنار جادهٔ قزوین و رشت در شهرستان رودبار قرار دارد. فاصلهٔ آن از شهر رشت ۵۵ کیلومتر و از دریای مازندران ۸۵ کیلومتر است؛ و ارتفاعش از سطح دریا به ۴۰۰ متر می‌رسد. آبادی کلورز در منطقه‌ای کوهستانی در داخل درهٔ بازی قرار گرفته که از غرب به طرف شرق کشیده شده است و سپیدرود از شرق آن با بستر وسیعش خودنمایی می‌کند و شاهد تمدن ارزندهٔ دوران باستان این سرزمین است.

گرچه روی سخن، فقط مربوط به کاوش‌های کلورز و اشیاء مکشوفهٔ آن است ولی هیئت باستان‌شناسی گیلان در این مدت توانست آثاری از تمدن‌های هزارهٔ اول قبل از میلاد تا اواخر قرن نهم میلادی (آغاز تاریخ هخامنشی، اشکانی، ساسانی و آغاز اسلام) را در بررسی و کاوش‌های خویش کشف کند. پیدایش آثار دوران مختلف پردهٔ ابهامی را که سالیان دراز بر روی تمدن این سرزمین کهنسال کشیده شده بود تا حدی برکنار زده و یکباره نظر تیزبین محققان و خاورشناسان را به سوی خود جلب کرد.

نتایجی که از بررسی‌ها و کاوش‌هایچندسالهٔ اخیر به دست آمد، نشان داد که تمدن‌های باستانی این سرزمین، ابتدا در دامنه‌های کوهستان‌ها نضج و قوام گرفت سپس به تدریج به طرف ارتفاعات تغیر مکان داد. ضمناً مراکز تجمع اقوام باستانی گیلان از زمان پیدایش اجتماعات در این ناحیه بر خلاف ساکنان اقوام نجد ایران در مکان معینی متمرکز نبود. علت آن را می‌توان چنین توجیه کرد که نخست، آب که از عوامل اصلی و ضروری بشر است به طور فراوان در نواحی کوهستانی وجود داشت و دسترسی به آن بدون اشکال بوده است. دوم، وجود جنگل‌های انبوه که در اوایل سکونت اقوام در این منطقه وجود داشته باعث عدم تمرکز ساکنان می‌شد، بنابراین، دو عامل مزبور باعث عدم ایجاد تمدن‌های همبسته در گیلان و سایر نقاط ساحلی دریای مازندران شد، از این رو، ساکنان اولیهٔ اقوام باستانی در فواصل مختلف از یکدیگر توسعه یافته و بر خلاف ساکنان نجد ایران، در یک محل، تمدن‌های زمان‌های مختلف به وجود نیامد و نیز هیئت باستان‌شناسی گیلان تاکنون خلاف آن را مشاهده نکرده است. روی این اصل گسترش تمدن‌های ساحلی دریای مازندران و نجد ایران در دو جهت مختلف توسعه یافت. در مناطق نجد به صورت طبقاتی پیش می‌رفت که می‌توان آن را «تمدن عمودی»[۱] نامید و در دامنهٔ کوهستانی دریای مازندران به صورت گسترده به وجود آمد و آن را «تمدن افقی»[۲] نامگذاری می‌کنند. وجود این نوع تمدن گسترده در نواحی کوهستانیِ کناره‌های دریای مازندران مشکل بزرگی برای کاوش ایجاد می‌کند چون جهت کشف این نوع مساکن کاوشگر باید دائماً در تغیر مکان و تکاپو باشد تا بتواند ارتباط آنان را حفظ کند همین امر مشکل بزرگی برای هیئت‌های باستان‌شناسی به وجود می‌آورد.

اغلب دانشمندانی که در این تالار حضور دارند تا چند سال پیش، از تمدن باستانی گیلان اطلاع کافی نداشتند؛ چون این منطقه برعکس نجد ایران از لحاظ باستان‌شناسی ناشناخته بود. از موقعی که کاوش‌های باستان‌شناسی در این ناحیه انجام گرفت و آثار ارزنده از دل خاک کشف شد، نام گیلان و نقاط باستانی آن نظر علاقه‌مندان را به سوی خود جلب کرد، بنابراین با کاوش‌هایی که در این مدت کم در نقاط مختلف آن به عمل آمد، در خصوص ساکنین قدیمی این منطقه نمی‌توان اظهار نظر قطعی ابراز داشت، مگر به گفتهٔ مورخان یونانی متکی باشیم. هرودت از اقوامی در این ناحیه به اسامی مارد، کدوزی یا کادوسی، گیل و کاسپی نام می‌برد.

---

۱. civilisation vertical

۲ . civilisation horizontal

در کتیبه‌های زمان هخامنشی اسمی از این اقوام برده نشده است ولی از نظر جغرافیایی می‌توان چنین نظر داد که کلیهٔ اقوام ساکن کرانه‌های دریای مازندران (خزر) تابع ساتراپی هیرکانی بودند. در کتیبه‌های زمان هخامنشی با این اسم آشنا هستیم. در دوران اشکانی و ساسانی بعضی اوقات به نام کادوسی و گیل برخورد می‌کنیم و نام گیل و مَرد در کتب مورخان دوران اسلامی هم آمده است که بعداً به نام گیل و دیلم تغییر یافت. در کتب مورخان یونانی و رومی اسم مردها و کادوسی‌ها در جنگ‌های کوروش و سایر شاهنشاهان هخامنشی برده شده است ولی با تمام این مدارک هنوز نمی‌توان دربارهٔ مکان اصلی اقوام مزبور اظهار نظر قطعی کرد.

نام قوم دیگری که در نوشتهٔ مورخان یونانی دیده می‌شود «کاسپی» است که مترادف نام «کاسسی» است. دریای مازندران از زمان‌های بسیار دور به نام دریای کاسپین معروف است در صورتی که نام این دریا طی قرون متمادی در ایران به اسامی دریای گرگان، دریای خزر، دریای مازندران و گیلان تغییر یافته است. کلمهٔ کاسپی و کاسسی دو نام مترادف یکدیگرند که کلمه «پی» و «سی» آنها را از یکدیگر جدا می‌سازد. بنا به گفتهٔ استرابون کاسپی‌ها و کاسسی‌ها در ابتدا با هم می‌زیستند و بعداً از یکدیگر جدا شدند. اگر به این نوشتهٔ استرابون متکی باشیم، ممکن است تا حدی مشکل ما را حل کند. کلمهٔ کاس که در هر دو اسم مشترک است اسم اصلی قوم است. کلمهٔ «پی» و «سی» را می‌توان صفت این دو اسم دانست. طبق تحقیقاتی که دربارهٔ کلمهٔ «پی» به عمل آمده از مدارک قبل از اسلام چیزی دستگیر نمی‌شود، فقط در دوران بعد از اسلام و آنهم در قرن هشتم و نهم با این کلمه آشنا می‌شویم. در گیلان در دوران سلطنت خاندان «کیا» طرفین سپیدرود را «بیه‌پیش» و «بیه‌پس»[۳] می‌گفتند. معنی بیه‌پیش و بیه‌پس یعنی این طرف آب و آن طرف آب. در هفت اقلیم[۴] کلمهٔ بیه به رود آب اطلاق شده است. حال نتیجه‌ای که از بیهٔ دوران اسلامی و پی قبل از اسلام گرفته می‌شود تشابه این دو کلمه با یکدیگر است یعنی در حقیقت بیه تحریف شده کلمهٔ پی است. بنابراین نام کاسپی از دو معنی برخوردار است کاس که اسم و پی صفت آن است. روی هم رفته کلمهٔ کاسپی یعنی آبی یا دریایی یا این که کاس‌هایی که در کنار دریا می‌زیستند. از طرفی کاسسی مترادف کلمهٔ کاسپی است و چون این قوم در مناطق کوهستانی می‌زیستند کلمهٔ سی به معنی کوه است، پس کاسسی یعنی کاس کوهستانی یا کاسی‌هایی که در کوهستان زندگی می‌کردند. امروزه در گیلان دهی به نام «سی‌ین» وجود دارد که به معنی دامنهٔ کوه یا بُن کوه است. نام کاسپی و کاسسی بعدها به صورت کلی‌تر درآمد و به کلیهٔ اقوام جنوب غربی دریای مازندران و ساکنان کوه‌های زاگرس اطلاق شد. گرچه کاوش‌های چند سال اخیر گیلان توانست تا حدی مشکل فوق را حل کند ولی از لحاظ باستان‌شناسی این تحقیقات لازم است با کاوش‌ها همگام تا نتایج مطمئن‌تری عاید شود.

در خصوص درهٔ سپیدرود و رودی که در آن جاری است اگر به گفته هرودت متکی باشیم رود آمارد باید همین سپیدرود امروزی باشد. چون نوشته‌های مورخان قدیم گاهی عینی بوده و زمانی از گفتار دیگران اخذ می‌شده است، معمولاً در نوشته‌های آنها از نام رودهایی اسم برده شده است که در دوران قدیم معروف بوده و اقوام مختلف به نام آن آشنایی داشتند. در جنوب دریای خزر، سپیدرود تنها رودی است که از داخل نجد سرچشمه می‌گیرد. به گفتهٔ بعضی از دانشمندان قدیم رود هراز را رود آمارد می‌دانند و آمل را کلمهٔ تحریف شدهٔ این اسم می‌شمارند، در صورتی که این تصور،

۳. تاریخ دیلمان و گیلان تألیف میر ظهیرالدین مرعشی

۴. جلد سوم تألیف امین احمد رازی

غیرمنطقی به نظر می‌رسد، چون در دنیای قدیم رودهایی معروف بودند که در حاشیه و مسیر آن اقوام مختلفی می‌زیستند و از دره‌های آن هم برای ارتباط با هم استفاده می‌کردند. سپیدرود از دو شاخهٔ شاهرود و قزل‌اوزن تشکیل شده و در ناحیهٔ منجیل (مان‌گیل) به یکدیگر می‌رسندکه با توجه به دره‌های پرپیچ و خمی که مسیر آنها را تشکیل می‌دهد از زمان‌های بسیار دور یکی از راه‌های ارتباطی مهمِ ساحلی دریای مازندران و نقاط مرکزی و غربی ایران محسوب می‌شده است.

با کاوش‌هایی که در چند سال اخیر در دو طرف درهٔ سپیدرود انجام گرفت تا حد زیادی این نظر را تأیید می‌کندکه تمرکز اجتماعات باستانی در درهٔ مزبور بیش از سایر نقاط کوهستانی دریای مازندران بوده است. از طرفی کلمهٔ گیل و مَرد تا به امروز در گیلان متداول است. در سایر نقاط دیگر ساحلی، امروزه این کلمه معمول نیست. علت دوام این کلمه در سرزمینی برای مدتی طولانی دلیل بر وجود معلول آن است؛ که چنین اقوامی در این منطقه سکونت داشتند. با آثار مکشوفه در دو طرف درهٔ سپیدرود به این نتیجه می‌رسیم که مسکن اقوام جنگجوی مارد در گیلان شرقی یعنی درهٔ سپیدرود و کوهستان‌های شرقی آن تا ناحیهٔ امارلو دیلمان و اَشکَور کنونی کشیده می‌شد.

در خصوص کلمهٔ آمارد که آن را با آمل امروزی تطبیق می‌کنند و نام رود آمارد یعنی رود هراز را از این نتیجه می‌گیرند نظری است که نمی‌توانبه طور یقین بدان مطمئن بود، ولی با کمی دقت در لهجه‌های محلی و کوهستانی گیلان وجه تسمیهٔ آمارد که از کلمه مارد مشتق شده به خوبی معلوم و مشخص می‌شود.

به طور کلی هرودت به طور اجمال می‌گوید «اسم رودخانه‌ای که از آن می‌گذرد به نام آمارد معروف است»، ولی با مقایسهٔ این کلمه با طرز تلفظ لهجهٔ محلی، نام این رود «آ اُ مارد» (آب مارد) است و گاهی به طور مجاز نام رود هم از آن مفهوم می‌گردد، بنابراین معنی کلی این کلمه، معرف آبی است که از ناحیهٔ مارد عبور می‌کند. یونانی‌ها چرا «آ اُ مارد» (آمارد) نوشته‌اند؟ چون در الفبای یونانی از لحاظ فونتیک حرف مشابه «آ اُ» یافت نمی‌شود که دو حرف صدادار را در یک جا نشان دهد، بدین جهت تنها راه همان نوشتن «آ» به جای «آ اُ» بوده است در صورتی که صدای «آ اُ» خود یک کلمه است و معنی آب می‌دهد، پس سپیدرود یا آمارد یا آ اُمارد آبی است که از سرزمین وسیع ماردها عبور می‌کند در صورتی که رود هراز فاقد این خصوصیات است.

با توجه به مطالب فوق آثار ارزنده‌ای که در نیمهٔ کاوش‌های چند ساله به دست آمده، مربوط به تمدن کهنسال قوم مارد است. این اشیاء هنر و تمدن قومی را بازگو می‌کند که تاکنون جز اسمی از آن باقی نمانده بود؛ بنابراین موضوع سخنرانی امروز مربوط به هنر فلزی قوم مزبور است که در جنوب غربی دریای مازندران یعنی در گیلان می‌زیستند و آثار ارزنده‌ای از خود به یادگار باقی گذاشته است.

به طور کلی در کاوش‌های گیلان، اشیاء متنوعی از جنس سفال، فلز و وسایل تزیینی در مقابر و آثاری از شالوده‌های بناهای آن دوره کشف شد، ولی چون گفتار امروز فقط دربارهٔ اشیاء فلزی مکشوفه در این منطقه است، بنابراین از بحث و گفت‌وگو دربارهٔ سایر اشیاء صرف نظر می‌شود.

تاریخ اشیاء فلزی مکشوفه در گیلان را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

۱- اشیاء فلزیِ آغاز تاریخی، از اوائل هزاره اول تا قرن پنجم قبل از میلاد؛

۲- اشیاء فلزی دوران هخامنشی و اشکانی از قرن پنجم قبل از میلاد تا قرن دوم میلادی؛

۳- اشیاء فلزی دوران ساسانی از قرن سوم میلادی تا قرن نهم میلادی.

مدت این بیست قرن متوالی، دوران درخشان تحولات هنری و نبوغ اشیاء فلزی این سرزمین بوده است که برای هر دوره

مطلب جداگانه‌ای لازم است، بنابراین در گفتار امروز فقط به هنر فلزکاری آغاز تاریخی اکتفا می‌کنم.

هنر فلزکاری در نیمهٔ اول هزاره اول قبل از میلاد که زمان آغاز تاریخی ایران محسوب می‌شود، در نواحی مختلف گیلان شاهد تحولِ هنریِ دامنه‌دار است که در اشیاء مکشوفه خودنمایی می‌کند، چه هنرمندان این منطقه با الهام از طبیعت و ذوق فطری خویش اشیاء فلزی مختلفی را که با مهارت و استادی ساخته شده از خود به یادگار گذاشته‌اند. قوم مارد که منطقهٔ گیلان شرقی را زیر سلطهٔ خویش داشت، مدت دو هزار سال در ساختن و پرداختن این اشیاء، به پایه‌ای از هنر ارتقاء یافت که تحسین علمای باستان‌شناسی را به خود جلب کرد. امروزه نمونه‌های متعددی از اشیاء هنری قوم مزبور زینت‌بخش موزه‌های مختلف جهان است. سیر تکامل این هنر، توأم با مهارتی که هنرمند فلزکار در نمایش صحنه‌های مختلف تصاویر انسان و حیوان و شاخ و برگ از خود ابداع کرد، ادامه یافت و در زمان ساسانی و اوایل اسلام یعنی تا قرن نهم میلادی (سوم هجری) به حد کمال رسید. گرچه هنرمندان فلزکار در این زمانِ دراز از جنبهٔ فنی، تغیرات کلی یافته و از لحاظ انتخاب موضوع و صحنه‌های تجسمی با یکدیگر تفاوت فراوانی دارند، این تغیرات و تحول نتیجهٔ تماس و تبادل افکار ملت‌ها با یکدیگر بوده که باید در روابط سیاسی و اقتصادی آنان جستجو کرد. ضمناً برای هنرمندان هر ناحیه، سبک و دید تازه‌ای را در کلیهٔ شئون هنری به وجود آورد، از جمله هنر فلزکاری که از این امر مستثنی نبود. ولی با مقایسهٔ هنر اشیاء هزارهٔ اول با هنر فلزکاری دوران متأخرِ این ناحیه، می‌توان نتیجه گرفت که سبک و شیوهٔ کار هنرمندان اولیه و بعدی چندان از یکدیگر دور نیست.

با توجه به مطالب فوق اشیاء فلزی اوایل هزارهٔ اول قبل از میلاد، مکشوفه در کلورز گیلان که همزمان دورهٔ شکوفان هنر در کلیهٔ نواحی باستانی دنیای آن روز است از لحاظ تنوع شئ می‌توان آنها را از یکدیگر تفکیک کرد:

الف- ظروف و ساغرهای فلزی؛

ب- مجسمه‌ها؛

ج- سلاح‌های جنگی؛

د- وسایل تزیینی؛

ه- زین ابزار و وسایل تزئینی اسب.

الف- ظروف و ساغرهای فلزی

تعدادی ظروف یا ساغر از جنس طلا و نقره و مفرغ در محل کلورز گیلان کشف شد. کلیهٔ اشیاء مزبور متعلق به نیمهٔ اول هزارهٔ اول قبل از میلاد است. روی ظروف، مجالسی از حیوانات مختلف را در حال جدال یا حرکت نشان داده‌اند. روی یک ظرف طلای استوانه‌ای شکل، ۱۵ نقشِ برجستهٔ شیر و بز کوهی و گوزن و پرندگانی شبیه عقاب کنده‌کاری شده است. شیرها در حال حرکت در قسمت بالای ظروف دیده می‌شوند و در زیر پای هر یک از شیرها، تصاویر بز کوهی را که در حال فرار و افتادن هستند، به مقیاس کوچک‌تری نمود یافته‌اند. در قسمت پایین ظرف، یک ردیف گوزن با شاخ‌های بلند در حال حرکت مشاهده می‌شود. در حد فاصل این نقوش پرندگانی نقش شده که در حال پرواز هستند.

تصاویر منقوشِ روی این ظروف، تماماً برجسته و با ظرافت خاصی کنده‌کاری شده‌اند. صحنه‌هایی که سازنده، روی ساغر مزبور به وجود آورده است، آشنایی و مهارت آنان را به رموز کار زرگری و قلمزنی و اقتباس از صور جاندار و بی‌جان طبیعت محرز می‌سازد. نظیر این ظرف، ساغر دیگری است که از دو نوع فلز طلا و نقره ساخته شده است. قسمت فوقانی که از طلاست یک ردیف شیر بالدار و در قسمت پایین که از نقره است یک ردیف گوزن را در حال حرکت نشانی می‌دهد. متأسفانه قسمت نقرهٔ این ظرف به قدری نازک ساخته شده بود که نتوانسته در مقابل فشار خاک سالم باقی بماند. به طور کلی ساخت ظرف از ترکیب دو فلز، در این

دوره معمول بوده و هنر خاصی را ارائه می‌دهد. در کاوش‌های کلورز، بشقاب مفرغی منقوشی به دست آمد که تماماً با نقش یک گل بزرگ چندپَر به شکل گل رز، تزئین شده است که از داخل، گود و از خارج، برجسته است. هنرمند فلزکار برای ساختن گلبرگ‌های متقارن که در وسط به دایره‌ای ختم می‌شوند، کمال سلیقه و استادی را به کار برده است و رعایت اندازه و تناسب در ساخت کلیۀگلبرگ‌های مزبور شایان دقت و توجه است. علاوه بر ظروف مزبور، تعدادی ظروف مفرغی نقش‌دار و ساده پیدا شد که از حیث شکل و نقش مورد مطالعه قرار گرفته‌اند و نیز بین بعضی از ظروف مزبور با ظرف‌های مفرغی مکشوفه در لرستان شباهت کاملی وجود دارد.

نقوش و تزیینات روی ظرف‌ها و ساغرهای مکشوفه در گیلان، علاوه بر جنبۀ هنری هر یک، در خور مطالعه و تحقیق است. کار زرگری و فلزکاریِ هنرمندان باستانی این ناحیه در این زمان به پایه‌ای از کمال رسیده بود که هنرمند، با ذوق سرشار خود علاوه بر الهام از طبیعت و سایر عوامل بومی، هنرهای ارزندۀ ملل همجوار را به عاریت گرفت و از شیوۀ خاص خود، تصاویر انسان و حیوان و گیاه را با سبک تازه‌تری عرضه کرد. بدین لحاظ در طی قرون متمادی هنر فلزکاری به صورت‌های مختلفی جلوه می‌کند و در هر دوره، هر فلزی که دسترسی بدان بیشتر بود، مصرف و استفاده می‌شد و همین امر باعث ایجاد فرم‌های مختلفی در اشیاء فلزی شد، خصوصاً در اشیاء فلزی گیلان این تنوع بیشتر به چشم می‌خورد. هنر فلزکاری از اوایل هزارۀ اول قبل از میلاد در این سرزمین نضج گرفت و بدون انقطاع تا قرن نهم میلادی ادامه داشت. تعداد محدودی از اشیاء سیمین و زرین و مفرغ در کلاردشت و حسنلو و زیویه و همدان پیدا شد که از بعضی جهات با اشیاء فلزی گیلان قابل مقایسه هستند. کشف این اشیاء در نواحی مزبور، هنر محدودی را ارائه می‌دهند، ولی اشیاء مکشوفه در کاوش‌های اخیر گیلان که در محل‌های کلورز، مارلیک، جوبن، نسفی، امارلو و دیلمان انجام گرفت و همچنین اشیایی که از کاوش‌های غیر مجاز به دست آمده است، علاوه بر موزۀ ایران باستان، تعدادی از آنهازینت‌بخش موزه‌های اروپا و امریکا هستند که مجموعۀ هنری غیرقابل انکاری را تشکیل می‌دهند. مطالعه دربارۀ کلیۀ این مجموعۀ بزرگ علاوه بر تعیین زمان تاریخی آنها، هنر هر قرن را مشخص می‌کند، زیرا تصاویر و صحنه‌های مختلفی که شامل نقوش انسان و حیوانات مختلفی از قبیل شیر، گوزن، بزکوهی، گاو، اسب، گراز و پرندگانی مانند کرکس، عقاب، مرغان آبی توأم با گل‌هایی شبیه لوتوس و رُز است، روی اشیاء فلزی، نقش و کنده‌کاری شده است. هر یک با سبک و شیوۀ خاص زمان خود، تزیین و ترکیب شده و برای تفکیک هنر بومی و غیربومیِ آن، مطالعه و دقت کافی لازم است، بنابراین هنرمندان و فلزکاران این دوره که ترکیب صحنه و نقش‌ها را با تسلط و وقوفِ کامل به هنر و طبیعتِ الهام‌بخشِ زمانِ خویش به وجود آوردند، کاری معمولی نکرده‌اند؛ بلکه با چشمِ باز و دقت کافی، کار خود را عرضه کردند و به ویژه تحول بزرگی که در هنر فلزکاری از اوایل هزارۀ اول قبل از میلاد در مناطق مختلف خاورمیانه و کرانه‌های دریای مازندران در اثر پیدایش اجتماعات متمدن به وجود آمده بود، در رشد هنری مناطق باستانی گیلان بی‌تأثیر نبوده است، چون هنر در هیچ ناحیه‌ای بدون ارتباط و مبادلات تغییر شکل و ترقی نکرده است.

ب-مجسمه‌های فلزی

از دیگر هنرهای فلزی این سرزمین، تعداد زیادی مجسمه‌های مختلف است که گاهی از لحاظ شکل و سبک کار با یکدیگر متفاوت‌اند. این اختلاف در نتیجۀ تحولی است که به طور متوالی، در مدت چند قرن، در هنر مجسمه‌سازی این ناحیه به وجود آمده است. در حقیقت هنر مجسمه‌سازی در گیلان را می‌توان، هنری بومی دانست چون در ساخت

مجسمهٔ یک حیوان مثل گوزن یا گاو در یک زمان، چند سبک و شیوه به وجود آمد که نمی‌تواند هنر غیربومی باشد. صنعتگران محلی هر یک بنا بر استعداد و ذوق خود تغیراتی در ساخت این نوع مجسمه‌ها داده‌اند؛ یعنی در ساختن بعضی از مجسمه‌ها علاوه بر پیروی از طبیعت در قسمت‌هایی از بدن حیوان مثل شاخ یا کوهان، راه اغراق پیمودند؛ گرچه این عمل از زیبایی مجسمه‌ها نمی‌کاهد، در عوض طرز تخیل و منظور سازنده را به خوبی نمایان می‌سازد چون سازنده برای این که زیبایی بیشتری به کار دهد، علاوه بر طبیعت از قوهٔ تخیل خویش الهام می‌گرفت. روی‌هم‌رفته سازنده سعی داشت با عمل خویش تا حد امکان، به مجسمه جان دهد و حرکات و رفتار حیوان را از آن چیزی که هست،بیشتر و قوی‌تر جلوه دهد. این سبک مجسمه‌سازی در اوایل این هزاره بیشتر معمول بود و هر قدر به قرون جدید می‌رویم، تحولی در هنر مجسمه‌سازی پیدا می‌شود و هنرمندان فلزکار بیشتر متوجه طبیعت شده و تناسبات را در مجسمه‌ها بیشتر رعایت می‌کنندکه این تغیرات در مجسمه‌های مکشوفه در کلورز به خوبی نمایان است. توجه سازنده را در قرن ششم و هفتم قبل از میلاد به سبک رئالیسم در مجسمه‌هائی مانند گوزن، گاو، سگ، گراز و بز کوهی می‌توان مشاهده کرد. از قرن پنجم به بعد کم‌کم روش کار به سوی ناتورالیسم پیش می‌رود.

از مجسمه‌های اولیهٔ هزارهٔ اول قبل از میلاد می‌توان مجسمهٔ سوار بر اسب یا مجسمه‌های گوزن با شاخ‌های بلند و مجسمهٔ اسب با زین و مجسمهٔ گراز و گاو را نام برد که در ساخت هر یک از آنها جنبهٔ تخیل سازنده بیشتر دیده می‌شود. مثلاً ارتفاع شاخ گوزن چند برابر ارتفاع بدن آن است. روی هم رفته مجسمه‌های مفرغیِ آغاز تاریخی گیلان را می‌توان به دو دستهٔ متمایز از یکدیگر تقسیم کرد. اول مجسمه‌های قرون اولیهٔ این هزاره که کاملاً هنر بومی بوده و تحت تأثیر هیچگونه عوامل خارجی قرار نگرفت. دوم مجسمه‌های قرون بعد که دوران آن در قرن ششم تا پنجم قبل از میلاد ادامه دارد. هنرمندان مجسمه‌ساز در اثر ایجاد روابط با ملل همجوار تغییراتی در ساخت مجسمه‌ها به وجود آوردند که حاکی از رشد هنری آن زمان است.

ج- سلاح‌های جنگی

در اشیاء مکشوفهٔ گیلان بیش از هر چیز تنوع سلاح به چشم می‌خورد که معلوم می‌دارد، اقوام مزبور قومی جنگجو بوده و برای حفظ خود احتیاج به این وسائل مختلف داشتند. این سلاح‌ها از هر لحاظ قابل توصیف و مقایسه با سلاح‌هایی است که در این زمان نزد اقوام دیگر معمول بوده است. نوع اسلحهٔ جنگی قوم مزبور از خنجر و شمشیرهای کوتاه، پیکان، زوبین، تبر و گرز تشکیل می‌شود. هر یک از این سلاح‌ها دارای انواع مختلف است؛ مثلاً خنجر و شمشیرهای کوتاه تیغهٔ پهن یا باریک با دسته‌های متنوع دارند. جنس شمشیرها غالباً از جنس مفرغ است و تیغه‌های نسبتاً بلندی دارند. قبضه‌های آنها استوانه‌ای مورب است که به کلاهک مخروطی شکل ختم می‌شود. بعضی از تیغه‌های این شمشیرها را از آهن ساخته‌اند. چنین به نظر می‌رسد که آهن در هزارهٔ اول قبل از میلاد هنوز فلز کمیابی در این ناحیه بوده و در دسترس همگان قرار نداشته است. خنجرهایی که از کلورز گیلان به دست آمده از لحاظ نوع بسیار مقاوم‌اند و نظایر آن در لرستان هم پیدا شده است.شبیه خنجرهای پهن آن در نقوش تخت‌جمشید به چشم می‌خورد و نیز مشابهی از آنها در آذربایجان شرقی و طالش پیدا شده است. قبضهٔ آنها فرورفتگی‌هایی دارد که گاهی با چوب یا استخوان پر می‌شد. روی‌هم‌رفته، تنوع خنجرها و شمشیرهای مکشوفه که اسلحهٔ اصلی این قوم را تشکیل می‌داد، به حدی زیاد است که در این مدت کم شرح مشخصات هر یک از آنها مقدور نیست.

پیکان‌هایی که در این کاوش‌ها پیدا شد، از لحاظ اندازه و شکل با یکدیگر تفاوت دارند؛ البته از ابتدای هزارهٔ

اول تا قرن پنجم قبل از میلاد تغیراتی در شکل پیکان‌ها به وجود آمد، ولی تغییر در یک محل در این مدت کوتاه بسیار مهم است.

زوبین به پیروی از شکل پیکان‌ها تغیر زیادی یافته چون از وجود آن علاوه بر جنگ در شکارهای جنگی بیشتر استفاده می‌شد. زوبین‌های مزبور مانند پیکان‌ها به اندازه‌های مختلف ساخته شده است.

تبر یک دیگر از وسایل جنگی اقوام این ناحیه بود که به اندازهٔ مختلف در مقابر کشف شد. شکل تبرها دودمه است و محل دسته در وسط آن تعبیه شده است. روی بدنه و محل اتصال چوب را گاهی با نقوش برجسته‌ای تزیین کرده‌اند. نمونه‌های دیگری از تبر با تیغه نیم‌دایره یا تیغه‌های کشیدهٔ ذوزنقه‌ای شکل در گیلان پیدا شد که مخصوص این منطقه است.

گرزهای مکشوفه در کاوش‌ها یکی دیگر از اشیاء جالبی است که بعضی اوقات روی آن را با مجسمه‌های حیوانات مختلف تزیین می‌کردند. با اینکه شکل گرزهای شش‌پر یا دکمه‌دار ساخته می‌شد، این گرزها دارای اندازهٔ متفاوتی است. گاهی نوع نازک و سبک‌ترآنها را جهت تزئین چوبدستی به کار می‌بردند. انواع گرزهایی در کاوش کلورز و سایر نقاط باستانی گیلان کشف شده که نظیر بعضی از آنها در آذربایجان و لرستان به دست آمده است.

غلاف شمشیرها معمولاً از چوب ساخته می‌شد و شاید روی آن را با چرم می‌پوشانیدند و گاهی روی غلاف‌ها را با دکمه‌ها یا تیغه‌های مفرغی یا طلا یا نقره تزیین می‌کردند. در کلورز، قسمتی از پوششِ غلافِ شمشیری پیدا شد که روی آن با نقوش برجسته مزین است. تزئینات روی خنجر و شمشیر بیشتر روی دسته یا قبضهٔ آن انجام می‌گرفت. گاهی روی کلاهکِ مدور قبضهٔ شمشیر یا خنجر را با طلا یا نقره پوشانیده و زمانی با سنگ یا استخوان می‌ساختند و همچنین دو طرف قبضهٔ خنجرها را با چوب یا استخوان به وسیله میخ‌هایی استوار می‌کردند. روی هم رفته سلاح‌های جنگی که تاکنون پیدا شد از لحاظ شکل و تناسب بسیار زیبا و ماهرانه ساخته شده و از زمرهٔ بهترین وسایل جنگی آن روزگار محسوب می‌شود.

د- وسایل تزیینی

تزیینات فلزی که بیشتر از جنس طلا، نقره و گاهی مفرغ بوده است به انواع زیر تقسیم می‌شود:

۱- گردن‌بندها؛
۲- گوشواره و موبند؛
۳- دستبند؛
۴- سنجاق‌های مختلف؛
۵- آیینه؛
۶- پلاک‌های برجسته و قطعات تزیینی روی لباس، کمربند و دکمه.

گردن‌بندها از مهره‌های طلا یا نقره یا مفرغ، مخلوط با آویزهای مختلف تشکیل می‌شود. اکثر اوقات آنها را با مهره‌هایی از جنس عقیق، سنگ آبی، خمیر شیشه و سنگ‌های سفید رشته می‌کردند. البته گردن‌بندهایی که به تنهایی از طلا ساخته شده بود در کاوش‌های کلورز کشف شد ولی غالبِ گردن‌بندهای مکشوفه را نوع اول تشکیل می‌دهند. در حد فاصل مهره‌ها، آویزهایی به شکل صفحات مدور یا صلیب شکسته یا از چهار مهرهٔ مدور چسبیده به هم و انواع دیگر می‌آویختند و روی صفحات مدور را با نقوش برجستهٔ خورشید و ستارگان و نقش‌های هندسی تزئین می‌کردند. قطر این صفحات از سه تا ۶ متر هم می‌رسد.

گردن‌بند نقره‌ای که در سال ۱۳۴۷ در کلورز پیدا شد در نوع خود منحصر به فرد است. روی این گردن‌بند که از آویزهای مربع و گلابی‌شکل تشکیل شده با ملیله‌های طلا به شکل مثلث‌های متقارن تزئین شده است که از لحاظ هنر زرگری واجد اهمیت است. همچنین مهره‌های مجوف به

فرم‌های گرد یا دو مخروطی متصل به هم یا هرم‌هایی چسبیده به هم که از ملیله‌های طلا ساخته شده است نیز به دست آمد که شرح جزییات آنها احتیاج به زمان بیشتری دارد.

گوشواره‌های مکشوفه در کلورز به فرم کشکولی یا حلقه‌های ساده بوده است. به علاوه تعدادی موبندهای طلا به شکل فر به دست آمد.

در بعضی از مقابر تعدادی دستبند از جنس مفرغ و طلا به دست آمده است. دستبندهای مزبور اغلب ساده بوده و روی بعضی از آنها با نقوش کنده تزیین شده است. دو سر بعضی از این دستبندها به دو سرمار ختم می‌شود؛ و نیز تعدادی سنجاق‌های مختلف مفرغی و نقره با ابعاد مختلف پیدا شده که نظیر آنها در آذربایجان و لرستان هم کشف شده است. روی بدنهٔ این سنجاق‌ها با خطوط و اشکال هندسی کنده‌کاری و تزیین شده است.

آیینه و وسایل آرایشی یکی دیگری از وسایل تزیینی بوده که در مقابر کلورز به دست آمده که همراه میله‌های نازک، قاشقک بزک و شانه پیدا شده است. وسایل تزیینیِ متعددی که در مقابر کلورز و سایر مناطق باستانی گیلان کشف شده از لحاظ هنری و کار فلزی آن‌قدر متنوع و هنرمندانه ساخته شده که می‌توان کتاب جداگانه‌ای درباره آن نوشت. وجود اشیاء تزیینی فراوان در این ناحیه علاقهٔ شدید ساکنان باستانی گیلان بدانها را مسلم می‌دارد و ضمناً حاکی از وضع اقتصادی و اجتماعی تکامل یافته است که در اوایل هزارهٔ اول قبل از میلاد در این منطقه حکمفرما بوده است.

ه- زین‌ابزار و وسایل تزئینی اسب

طی کاوش‌های چند سال اخیر در محل باستانی کلورز تعدادی مقابر اسب کشف شد که توجه را به سبک تدفین سکایی معطوف می‌دارد. گرچه غیر از کلورز در محل دیگری به نام «جوبن» مقابر این حیوان پیدا شده ولی تعداد آنها و تنوع اشیاء مکشوفه در کاوش‌های کلورز بیشتر بوده است.

اسبان را به طور انفرادی یا دسته‌جمعی در محل جداگانه‌ای با فاصلهٔ معینی از قبرِ صاحبش به خاکمی‌سپردند. وسایلی که در کنار اسکلت این حیوان پیدا شده غالباً از جنس مفرغ بوده و گاهی تزیینات طلا و نقره همراه آنها بوده است. روی هم رفته، زین‌ابزار و تزیینات آن، مجموعهٔ کاملی را تشکیل می‌دهند که علاقهٔ اقوام آن زمان را به این حیوان اصیل و نجیب مسلم می‌دارد؛ و ممکن است قربانی اسب هنگام دفن مردگان از محبت و علاقه شدید آنان به این حیوان سرچشمه گرفته باشد، چون این حیوان در مواقع سخت چه در سفر یا خطر، یار و یاور صاحبش محسوب می‌شد. قربانی آن، هنگام مرگ صاحبش حاکی از پیوستگی روحی آنان است که در سرای فانی به کمک یکدیگر برخیزند.

اشیاء مکشوفه از مقابر اسبان شامل دهنه‌های مختلف مفرغی و آهنی و صفحات مدور مفرغی که روی چرم دوخته می‌شد؛ و پیشانی‌بند و قسمت‌هایی از زین اسب و گردن‌بندهای مختلف از جنس مفرغ یا نقره مخلوط با دکمهٔ صدف یا سنگی بوده است؛ و ضمناً تعداد زیادی زنگولهٔ مفرغ به اندازهٔ مختلف پیدا شده است.

در بین اشیاء فوق گردن‌بند اسبی از جنس مفرغ با مجسمه‌های حیوان و انسان پیدا شد که شکارگاهی را مجسم می‌سازد. این گردن‌بند از سه ردیف میلهٔ فلزی تخم‌مرغی شکلِ موازی تشکیل یافته که مجسمه‌ها را روی آن نصب یا به وسیلهٔ پایهٔ متحرکی به طور منظم در دور گردن قرار داده‌اند. ضمناً تعداد تزیینات از جنس طلا و نقره به شکل دکمه یا صفحات مدور نقش‌دار یا بی‌نقش در کنار اسکلت اسب‌ها پیدا شده و در بین دهنه‌ها، دهنهٔ نقره‌ای با مفصل مفرغی کشف شد که برای اولین بار در این ناحیه به دست آمده است.

زین‌ابزار و تزیینات مختلف، یکی دیگر از هنرهای فلزکاری هزارهٔ اول قبل از میلاد است که در نزد اقوامِ ساکنِ این ناحیه، معمول بوده است. اشکال متناسب و ظرافتی که در

ساخت اشیاء مزبور به کار رفته، قدرت و مهارت هنرمند فلزکار را کاملاً آشکار می‌سازد.

به طور کلی اشیاء فلزی مکشوفه در جنوب غربی دریای مازندران (خزر) علاوه بر تنوع و جنبهٔ هنری خاص خود هر یک به طور جداگانه در خور مطالعه و تحقیق بیشتری است. این اشیاء گرچه از نظر باستان‌شناسی واجد اهمیت بسیار است ولی از نظر هنری معرف ذوق صنعتگرانی است که سالیان دراز با انگشتان ماهر خویش این همه بدایع هنری آفریدند. این هنر نه تنها از ذوق خلاقهٔ آنان و عوامل مختلف طبیعت سیراب می‌شد بلکه از روابط متمادی با ملل همجوار، عناصری از هنر را به عاریت گرفت و با سبک و شیوهٔ بالاتری عرضه کرد.

در هزارهٔ اول قبل از میلاد ارتباط اقوام ساکن گیلان با ملل همجوار نظیر اوراتوها، مادها، سکاها و تپوری‌ها، امری قطعی به نظرمی‌رسد. خصوصاً رابطه و نفوذ دولت ماد از قرن هشتم تا ششم قبل از میلاد واجد اهمیت است. آثار مکشوفه در گیلان تا حدی این ارتباط را معلوم می‌دارد ولی با تنوع اشیاء مکشوفه و تفکیک و تشخیص آن، امری مشکل است. چون تاکنون خط و نوشته در این سرزمین به دست نیامده است، بنابراین از روی اشیاء مکشوفه نمی‌توان به هنر ممالکی که با ساکنان این ناحیه روابط سیاسی و تجاری داشتند، اظهار نظر قطعی ابراز داشت؛ زیرا اشیاء مکشوفهٔ محل مزبور از دو نوع هنر برخوردارند. یکی هنر بومی که در آن کاملاً ذوق و سلیقهٔ محلی به کار رفته و در مجسمه‌ها و اشیاء سفالی و حتی طلا ونقره، کار هنرمند بومی مشاهده می‌شود. نوع دیگر آثاری است که هنر آن تحت تأثیر هنر ملل همجوار مانند مادها، اورارتوها، سکاها و حتی ساکنانکوه‌های زاگرس قرار گرفته است و به صورت تازه‌تری در نقوش اشیاء زرین و سیمین و مفرغی مشاهده می‌شود. با توجه به نکات فوق هنر فلزکاری در سواحل دریای مازندران خصوصاً گیلان از هر دو منبع الهام گرفته است زیرا این همه تنوع در شکل، فرم و نقش تنها از کوه و طبیعت نمی‌تواند الهام گیرد، بلکه روابط متمادی بین اقوام باعث دگرگونی و پیشرفت هنر می‌شود و هنرمند را با دنیای تازه‌تری آشنا می‌سازد.

عقاید مذهبی در گیلان و مازندران

قبل از این که دربارهٔ موضوع مذاهب اقوام ساکن جنوبی دریای خزر یعنی ساکنان باستانی گیلان و مازندران به عرض حضار محترم برسانم از مؤسسان فرهنگ ایران باستان تشکر می‌کنم که باز هم به من این فرصت را دادند تا نتیجهٔ مطالعات خویش را که از کاوش‌های علمی گیلان در چند سال اخیر به دست آمده است، به عرض حضار برسانم.

به عنوان پیش‌گفتار لازم است شمه‌ای از موقعیت جغرافیایی مراحل جنوبی دریای خزر و وضع اقلیمی آن که در دوام سنن و آداب مذهبی این نواحی تأثیر بسزایی داشته مطالبی به طور اجمال گفته شود تا با سنجش آن با آثار و اشیاء مکشوفه که از کاوش‌های مناطق مختلف به دست آمده است، حتی‌الامکان نتیجه مفیدی به دست آورد.

نواحی جنوبی دریای خزر شامل استان‌های گیلان و مازندران و گرگان را کوهستان البرز از نجد جدا می‌سازد و به سبب معابر دشوار و صعب‌العبور نسبت به سایر نقاط ایران وضع خاصی داشته و به همین علت اقوام ساکن این نواحی از زمان‌های بسیار دور، استقلال سیاسی و مذهبی خود را حفظ کرده بودند و با وجود روابطی که با ملل همجوار داشتند، در نگهداری آداب تلاش می‌کردند. به طور کلی نقاطی که تقریباً از هجوم اقوام بیگانه محفوظ مانده و از مسیر شاهراه‌ها به دور بوده است، ادیان و مذاهب در آن، زمان‌های بیشتری دوام یافته و کمتر تحت تأثیر سایر ادیان قرار گرفته است. در این نوع مناطق علاوه بر موانع طبیعی که باعث عدم نفوذ عقاید و مذهب می‌شد، عوامل مختلف بر صنعت هم طبق سنن و آداب محلی با آنان سازگار بود از این‌رو می‌توان سواحل دریای خزر را با شبه‌جزیرهٔ هند مقایسه کرد چه مذاهب اولیهٔ باستانی که پرستش عوامل مختلف طبیعت بود و بعداً به صورت میتراییسم جلوه‌گری کرد، در نزد اقوام این دو منطقه بیشتر دوام و قوام یافت. بر عکس مناطقی که مسیر مهاجرت اقوام مختلف بود، مورد هجوم قرار می‌گرفت و عقاید بیشتر در آن رسوخ می‌کرد، چنانچه عوامل طبیعی هم، نسبت به ساکنان این نواحی سر سازگاری نداشت،بنابراین از هزارهٔ چهارم قبل از میلاد تا هزارهٔ دوم، تغییرات مهمی در آیین و رسوم اقوام ساکن نجد و نواحی ساحلی دریای خزر بهوجود نیامده بود ولی از هزارهٔ دوم به بعد که نفوذ عقاید و آیین آریانی در این سرزمین گسترش یافت، تغییر مذاهب و آیین باستانی اقوام ساکن ایران در نجد، بیشتر و در کرانه‌های دریای مازندران، کمتر بوده است.

در دوران قبل از تاریخ، اقوام ساکن نواحی مختلف ایران، ظاهراً به دین واحدی معتقد نبودند، چه هر قوم در

گوشه‌ای از این سرزمین می‌زیستند؛ بنابراین به نظر می‌رسد که معتقدات مذهبی هر دسته به علت عدم ارتباط با یکدیگر رنگ محلی به خود گرفته بود و مظاهر طبیعت به صورت دلخواه آنان جلوه‌گری می‌کرد، ولی با کمی غور و بررسی در اساس و ریشهٔ این عقاید معلوم می‌شود که بین عقاید اقوام باستانی ایران در هزارهٔ سوم و چهارم قبل از میلاد وجه تشابهی وجود داشت. با اکتشافات متعددی که در سالیان پیش در این سرزمین انجام گرفت، این نتیجه به دست می‌آید که هر قدر به زمان دورتر نظر افکنیم، روشن می‌شود که آیین ابتدایی ساکنان این کشور از یک مبدأ ساده‌تری سرچشمه می‌گرفت و از اصل به یکدیگر نزدیک‌تر بوده است، ولی هر قدر بهدوران تاریخی می‌رسیم اختلاف عقاید بیشتر شده و تغییرات مهمی در رسوم و آداب ساکنان نواحی مختلف ایران پدید آمده است به طوری که هر منطقه و ناحیه‌ای رنگ محیط را با سنن خویش درآمیخت.

از اواسط هزارهٔ دوم قبل از میلاد که آیین آرمانی در این سرزمین گسترش یافت، اعتقاد آنان به عناصر طبیعی قرن‌ها دوام یافت. پس از آن، آیین مهرپرستی جانشین آن شد. این مذهب قرن‌ها در هند و بعضی از نقاط ایران پابرجا ماند زمانی که آیین مزدایی در مقابل مهرپرستی خودنمایی کرد، اختلاف عقیده بین پیروان این دو مذهب به وجود آمد و نیز به نظر می‌رسد که آیین اخیر نتوانست در کلیهٔ نقاط ایران گسترش یابد و معتقدان آیین میتراییسم قرن‌ها در نقاط شمالی و قسمتی از مغرب ایران به رسوم باستانی خویش پابرجا ماندند خصوصاً از کتیبهٔ خشایارشا مرسوم به کتیبه دئوا می‌توان این نتیجه را گرفت که تا قرن پنجم قبل از میلاد آیین دئواییسم در ایران رواج داشت که شاهنشاه مزبور ناگزیر شد که با آنان از در ستیز درآید و نیز بسط تمدن و آشنایی بیشتر اقوام به سنن و آداب ممالک همجوار در این زمان نهضت‌هایی را به وجود آورد که در کتیبهٔ بیستون، شمه‌ای از آن ذکر شده است. توجه به مطالب فوق، علاقهٔ بی‌حد اقوام مختلف را به مذاهب آیین باستانی خویش محرز می‌سازد که تا چه حدی از عقاید خود در مقابل غیر، دفاع می‌کردند و پایبند سنن و رسوم اجدادی خود بودند. دربارهٔ رسوم و عقاید مذهبی اقوام ساکن گیلان و مازندران تنها راهی که ما را در کشف این معما یاری می‌کند کاوش‌هایی است که در مناطق مختلف این سرزمین انجام گرفت. با مطالعهٔ اشیاء و آثار مکشوفه که زمان آنها از هزارهٔ اول قبل از میلاد تا قرن نهم میلادی یعنی قرن سوم هجری شمسی ادامه دارد، قرائنی به دست آمد که تا حدودی عقاید مذهبی اقوام این ناحیه را روشن می‌سازد. نکتهٔ جالب‌توجهی که در این فاصله زمانی جلب توجه می‌کند و مدت آن به نوزده قرن می‌رسد، طرز تدفین مردگان است که طبق سنن و آداب محلی در این مدتِ دراز به یک نحو بوده است. فقط در این زمانِ طولانی، اشیایی که هنگام تدفین در کنار مردگان می‌گذاردند، تغییر کرده است، چون تحولات هنری در هر دوره و قرنی اجباراً تابع سبک زمان خود بوده و عقاید مذهبی کم و بیش در روی آن تأثیر گذاشته است. روی این اصل، در هنر سفالگری و فلزی اشیاء متنوعی کشف شد که به رسم آیین آن زمان در کنار مردگان قرار می‌دادند که هر یک مظهر یکی از خدایان یا پدیده‌های طبیعت بوده است که بعداً شکل و تصاویر این پدیده‌ها غالباً به صورت تزئینی روی اشیاء فلزی و سفالی جلوه‌گری می‌کند و این زمانی است که یزته‌های جاندار اهمیت و احترام نخستین خود را از دست دادند و آیین به موازات رسوم زمان خویش به طرف وحدت پیش می‌رفت؛ و از تعداد مظاهر طبیعی جاندار کاسته می‌شد و توجه به خدایان تصوری و تخیلی معطوف می‌گشت چون آیین اولیهٔ نژاد آریا در دنیای کهن دارای معتقدات طبیعی بوده‌اند و این قوم تحت تأثیر قوای طبیعیِ زادگاه خود که به علت زندگانی نیمه چادرنشینی و نیمه ده‌نشینی دائماً شاهد آن بودند، بدین جهت قوای طبیعت را عامل اصلی حیات دانسته و پرستش می‌کردند. آنان نیرو و مظهرهای سودمند طبیعت را به عنوان

خدایان ستایش کرده و مورد عبادت قرار می‌دادند. آسمان پاک، نور، آتش که مظاهر سه عنصر اخیر، برقِ آسمان، شعلهٔ آتش معابد و آتش اجاق خانواده است. آفتاب و زمین و سایر عوامل طبیعی از قبیل باد، آب‌ها و رعد را نیروهای سودمند می‌دانستند و در مقابل آنان، قوای زیان‌بخش طبیعت که تاریکی و خشکسالی است در قالب ارواح پلید در نظر خود مجسم می‌کردند. در مراحل اولیه برای هر دو قوای سودمند و زیان‌بخش عبادت و قربانی می‌کردند ولی به تدریج این رسم به دو عقیده تبدیل گشت، نسبت به قوای طبیعی سودمند و نیک از در اطاعت درآمدند و با قوای زیان‌بخش و ارواح پلید از در جنگ و ستیز برخاستند.

بنابراین اصل، در آیین میتراییسم قبل از این که آیین مزدایی از آن جدا شود، دئوها یعنی کلیهٔ خدایان این آیین مورد پرستش بوده است و همین امر اختلافی بین مذهب میتراییسم و مزداییسم به وجود آورد. نکتهٔ دیگری که افراد را به نیک و بد خدایان عناصر طبیعی مورد پرستش تحریک می‌کند، وضع اقلیمی هر ناحیه است. در نقاطی که این اختلاف کاملاً به چشم می‌خورد تفکیک عناصر خوب و بد بهسهولت مورد قبول عامه قرار می‌گرفت، یعنی در نجد و نقاط مرکزی ایران که باران و خشکسالی مهین، دامن‌گیر اقوام ساکن این نواحی می‌شد، حس بدبینی را نسبت به خدایان این عناصر بیشتر می‌کرد، چون از راه قربانی و نیاز توفیق حاصل نمی‌کردند مجبور شدند از در جدال و جنگ درآیند، بنابراین اقوام ساکن این منطقه که بیشتر با این ناملایمات دست به گریبان بودند زودتر به آیین مزدایی گرویدند و تعالیم آن را قبول کردند، ولی در نواحی دیگر که اقوام آن در فصول چهارگانه در مواقع معین از باران و گرمای خورشید برخوردار بودند لزومی در تغییر عقیدهٔ خویش نمی‌دیدند به همین جهت سالیان دراز مذهب مهرپرستی که از آیین اولیهٔ اقوام ساکن ایران و آریایی‌ها بوده است، در سرزمین‌هایی مانند آذربایجان و سواحل دریای مازندران و دامنهٔ کوه‌های زاگرس دوام یافت. از طرفی چون عناصر طبیعی همیشه یار و یاور اقوام این نواحی بود، لذا عناصر پلید و اهریمنی، کمتر افکار آنان را به خود جلب می‌کرد و ممکن بود به ندرت برای آنها نیاز و قربانی کنند زیرا قبل از این‌که افراد مؤمن برای مشکل خویش به کمک بپردازند گرفتاری زمینی آنان در آسمان بین خدایان نیک و بد حل و فصل می‌شد؛ همین امر باعث شد که پرستندگان مهرپرستی علاوه بر اینکه از عناصر پلید روگردان شوند بلکه سعی داشتند تا با نیاز و قربانی، توجه خدایان مزبور را به سوی خود جلب کنند.

چون در کرانه‌های دریای خزر به‌خصوص نواحی باستانی مازندران و گیلان که یکی از نقاط پر برکت ساحلی محسوب می‌شد، مظاهر عوامل طبیعی با شدت بیشتری خودنماییمی‌کند به پیروی از رسوم دیرین اقوام آریایی، پرستش این عناصر در نزد اقوام این سرزمین دوام بیشتری یافت و نیز محیط مساعد، آنان را در حفظ عقاید خویش راسخ‌تر ساخت به طوری که ته‌مایهٔ یکی از این آیین‌ها تا قرن سوم هجری ا دامه یافت و باعث پافشاری آنان در مقابل حملهٔ اعراب به این نواحی شد.

در کاوش‌های گیلان کم و بیش رسوم و آیین این سرزمین معلوم شد، خصوصاً طرز تدفین اموات که از اوایل هزار ۀ اول قبل از میلاد، دوران تحولی را سیر کرده بود و غیر از خمس اشیاء متنوع مکشوفه، مجسمه‌های انسان و حیوان و ظروف خاصی کشف شد که هنگام تدفین در کنار مردگان قرار می‌دادند. با مطالعهٔ اشیاء مزبور و موارد استفادهٔ آن می‌توان وجه تشابهی بین عقاید اقوام این ناحیه با رسوم کهن آریایی پیدا کرد. چه عوامل طبیعی و تظاهر آن در کناره‌های دریای خزر طوری است که آیین و رسوم مزبور تا مدت مدیدی می‌تواند در آن پایدار بماند و از طرفی کاوش‌های اخیر باستان‌شناسی گیلان تا حدی این نظر را تأیید می‌کند مثلاً کلیهٔ مقابری که از اول هزارهٔ اول قبل از میلاد تا قرن نهم میلادی در نواحی مختلف این سرزمین کشف شد، طرز

تدفین اموات را در تمام ادوار، یکسان نشان می‌دهد؛ گرچه شکل مقابر در این زمانِ دراز، تغییراتی کرده است، یعنی اجساد را ابتدا در خاک و بعداً در مقابر سنگ‌چین و سپس در قبور زاغه‌ای شکل و در آخرین مرحله با تابوت دفن می‌کردند، ولی جهت تدفین و طرز قرار دادن اجساد در مقابر در تمام ۱۹ قرن مزبور، یکسان بوده است. همین امر دلیل بارزی است در حفظ شعائر باستانی ساکنان این ناحیه که زمان درازی در نزد آنان پابرجا مانده بود، چه خدایان مورد اعتماد آنان که خدای آسمان، زمین، آفتاب، رعد و برق و باد و باران بوده‌اند، در هیچ نوع کمک و همراهی دریغ نمی‌کردند و اکثراً بر ارواح پلید که تاریکی و خشکسالی است، چیره می‌شدند، بدین سبب عقاید و رسوم دیرین این سرزمین توانست با قدرت اولیهٔ خویش مدت‌ها پایدار بماند ولی این نکته را نباید از نظر دور داشت که این رسم از اوایل، جنبهٔ مذهبی حادی داشته و پرستش عناصر و عوامل مختلف طبیعت جزء لاینفکی از آیین محسوب می‌شد، ولی در دوران بعد بعضی از این عوامل و عناصر حذف شد، به طوری که در اواخر این دوره که به قرن سوم هجری می‌رسد، در مقابر مردگان به گذاردن چند ظرف یا وسایل زندگی اکتفا شد. پرستش عناصر و موجودات طبیعی در اوایل هزارهٔ اول تا اواخر آن از رونق نیفتاد و کشف مجسمه‌های سفالین و مفرغی نظیر گاو، گوزن، بز کوهی، اسب، گراز و حتی انسان نمونهٔ بارزی از مظاهر این آیین کهن است که هر یک را به منظور خاصی در کنار مردگان می‌گذاشتند؛ مثلاً مجسمهٔ انسان‌های سفالین که در چند قبر پیدا شد، شکل زن برهنه‌ای است که با اندامی فربه و گیسوانی بلند ساخته شده و بر سر کلاهی دارد که از سه ردیف نوار برجسته تشکیل می‌شود و دست‌ها را به وضع متقاطع روی سینه نهاده است و قسمت فوقانی بدن لاغرتر از قسمت پایین آن است. مجسمه‌های مشابهی از این نوع در لرستان هم به دست آمده است که مظهر الههٔ باروری و برکت و زناشویی بوده است.

نکتهٔ جالب این است که مجسمه‌های مزبور در قبوری یافت شدند که شخص متوفی در سنین پایین و جوانی از دنیا رفته و از مواهب زندگانی محروم مانده بود. کشف این مجسمه‌ها در این نوع مقابر موارد پرستش الههٔ مزبور را در آن زمان برای ما روشن می‌سازد.

نوع دیگر مجسمه‌های مکشوفه، مجسمه‌های متعدد گاو نر است که با شکل‌های مختلف از سفال و مفرغ ساخته شده است. گاو از نظر اقوام حشم‌دار یکی از مظاهر برکت و نیرو و فراوانی محسوب می‌شد و نیز گاو نر در مذهب مهرپرستی واجد اهمیت بود و در معابد آنان، همیشه مظهر مهر را سوار بر گاو نر یا در حال کشتن آن نشان داده‌اند چه معتقد بودند که از ریختن خون این حیوان، زمین بارور خواهد شد. همین معتقدات که ریشه و پایهٔ قدیمی دارد در آیین آریایی‌ها و اقوامی که قبل از آنان در ایران بودند به صورت ابتداییِ خود وجود داشت.

با توجه به کشف مجسمه‌های متعدد و متنوعی که در نواحی مختلف گیلان کشف شد و همچنین طرز تدفین مردگان که مدت درازی به یک نحو معمول بوده است، این سؤال پیش می‌آید که آیا اقوام ساکن نواحی جنوبی دریای خزر از ابتدا به همان پرستش مهر باقی ماندند یا خیر؟ علائم و آثاری که از مقابر مکشوفه به دست آمده تا حدی این نظر را تأییدمی‌کند، ولی هنوز بسیار زود است تا دربارهٔ این موضوع نظر قطعی ابراز داشت. چون آثار و اشیاء مکشوفه راهی را جهت تحقق و تتبع باز می‌کند و هرقدر دامنهٔ کاوش‌ها در این نواحی بیشتر شود، به این امر کمک زیادتری خواهد کرد.

با توجه به مطالب فوق، نتیجه‌ای که دربارهٔ آیین و رسوم اقوام ساکن این نواحی به دست می‌آید شامل نکات زیر است:

۱. به علت موقعیت خاص محلی و جلوهٔ مختلف طبیعت، پرستش عوامل طبیعی قرن‌ها در این سرزمین دوام یافت.

۲. وجود جنگل‌ها با موجودات متنوع آن و ریزش باران‌های متوالی و زمین‌های حاصلخیز با آب‌های فراوان این قوم را به رسوم اولیهٔ خویش پایبند کرد.

۳. تغییراتی که در سایر نقاط ایران در مذاهب اولیهٔ آریایی به وجود آمده بود در منطقهٔ مزبور به کندی پیش رفت و نتوانست در آداب و سنن باستانی اقوام این ناحیه تأثیر کند.

۴. ضمناً پایداری اقوام کرانه‌های دریای خزر تا قرن سوم در مقابل نفوذ قوای مهاجم خارجی حاکی از ایمان راسخ آنان به عقاید قدیمی آنهاست.

فصل سوم

کاوش‌های جوبن و نسفی

کاوش جوبن

کاوش‌های باستان‌شناسی در رودبار گیلان

گروه باستان‌شناسی رودبار گیلان به مدت چندین سال در نقاط مختلف درهٔ سپیدرود و در ناحیهٔ امارلو از توابع رودبار گیلان به کار کاوش اشتغال داشت. عمل خاکبرداری در این منطقه از سال ۱۳۴۳ شمسی به مدت ۵ سال ادامه یافت. محل‌هایی که در آنها عمل بررسی و کاوش انجام گرفت عبارت‌اند از قریهٔ نسفی واقع در سمت شرقی درهٔ سپیدرود و قریهٔ جوبن و کلورز که در سمت غرب دامنه‌های درهٔ مزبور قرار دارند. در نقاط مزبور تمدن‌هایی از هزارهٔ اول قبل از میلاد کشف شد. به علاوه در منطقهٔ امارلو کاوش و بررسی‌هایی در محل‌هایی به نام ناوه، لیلی‌جان، سیاه‌دره و سیاه‌دشت‌بن در سال ۱۳۴۵ انجام گرفت که اشیایی متعلق به اواخر دورهٔ ساسانی کشف شد.

سال‌هایی که در محل‌های فوق عمل بررسی و کاوش صورت گرفت به ترتیب زیر است:

۱. در منطقهٔ نسفی از اول اسفند ماه ۱۳۴۳ تا ۱۹ اردیبهشت ماه ۱۳۴۴ شمسی؛
۲. در منطقهٔ جوبن در ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۴۴ تا آخر مرداد ماه ۱۳۴۴ شمسی؛
۳. در منطقهٔ کلورز از اول شهریور ماه ۱۳۴۴ تا آخر مهر ماه ۱۳۴۴ شمسی (فصل اول)؛
۴. در منطقهٔ امارلو از توابع رودبار در محل‌هایی به نام ناوه، سیاه‌دره، لیلی‌جان، سیاه‌دشت بن در تابستان سال ۱۳۴۵ اقدام به بررسی و کاوش شد.
۵. در منطقهٔ کلورز تابستان سال ۱۳۴۶ شمسی (فصل دوم حفاری)؛
۶. در منطقهٔ کلورز تابستان سال ۱۳۴۷ شمسی (فصل سوم حفاری).

کاوش‌های جوبن

جوبن یکی از روستاهای دامنهٔ غربی درهٔ سپیدرود و به فاصلهٔ چهار کیلومتری جنوب کلورز واقع شده است. فواصل این روستا مانند کلورز تا رشت ۵۴ و تا رودبار ۱۲ کیلومتر است. از وسط جوبن رودک باریکی می‌گذرد. در این محل، بستر رودک عمق زیادی پیدا می‌کند. زمین‌های بلند طرفین آن با شیب ملایمی به دیوارهٔ بلند بستر آن می‌پیوندد و مساکن روستا را در دو طرف رودک مزبور در زمین‌های شیب‌دار فوق‌الذکر بنیان نهادند. آب و هوای جوبن معتدل و مقدار بارندگی در آن جا نسبتاً زیاد است. محصولات عمدهٔ این محل را زیتون، انار، گندم و جو تشکیل می‌دهد. همچنین مقدار کمی میوه‌های مناطق معتدله هم در آنجا یافت می‌شود.

از لحاظ طبیعی جوبن در داخل درهٔ کم‌عرضی قرار گرفته که دامنهٔ شمالی آن با شیب تندتری به رودخانه منتهی می‌شود ولی دامنهٔ جنوبی با ارتفاع کمتر و شیب ملایم‌تری به

خط‌القعر دره می‌رسد. از میان درهٔ مزبور رودخانهٔ کوچکی همنام ده از سرچشمهٔ کوه‌های غربی «دگامیان» مایه گرفته و از میان آبادی مزبور می‌گذرد و پس از طی سه کیلومتر، آب آن به سپیدرود می‌ریزد. چون دامنهٔ جنوبی روستای مزبور نسبت به قسمت شمالی آن وسعت بیشتری دارد زمینی قابل کشت بوده و بیشتر سطح آن را باغ‌های زیتون و انار می‌پوشاند.

گروه باستان‌شناسی رودبار گیلان از اول اردیبهشت ماه ۱۳۴۴ تا نیمهٔ تابستان سال ۱۳۴۴ در یک فصل به مدت سه ماه به کاوش باستان‌شناسی پرداخت و آثاری از دوره‌های هزاره اول پیش از میلاد تا دورهٔ ساسانی دست یافت.

کاوش‌های مربوط به هزاره اول ق‌م بیشتر در محل نرگس‌چال انجام گرفت. در کلیهٔ گودها گورهایی از این دوره کشف شد که همراه با اسکلت مردگان بوده است، غالب آنها در عمقی بین ۱/۷۰ تا ۳/۲۰ پیدا شدند. جهت گورها شرقی غربی بوده و سر مردگان در جهت شرق قرار داشت. بیشتر گورها ساده یعنی در خاک معمولی بدون حصار به وجود آمده بود. دیوار سنگچین کوتاهی در یک طرف گور وجود داشت که جسد مرده را در طول آن می‌گذاشتند. داخل بعضی از قبور نرگس‌چال را قبل از دفن میت با ماده‌ای قرمز شبیه لعاب ظروف سفال رنگ‌آمیزی می‌کردند. کشف این مادهٔ قرمز رنگ در کف گورها این فکر راایجاد می‌کند که سطح ظروف سفالین قرمز رنگ را پس از ساختن و خشک شدن با این ماده می‌پوشاندند و بعد به کوره می‌بردند.

اشیاء مکشوفه از این گورها شامل ظروف سفالی متنوع سیاه، خاکستری و قرمز رنگ، اشیاء مفرغی از قبیل کارد، تبر، خنجر، شمشیر به اندازه‌های مختلف و اشیاء تزیینی شامل گردن‌بند، گوشواره، النگو و انگشتری است. به علاوه مقداری وسایل تزیینی از قبیل گردن‌بند از عقیق، در کوهی، لاجورد، خمیر شیشه، شبه (قیر معدنی) همچنین از مفرغ که زینت زنان آن دوره را تشکیل می‌داد. در ساخت کلیه اشیاء مکشوفه دقت و مهارت تمام به کار رفته است. یادآور می‌شود سفال‌های قرمز، خاکستری و سیاه رنگ که در گورستان جوبن پیدا شد با اشکال گوناگون خود بسیار محکم و خوش‌پخت ساخته شده است. شبیه ظروف خاکستری رنگ تمدن‌های هزاره اول گیلان در کاوش‌های خوروین[1] حسنلو[2][3] هم پیدا شد. قدمت این نوع سفال مکشوفه در گورستان جوبن از سدهٔ نهم تا پنجم قبل از میلاد می‌رسد. باید تمدن مردم این سرزمین را همزمان سلطنت مادی‌ها و پارسی‌ها بدانیم.

اشیاء فلزی دوره اول: این اشیاء که غالباً از مفرغ ساخته شده به صورت سلاح‌های جنگی و اشیاء تزئینی است به علاوه مقداری کمی وسائل تزئینی از طلا و نقره در گورهای این دوره پیدا شد.

سلاح‌های جنگی متنوعی از این دوره به دست آمد که به قرار زیر تقسیم‌بندی می‌شوند:

۱. شمشیر و کارد و خنجر؛
۲. سرنیزه؛
۳. زوبین؛
۴. پیکان.

شمشیرها و کاردها و خنجرهای مکشوفه در نسفی از لحاظ طرح و شکل تنوع زیادی دارند. به نظر می‌رسد که دسته‌های آنها را از چوب می‌ساختند و دنباله‌های فلزی آنها را در پوسته‌های چوبی جای می‌دادند زیرا اگر دسته‌های آنها غیر از چوب بود آثاری در آنها باقی می‌ماند.

اشیاء فلزی جالب دیگری که مربوط به وسایل آرایش شامل دستبند، گوشواره و انگشتری و سنجاق‌های مختلف است که با اشکال و سبک‌های متفاوت ساخته شده‌اند. جنس این اشیاء غالباً از مفرغ است ولی تعداد کمی وسائل تزئینی از جنس نقره و طلا

---

[1] Vandenberg, L. : La Necropole du Khorvin. Istanbul, 1964.

[2] Hakemi, A. &Rad, M.: Astudy and sonding at Ganj Tape and Siah Tape of Khorvin. Gozareshhaye Bastanshenassi, vol.I 4th. Part. 1329 (1950)

[3] Hakemi, A. & Rad, M. : Preliminary Report the Excavation of Hassanlu. Gozareshhaye Bastanshenassi, vol.I 2nd part, 1329 (1950). pp.1-103

در این محل به دست آمد که بیشتر به صورت گوشواره و انگشتری بود.

دستبندهای مفتولی غالباً باریک و به شکل مفتول ساخته شده است. دو سر دستبندهای مزبور باز یا اینکه روی هم قرار گرفته‌اند. شکل آنها غالباً ساده بوده ولی بعضی از آنها تابیده (مارپیچ) یا این‌که روی بدنهٔ آنها کنده‌کاری‌ها با خطوط چپ راست تزئین شده است. دو سر دستبندها همیشه ضخامت بدنه را دارند. گاهی انتهای آنها به دو گوی کوچک ختم می‌شود.

گورهای دوره اول در ترانشه‌های ۲، ۳، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵ و ۱۶ پیدا شدند.

گورهای دوره دوم در ترانشه‌های ۱، ۴، ۵، ۶ و ۷ پیدا شدند.

اشیاء متنوع دیگری از جنس مفرغ و نقره و طلا به دست آمد که به طور اختصار شرح آنها پرداخته می‌شود:

۱. کلاهک مفرغی به شکل نیم‌کره که سوراخی در وسط آن تعبیه شده است. ممکن است از کلاهک فوق جهت پوشش قسمت بالای دسته شمشیر استفاده و از سوراخ مرکزی آن برای کوبیدن میخ به دسته چوبی استفاده می‌شده است.

۲. موبند نقره به شکل چند قلعه حلقه مارپیچ که پس از بافت گیسو برای نگهداری آن از موبندها استفاده می‌شد. نمونه این نوع موبندها از جنس طلا در دیگر نقاط باستانی دره سپیدرود از قبیل کلورز پیدا شد، گاهی به تعداد گیسوی بافته از این موبندها در قبور آن ناحیه کشف شد که ضخامت بیشتری داشتند.

۳. سنجاق‌ها و سوزن‌ها: سنجاق‌های مختلفی که در کاوش‌های نسفی کشف شد مربوط به دو دوره است که از لحاظ شکل تغییر چندانی با هم ندارند فقطاختلاف آنها مربوط به سرسنجاق‌هاست که با هم تفاوت کمی دارند. در گورهای دوره اول نسفی سنجاق‌هایی از جنس مفرغ و نقره به اندازه‌های مختلف به دست آمد.

۴. تعدادی سنجاق نقره که سر مدور و مخروطی داشتند و از سر بدنه باریک می‌شد تا به نوک می‌رسید.نزدیک به میانه سنجاق سوراخی تعبیه شده بود. قسمت بین سر و سوراخ سنجاق با خطوط کنده مایل تزئین شده بود که در بعضی از آنها نقش خطوط مایل با دو دایره کنده موازی از هم جدا می‌شد. موارد استفاده از این سنجاق کاملاً مشخص نشده ولی این نکته نباید از نظر دور داشت که از سوراخ بدنه سنجاق به طور حتم نخی می‌گذشته که آن را برای منظور خاصی به کار می‌بردند. البته تا چندین سال پیش میله‌هایی از این نوع از جنس فلز و استخوان مورد استفاده عبور نخ از لیفه شلوار یا متکا یا لباس قرار می‌گرفت. شاید در آن زمان سنجاق‌های مزبور در کارهای مشابهی به کار می‌رفت.

۵. علاوه بر سنجاق تعدادی سوزن به ابعاد مختلف در گورها کشف شد. سوزن‌های مزبور همه از مفرغ ساخته شده و نهایت دقت را در ساخت آنها به کار بردند.

در کاوش جوبن علاوه بر تمدن فوق‌الذکر تعدادی گورهای جالب متعلق به زمان اشکانی کشف شد. گورهای مزبور بر خلاف گورهای قبلی به صورت زاغه در زیر زمین‌های رسی و آهکی از نوع شیست حفر شده بود. گورهای زاغه‌ای مزبور را به شکل اطاق‌های مدور، بیضی، چهارگوش و چند ضلعی به ارتفاع کم و سقف قوسی شکل می‌کندند. بعضی از این گورها تا عمق چهار متری کنده می‌شد. برای دسترسی به گورهای مزبور از سطح زمین راه شیب‌داری ارتباط افراد را با مدخل برقرار می‌کرد. مدخل ورودی به گور طوری ساخته شده که انسان به راحتی بتواند به آن وارد شود. کلیهٔ مدخل گورهای زاغه‌ای در جهت طلوع آفتاب قرار دارند. کف گور صاف و مردگان را در دور اطاق دنبال هم می‌گذاشتند. از اشیاء مکشوفه در این زاغه‌ها چنین به نظر می‌رسد که تمام مردگان را با لباس به خاک می‌سپردند. بعد از این مراسم مدخل گور را با یک یا دو تکه سنگ بزرگ می‌بستند. با این رسم تدفین که در زمان پارت‌ها در جنوب دریای خزر معمول بود می‌توان نتیجه گرفت که مردم این سرزمین هنوز به آیین مهری پایبند بودند؛ خصوصاً در این

گورها سنج‌های ظریف‌تری از سنج‌های مکشوفه در کلورز پیدا شد که در سده‌های متفاوت هر دو به یک منظور به کار می‌رفت. با وجودی که این گورها مانند گورهای سنگ‌چین بزرگ کلورز مورد دستبرد گورکن‌هایی قرار گرفته که مردگان را در این گورها می‌گذاشتند. زیرا آنان می‌بایست مدخل گور را به دفعات باز کنند و اشیاء گران‌قیمت مردگان قبلی را به یغما ببردند. بنابراین بر عکس کلورز که دستبرد به گورهای سنگچین آسان بود در جوبن برای حفاظت بیشتر گورها بعد از مراسمِ هر خاکسپاری، راه شیب‌دار مدخل آن را با خاک پر می‌کردند، ولی گورکن کار خود را به موقع انجام می‌داد. اما با وجود این کمبود باز هم کم و بیش مقداری اشیاء مختلف از قبیل سفال، مفرغ، نقره، طلا و مهره‌های گردن‌بند، سنج‌های ظریف نقش‌دار، تعدادی کارد، قمه، پیکان، سر قلاب کمربند مشبک که شکل پرنده‌ای را بر سر انسان نشان می‌دهد، آیینهٔ مدور، سگک کمربند، شئ مربعی شکل دو پوست تو خالی با چهار زائدهٔ مدور در چهار گوشهٔ آن که جهت تنظیم بند شمشیر به کار می‌رفت. زه‌کش کمان، مجسمه‌های کوچک تزئینی پرنده و چهار پا که از مفرغ ساخته شده بود. همچنین در گورهای زاغه‌ای مزبور تعدادی کارد، خنجر و شمشیر بلند آهنی با قبضه‌های بلند قرقره‌ای شکل پیدا شد. علاوه بر اشیاء فوق مقداری گوشواره و گردن‌بند طلا و نقره با مهره‌هایی از یاقوت سیلان اناری رنگ پوشش روی قلاب کمر و سر قبضه های شمشیر از نقره را باید به اشیاء فوق افزود. گردن‌بندهای دیگری از مهره‌های شیشه‌ای رنگارنگ، خمیر شیشه، عقیق، در کوهی و شبه به دست آمد. از اشیاء جالب این دوره، تعدادی ظروف شیشه‌ای ارزشمندی است که با مجموعه فوق کشف شد[۵۴] در یکی از گورهای زاغه‌ای، سکه‌ای از دوران اشکانی متعلق به آرتاباذ (آرتاوازدس) پسر اردوان پنجم پیدا شد، که از سکه‌های بسیار کمیاب است.

اکنون در زیر به شرح چند نمونه از اشیاء مکشوفه از گورهای دوران اشکانی می‌پردازیم.

۱. گوشوارهٔ خوشه‌ای شکل از طلا که روی چهار سطح جانبی آن با نگینی از یاقوت تزئین شده است؛
۲. گوشوارهٔ طلا که دور آن با یک ردیف گوی زرین مزین است؛
۳. گردن‌بند با صفحات مربعی شکل دو پوست که روی آنها، یاقوت‌های بیضی شکل اناری رنگ نشانده‌اند؛
۴. قلاب کمر از جنس مفرغ که نقش برجستهٔ مشبک پرنده‌ای را با سر انسان در کمال دقت و مهارت قالبگیری کرده‌اند؛
۵. قلاب کمر از جنس نقره با کف محدب که روی آن با نقوش برجسته‌ای تزئین شده است. روی سطح محدب مدور قلاب، سه برجستگی متقارن قوسی شکل با فواصل مساوی در دنبال هم حرکت دورانی آتش را مجسم می‌کند. روی لبهٔ مدور قلاب با یک ردیف برجستگی حبابی شکل محصور شده است؛
۶. ساغر شیشه‌ای مخروطی شکل با ابعاد ۱۰×۱۱/۲ سانتی‌متر که بدنهٔ آن با یک ردیف نقوش گود و برجستهٔ متقارن قائم قالب‌گیری شده است. در زیر لبهٔ بلند لیوان، نوار باریک برجسته‌ای دهانه را از بدنه جدا می‌کند. فرورفتگی‌های متقارن مثلثی شکل که رأس آنها در کف به هم می‌پیوندند حالت گلبرگ‌های بلند و جمع شدهٔ گل آفتابگردان (لوتوس) را تداعی می‌کند. برگ‌های مثلثی شکل روی بدنهٔ ساغر با شیارهای باریکی از هم جدا می‌شود؛
۷. تنگ سفالی خاکستری رنگ دهانه باز با بدنهٔ گلابی شکل که پایین آن به کف صاف کوچکی ختم می‌شود. دستهٔ پهنی از گردن به بالای بدنهٔ ظرف وصل است. به زیر تنگ، دو مخرج کوتاه مخروطی

---

4. Amandry,P.: L'orfevrerie Iranian au le mill avantl'erechretienne. Catalogue Tresors de l'Ancient Iran, Muse'eRathGeneve 1966. Pp. 39-49.

5. Fukai, S. : A study of a Glass bowl Excavated at Hassani-Mahaleh in Daillaman, in the Memoire of Institute Orienture Culture, the University of Tokyo NO:36, 1965. Pp. 1-22

شکل افزوده شده که به طرز خاصی از آنها برای خروج مایعاتی از قبیل آب یا شراب در صورت لزوم استفاده می‌شد. مانند این تنگ سفالی در زمان ساسانی هم از سفال و نقره بسیار ساخته می‌شد. به سبک و شیوهٔ این تنگ از نقره در موزهٔ ایران باستان موجود است.

۸. کوزهٔ سفالی نارنجی رنگ پیازی شکل کف صاف که دهانهٔ قرقره‌ای شکل بازی دارد. روی انحنای بالای بدنهٔ قوری در یک طرف آبریز مخروطی شکلی نصب شده و در طرف مقابل آن، دستهٔ نسبتاً ضخیمی قرار گرفته است. روی بدنهٔ کوزه با خطوط جناقی متقارن و دوایر پهنِ زرد رنگ موازی در نیمهٔ بالا تزیین کرده‌اند. از نیمهٔ هزارهٔ دوم قبل از میلاد از لعاب برای پوشش و تزیین ظروف سفالی استفاده می‌شد. یکی از نمونه‌های جالب آن دوره، مجسمهٔ گاو سفالی لعابداری است که در معبد چغازنبیل پیدا شد و اکنون در موزهٔ ایران باستان موجود است.

هنر لعاب‌کاری از اوایل هزاره اول قبل از میلاد در ایران و ممالک همجوار رواج داشت. از همان زمان این صنعت با پیشرفت و رونق فراوانی همراه بوده است. نمونه‌های جالبی از کاشی و اشیاء سفالی لعابدار علاوه بر بین‌النهرین در نواحی مختلف غربی ایران، آذربایجان و جنوب دریای خزر کشف شده است. از این میان می‌توان زیویه، حسنلو، مارلیک و کلورز را نام برد. این هنر در دوران مادها و هخامنشی راه کمال پیمود سپس از زمان اشکانی یعنی از سدهٔ دوم قبل از میلاد سفالگران آن دوره با تکمیل مادهٔ اولیهٔ لعاب، ظروف سفالی لعابدار با کیفیت بهتری عرضه می‌کردند.

۹. انگشتری مفرغی که روی نگین آن تصویر نیم‌تنهٔ مردی کنده‌کاری شده است. مرد، موهای مجعد پرپشتی دارد که با دو رشته نوار پیشانی‌بند جمع شده است. دنبالهٔ موی سر مرد تا شانه می‌رسد به طوری که بلندی آن صورت را در بر می‌گیرد. مرد صورتی کشیده با ریشی مثلثی و سبیل و ابروان پر پشتی دارد. به گردن او دو حلقهٔ گردن‌بند به سبک دوران اشکانی دیده می‌شود. خطوط برجستهٔ مایلی که شکل لباس را مشخص می‌کند از گوی‌های مدور چسبیده به هم تشکیل شده که زینت لباس را تکمیل می‌کنند. از ظاهر نقش روی انگشتری تصویر یک مرد بلندمرتبهٔ اشکانی را کاملاً می‌توان تشخیص داد.

در کاوش‌های رودبار گیلان تعداد کمی گورهای زاغه‌ای زمان اشکانی در کلورز و شیمام نزدیک کلورز پیدا شد. از این گورها، مقداری اشیاء هم‌دورهٔ زمان اشکانی جوبن کشف شد. تعداد اشیاء مکشوفه از دو محل نام برده در شرح کاوش جوبن آمده است. زیرا در نظر است که آثار و اشیاء مکشوفه از سه محل جوبن، کلورز و شیمام در یک جزوه با هم انتشار یابد. شاید این عمل درست‌تر باشد.

کاوش در جوبن

تصویر ۲۹۱. کاوش در جوبن

تصویر ۲۹۲. خاکسپاری

تصویر ۲۹۳. خاکسپاری اسب

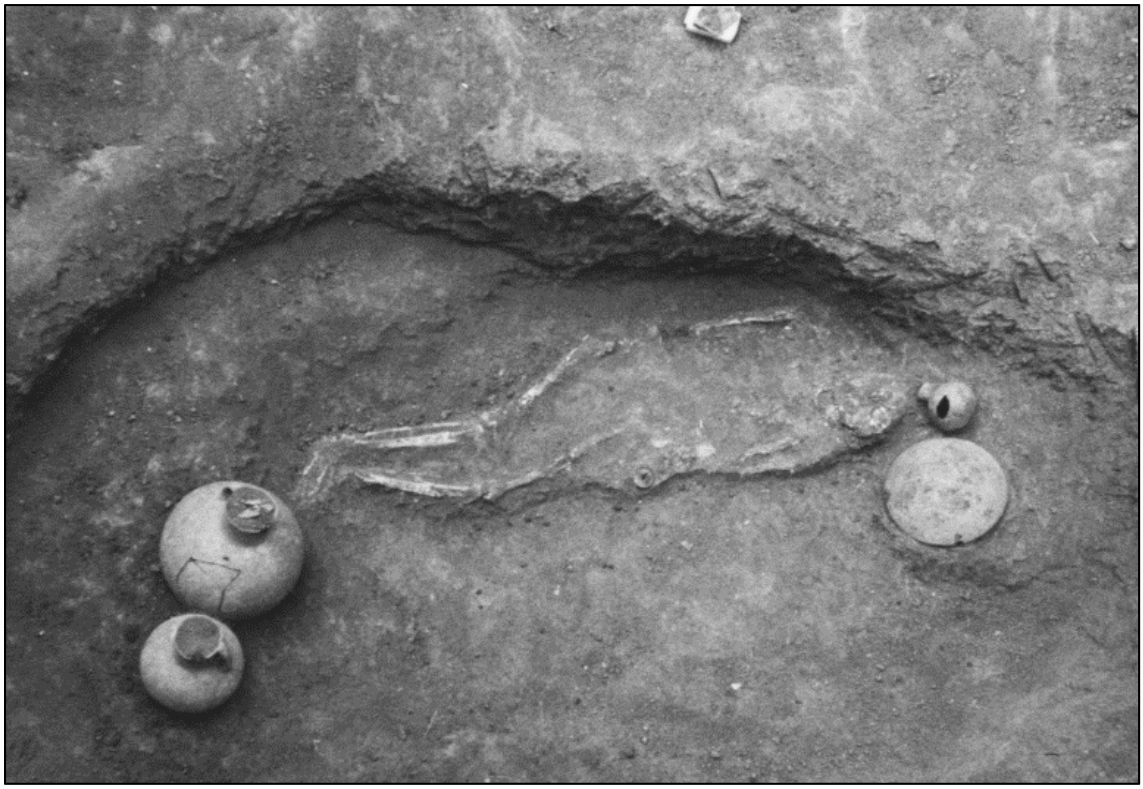

تصویر ۲۹٤. خاکسپاری همراه با گورآوندها

تصویر ۲۹۵. گور

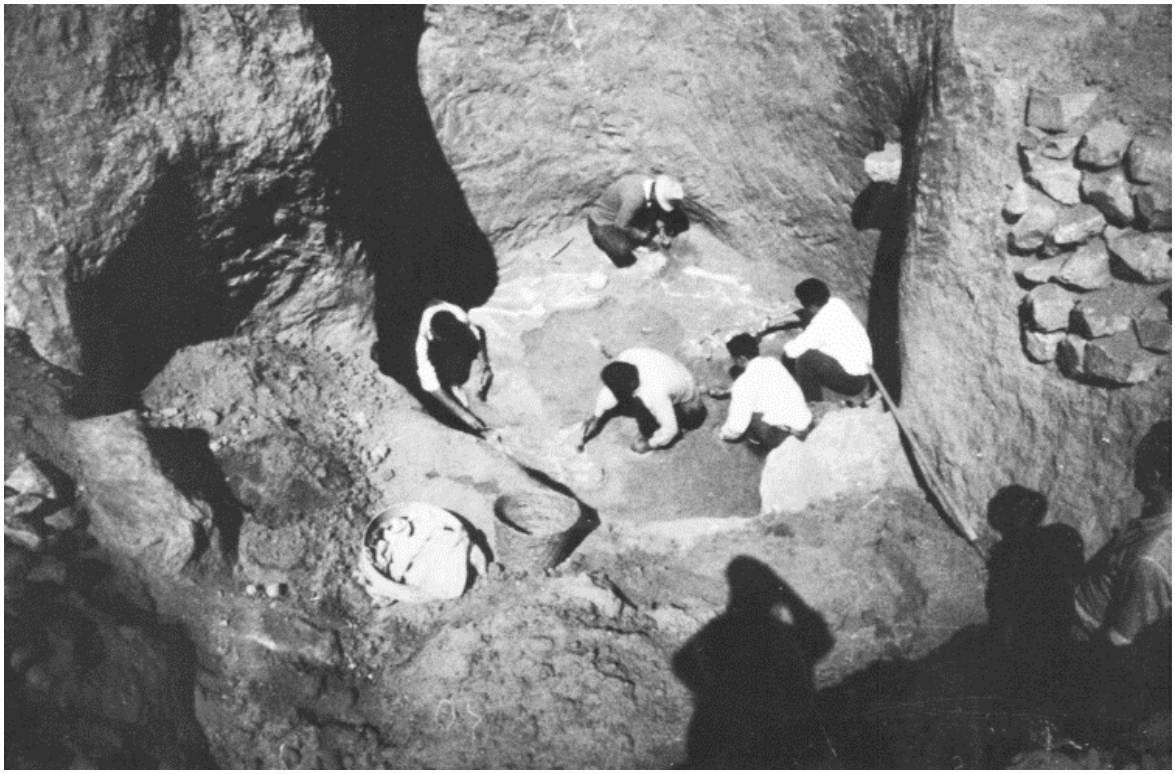

تصویر ۲۹۶. کاوش در گور

تصویر ۲۹۷. خاکسپاری همراه با گورآوندها

تصویر ۲۹۸. خاکسپاری همراه با گورآوندها

تصویر ۲۹۹. خاکسپاری اسب

تصویر ۳۰۰. خاکسپاری همراه با گورآوندها

تصویر ۳۰۱ و ۳۰۲. خاکسپاری همراه با گورآوندها

تصویر ۳۰۳ و ۳۰٤. خاکسپاری همراه با گورآوندها

تصویر ۳۰۵. خاکسپاری همراه با گورآوندها

تصویر ۳۰۶. گور

تصویر ۳۰۷. خاکسپاری همراه با گورآوندها

تصویر ۳۰۸. خاکسپاری همراه با گورآوندها

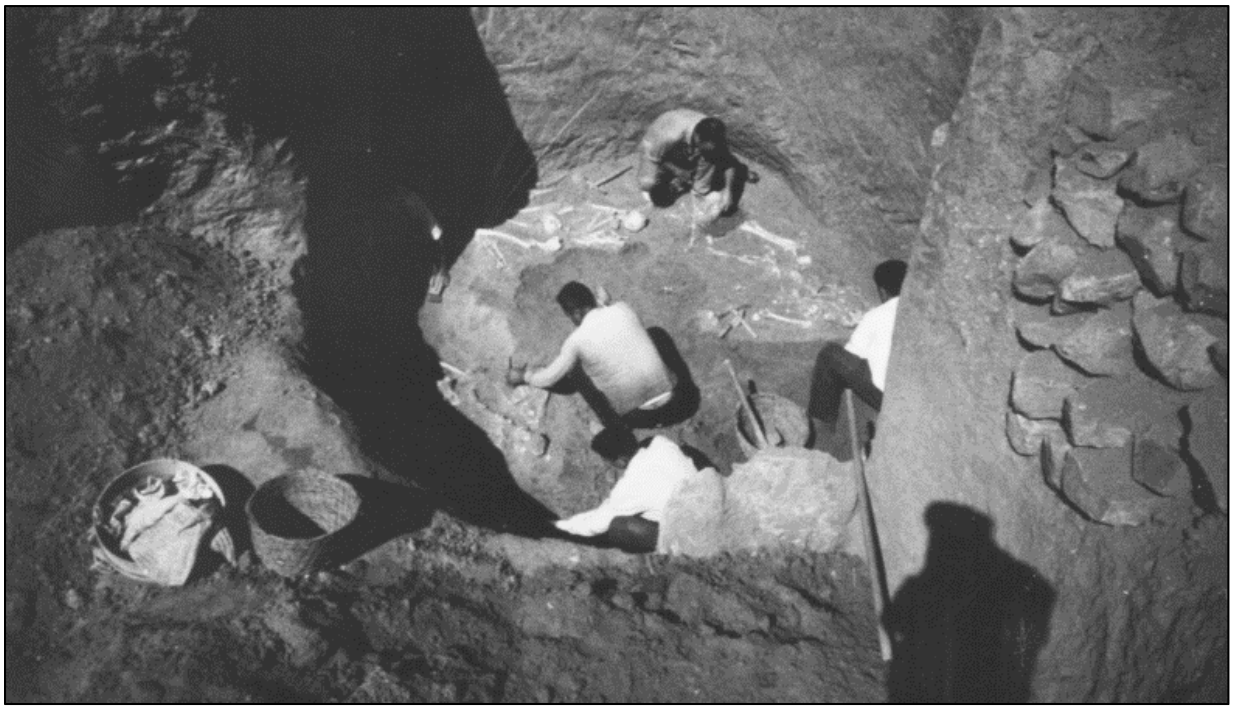

تصویر ۳۰۹. خاکسپاری همراه با گورآوندها

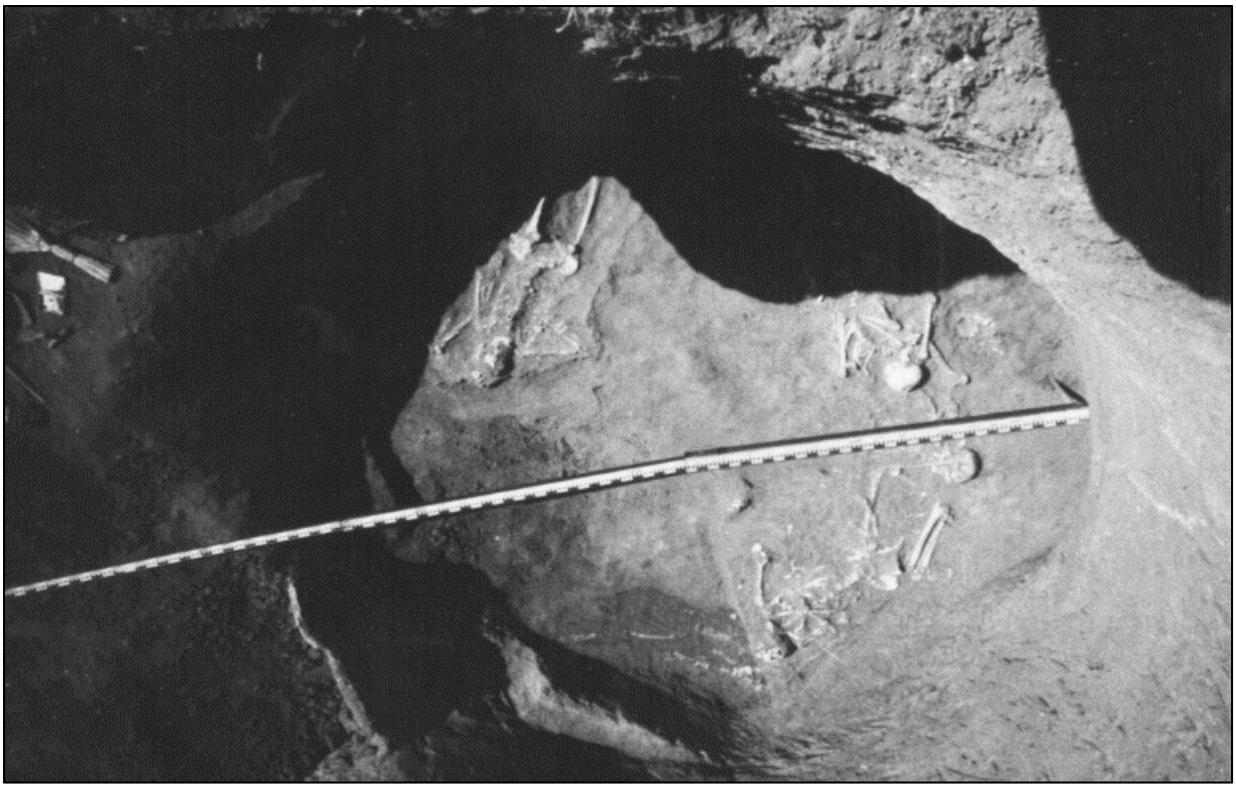

تصویر ۳۱۰. خاکسپاری همراه با گورآوندها

تصویر ۳۱۱ و ۳۱۲. خاکسپاری همراه با گورآوندها

تصویر ۳۱۳ و ۳۱٤. خاکسپاری همراه با گورآوندها

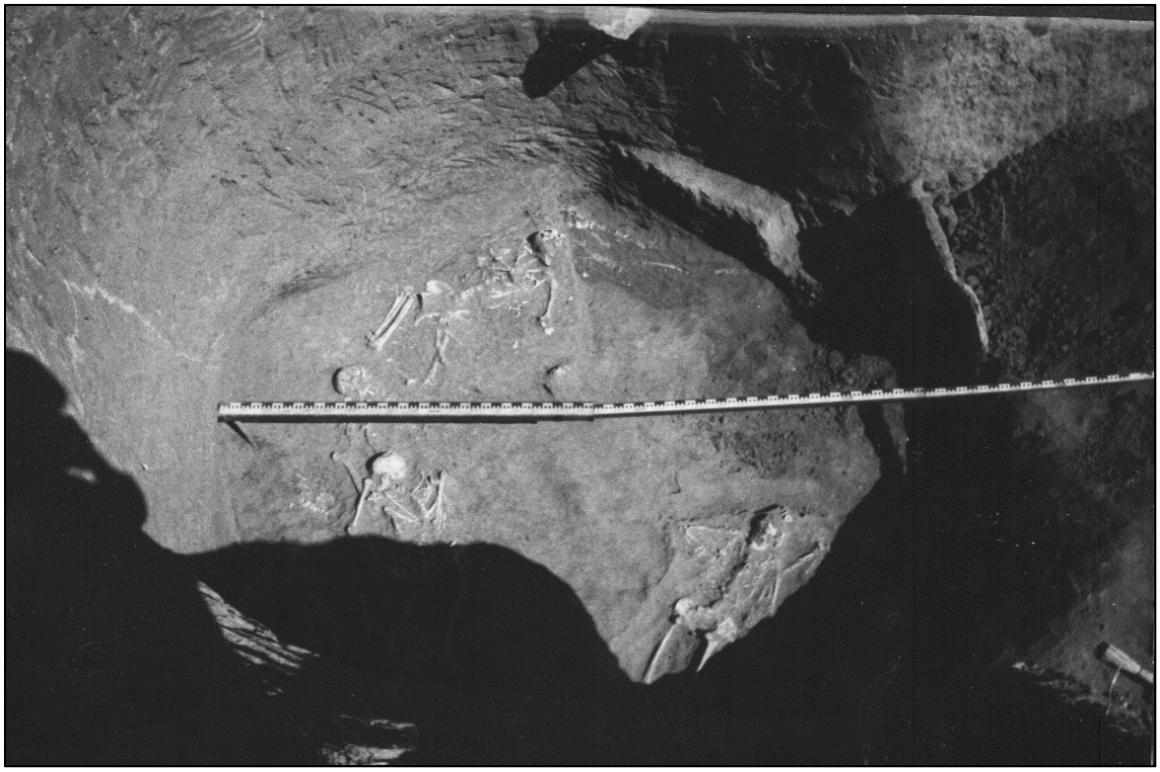

تصویر ۳۱۵. خاکسپاری همراه با گورآوندها

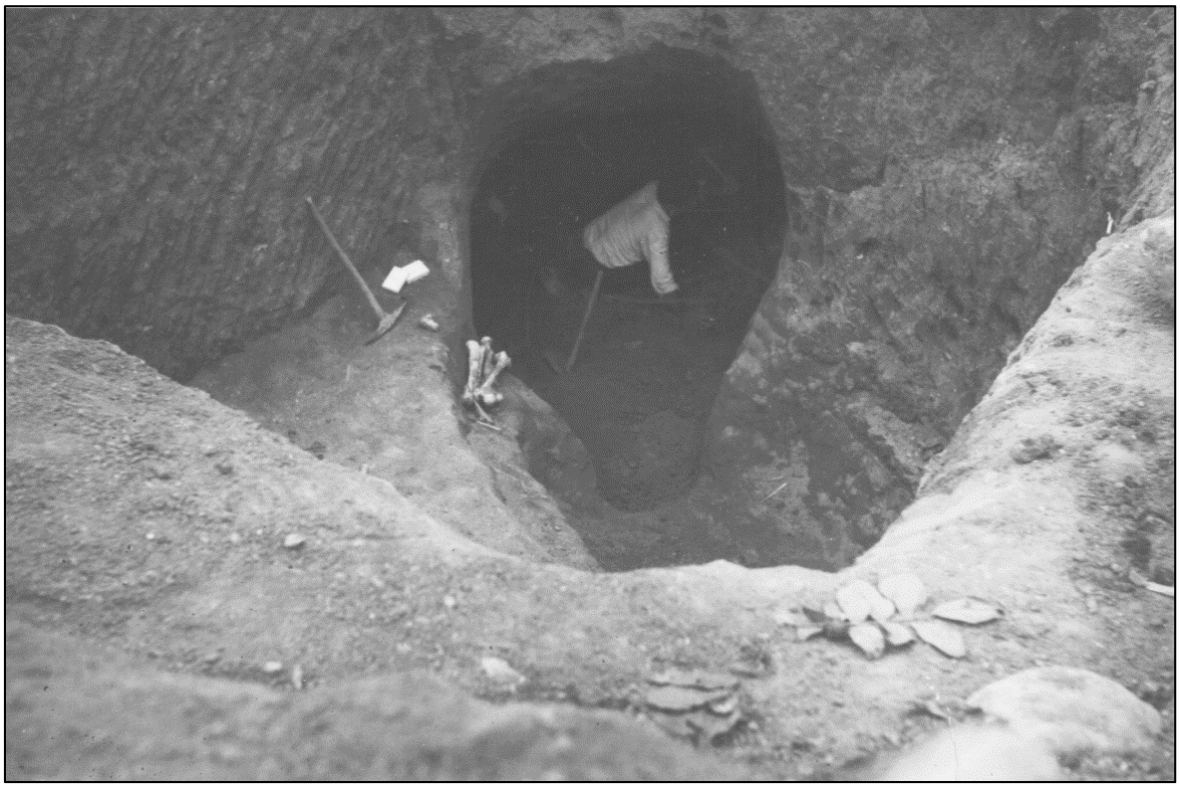

تصویر ۳۱٦. خاکسپاری همراه با گورآوندها

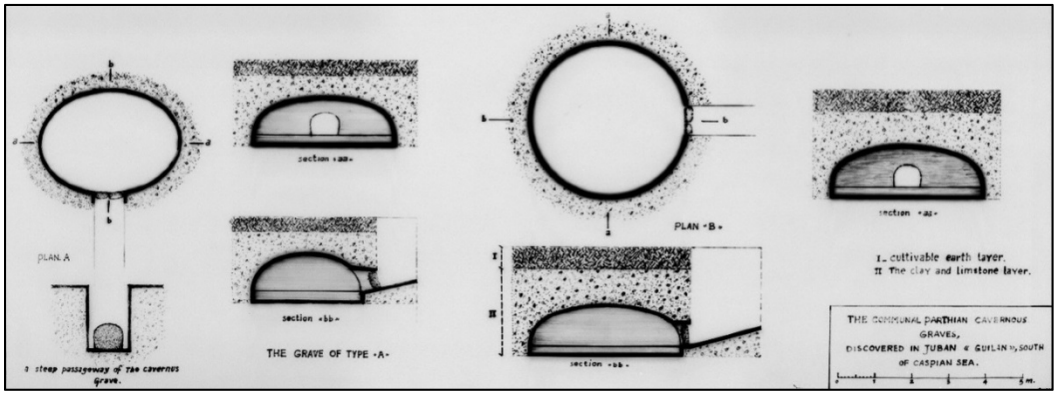

پلان گورهای جوبن

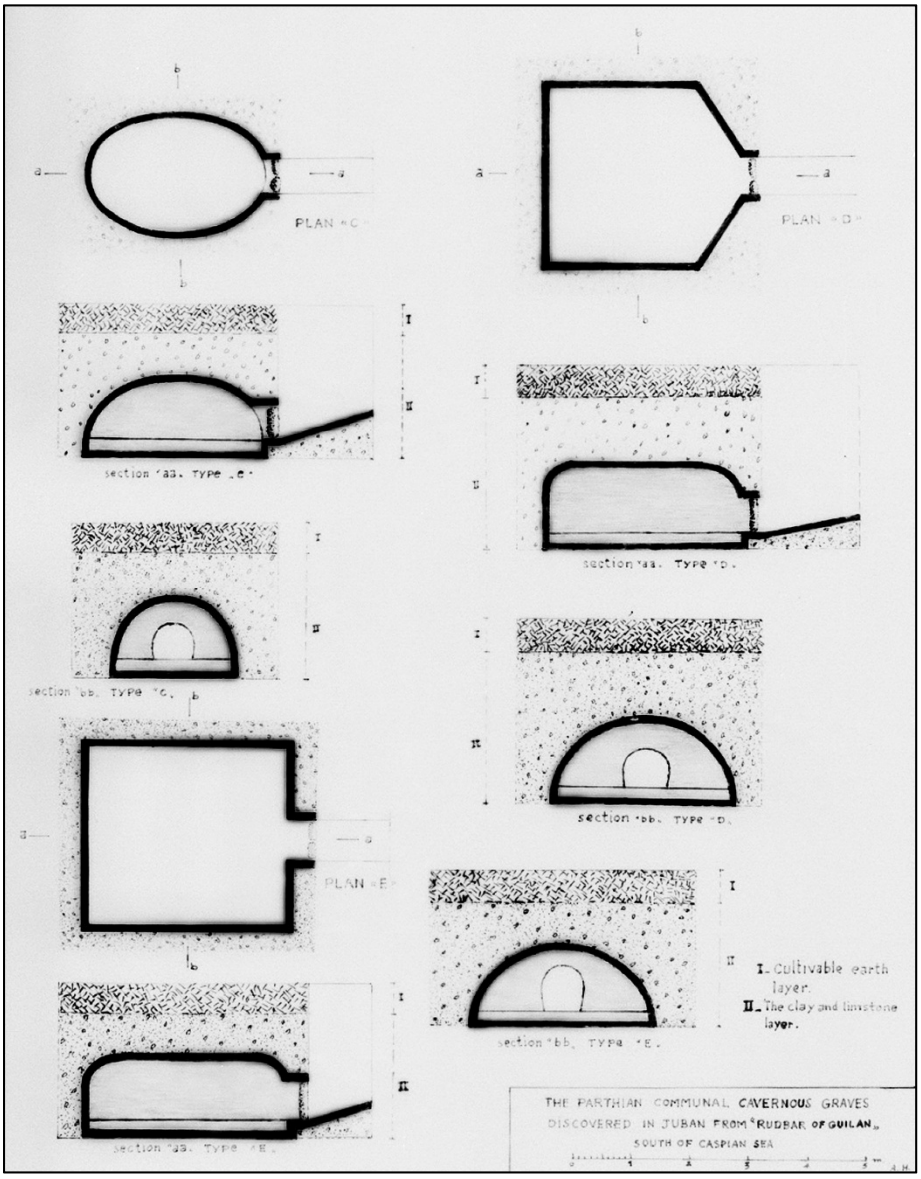

پلان گورهای جوبن

یافته‌های پیش‌ازتاریخی جوبن

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		طول	ارتفاع				
DA2067	مفرغ	۵		۴۳	۸	هزاره اول ق‌م	جوبن

تصویر ۳۱۷. یک عدد مجسمه مجوف مرغ مفرغی با گردن بلند تابدار و دم کشیده. پشت مرغ سوراخی تعبیه شده است.(عکس از موزهٔ ملی ایران).

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	دخمه	قدمت	مکان
		قطر	ارتفاع				
DA1733	نقره	۴/۹		۳۵	۱۹	هزاره اول ق‌م	جوبن

تصویر ۳۱۸. پلاک مدور نقره با نقش برجسته سه برگ منحنی نقطه‌ای شکل که متعاقب هم در حال حرکت هستند و با لبهٔ افقی باریکی محصور شده است که روی آن با یک ردیف دوایر کوچک برجسته تزیین شده است. به نظر می‌رسد این پلاک متعلق به قلاب کمربندی بوده است.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر	ارتفاع				
DA1714	مفرغ	۴۳/۸		۱۲	۶	هزاره اول ق‌م	جوبن

تصویر ۳۱۹. قمهٔ مفرغی پهن که روی دو طرف تیغهٔ آن چهار نوار برجسته عمودی و دو نوار برجسته تقریباً هلالی دارد و در انتهای دستهٔ آن سوراخی وجود دارد. (عکس از موزهٔ ملی ایران).

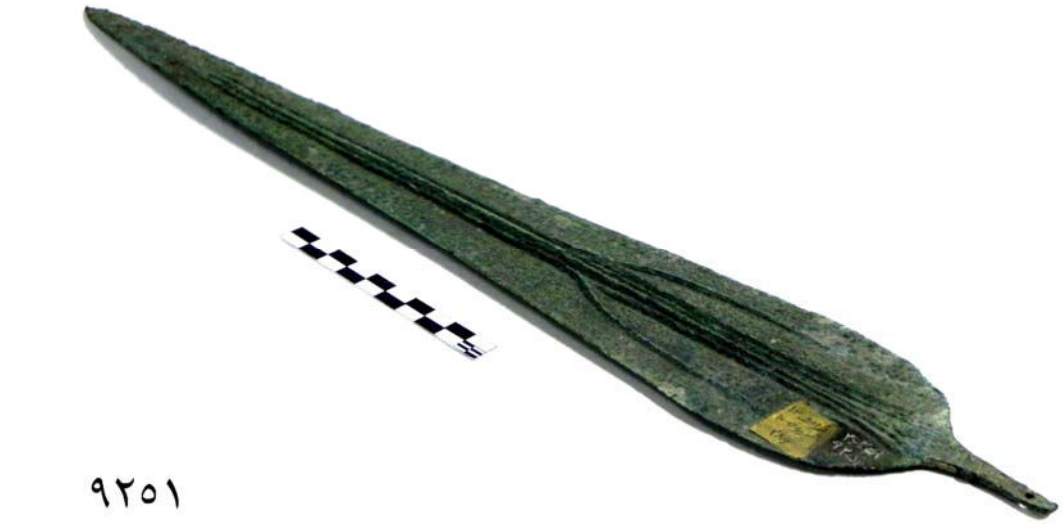

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		طول					
DA2107	مفرغ	۲/۴		۲۹	باغ رحمان	هزارهٔ اول ق‌م	جوبن

تصویر ۳۲۰. یک عدد دکمه مفرغی چهارگوش هرمی شکل با سوراخی در وسط

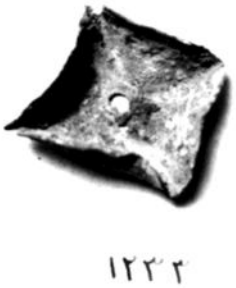

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر	ارتفاع				
DA1733	سفال	۱۴/۲		۸	۱۸		دگامیان، جوبن

تصویر ۳۲۱. کوزهٔ کوچک سفالی خاکستری رنگ با دهانهٔ قیفی و سه‌پایهٔ کوتاه. در اطراف کردن ظرف دایرهٔ برجسته‌ای دیده می‌شود.(عکس از موزهٔ ملی ایران).

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر	ارتفاع				
DA1733	سفال	۴/۵	۱۸	۴۵	۱	هزاره اول ق‌م	جوبن

تصویر ۳۲۲. کوزه سفالی نارنجی با بدنه مدور تخم مرغی و دهانه‌ای با گردن بلند استوانه‌ای شکل که لبهٔ آن به خارج تمایل دارد. روی بدنه لوله نازکی وجود دارد و روی لوله و گردن با خطوط موازی کنده‌کاری شده است. همچنین روی بدنه نقش‌هایی شامل لوزی، خطوط جناقی متداخل و خط‌چین‌های نامنظم دیده می‌شود که بیشتر عجله سفالگر را در رسم آن‌ها نشان می‌دهد.(عکس از موزهٔ ملی ایران).

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر	ارتفاع				
DA1813	سفال	۱۱	۱۴/۵	۲۷	۸	هزاره اول ق‌م	جوبن

تصویر ۳۲۳. آبخوری سفالی نارنجی با بدنه استوانه‌ای که قسمت پایین آن مدور ووسط بدنه، دستهٔ مدوری وصل است.(عکس از موزهٔ ملی ایران).

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2102	سفال	۶	۸	۲۶	۷	هزارهٔ اول ق‌م	جوبن

تصویر ۳۲٤. قوری کوچک سفالی خاکستری رنگ شکسته با آبریز بلند پیچدار که از وسط بدنهٔ قوری خارج می‌گردد و پس از انحراف قائم به آبریز بلندی وصل شده است.در مقابل آبریز روی بدنه برآمدگی برجسته طویلی شبیه دم متصل است. دور دهانه را با یک ردیف خط کنده تزیین کرده‌اند. بدنهٔ تخم مرغی ظرف کف صاف بوده و به دهانهٔ بازی ختم می‌شود.(عکس از موزهٔ ملی ایران).

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2087	سفال	۵/۳	۲۰/۴	۲۸	۴	هزارهٔ اول ق‌م	جوبن

تصویر ۳۲۵. کوزهٔ سفالی با بدنهٔ مدور کف صاف و گردن بلند خاکستری رنگ که دسته بلندی لبه کوزه را به زیر گردن کوزه وصل می‌کند. در بالای دسته چسبیده به دهانه روی دسته دکمه کوچکی افزوده شده است.(عکس از موزهٔ ملی ایران).

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر	ارتفاع				
DA1519	سفال	۴/۹	۱۲/۵	۱	۱	اوایل هزاره اول (ق‌م)	دگامیان، جوبن

تصویر ۳۲٦. دو کوزهٔ سفالی دوقلوی خاکستری رنگ با بدنهٔ مدور ساده. دارای دسته که بدنهٔ آنها با لوله‌ای به همدیگر مربوط می‌شود. زیر گردن دو کوزه دو ردیف کنده‌کاری وجود دارد. (شکسته و وصالی‌شده) (عکس از موزهٔ ملی ایران).

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر	ارتفاع				
DA1731	سفال	۲/۵	۱۳	۴۳	۳	هزاره اول ق‌م	دگامیان، جوبن

تصویر ۳۲۷. کوزه کوچک سفالی سیاه رنگ تخم مرغی شکل با کف صاف که بالای آن به گردن بلند شیپوری شکل وصل می‌شود. دستهٔ کوچی از پایین گردن به بدنه وصل شده است. روی گردن دو خط کنده موازی آن را دور می‌زند و در حد فاصل گردن و بدنه یک ردیف نقش افزوده دندانه‌ای با خطوط مایل کنده نواری تزیینی را روی بدنه تشکیل می‌دهد.

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	دخمه	قدمت	مکان
		قطر	ارتفاع				
DA1863	سفال	۳/۴	۲۴	۲۴	۱۰	هزاره اول ق‌م	جوبن

تصویر ۳۲۸. کوزه سفالی سیاه رنگ با بدنه دوکی شکل کشیده و دهانه قیفی شکل که دسته کوچکی در بالای بدنه آن نصب شده است. بالای دسته زائده کوچکی دیده می‌شود.

تصویر ۳۲۹. حلقهٔ زرین

تصویر ۳۳۰. آبخوری دسته‌دار نخودی‌رنگ (عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۳۳۱. گونه‌های ظروف یافت‌شده از جوبن

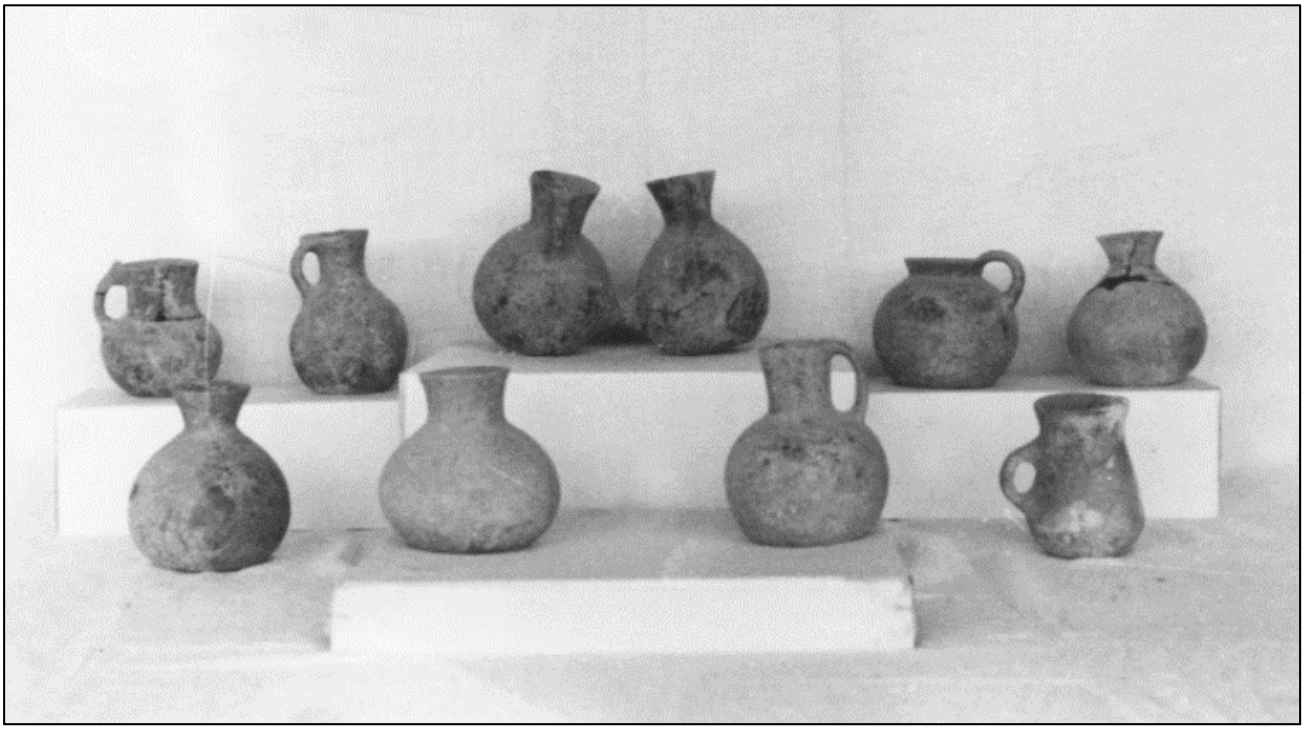

تصویر ۳۳۲. گونه‌های ظروف یافت‌شده از جوبن

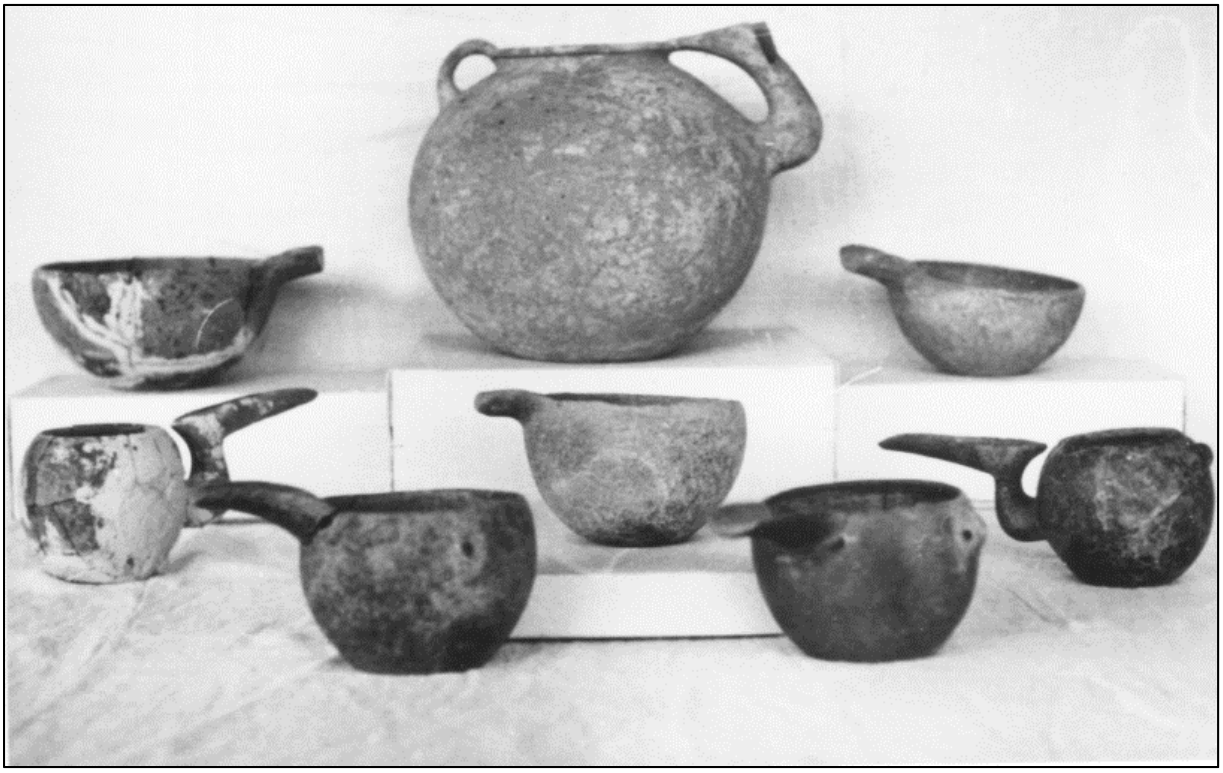

تصویر ۳۳۳. گونه‌های ظروف یافت‌شده از جوبن

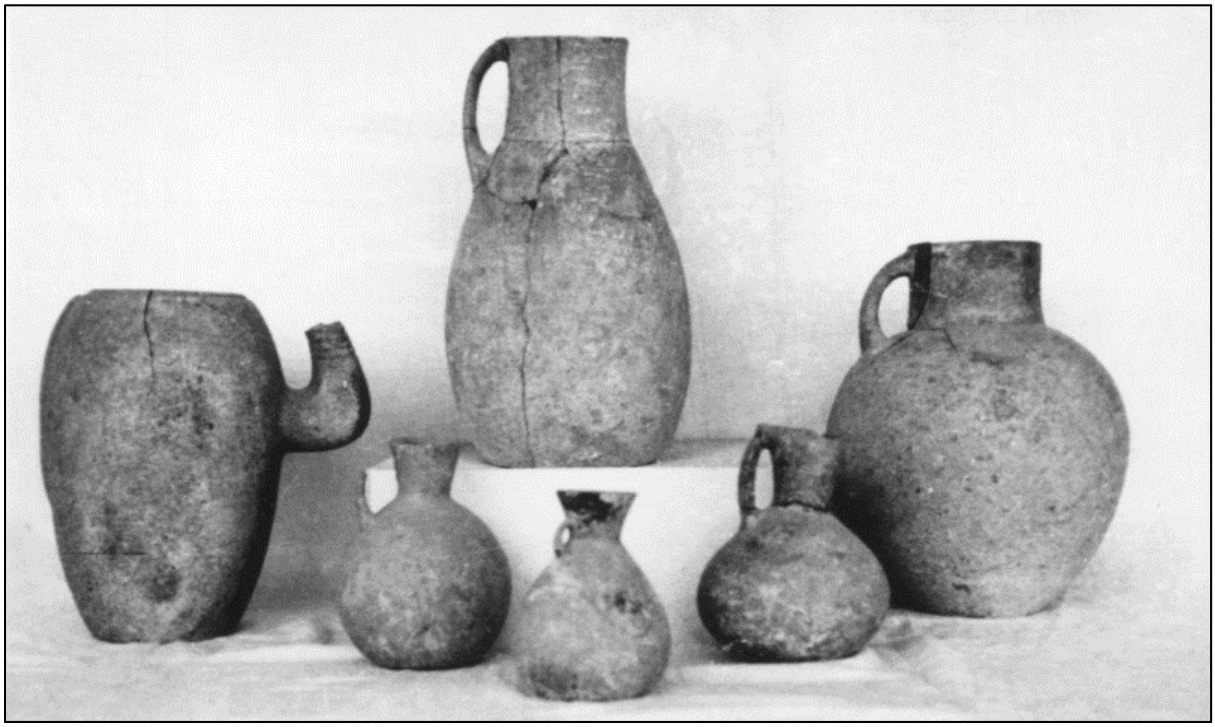

تصویر ۳۳٤. گونه‌های ظروف یافت‌شده از جوبن

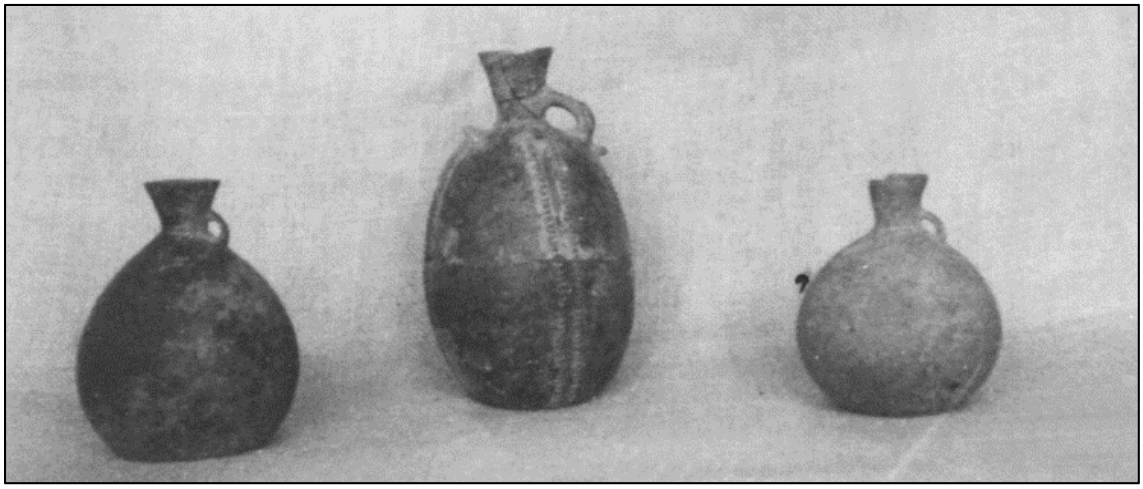

تصویر ۳۳۵. گونه‌های ظروف یافت‌شده از جوبن

تصویر ۳۳۶. گونه‌های ظروف یافت‌شده از جوبن

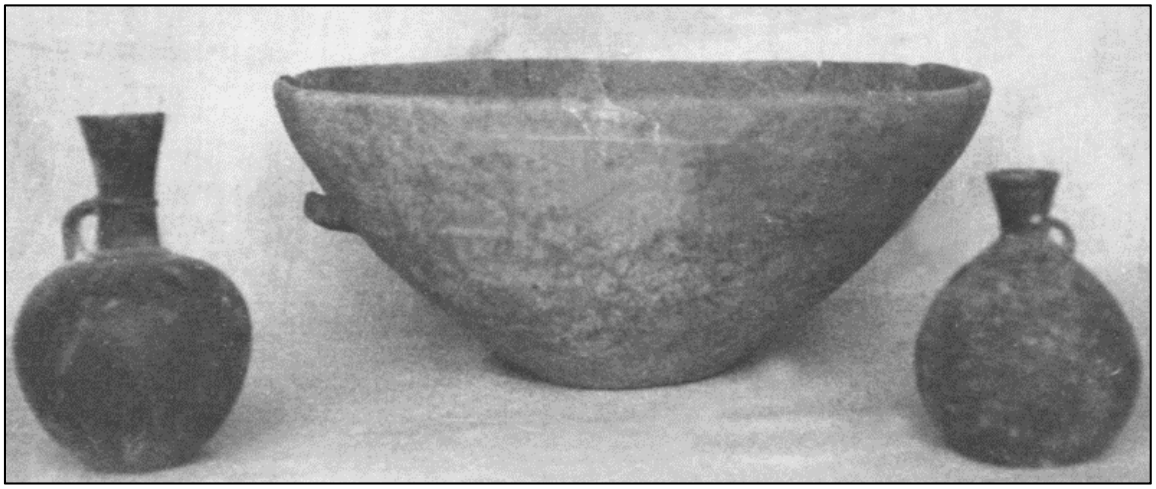

تصویر ۳۳۷. گونه‌های ظروف یافت‌شده از جوبن

ظروف مربوط به دورهٔ اشکانی در جوبن

تصویر ۳۳۸. ظرفی با دهانهٔ تنگ که لبهٔ آن به بیرون برگشته است. (عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۳۳۹. ظرف نارنجی رنگ با دهانهٔ گشاد، آبریزدار، با یک دسته و سه‌پایه.(عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۳۴۰ و ۳۴۱. ظرف شیشه‌ای(عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۳۴۲. ظرف شیشه‌ای(عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۳٤۳. ظرف شیشه‌ای

تصویر ۳٤٤. ظرف شیشه‌ای

تصویر ۳٤٥. ظرف شیشه‌ای

تصویر ۳٤٦ و ۳٤۷. ظرف شیشه‌ای

تصویر ۳٤۸. ظرف شیشه‌ای

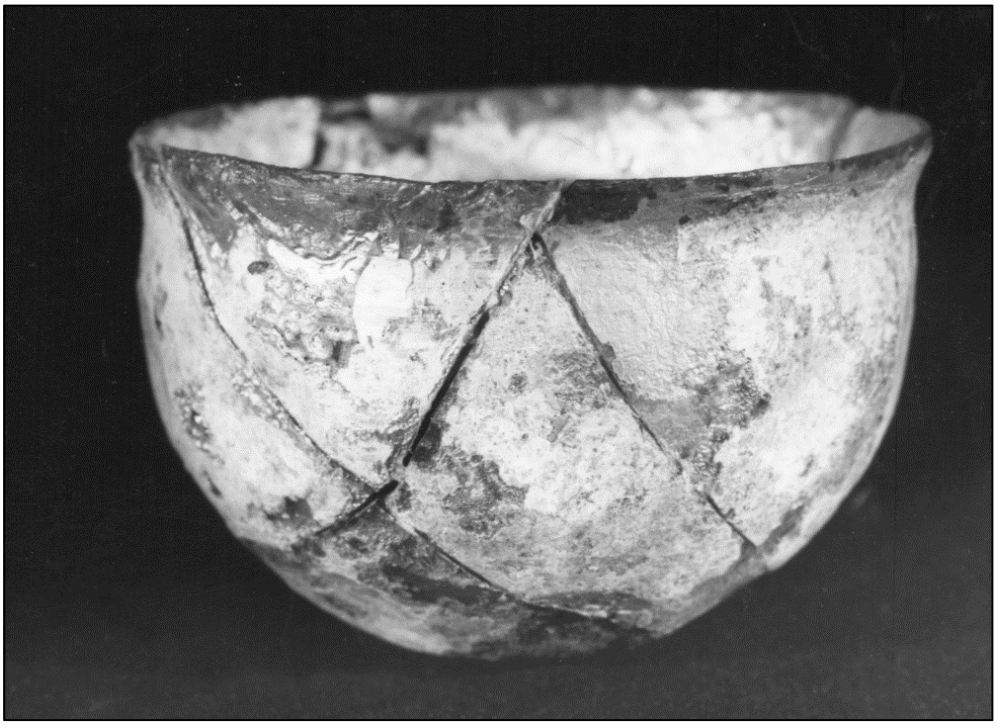

تصویر ۳٤۹. ظرف شیشه‌ای

اشیاء پیش‌ازتاریخی نسفی

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		طول					
DA3083	سفال	۲۱/۵		۱۳	۴	اواسط هزارۀ اول ق‌م	علی کرم باغ

تصویر ۳۶۱. مجسمه گلی انسان برهنه (شکسته، ناقص، وصالی‌شده) (عکس از موزۀ ملی ایران).

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		طول	ارتفاع				
DA3070	گل	۱۰/۵		۱۳	۴	اواسط هزارۀ اول ق‌م	نسفی

تصویر ۳۶۲. مجسمه گلی کوچک انسان برهنه (زن) (شکسته، وصالی‌شده)(عکس از موزۀ ملی ایران).

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		طول	ارتفاع				
DA3069	گل	۹/۵		۱۳	۳	اواسط هزارهٔ اول ق‌م	نسفی

تصویر ۳٦۳. مجسمه گلی کوچک انسان برهنه شکسته وصالی‌شده (مرد)(عکس از موزهٔ ملی ایران).

شماره شی	جنس	اندازه			ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	قطربدنه	ارتفاع				
DA2927	سفال	۴/۵	۱۵	۱۵/۵	۴	۷	اواسط هزارهٔ اولق‌م	برنجزار راه‌سرک

تصویر ۳٦٤. کوزهٔ سفالی قرمز رنگ با دستهٔ کوچک بر روی بدنهٔ آن تعبیه شده قسمت فوقانی و جنبی دو دستهٔ فوق را با دو نقش گل رُزاس زینت داده‌اند. طرفین هر دسته با دو دایرهٔ متحدالمرکز و متقارن نقش‌شده است. در روی دهانهٔ ظرف کلاهکی شلجمی‌شکل که با خطوط کنده‌کاری جناقی زینت‌یافته کلاهک مزبور به منظور درپوش مورد استفاده قرار می‌گرفته در قسمت وسطای نوار برجسته کلاهک سوراخی تعبیه‌شده و شکل کلاهک مزبور امروزه هم شبیه کلاه‌های نمدی معمول مردمان این ناحیه است.(عکس از موزهٔ ملی ایران).

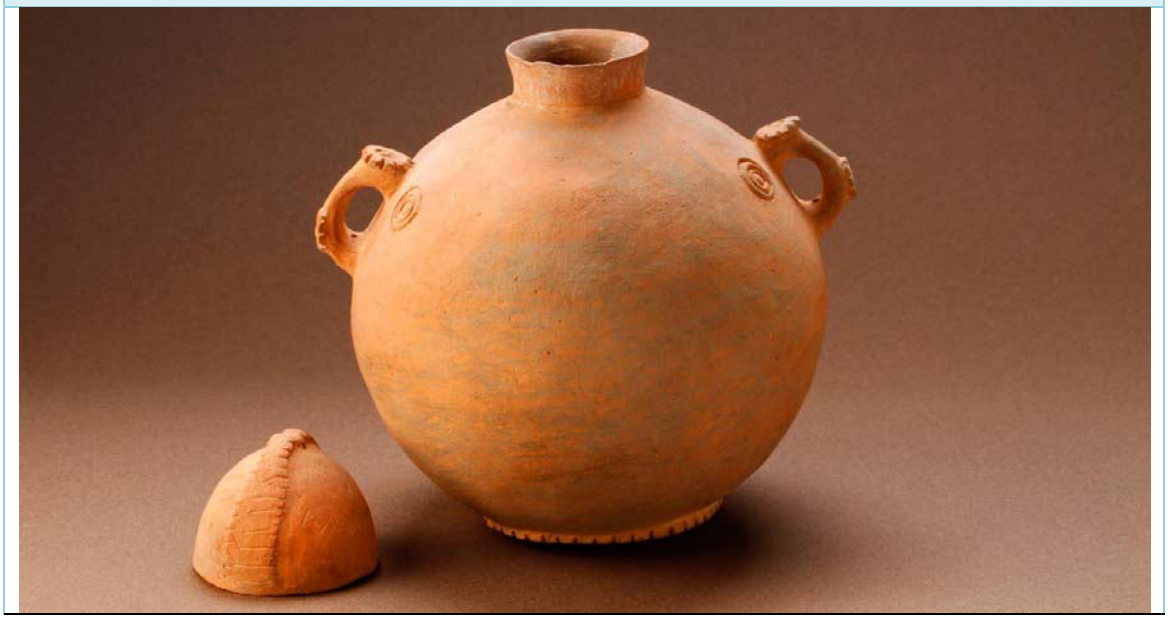

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	ارتفاع				
DA2928	سفال	۸/۵	۱۶	۴	۷	اواسط هزارهٔ اول ق‌م	برنجزار راه‌سرک (قریه نسفی)

تصویر ۳٦٥. کوزهٔ سفالی آجری رنگ با دو دسته منحنی‌شکل که روی هر دسته هفت کنگره با هفت سوراخ و روی بدنه دارای نقوش کنده شده به شکل دوایر متحدالمرکز و روی بدنه مدور خطوط جناقی و کف آن مسطح و دور کف مضرس، شکسته، وصالی‌شده.قسمت فوقانی ظرف کسردار و روی بدنه قسمت فوقانی خط کمربندی مضرس. (عکس از موزهٔ ملی ایران).

۹۱۸۸

۹۱۸۸

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت
		قطر دهانه	ارتفاع			
DA2934	سفال	۲/۱	۷	۴	۷	اواسط هزارهٔ اول ق‌م

تصویر ۳٦٦. ظرف سفالی قرمز رنگ سه‌قلوی پایه‌دار متصل بهم با درپوشِ شبیه کلاهک که .... از درپوشها با دهانه ظرف ناقص است و روی بدنهٔ هر کدام دو زائدهٔ کوچک بجای دسته دیده میشود. لبه شکسته، ناقص، وصالی‌شده.(عکس از موزهٔ ملی ایران).

شماره شی	جنس	اندازه			ترانشه	قبر	قدمت	مکان
		قطر دهانه	طول کفش	ارتفاع				
DA2930	سفال	۸/۵	۱۲	۱۰	۴	۷	اواسط هزارهٔ اولق‌م	برنجزار راه سرک

تصویر ۳٦۷. ساغر سفالی آجری رنگ مخروطی‌شکل که در دور لبهٔ آن سه دایرهٔ متحدالمرکز جهت تزئین بکار رفته است. گل گرفته، کسردار، ناقص، وصالی‌شده. شکل ظرف چکمه مانند است.(عکس از موزهٔ ملی ایران).

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت
		قطر دهانه	ارتفاع			
DA2943	سفال	۴/۵	۷	۲	۳	اواسط هزارهٔ اول ق‌م

تصویر ۳٦۸. ظرف سفالی سیاه رنگ با لولهٔ ناودانی‌شکل با دو نوار کمربندی در زیر لوله افقی. گل گرفته. (عکس از موزهٔ ملی ایران).

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت
		قطر دهانه	ارتفاع			
DA2936	سفال	۷/۲	۱۶	۴	۷	اواسط هزارهٔ اول ق‌م

تصویر ۳٦۹.ساغر سفالی قرمز رنگ مدور استوانه‌ای شکل که روی بدنهٔ آن چهار نوار برجستهٔ متقارن تعبیه شده و روی هر نوار برجسته با خطوط جناقی‌شکل تزئین یافته و روی بدنه دهانهٔ ظرف سه دایرهٔ متحدالمرکز دیده میشود و در کعب ظرف با کنگره‌هایی زینت شده است. (عکس از موزهٔ ملی ایران).

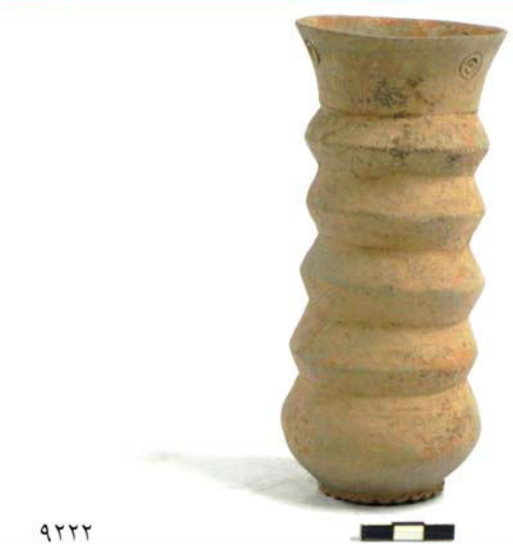

تصویر ۳۷۰. سفال نارنجی با دهانه تنگ و دستهٔ کوچک و سه پایه تصویر ۳۷۱.سفال خاکستری دهانه تنگ با دستهٔ کوچک و کف صاف(عکس از موزهٔ ملی ایران).

تصویر ۳۷۲. سفال خاکستری‌رنگ دهانه تنگ با دستهٔ کوچک تصویر ۳۷۳. ظرف خاکستری‌رنگ دهانه تنگ با نقوش کنده(عکس از موزهٔ ملی ایران).

تصویر ۳۷٤. سفال لوله منقاری متصل با دسته(عکس از موزهٔ ملی ایران).

تصویر ۳۷۵. سفال نارنجی‌رنگ لوله‌دار ظرف پیکرهٔ جانورسان(عکس از موزهٔ ملی ایران).

شماره شی	جنس	اندازه		ترانشه	قبر	قدمت	مکان
DA3038	عقیق، شیشه، خمیر شیشه، گل			۷	۴	اواسط هزارهٔ اول ق‌م	نسفی

تصویر ۳۷٦. یک رشته گردنبند از دانه‌های عقیق و گلی و خمیر شیشه و شیشه که در انتهای آن یک قطعه عقیق مثلث شکل برنگ قهوه‌ای که دو رگه سفید در آن دیده می‌شود (عکس از موزهٔ ملی ایران).

تصویر ۳۷۷. یک رشته گردنبند (عکس از موزهٔ ملی ایران).

تصویر ۳۷۸. یک رشته گردنبند با مهره‌های عقیق (عکس از موزهٔ ملی ایران).

تصویر ۳۷۹. یک رشته گردبند (عکس از موزهٔ ملی ایران).

برآیند کاوش در رودبار

عملیات حفاری رودبار که از تاریخ اول اسفند ماه ۴۳ در آن منطقه شروع و تا آخر مهر ماه ۱۳۴۴ خاتمه پذیرفت دامنه کار و فعالیت هیئت حفاری، حفاری‌های قبلی خود در سال های اخیر عملیات خاکبرداری را در سه محل با ۴۰ نفر کارگر و سرکارگر ادامه دادند و در نتیجه موفق به کشف آثار با ارزشی متعلق به زمان‌های مختلف تاریخی شده است. مدت از اواسط هزاره اول قبل از میلاد شروع و تا اواخر دوره ساسانی ختم می‌شود و در نتیجه می‌توان اظهار نظر کرد که ارزش علمی این آثار برای کشف تمدن‌هایی قدیم این سرزمین واجد اهمیت بوده و قسمتی از رسوم و آداب اجتماعی اقوام ساکن درهٔ سپیدرود را بر ما روشن می‌سازد چنانچه در گزارش‌های قبلی به عرض رسید مطالعاتی که این هیئت در این مدت در دو طرف درهٔ سفیدرود به عمل آورد توانست نتایج گرانبهایی از تمدن اقوام این ناحیه به دست آورد که نکات اساسی آن را در زیر به اطلاع می‌رساند.

سواحل دریای خزر در دوران پیش، تمدن‌های مختلفی در خود پرورانده که از گرگان تا مغان و کرانه‌های ارس کشیده می‌شود. سرزمین گیلان که قسمتی از منطقهٔ ساحلی این دریا را تشکیل می‌دهد با موقعیت طبیعی خود یکی از محل‌های سبز و خرم و پر خیر و برکت بود که اقوام مهاجر را از دوران قدیم به سوی خود جلب می‌کرد و هر قسمتی از آن محل سکونت قومی مانند کادوسی‌ها، ماردها، دربیک‌ها و گیل‌ها و بعداً دیلمی‌ها شد. با سکونت اقوام نامبرده در این محل و وجود تمدن‌های مداوم و موقعیت طبیعی خاص این ناحیه همیشه آنرا از آسیب و تجاوز ممالک خارجی از قبیل اقوام اورارتو و آشوری و ماد و پارس مصون داشته است.

ولی وجود اقوام جنگجو در این ناحیه همیشه توجه حکومت‌های مرکزی و سلاطین و شاهنشاهان قدیم را به سوی خود جلب می‌کرد و از آنها به عنوان کمک در جنگ‌هایمادی‌ها و پارسی‌ها بر ضد دول دیگر استفاده می‌شد بدین جهت می‌توان گفت که از قرن هشتم قبل از میلاد اقوام این ناحیه با ممالک همجوار روابط نزدیکی داشته‌اند خصوصاً دولت‌هایی مانند اورارتو و ماد از طریق دروازهٔ خزر و سواحل ارس با ساکنین این محل رابطه مستقیم داشته‌اند و همچنین اقوام شمالی دریای خزر هم کم و بیش با این منطقه بدون رابطه نبوده‌اند بدین لحاظ مبادله هنری و تجاری بینا آنها برقرار بوده است ولی این نکته را نباید از نظر دور داشت گیلان در هزاره دوم و سوم قابل سکونت بوده و در مرحلهٔ اول در تاریخ به اسم کاسپی‌ها برمی‌خوریم که اقوام اولیه سواحل دریای خزر را

تشکیل می‌دهند. بعضی هم بر این عقیده‌اند که کاسپی‌ها و کاس‌ها هر دو با هم در هزاره سوم به ایران وارد شده ولی به علت نامعلومی کاسی‌ها راه مغرب را در پیش گرفتند و کلمهٔ کاسپی با کاس‌پی و کاس‌سی از یک ریشه مشتق شده و فقط کلمهٔ پی و سی به آنها افزوده می‌شود معلوم نیست که دو کلمه آخر این دو اسم به چه چیز ارتباط داشته است.

کاسپی‌ها که اسم خود را به دریای خزر داده بودند و امروزه هم در ممالک اروپایی به دریای کاسپین معروف است از مهاجرین اولیهٔ دریای خزر محسوب می‌شدند ولی باید این اسم، اسم کلی تمام اقوام ساکن دریای خزر بوده باشد چون اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول نام اقوامی در تاریخ ضبط شد که هیچ‌گونه ارتباط مستقیمی با این قوم پیدا نمی‌کنند بدین سبب باید کلمهٔ‌کاسپی به کلیهٔ اقوام ساکن دریای خزر اتلاق می‌شده است و اقوام مارد و کادوسی و دربیک و تپوری‌ها و هیرکانی‌ها و غیره تماماً شعباتی از قوم کاسی بوده‌اند.

گیلان قدیم از سواحل ارس شروع و تا منطقه شهسوار امروزی ختم می‌شود و شامل دشت مغان و قسمتی از آذربایجان و گیلان فعلی می‌شد و حدود آن تقریباً از سواحل شرقی رودخانه ارس شروع و پس از گذشتن از کوه‌های شمال شرقی آذربایجان یعنی مشرق اردبیل و خلخال و میانه به طرف جنوب شرقی منحرف شد و تا خط‌الرأس‌های غربی منطقهٔ سفیدرود مرز اقوام کادوسی بوده است و سواحل رودخانهٔ سپیدرود و مناطق کوهستانی اطراف کوه درفک را تا محلی که سپیدرود به محله گیلان وارد می‌شود اقوام مارد یا آمارد در اختیار داشتند و هر طایفه در تحت امر سرپرست یا امیری و استقلال محلی خود را حفظ می‌کرد ولی مواقع خطر با یکدیگر دست اتحاد می‌دادند. چنانچه به گفته هرودوت ماردها را یکی از اقوام آریایی و از شعبهٔ پارسی بدانیم این مطلب روشن می‌شود که اقوام ساکن گیلان به طور اعم و ماردها به طور اخص همان آداب و سنن اولیه آریایی را حفظ کرده و سرپرست‌ها در این منطقه به صورت امرای محلی امور اجتماعی و مذهبی مردم را اداره و حل و فصل می‌کردند بنابراین این سبک حکومت سالیان دراز در این نواحی ادامه داشته و تا اواخر دورهٔ تیموری به ده امیرنشین تقلیل یافته و در زمان صفویه کلیهٔ منطقهٔ گیلان تابع حکومت مرکزی شد و از آن به بعد جزء یکی از استان‌های ایران محسوب شد.

به علاوه از لحاظ مذهبی اقوام ساکن گیلان خصوصاً مردمان دو طرف سفیدرود همان آداب و سنن اولیهٔ آریایی‌های قبل از مهاجرت را تا اواخر دوره ساسانی حفظ کردند به طوری که از آثار مکشوفه معلوم می‌شود مذهب زرتشت هم نتوانسته است در این مناطق به طور کامل رواج یابد و بهترتیب مذهب میتراییسم (مهرپرستی) و دیویسنان و مزدیسنان در نزد این اقوام معمول بوده است. از نامهٔ تنسر معلوم می‌شود در اواخر دورهٔ ساسانی هم مذهب مهرپرستی با جلوهٔ مزدایی یا در مناطق مختلف گیلان معمول بوده و همیشه دولت ساسانی سعی داشته که اقوام سواحل دریای خزر را به دین زرتشت متمایل سازد. از روی قبوری که هیئت حفاری علمی رودبار در نقاط مختلف نسفی و جوبن و سرامرز و دگامیان و چند ناحیهٔ دیگر کشف کرده می‌توان به این نتیجه رسید اقوام ساکن این ناحیه مذهب اجدادی خود را در دوران قبل از تاریخ حفظ کرده و سه دورهٔ زمانی از اواسط هزاره اول قبل از میلاد شروع و تا قرن پنجم میلادی ختم می‌شود. در تدفین اموات هیچ‌گونه تغییری از لحاظ اصول به وجود نیامده است چه قبور دوره اول و چه مقابر دوره تاریخی طرز تدفین اموات را یکسان اجرا می‌کردند فقط تفاوتی که در قبور قرون قبل از میلاد با قرون تاریخی دیده می‌شود این است که در قسمت اول جهت تدفین منظم‌تر بوده و هیچ وقت از دو حالت تجاوز نمی‌کرده است یا اینکه مردگان سمت مشرق یا مغرب دفن می‌کردند و سعی داشتند که مردگان را همیشه به پهلوی چپ در قبر بگذارند روی این اصل وضع قرار گرفتن مرده در قبر از دو حالت تجاوز نمی‌کرده یکی موقعی که مرده را به طرف شرق دفن می‌کردند و سرها به طرف شمال و پا

به طرف جنوب قرار می‌گرفت و در حالت دوم که مرده را به طرف مغرب قرار می‌دادند عکس این حالت دیده شده است به طور کلی طرز تدفین اموات را می‌توان از اواسط هزاره اول تا قرن ۵ میلاد در این مناطق به سه دوره تقسیم کرد.

۱. قبوری که متعلق به اواسط هزاره اول قبل از میلاد بوده و جهت تدفین آنها کاملاً منظم و مرده‌ها را به پهلوی چپ در مقابر قرار داده و قبر را در دل خاک در مناطقی که طبقات رسی و ماسه وجود داشته است حفر می‌کردند و پس از قرار دادن مرده در قبر، روی قبر را با سنگ‌های نامنظم می‌پوشانیدند. این نوع قبرها در مزارع نسفی و منطقهٔ قشلاق و کیاتخت و جوبن (نرگس چال شرقی) به دست آمد و این نوع قبور غالباً در عمق بیش از سه متر کشف شد و اشیاء مکشوفه در این مقابر شامل کوزه‌های قرمز و سیاه و تعدادی اشیاء مفرغی مهره‌های عقیق و سنگ و قلزی و شبه بوده است که تاریخ آن از اواسط هزاره اول قبل از میلاد بالاتر نمی‌رود.

۲. این دوره که آن را باید زمان متوسط این ناحیه محسوب داشت مقابر را بیشتر به طور قائم در دل خاک حفر می‌کردند و پس از قرار دادن مرده در این حفره‌ها مقابل آن را با دو یا سه ردیف سنگ‌های نامنظم به شکل دیواری محسوب می‌کردند و این نوع مقابر از این لحاظ قابل اهمیت است چون ابتدای مقابر دخمه‌ای شکل بوده است. بعداً به صورت کامل‌تری در دوران اشکانی و ساسانی با وسعت بیشتری معمول می‌شود در این دوره شکل ظروف حد فاصل بین دورهٔ اشکانی و اواسط هزاره قبل‌ازمیلاد است که ظروف به شکل تنگ‌هایی که حالت بیضی به خود گرفته و ظرف‌های گلی با رنگ قرمز و سیاه که زیباتر از دورهٔ قبل است جلوه‌گری می‌کند و ضمناً کف مقابر را قبل از تدفین با مادهٔ قرمز رنگ مستور می‌کردند و غالباً جهت تدفین مانند دورهٔ قبل حالت منظمی داشته و سمت شرق و غرب را کاملاً رعایت کرده‌اند. نکتهٔ جالب توجه در این دوره دیده شده است که محل تزئینات روی ظروف سفالی است که غالباً روی بدنه یا دور گردن یا دور دسته را با اشکال هندسی کنده‌کاری می‌کردند ولی باید توجه داشت که ظروف دراین دوره همان ظروف تکامل یافته اواسط هزاره اول قبل‌ازمیلاد است و نیز اشیاء هنری این دوره نسبت به دوران قبل خود ضعیف‌تر بوده و در این نوع قبور کمتر اشیاء هنری قابل توجه به دست آمده است و بیشتر محتویات روی ظروف سفالی و مهره‌های عقیق و شیشه تشکیل می‌داده و علاوه بر آن قبوری چند از اسب کشف شد که طرز تدفین در آن کاملاً رعایت شده بود. در این دوره مقداری اشیاء آیینی نیز به دست آمد که چنین به نظر می‌رسد از اواخر هزاره اول قبل از میلاد در این مناطق معمول و متداول شده بود.

این دوره که حد فاصل بین دورهٔ تاریخی قدیم و متوسط ایران است تحولی در وضع اجتماعی این ناحیه به وجود آمده بود که مدت چند قرن از آرامش نسبی در این محل حکایت می‌کند چه یکنواخت بودن اشیاء مکشوفه، خود عدم فعالیت اجتماعی را در آن دوره ثابت می‌کند که تغیرات مهمی بعد از اواسط هزاره اول در این نواحی به وجود نیامده است که در حقیقت می‌توان این تاریخ را مقارن با حملهٔ اسکندر به ایران و اوضاع آشفته بعد از آن دوره دانست که در نتیجه فتوحات اسکندر اقوام ساکن گیلان روابط خود را با خارج قطع یا اینکه بلعکس روابط خارجی با این ناحیه قطع شده بود.

۳. دورهٔ سوم که متعلق به زبان‌های تاریخی قبل از اسلام است مردگان را فقط در دخمه‌های کوچک و بزرگ دفن می‌کردند کلیه دخمه‌های مکشوفه کاملاً در یک جهت حفر شده بود یعنی مدخل دخمه عمدتاً به سمت طلوع آفتاب قرار داشت و راه ورودی دخمه را راهرو باریکی که که به در ورودی منتهی می‌شود تشکیل می‌داد شکل دخمه‌ها همگی یکسان نبوده بلکه با ذوق بانی آن تغییر می‌نموده است در منطقه جوبن از ۲۲ دخمه‌ای که کشف شد سطح بعضی کم و مدور و برخی بیضی و مربع و پنج ضلعی بوده‌اند به طوری که از وضع دخمه‌های مکشوفه استنباط می‌شود دخمه‌های بزرگ را در آن دوره می‌توان دخمه‌های عمومی نامید که برای سهولت تدفین اموات قبلاً این نوع دخمه‌ها را به وجود آورده و پس از پر شدن آن از اجساد در ورودی آن را با سنگ‌های بزرگ مسطح مسدود و راهرو ورودی را از خاک انباشته و به اصطلاح کور می‌کردند. دخمه‌های دوره اشکانی و اوایل ساسانی تقریباً منظم‌تر از دخمه‌های اواخر ساسانی ساخته شده است و مکانی که برای حفر این نوع دخمه‌ها انتخاب می‌شد از لحاظ استحکام زمین قبلاً بررسی می‌شده است چه این نوع دخمه‌ها و قبور دسته جمعی که می‌بایست مدت چندین سال خالی بماند تا اجساد مردگان انباشته شود و لازم بود که حتماً در زمین‌های سفت و محکم به وجود آید تا از ریزش احتمالی خاک مصون ماند. بدین جهت دو نوع دخمه در منطقه جوبن کشف شد که هردوی آنها در سنگ یا در دل خاک‌های فشرده آهکی مخلوط با خاک رس که جهت احداث دخمه استحکام بیشتری داشت حفر می‌گردید بنابراین شکل دخمه‌ها در این محل انواع تجاوز نمی‌کند.

دخمه‌ها

دخمه‌های سنگی: این نوع دخمه‌ها را در دامنه کوه‌های سنگی که سنگ آن تقریباً از جنس آهک یا گچ است به وجود می‌آوردند و ارتفاع دخمه‌های آن متفاوت بود ولی به طور کلی حداکثر ارتفاع قسمت وسط دخمه‌ها از یک متر و سی سانتی‌متر تجاوز نمی‌کند. در این نوع دخمه‌ها پس از قرار دادن اجساد در فضای خالی دخمه معبر آن را با خاک پر می‌کردند. بدین جهت این قبور را دخمه‌های توخالی می‌نامیم. متأسفانه اکثر دخمه‌های سنگی به علت سطحی بودن معابر آن در قدیم مورد دستبرد قرار گرفته و اشیایی که در کنار مردگان گذاشته بودند به یغما رفته است که از روی به‌هم‌ریختگی دخمه‌ها و اشیاء ناقص و شکسته مکشوفه روشن می‌شود.

دخمه‌های نوع دوم را در داخل یک طبقه از خاک مخلوط در آهک و رس به وجود می‌آوردند. پس از گذاردن اموات در این دخمه‌ها در آن را بسته و از سقفِ دخمه سوراخی تعبیه کرده که از آن راه داخل دخمه را با ملاتی مخلوط آهک و رس به نسبت کم پر می‌کردند سپس معبر و سوراخ سقف را می‌پوشاندند. بیشتر اشیاء مکشوفه از دوران تاریخی از این نوع دخمه‌ها به دست آمد که شامل اشیاء طلا و نقره از قبیل گوشواره و انگشتر و گردن بند با دانه‌های یاقوت و قبرهای سر شمشیر و ظروف شیشه با نقش و اشکال مختلف و مقداری اشیاء مفرغی از قبیل زنگوله و انگشتر با نگین‌های شیشه و عقیق و یاقوت و مجسمه حیوان و مهرهای مختلف از جنس عقیق قرمز و سلیمانی، شبه، خمیرشیشه، شیشه استخوان و صدف و ظروف سفالین و همچنین مقدار زیادی سلاح جنگی از قبیل شمشیر خنجر و پیکان و سرنیزه کشف شد هر یک از آنها به نوبه خود شیوه‌بندی خاصی داشتند.

در این دوره که همان شیوهٔ ملوک‌الطوایفی در این مناطق حکمفرما بود آغاز تحرک و جنبشی را شاهد هستیم چرا که غنی بودن اشیاء این دوره و همچنین تنوع

ادوات و آلات جنگی و نیز ساختمان قبور دسته جمعی و انفرادی با حالت خاص خود نشانه عظمت و فعالیت این دوره است و در نتیجه معلوم می‌دارد که دورهٔ رکود اواخر هزاره اول قبل‌ازمیلاد به اتمام رسیده و جنبش جدیدی در کار و هنر اقوام مساکن این ناحیه به وجود آمده است که از وضع طبیعی و محل سکونت و روابط با اقوام همجوار حداکثر استفاده را می‌کردند.

نکته مهم در این دوره همانا تکامل ظروف سفالین اواخر هزاره اول قبل‌ازمیلاد است که در دورهٔ اشکانی جنس سفال اصالت خود را حفظ کرده است ولی شکل آن با تغییراتی شبیه خاص دوران اشکانی و ساسانی تغییر یافته است.

صنعت زرگری این دوره ادامهٔ دورهٔ تکامل یافته زمان هخامنشی است که به صورت تازه‌تری جلوه‌گری می‌کند و از لحاظ هنری و تنوع قابل توجه است. ادوات جنگی این دوره هم مانند اواخر دوره هخامنشی سبک و شکل خود را حفظ کرده و فقط طول شمشیرها و نوع پیکان‌ها بزرگ‌تر و طولانی‌تر شده‌اند. به طوریکه می‌دانیم در دوران اشکانی و ساسانی سواره‌نظام در جنگ‌ها اهمیت خاصی داشته و همچنین سربازان پارتی هنگام سواری در فن قیقاج ماهر بوده و تیراندازان ارزنده‌ای محسوب می‌شده‌اند بنابراین شمشیرهای طویل و پیکان‌های سه‌پره آهنی از اسلحهٔ خاص پارتی‌ها بوده و کشف آن در این قبور چندان بی‌مورد نیست. چون شمشیرها و خنجرها به طور کلی بدون غلاف و دسته پیدا شد به نظر می‌رسد غالباً دسته شمشیر و خنجر را در آن دوره از چوب می‌ساختند و غلاف شمشیرها غالباً چوبی بوده که شاید سر آن را با چرم می‌پوشانیدند و آن را هم باید به علت فراوانی چوب در این محل دانست.

طرز تدفین اموات در دخمه‌ها بر خلاف دوران گذشته سبک خاصی نداشته بلکه اموات را در اطراف دخمه به وضع نامنظمی قرار می‌دادند. در بعضی از گورها سر مردگان به طرف دیوار و پا به طرف مرکز دخمه‌های انفرادی (خصوصی) است که باز هم سبک قدیم رعایت شده ولی جهت قرار دادن مردگان در قبر متفاوت بود.

پیوست تصویرهای رنگی

تصویر ۱. دورنمایی از کلورز

تصویر ۲. علی حاکمی در کلورز هنگام کاوش

تصویر ۳. خاکسپاری همراه با گورآوندها

تصویر ٤. خاکسپاری همرا با گورآوندها

تصویر ۵. خاکسپاری دو اسب در کنار یکدیگر

تصویر ٦. جزییات تصویر بالا. خاکسپاری دو اسب در کنار یکدیگر

تصویر ۷. خاکسپاری دو اسب در کنار یکدیگر

تصویر ۸. گور

تصویر ۹. گور

تصویر ۱۰. یافت شدن جام زرین کلورز

تصویر ۲۵. جام زرین کلورز هنگام کشف

تصویر ۲۹. جام مرمت شدهٔ زرین و مفرغین کلورز

تصویر ۳۰. جام مرمت شدهٔ کلورز، بخش فرازین زرین و بخش زیرین مفرغین

تصویر ۳۱. صفحهٔ مدور طلا (پیشانی‌بند)

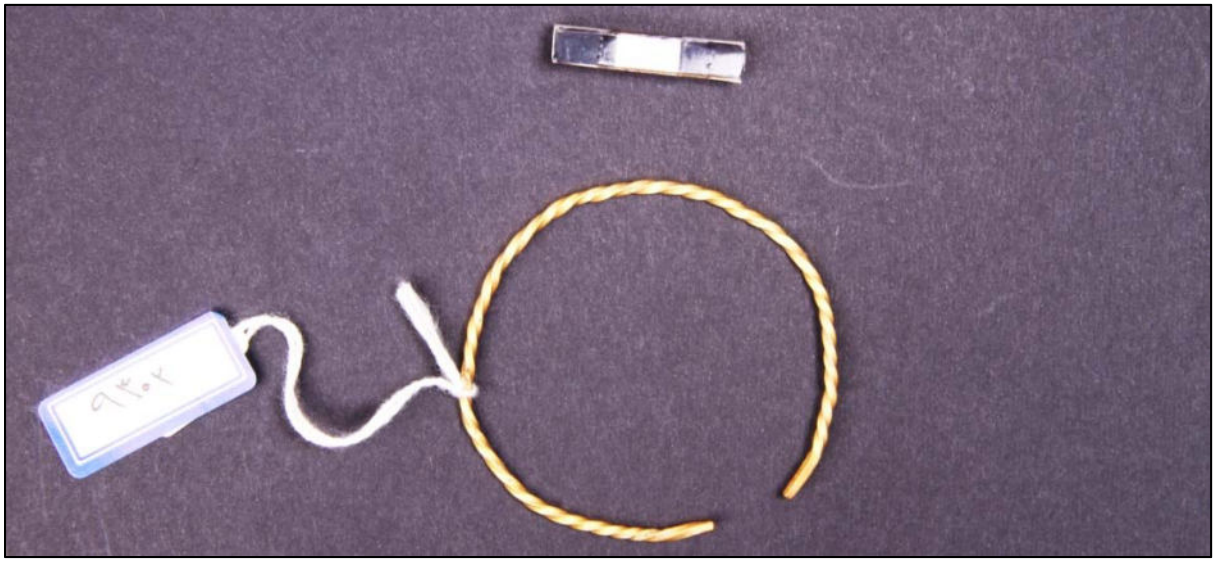

تصویر ۳۲. دستبند زرین

تصویر ۳۳. گردنبندی مرکب از مهره‌های طلا و لاجورد

جزییات تصویر ۳۳. گردنبندی مرکب از مهره‌های طلا و لاجورد

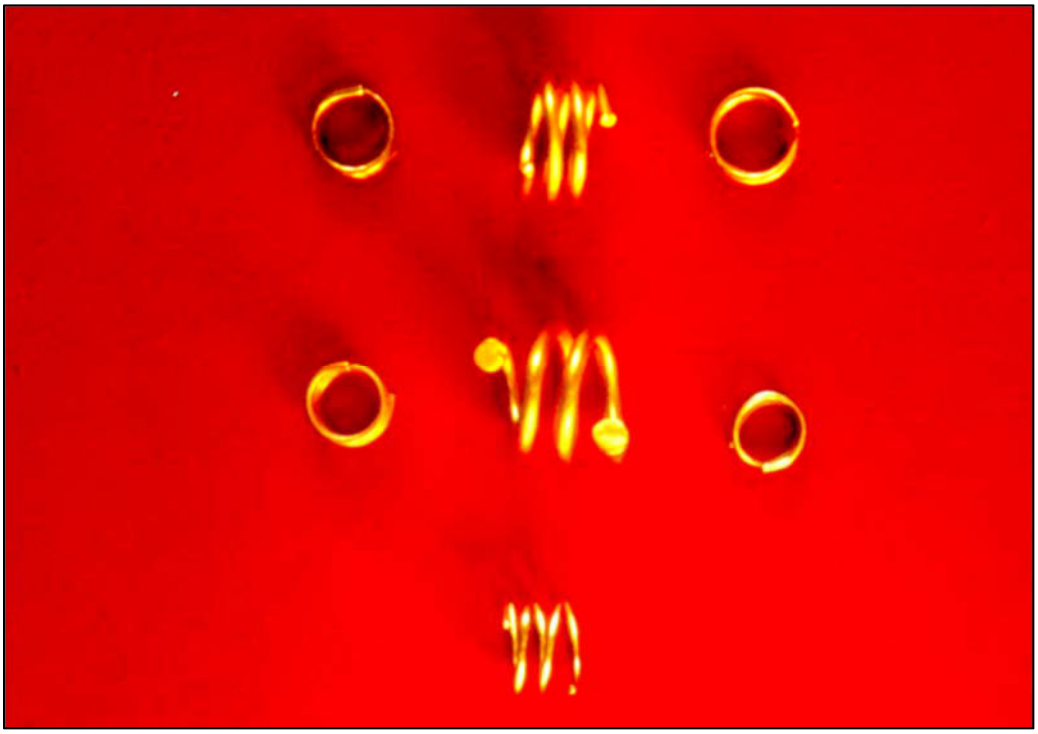

تصویر ۳٤. گوشواره زرین مفتولی شکل مارپیچ

تصویر ۳۵. یک جفت گوشواره زرین

تصویر ۳٦. یک جفت گوشوارهٔ حلقه‌ای

تصویر ۳۷ و ۳۸. گردنبندهای زرین

تصویر ۳۹ و ٤٠. گردنبندهای زرین

تصویر ٤١ و ٤٢. گردنبند

تصویر ۴۳ و ٤٤. گردنبندهای زرین

تصویر ٤٥ و ٤٦. گردنبند

تصویر ٤٧ و ٤٨. گردنبندهای زرین

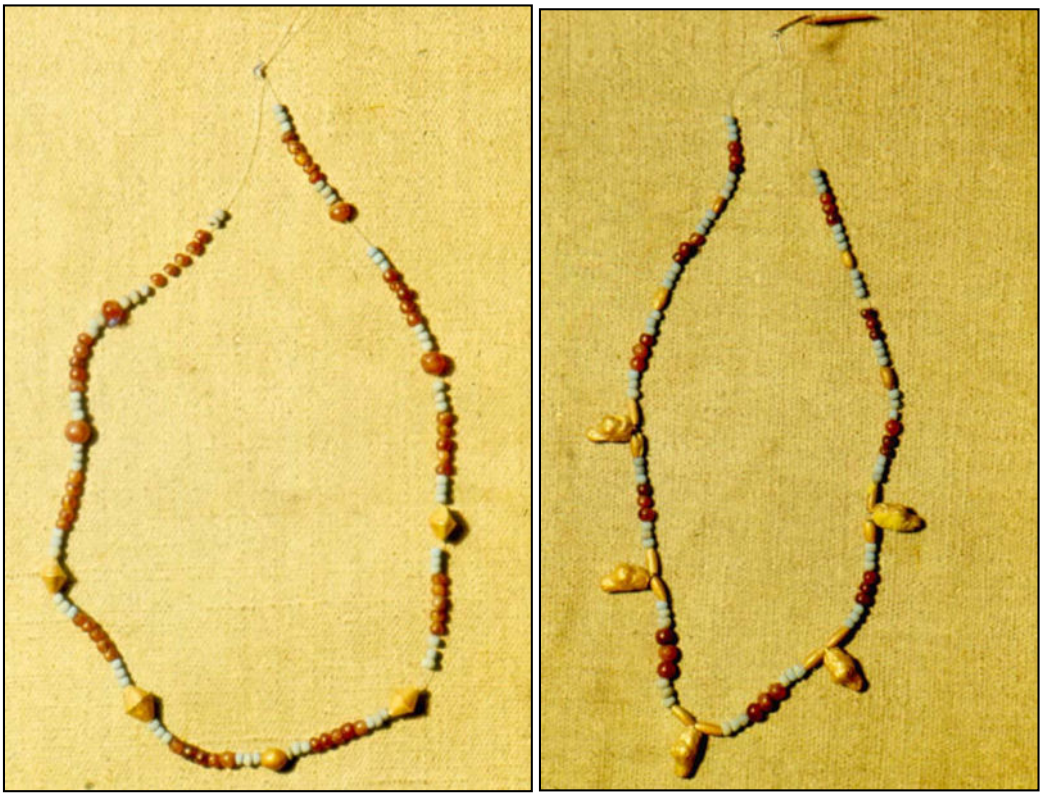

تصویر ٤٩ و ٥٠. گردنبندهای زرین

تصویر ۵۱ و ۵۲. گردنبندهای زرین

تصویر ۵۳ و ٥٤. گردنبندهای زرین

تصویر ۵۵ و ٥٦. گردنبندهای زرین

تصویر ۵۷ و ۵۸. گردنبندهای زرین

تصویر ۵۹. آرایه‌های زرین

تصویر ٦۰. دستبند زرین (عکس از موزه ملی ایران)

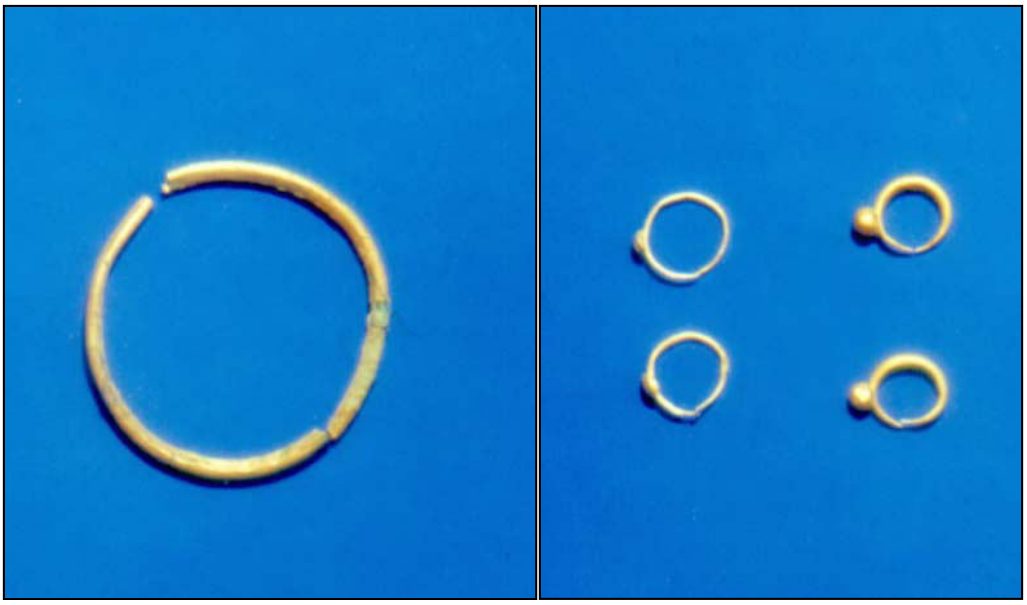

تصویر ٦۱ و ٦۲. دستبند و حلقه‌های زرین

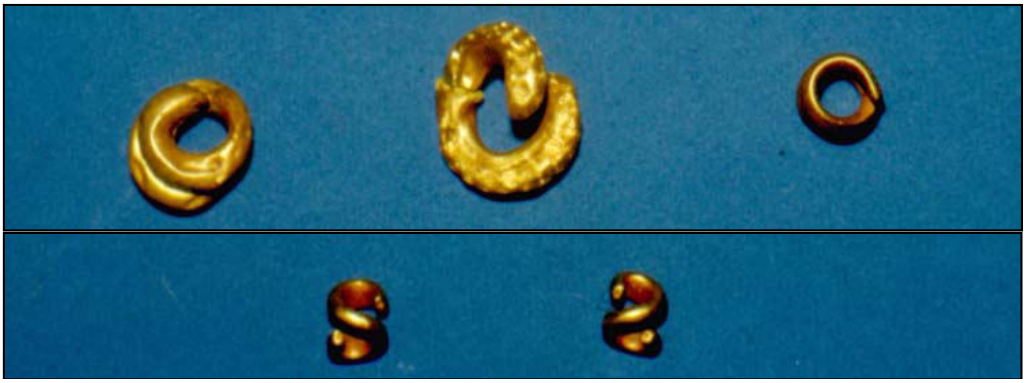

تصویر ٦٣ و ٦٤. حلقه‌های زرین

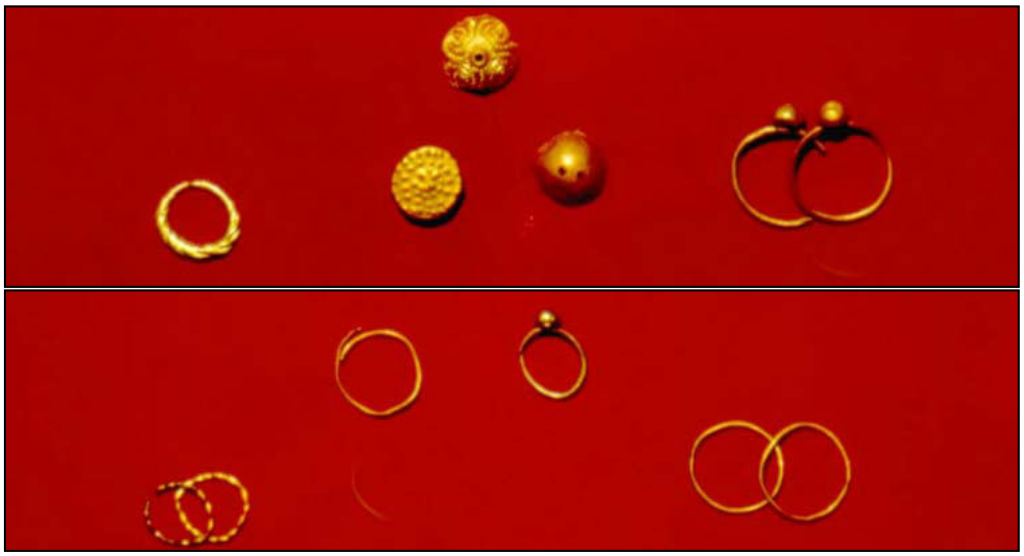

تصویر ٦٥ و ٦٦. حلقه‌های زرین

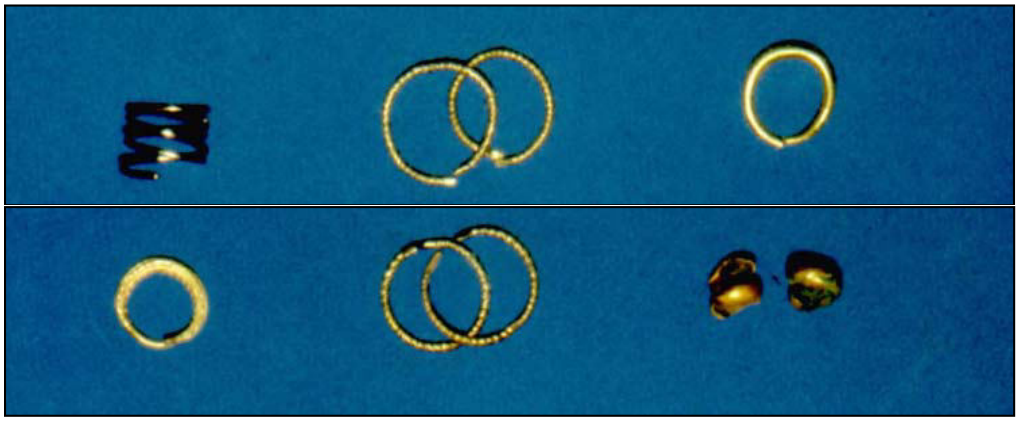

تصویر ٦٧ و ٦٨. دستبند و حلقه‌های زرین

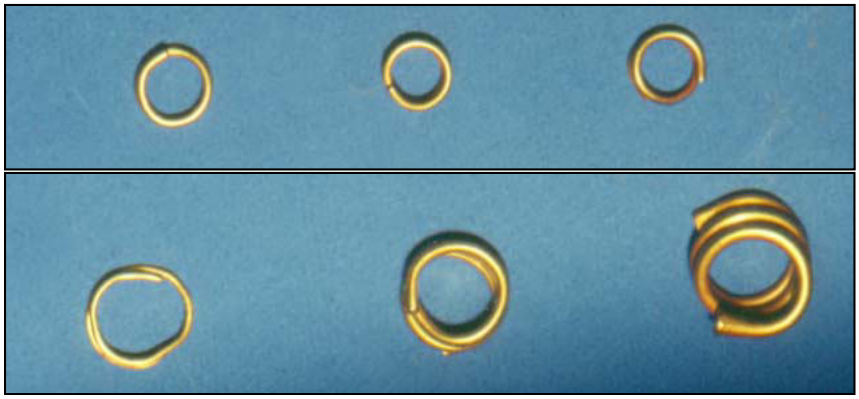

تصویر ٦٩ و ۷۰. حلقه‌های زرین

تصویر ۷۱ . پلاک زرین

تصویر ۷۲. آرایه‌های زرین

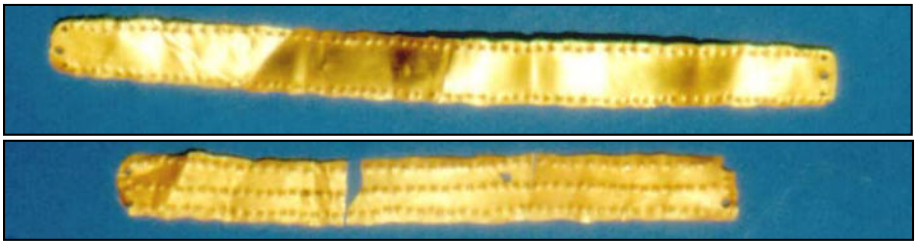

تصویر ۷۳ و ۷٤. نوار تزیینی زرین

تصویر ۷۵ و ۷٦. آرایه‌های زرین

تصویر ۷۷ و ۷۸. آرایه‌های زرین

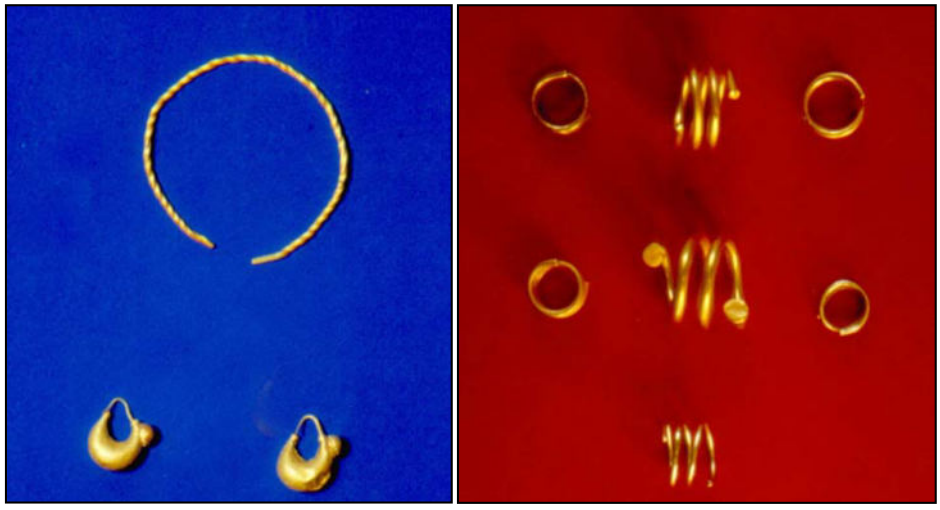

تصویر ۷۹ و ۸۰. حلقه‌های زرین

تصویر ۸۱ و ۸۲. گردنبندهای زرین (عکس از موزه ملی ایران)

تصویر ۸۳ و ۸٤. گردنبندهای زرین (عکس از موزه ملی ایران)

تصویر ۸۵. مادینه‌پیکرک کلورز

تصویر ۸۶ . مادینه‌پیکرک، تصویر ۸۷. نرینه‌پیکرک (عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۸۸. ظرف‌پیکره

تصویر ۹۲ و ۹۳ پیکرک‌های جانورسان

تصویر ۹۸. پیکرک گاو کوهاندار

تصویر ۱۰۰. پیکرک گاو

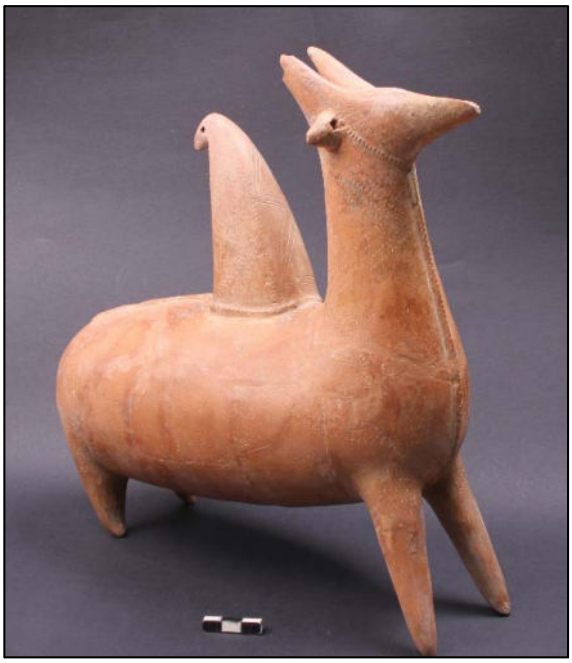

تصویر ۱۰۱. پیکرک جانورسان

تصویر ۱۰۳ و ۱۰۴ پیکرک گاو کوهاندار (عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۱۰۵ پیکرک جانورسان (عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۱۰۶. پیکرک جانورسان (عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۱۰۹. سفالی با دهانهٔ باریک و آبریز (عکس از موزه ملی ایران)

تصویر ۲۰۹. ظرف خاکستری سه‌قلو (عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۲۱۰. ظرف خاکستری لوله‌دار (عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۲۳۳. پیکرک دو جانور شاخدار

تصویر ٢٣٤. پیکرک سگی با دم برآمده

تصویر ۲۳۵. پیکرک بز

تصویر ٢٣٦. پیکرک بز

تصویر ۲۳۷. پیکرک جانورسان

تصویر ۲۳۸. پیکرک بز

تصویر ۲۳۹. پیکرک مرد اسب سوار

تصویر ۲٤۰. پیکرک جانورسان

تصویر ۲٤۱. پیکرک بز

تصویر ۲٤۲. پیکرک جانورسان

تصویر۲٤۳. پیکرک جانورسان

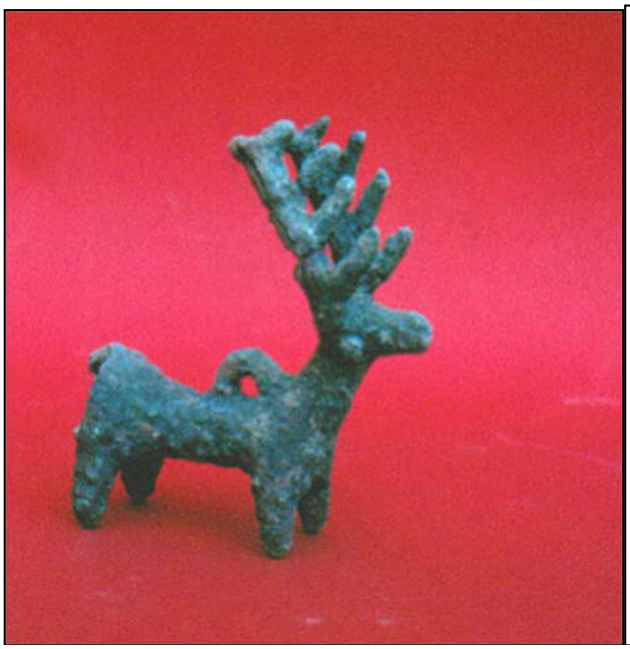

تصویر ۲٤٤. پیکرک بز

تصویر ۲٤٥. پیکرک جانورسان

تصویر ۲٤٦. پیکرک جانورسان

تصویر ۲٤۷. پیکرک جانورسان

تصویر ۲٤۸. پیکرک جانورسان

تصویر ۲٤۹. پیکرک جانورسان

تصویر ۲٥۰. پیکرک جانورسان

تصویر ۲۵۱. ظرف مفرغی دهانه گشاد

تصویر ۲۶۳. شمشیر کوتاه

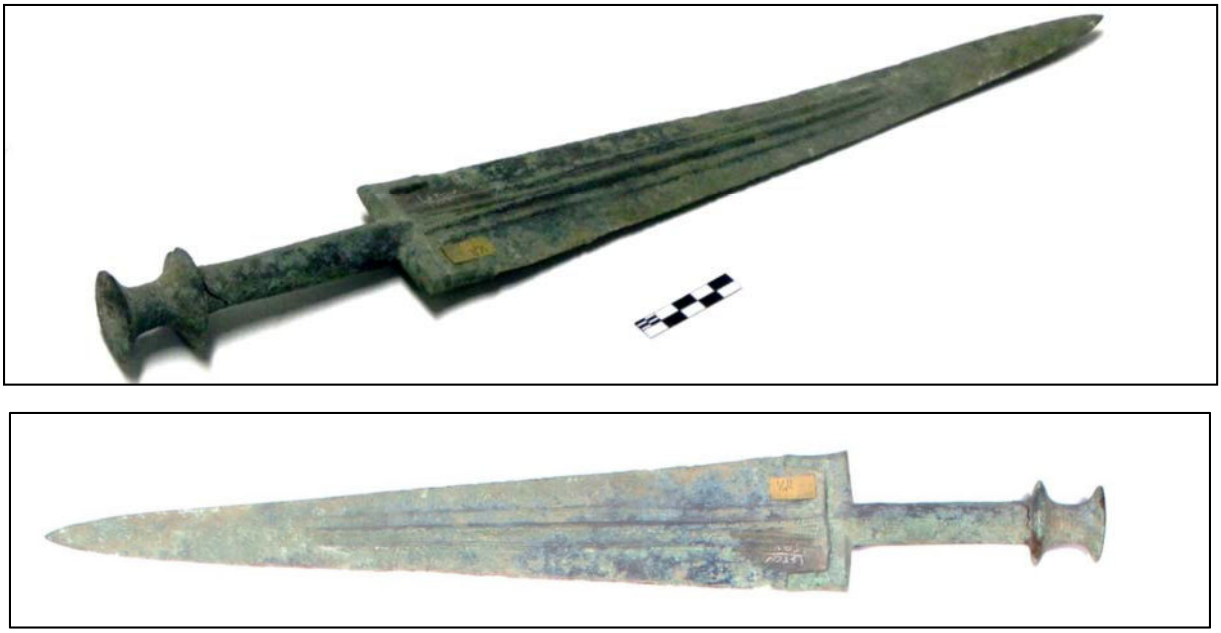

تصویر ۲٦٤. شمشیر مفرغی دسته سرخود

تصویر ۲٦٥. شمشیر مفرغی

تصویر ۲۷۰. شمشیر مفرغی

تصویر ۲۷۱. شمشیر مفرغی

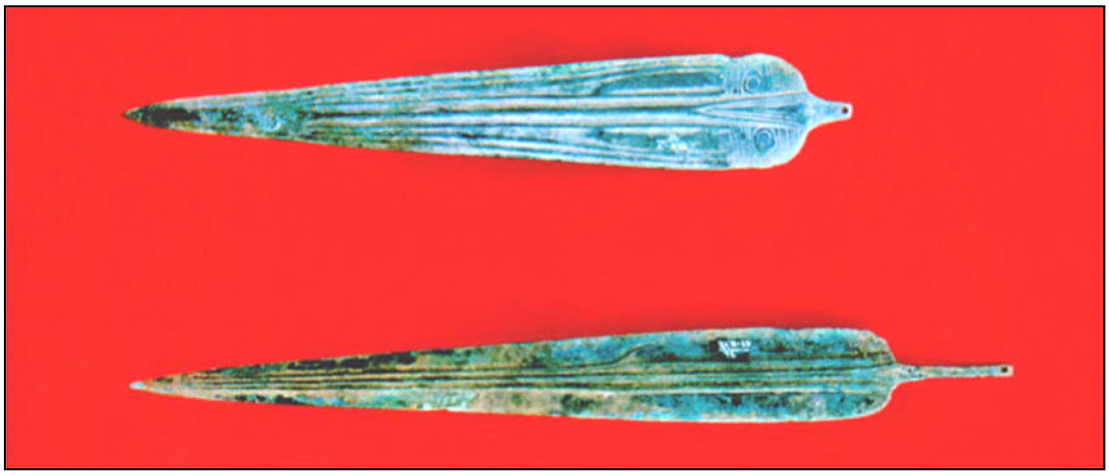

تصویر ۲۷۲. شمشیر مفرغی

تصویر ۲۷۳. شمشیر مفرغی

تصویر ۲۷٤. سرنیزه مفرغی

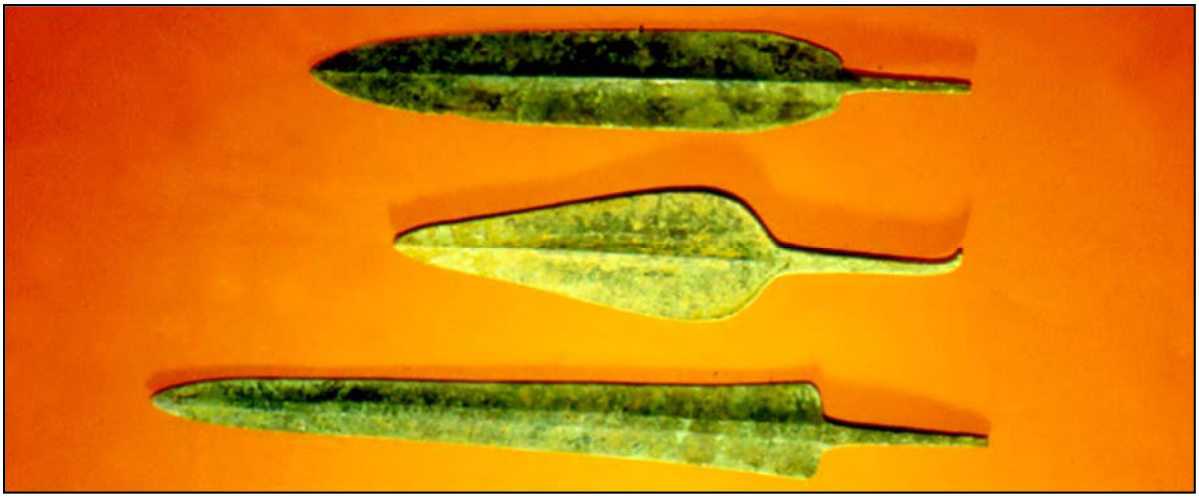

تصویر ۲۷۵. سرنیزهٔ مفرغی

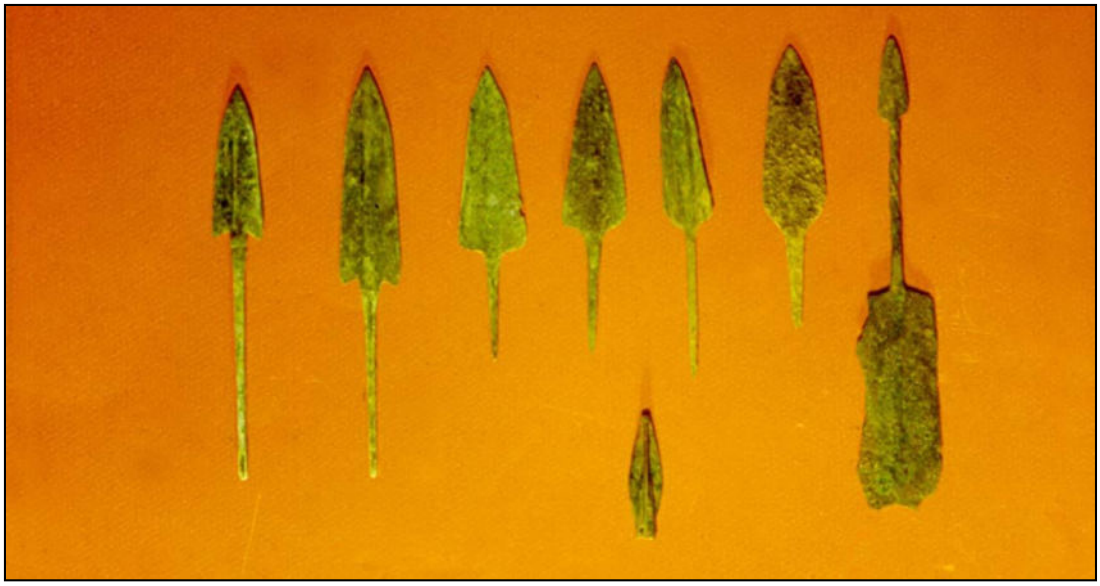

تصویر ۲۷۶. سرنیزهٔ مفرغی

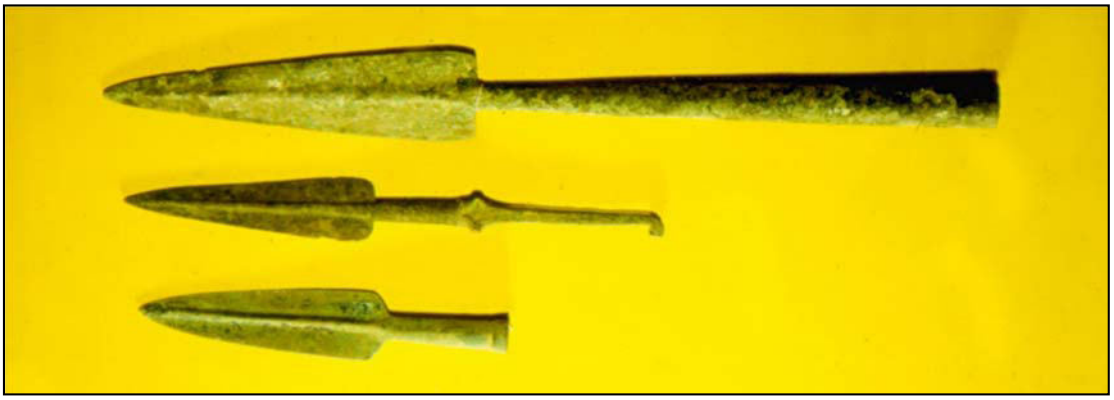

تصویر ۲۷۷. سرنیزهٔ مفرغی

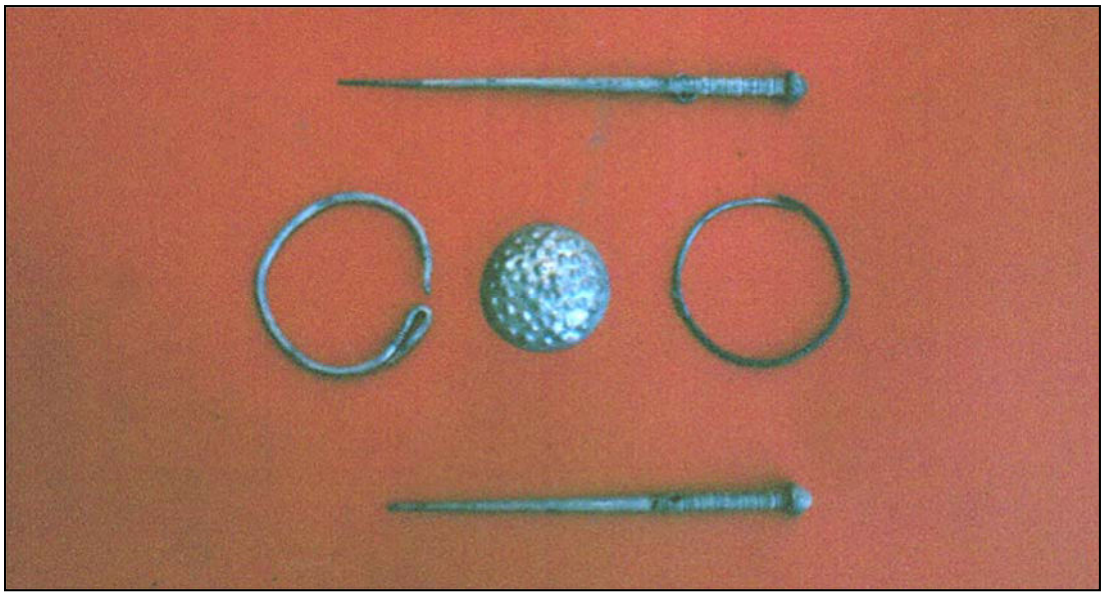

تصویر ۲۷۸. سوزن و حلقه‌های مفرغی

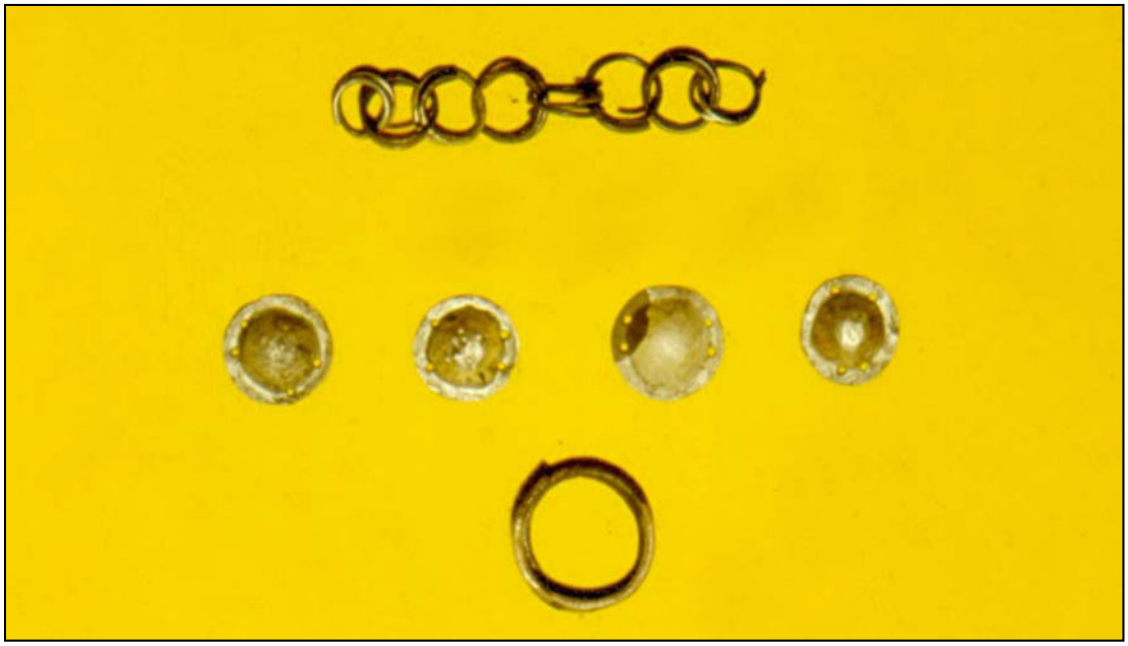

تصویر ۲۷۹. حلقه‌های مفرغی

تصویر ۲۸۰. حلقه‌های مفرغی

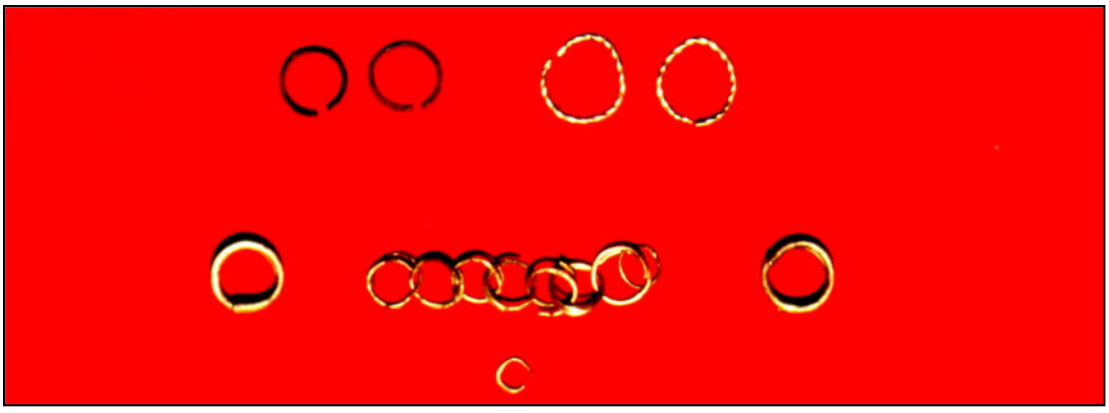

تصویر ۲۸۱. حلقه‌های مفرغی

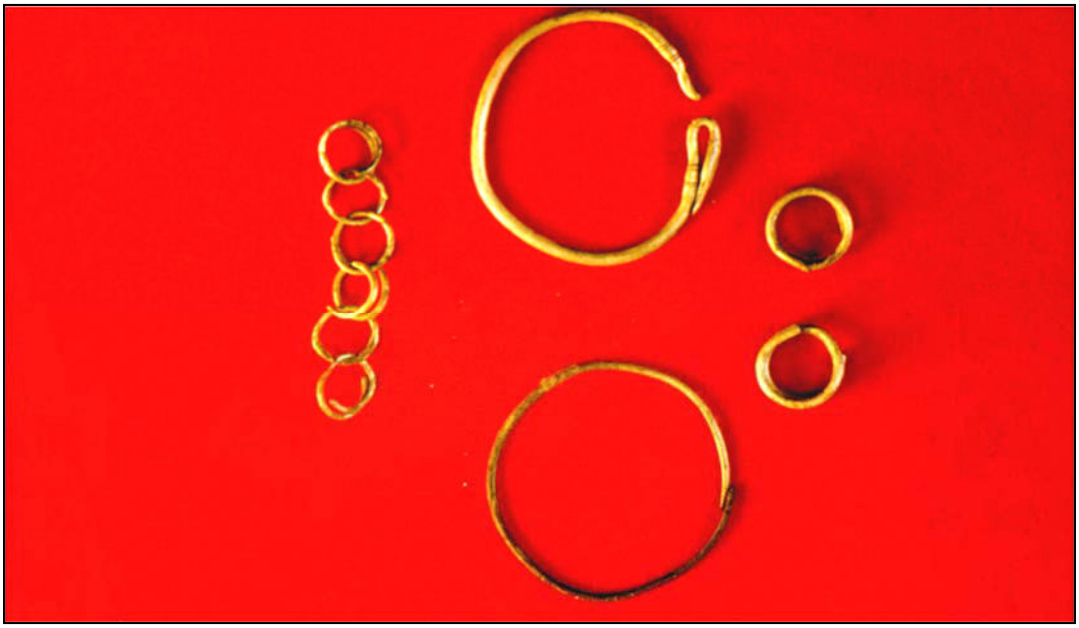

تصویر ۲۸۲. حلقه‌های مفرغی

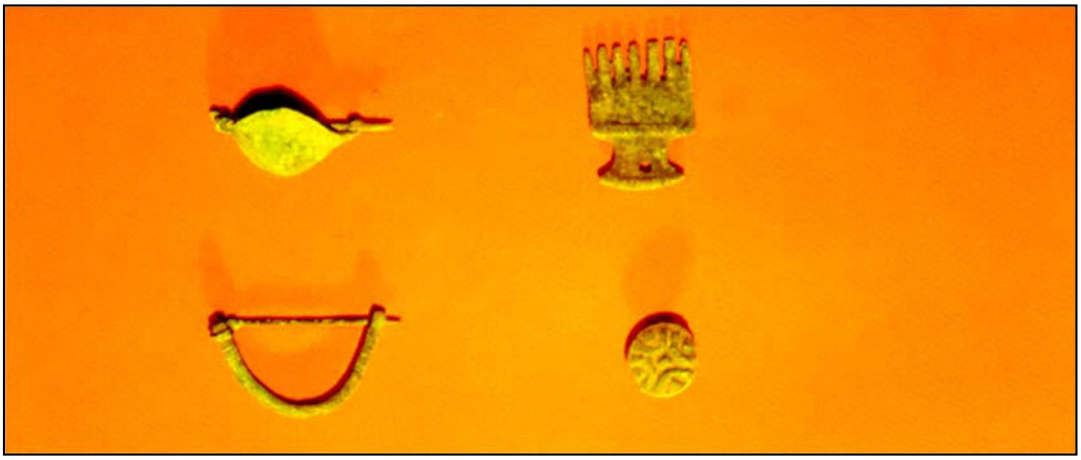

تصویر ۲۸۳. اشیاء مفرغی

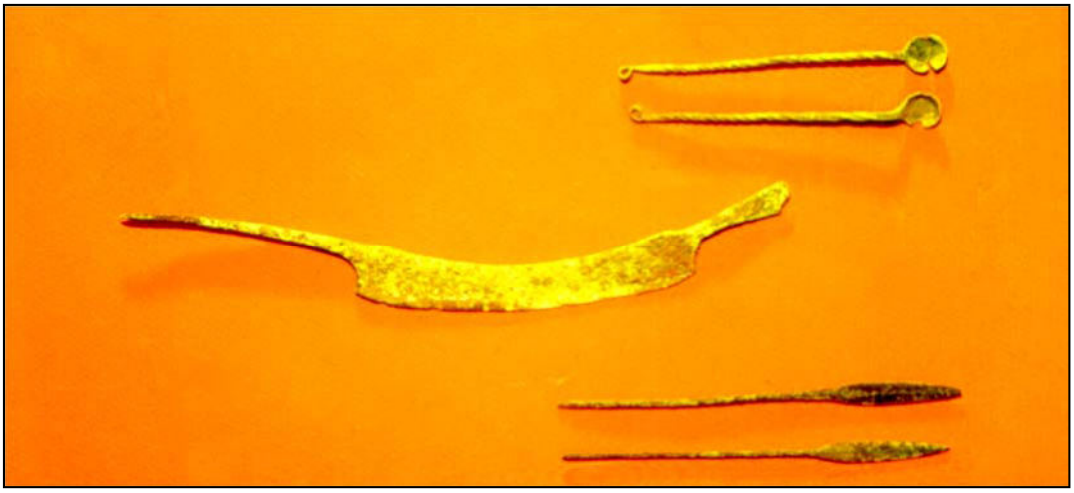

تصویر ۲۸٤. اشیاء مفرغی همچون قاشقک و سرنیزه

تصویر ۲۸۵. آرایهٔ اسب

تصویر ۲۸٦. ظرف مفرغی

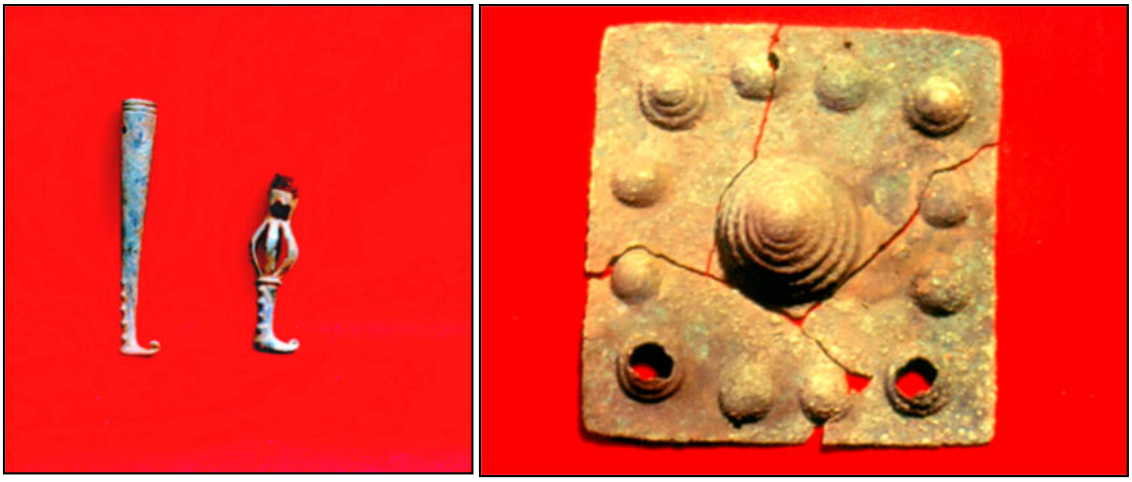

تصویر ۲۸۷ و ۲۸۸. اشیاء مفرغی

تصویر ۳۱۷. یک عدد مجسمه مجوف مرغ مفرغی

تصویر ۳۲۱. کوزهٔ کوچک سفالی خاکستری رنگ تصویر ۳۲۲. کوزه سفالی نارنجی

تصویر ۳۲۳. آبخوری سفالی نارنجی تصویر ۳۲٤. قوری کوچک سفالی خاکستری

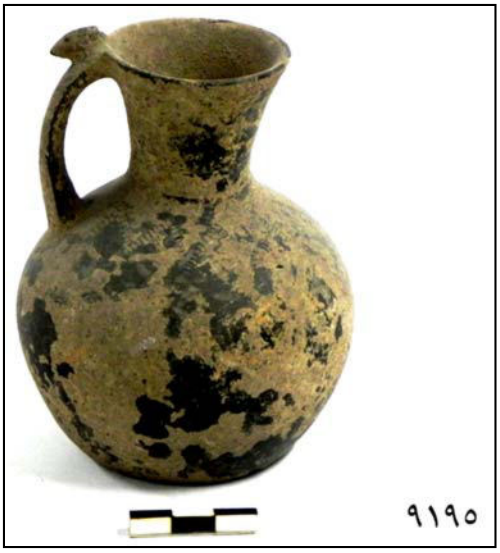

تصویر ۳۲۵. کوزهٔ سفالی خاکستری رنگ

تصویر ۳۲۶. دو کوزهٔ سفالی دوقلوی خاکستری رنگ

تصویر ۳۲۷. کوزه کوچک سفالی سیاه رنگ تخم مرغی شکل

تصویر ۳۲۹. حلقهٔ زرین

تصویر ۳۳۰. آبخوری دسته‌دار نخودی‌رنگ (عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۳۳۸. ظرفی با دهانهٔ تنگ که لبهٔ آن به بیرون برگشته است. (عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۳۳۹. ظرف نارنجی رنگ با دهانهٔ گشاد، آبریزدار، با یک دسته و سه‌پایه (عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۳۴۰ و ۳۴۱. ظرف شیشه‌ای (عکس از موزهٔ ملی ایران)

تصویر ۳۴۲. ظرف شیشه‌ای (عکس از موزهٔ ملی ایران)

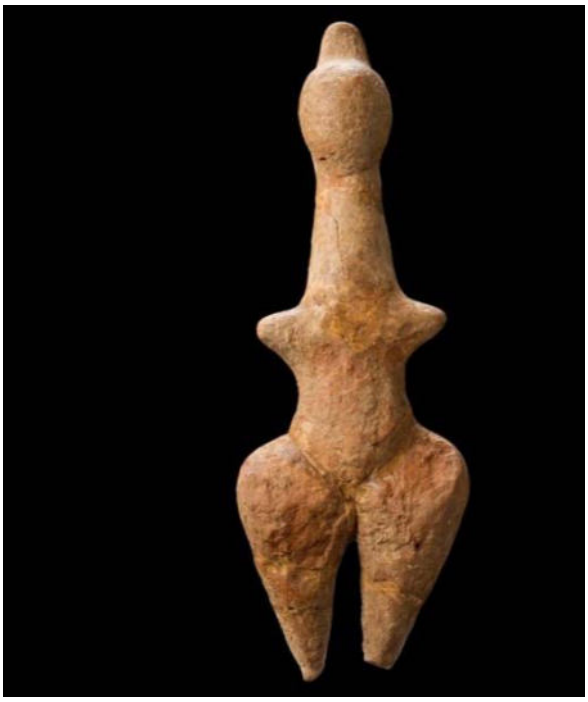

تصویر ۳٦۱. مجسمه گلی انسان برهنه

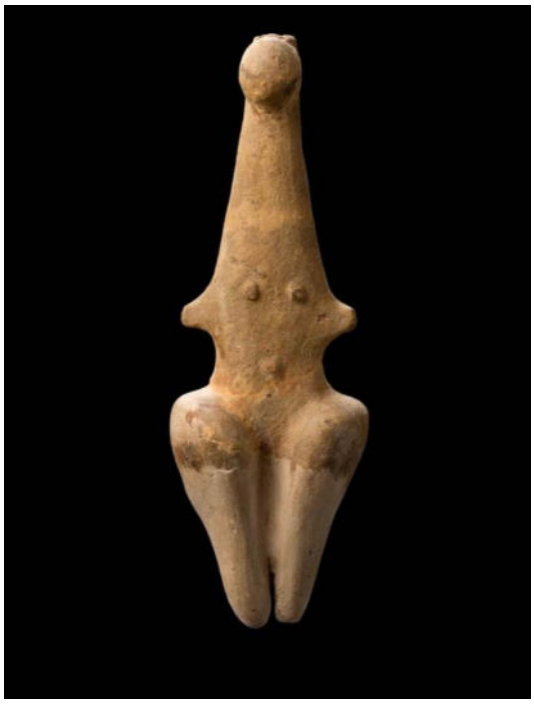

تصویر ۳٦۲. مجسمه گلی کوچک انسان برهنه

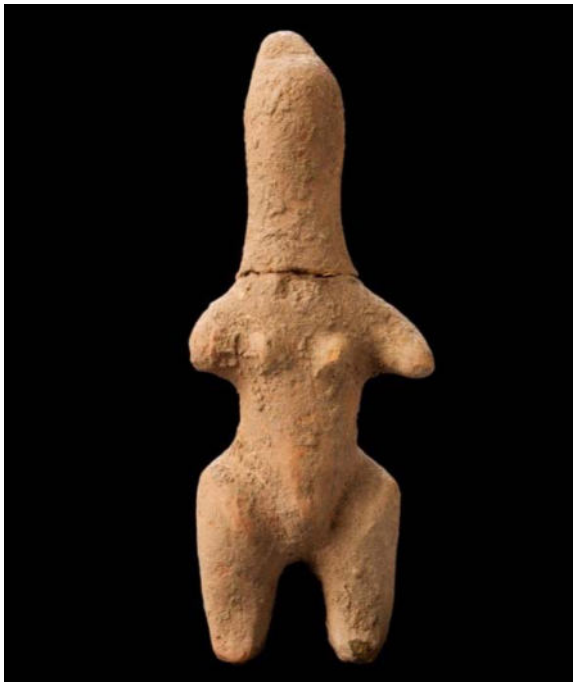

تصویر ۳٦۳. مجسمه گلی کوچک انسان برهنه

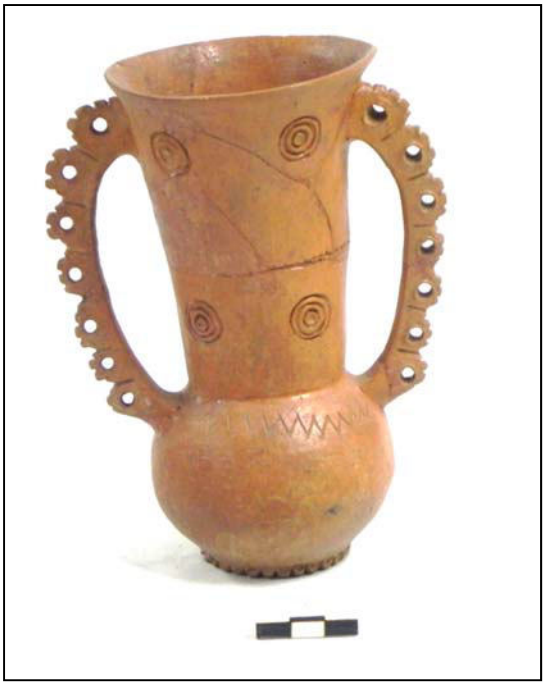

تصویر ۳٦۵. کوزهٔ سفالی آجری رنگ

تصویر ٣٦٤. کوزهٔ سفالی قرمز رنگ

تصویر ٣٦٦. ظرف سفالی قرمز رنگ سه‌قلوی پایه‌دار

تصویر ۳٦۷. ساغر سفالی آجری رنگ مخروطی‌شکل

تصویر ۳٦۸. ظرف سفالی سیاه رنگ

تصویر ۳٦۹.ساغر سفالی قرمز رنگ مدور استوانه‌ای شکل

تصویر ۳۷۰. سفال نارنجی با دهانه تنگ و دستهٔ کوچک و سه پایه تصویر ۳۷۱.سفال خاکستری دهانه تنگ با دستهٔ کوچک و کف صاف (عکس از موزهٔ ملی ایران).

تصویر ۳۷۲. سفال خاکستری‌رنگ دهانه تنگ با دستهٔ کوچک تصویر ۳۷۳. ظرف خاکستری‌رنگ دهانه تنگ با نقوش کنده (عکس از موزهٔ ملی ایران).

تصویر ۳۷٤. سفال لوله منقاری متصل با دسته (عکس از موزهٔ ملی ایران).

تصویر ۳۷۵. سفال نارنجی‌رنگ لوله‌دار ظرف پیکرهٔ جانورسان (عکس از موزهٔ ملی ایران).

تصویر ۳۷٦. یک رشته گردنبند از دانه‌های عقیق

تصویر ۳۷۷. یک رشته گردنبند (عکس از موزهٔ ملی ایران).

تصویر ۳۷۸. یک رشته گردنبند با مهره‌های عقیق (عکس از موزهٔ ملی ایران).

تصویر ۳۷۹. یک رشته گردبند (عکس از موزهٔ ملی ایران).

Archaeological Excavations In Roudbar of Gilan, Iran (Persia) (1965-1968)

Written by
Ali Hakemi

Edited by
Shahin Aryamanesh

Richt
Printed in Iran (Persia)
Tehran 2017

In The Name Of God

Archaeological Excavations

In Roudbar of Gilan, Iran

(1965-1968)

by Ali Hakemi | Edited By: Shahin Aryamanesh